



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

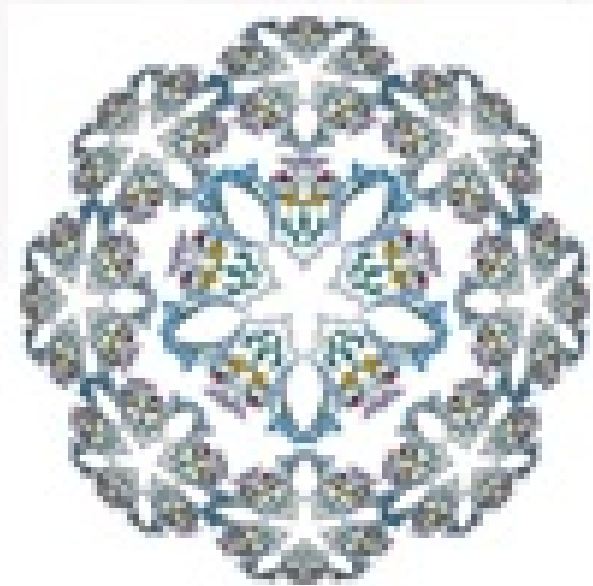
گامی



الرأیا
علیها یصی

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مجموعه مقالات



آية الله سيد عبد الحسين لارى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه مقالات

نویسنده:

عبدالحسین لاری

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

٥	فهرست
١٦	مجموعه مقالات
١٦	مشخصات كتاب
١٦	١- نسايح و فضايح (آيات الظالمين)
١٦	اشاره
١٧	مقدمه [الناشر]
٢٣	اذا از محكمات كتاب:
٢٣	في سورة البقره
٢٦	و في سورة آل عمران
٢٧	و في سورة النساء
٢٧	و في سورة المائده
٢٩	و في سورة الانعام
٣٠	و في سورة الأعراف
٣٢	و في سورة الأنفال
٣٢	و في سورة التّوبه
٣٢	و في سورة يونس
٣٣	و في سورة هود
٣٤	و في سورة يوسف
٣٥	و في سورة الرعد
٣٥	و في سورة إبراهيم
٣٦	و في سورة الحجر
٣٦	و في سورة التحل
٣٦	و في سورة بنى إسرائيل
٣٨	و في سورة الكهف
٣٨	و في سورة مريم
٣٩	و في سورة طه
٣٩	و في سورة الانبياء
٣٩	و في سورة الحج
٤٠	و في سورة المؤمنون
٤٠	و في سورة التور
٤٠	و في سورة الفرقان
٤١	و في سورة الشعراء

- ٤١ و في سورة النمل
- ٤٢ و في سورة القصص
- ٤٢ و في سورة العنكبوت
- ٤٢ و في سورة الزوم
- ٤٣ و في سورة لقمان
- ٤٣ و في سورة السجده
- ٤٣ و في سورة الاحزاب
- ٤٤ و في سورة سبأ
- ٤٤ و في سورة فاطر
- ٤٤ و في سورة يس
- ٤٤ و في سورة الصافات
- ٤٤ و في سورة ص
- ٤٥ و في سورة الزمر
- ٤٥ و في سورة المؤمن
- ٤٥ و في سورة حم السجده
- ٤٥ و في سورة الشورى
- ٤٦ و في سورة الزخرف
- ٤٦ و في سورة الدخان
- ٤٦ و في سورة الجاثية
- ٤٦ و في سورة الاحقاف
- ٤٧ و في سورة محمد
- ٤٧ و في سورة الفتح
- ٤٧ و في سورة الحجرات
- ٤٧ و في سورة الذاريات
- ٤٧ و في سورة الطور
- ٤٧ و في سورة التجم
- ٤٧ و في سورة القمر
- ٤٧ و في سورة الرحمن
- ٤٨ و في سورة الحديد
- ٤٨ و في سورة الحشر
- ٤٨ و في سورة الممتحنه
- ٤٨ و في سورة الصف
- ٤٨ و في سورة الجمعه

۴۸	و فی سوره المنافقون
۴۸	و فی سوره الطلاق
۴۹	و فی سوره التحريم
۴۹	و فی سوره القلم
۴۹	و فی سوره الحاقه
۴۹	و فی سوره المعارج
۴۹	و فی سوره نوح
۴۹	و فی سوره الجن
۴۹	و فی سوره المدثر
۵۰	و فی سوره الدهر
۵۰	و فی سوره المرسلات
۵۰	و فی سوره عمّ
۵۰	و فی سوره النزعات
۵۰	و فی سوره الانفطار
۵۰	و فی سوره المطففين
۵۰	و فی سوره الشمس
۵۰	و فی سوره الزلزال
۵۰	و فی سوره القارعه
۵۱	و فی سوره العصر
۵۱	و فی سوره الهمزه
۵۱	و انا از محکّمات سنّت
۶۶	خاتمه
۸۰	۲- هدايه الطالبين في اصول دين
۸۰	اشاره
۸۰	مقدمه محقق
۸۳	مقصد اول در اثبات واجب الوجود و دلایل آن
۸۳	مطلب اول در اثبات واجب الوجود است
۸۸	مطلب ثاني در صفات.
۸۸	[فصل اول صفات] ثبوتیه [۲] است
۱۰۲	فصل ثاني در صفات سلبیه است
۱۰۴	اثبات یگانگی خداوند
۱۰۶	مراتب و درجات توحيد
۱۱۲	مقصد دوم در نبوت

- فصل اول در این است که لازم و واجب است بر خداوند عالم که پیغمبری از جانب خود بر مخلوقین نصب کند و بفرستد ۱۱۲
- فصل دویتم در وجوب اتصاف انبیاست به صفات کمالیه ۱۱۸
- فصل سیم در طریق شناختن نبی است ۱۲۳
- فصل چهارم در اثبات نبوت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم [۵] است ۱۲۶
- مقصد سوم در امامت ۱۳۶
- [فصل] اول بدان که امامت ریاستی است عاتقه در امور دین و دنیا بطریق خلافت ۱۳۶
- فصل ثانی در شرایط امام است ۱۴۵
- فصل [سوم امامت خاصه] [۱] ۱۴۸
- اشاره ۱۴۸
- مطلب اول در امامت جناب امیر المؤمنین است ۱۵۲
- اشاره ۱۵۲
- دلیل اول ۱۵۲
- دلیل دوم ۱۵۳
- دلیل سیم نصوص متواتره است ۱۶۵
- دلیل چهارم ۱۶۹
- دلیل پنجم ۱۶۹
- مطلب دویتم [۱] در امامت باقی ائمه است ۱۷۳
- مقصد چهارم [۱]: در عدالت ۱۷۷
- مقصد پنجم [۱]: در معاد است ۱۷۹
- خاتمه ۱۸۵
- ۳- قانون مشروطه مشروعه ۱۹۳
- اشاره ۱۹۳
- [مقدمه ناشر] ۱۹۳
- [مقدمه مصحح] ۱۹۳
- [مقدمه مؤلف] ۲۰۷
- [مقدمه قانون] ۲۰۷
- ۱- نفی تشبه به کفار از هر جهت ۲۲۱
- ۲- مرز قائل نشدن برای دولت اسلامی ۲۲۲
- ۳- عدم دخالت کفار در شؤون مملکت اسلامی ۲۲۳
- ۴- نفی تشبه به کفار در لباس ۲۲۵
- ۵- نفی تشبه به کفار در تراشیدن ریش ۲۲۷
- ۶- وضع اذان در اوقات شرعیه به جای طبل و مزینه و ناقوس و توپ زدن ۲۲۸

۲۳۰ [۸- وحدت ملی]
۲۳۳ [۹- تسهیل در اخذ مالیات]
۲۳۳ [۱۰- پاکسازی مرزهای اسلامی از دست کفار و اجانب]
۲۳۴ [۱۱- التزام به عهد و قرارداد بین دول اسلامی]
۲۳۵ [۱۲- تضمین امنیت اموال شخصی مردم]
۲۳۷ [۱۳- اقتدار جامعه اسلامی]
۲۴۵ [۱۴- لزوم بازرسی از عمل کرد عمال دولت]
۲۴۶ [۱۵- اقتدار و استحکام در اجرای حدود الهی]
۲۴۶	۴- قانون در اتحاد دولت و ملت
۲۴۶ اشاره
۲۴۶ مقدمه [الناشر]
۲۵۵ فصل اول این که شرط صحت انعقاد این مجلس عدد من به الکفایه «۲» است در تحجیر کلیه امور حسبیه و رفع مفاسد کلیه
۲۵۵ فصل ثانی در شروط کیفیت حال و اعتدال اعضاء مجلس
۲۵۵ فصل سیم در احکام تکلیفیه و حقوق وضعیه و وظائف شرعیه
۲۵۹ فصل چهارم چنانچه ولایت کلیه اجراء حدود شرعیه و سیاسات الهیه و احکام تکلیفیه از هر جهت حق حقیق حاکم شرع عادل است
۲۶۱ فصل پنجم اختیار بیت المال مسلمین از هر جهت از جهات قبض و صرف، تعیین مصرف، صارف، متصرف و امین، در تحت عموم ولایت ولی عام
۲۶۲ فصل [ششم] در کمیت و کیفیت اخذ خراج و مقاسمه «۲» شرعیه
۲۶۵ خاتمه فرق بین فواید کلیه دولت مشروطیت مشروعه و مفاسد غیر متناهی مستتبد قهریه جوریه غیر مشروعه.
۲۶۶ تنبیه و ایقاظ
۲۶۷	۵- بیانیه دفاعیه
۲۶۷ اشاره
۲۶۷ [مقدمه الناشر]
۲۶۸ اعلان
۲۶۹ مقدمه،
۲۷۰ و ما قیل «۷» از این که فرنگ و روس از فرق یهود و نصاری و مجوس [اند]
۲۷۱ و ما قیل که اینها نظم و نسق «۲» و قانون دارند فهو ایضا توهم
۲۷۴ و اما ما قیل از این که دولت ما و دول قانون دارند،
۲۷۷ و ما قیل فی القرآن
۲۷۸ و ما قیل ایضا فی القرآن وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ نَوْمِ اللَّيْلِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً
۲۷۹ و ما یقال و ما یترأ من ان دنیاهم معموره «۱».
۲۸۱ اما ما قیل مغالطه و لا یجادلوا أهل الكتاب إلا بالبی هی أحسن إلا الذین ظلموا منہم ..
۲۸۴ خاتمه

- ۲۸۹ اشاره
- ۲۸۹ مقدمه [الناشر]
- ۲۹۰ سؤال: احکام قانون اداره بلديه چيست؟
- ۲۹۴ سؤال: چه مي فرماييد در طهارت و نجاست و حليت و حرمت مثل قند
- ۲۹۸ سؤال: بيع و شراء و تعاطي «۳» اسباب آلات ملاهي و مناهي و منكرات جايز است يا نه؟
- ۳۰۰ سؤال: چه مي فرماييد در بعض اخبار جواز دف و غنا و اجرت معتبه در عروسي و عزاء و ختان و بكاء و ابكاء
- ۳۰۰ سؤال: چه مي فرماييد در حكم حلق لحيه «۷» و محاسن تراشي؟
- ۳۰۲ سؤال: آيا حلق جزء از تحت محاسن يا فوق عارض حكم كل دارد يا نه؟
- ۳۰۳ سؤال: چه مي فرماييد در حكم عادت به و افور و تریاک و قهوه و تنباک؟
- ۳۰۳ سؤال نظر اجنبی با اجنبیه و بالعکس جايز است يا خير؟
- ۳۰۴ سؤال: چه مي فرمايد در جواز تداوی مرض به خمر يا حفظ نفس محترمه
- ۳۰۷ سؤال: چه مي فرماييد در آيه **يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَتَاعٌ لِلثَّانِيَةِ** «۲»
- ۳۰۸ سؤال: چه مي فرماييد در حليت خمر قبل از اسلام؟
- ۳۰۸ سؤال: چه مي فرماييد در صحت و فساد و حليت و حرمت و طهارت و نجاست افعال و اعمال و اقوال صادره از يد و سوق مسلمين
- ۳۱۳ سؤال: بيان فرماييد كه علاج اين امراض مسريه مهلكه و احكام هالكين چيست؟
- ۳۱۵ سؤال: چه مي فرماييد در حكم اموال و املاك اين مستبدین مشهود و معهود؟
- ۳۱۶ سؤال: چه مي فرماييد در حكم اعانه و اعوان ظلمه؟
- ۳۲۰ سؤال: چه مي فرماييد در احكام خود ظالم و فاسق، آيا حق الولايه و حق التوليه و حق الوصايه و نظاره شرعيّه در امور حسيبه
- ۳۲۳ سؤال: چه مي فرماييد در حكم و خاصيت نقل اموات؟
- ۳۲۴ سؤال: چه مي فرماييد در تكليف وصي در نقل مستلزم هتك؟
- ۳۲۴ ۷- رساله سؤال و جواب جنس خارجي
- ۳۲۴ اشاره
- ۳۲۴ سؤال استعمال مطعومات و مشروبات و ملبوسات و مصنوعات مجلوه «۱» از بلاد كفره
- ۳۲۴ اشاره
- ۳۲۶ مسأله در جواب سؤال از قند و غيره.
- ۳۲۹ ۸- رساله سؤال و جواب فقهي
- ۳۲۹ اشاره
- ۳۲۹ مقدمه [الناشر]
- ۳۲۹ سؤال يك: زن به حرامزاده دادن چه صورت دارد؟ خوب است يا خوب نيست؟
- ۳۳۰ سؤال دو: شخص هر گاه در وقت از خانه بيرون رفتن نيت و قصد غسل كردن داشت
- ۳۳۰ سؤال سه: عامل زكات بايد عادل باشد يا نه؟
- ۳۳۰ سؤال چهار: شخص عوام مي تواند نايب الزياره ميت بشود برود در كربلاي معلى يا مشهد رضوي يا نه؟

- سؤال پنجم: شخصی ملکی ببع شرط کرده به مدتی که هر گاه در انقضاء مدت، رد مثل ثمن نماید مسلط بر فسخ ببع باشد
۳۳۰
- سؤال ششم: [حکم جاهل به احکام]
۳۳۰
- سؤال هفتم: در مجلس اهل ظلمه و حکام دیوانیان رفتن و قهوه و چای و طعام ایشان خوردن و ماهوت و عبا و قبا و کلنجچه ایشان پوشیدن چه صورت دارد؟
۳۳۱
- سؤال هشتم: رشته قنواتی مدتی در دست اهل ظلام و دیوانیان بوده سابق بر این. قدیم الایام
۳۳۱
- سؤال نهم: بعضی از ملأها دیده شده به چشم خود که اموال ایام صغار و کبار منقسم می کنند میان وراث، ده یک که عشر باشد از میان اموال برمی دارند از برای خودشان
۳۳۲
- سؤال دهم: قرار است در این قراء نخل که وقف می کنند یا نذر که می کنند «وقت هذا النخيل» به عربی نمی گویند
۳۳۳
- سؤال یازدهم: هر گاه شخصی در وسط حیض با زوجه مقاربت کرده باشد
۳۳۴
- سؤال دوازدهم: عرق در حالت حیض مقاربت کردن نجس است یا نه
۳۳۴
- سؤال سیزدهم: چه می فرمایید در خصوص شخصی که سید و اولاد رسول باشد و صرف و نحو خوانده باشد و ایام عاشورا شبیه امام علیه التلام بشود
۳۳۴
- سؤال چهاردهم: هر گاه بینه عادل نباشد میان مدعی و مدعی علیه
۳۳۶
- سؤال پانزدهم: کسانی که تقلید مجتهد نمی کنند پیروی مسائل واجبه خودشان نمی کنند زکات و فطره به چنین کسانی دادن صحیح است یا نه.
۳۳۶
- سؤال شانزدهم: مقتدی الامامی، عرض می شود که این خمره هایی که در بیابانها یا در صحراهایی که قریب آب انبارها در زمین نصب کرده اند
۳۳۶
- سؤال هفدهم: شخص هر گاه صد من گندم از کسی بخرد و صیغه هم بخواند و یک من گندم از روی صد من گندم بردارد
۳۳۶
- سؤال هیجدهم: هر گاه بابع و مشتری ثمن و مثن تمام تحویل یکدیگر نمایند و صیغه هم خوانده باشند
۳۳۷
- سؤال نوزدهم: [درخواست رساله]
۳۳۷
- سؤال بیستم: مولانا مقتدی الاماما در این دهات و قراها حال، متعارف و متداول است و اظهر من الشمس است که جمیع تجارها و پيله ورها مبلغ متعدی از اهل ظلمه و دیوانیان برمی دارند
۳۳۸
- سؤال بیست و یکم: هر گاه کسی دختر به شخص حرامزاده عقد کرده باشد می توان بدون طلاق از نزد او بیرون آورد یا نه؟
۳۳۹
- سؤال بیست و دوم: شخصی در آخر عمر به آزار سر، گرفتار شده و به همین جنونیت فوت شده وراث می خواهند که صوم و صلاه از جهت او به جا بیاورند بعضی از اشخاص مانع شدند
۳۳۹
- سؤال بیست و سوم: کسانی که اصول دین و فروع دین نمی فهمند پاکند یا نجس می باشند هر گاه اصول دین بفهمند و فروع دین نفهمند چه صورت دارد
۳۳۹
- سؤال بیست و چهارم: در خصوص ظروفات روغنی کاشی رنگین بعضی از ملأها قابل طهارت نمی دانند
۳۳۹
- سؤال بیست و پنجم: قنواتی از قدیم که به دو جا بلکه سه جا قنات خراب پهلوی یکدیگر درست کرده اند سابق بر این که در اختیار حاکم ظلمه دیوانیان بوده
۳۴۰
- سؤال بیست و ششم: چه می فرمایید در باب آن که شخصی یا شخصیه ای مریضی شخصی را بطلبد و بگوید به او که وصیت می کنم
۳۴۰
- سؤال بیست و هفتم: هر گاه شخصی اراضی، نخيلات یا اجناس به شخصی بفروشد به این انواع که آن چه از حضا و رسدی
۳۴۲
- سؤال بیست و هشتم: چوب خیزران در دست گرفتن چه صورت دارد
۳۴۲
- سؤال بیست و نهم: این عاجز تبه روزگار نظر به بعضی از عرفا و خواجه، هر سنه وجهی می فرستد در شیراز یا در لار، تقویم فارسی از جهت او می فرستند
۳۴۳
- سؤال سی ام: نان سوخته شده به گوشت گندیده شده و خرمای ترش شده اندراج در خبث است یا نه؟
۳۴۳
- سؤال سی و یکم: آب چاهی که صغیر یتیم در آن شریک باشد از جهت وضو و غسل چه صورت دارد
۳۴۳
- سؤال سی و دوم: چه می فرمایید در این خصوص که چند نفر بروند در صحرا کشت و بخت کار می کنند اجناسی که می برند در صحرا بعضی زکاه و خمس آن داده شده
۳۴۳
- سؤال سی و سوم: هر گاه مرغ ذبح کرده شده تنش اصلا حرکت نمی کند
۳۴۴
- سؤال سی و چهارم: کلاغ سیاه دو قسم است گویا هر دو قسم سنگ دان دارد حلال است یا حرام؟
۳۴۴
- سؤال سی و پنجم: طیورهایی که از جمله مسوخات می باشند بفرمایید که کدام از آنها اگر قانصه و محیض داشته باشند حلال است یا حرام؟
۳۴۴
- سؤال سی و هشتم: دستمال حریر در جیب گذاردن بطلان صلاه است یا نه؟
۳۴۴
- سؤال سی و نهم: هر گاه آب حمام به هیزم غصبی گرم کرده باشند غسل در چنین آبی چه صورت دارد؟
۳۴۴

سؤال سی و هشتم: نصاب زکات بوزن تبریزی بیان بفرمایید که به چقدر که رسید باید زکات او را بپرون کرد؟

۳۴۴

سؤال سی و نهم: هر گاه گلوله یک رگ از چهار رگ مرغ ببرد یا دو رگ ببرد یا سه رگ ببرد و یک رگ دیگر باقی بماند.....

۳۴۵

سؤال چهلم: حلالیت طیور از قانصه و صیصیه و محیض هر سه می باشد یا یکی از اوصاف ثلاثه کفایت می کند در حلالی او؟.....

۳۴۶

سؤال چهلم و یکم: در ذبح مرغان قرار است که زبان مرغان می گیرند و او را ذبح می کنند.....

۳۴۶

سؤال چهلم و دوم: چه می فرمایید در این که باید مجتهد عادل باشد و دانستن عدالت هم مسأله ای است که محتاج است در آن به رجوع بسوی مجتهد.....

۳۴۶

سؤال چهلم و سوم: برای اشرف آن جناب افقه الفقهاء الاسلام، نماز بر میت کردن باید شخص عادل باشد یا عدالت ضرور نیست؟.....

۳۴۶

سؤال چهلم و چهارم: هم چنین شخصی که نماز و روزه استیجاری می کند باید عادل باشد یا نه؟.....

۳۴۶

سؤال چهلم و پنجم: کسانی هستند که کتابی در دست دارند دعا به مردم می دهند حساب کرده ایم بیمار شما فلان روز پریان یا جنیان آزار او کرده اند.....

۳۴۷

سؤال چهلم و ششم: برخی از گاوپازها هستند می آیند داخل بعضی از ولایات بعضی از ایشان مشاهده شد رخت و رویی می پوشند.....

۳۴۸

سؤال چهلم و هفتم: هر گاه شخصی صفات ثبوتیه و سلبی خداوندی بدلیل تفهمد به این انواع که قادر است و قدرت بر همه چیز دارد هم چنین تا آخر و سلبیه.....

۳۴۸

سؤال چهلم و هشتم: از بعضی ملاها مسموم شده است که نیت غسل جنابت باید به قصد حمد و سوره خواندن یا ده بار و یا دو بار صلوات فرستادن باشد.....

۳۴۹

سؤال چهلم و نهم: هر گاه باع و مشتری صیغه نه به عربی و نه به فارسی جاری نمایند معامله ایشان چه صورت دارد؟.....

۳۴۹

سؤال پنجاه: گماشتگان و نوکران و ناظران و پیشخدمتان و چاکران اهل ظلمه و دیوانیان می روند در کربلا و نجف موافق پنج تومان به مجتهدین می دهند.....

۳۴۹

سؤال پنجاه و یکم: الختان واجب او مستحب و علی الاول فهل هو واجب لنفسه او لغيره و ما معناه و هل یثبت فیه حقیقه شرعیه ام لا و کیف الحال فی النساء.....

۳۵۰

سؤال پنجاه و دوم: از قول بعضی ملاها مسموم شده که هر گاه مسجد نجس بشود چه خاک باشد فرش مسجد چه گچ و چه ساروج از همان جای نجس که باید کند.....

۳۵۰

سؤال پنجاه و سوم: کسانی از مردان و زنان که چیزی از تقلید نمی فهمند و معنی تقلید هم نمی دانند معاشرت با ایشان کردن و نان دست چنین زنانی خوردن جائز است یا نه؟.....

۳۵۰

سؤال پنجاه و چهارم: اثنی عشریه برود در ولایت اهل خلاف سکنی نماید چه صورت دارد؟.....

۳۵۰

سؤال پنجاه و پنجم: دو دینار حرام میان ده دینار حلال ریخته شده چه باید کرد به چه قاعده دو دینار حرام سوای باید کرد؟.....

۳۵۰

سؤال پنجاه و ششم: [غسل ارتماسی].....

۳۵۰

سؤال پنجاه و هفتم: ما معنی قولهم علیهم السلام «افضل الطاعات احمرها».....

۳۵۲

سؤال پنجاه و هشتم: سیدی هست در چهار پنج فرسنگی ولایت اشکنان منزل دارد که آن منزل قریه بیرم مشهور است گویا صرف و نحوی خوانده است.....

۳۵۲

سؤال پنجاه و نهم: وجوهاتی که از بابت هبه و هدیه و تعارفات یا از بابت نذر یا از بابت این که یک شب جمعه به قصد اموات.....

۳۵۲

سؤال شصت: لا سهو فی سهو را بیان فرمائید؟.....

۳۵۳

سؤال شصت و یکم: اهل و عیال که دستاس می کنند و مشغول نان بختن می شوند و قرار است که در این قراها زنها بروند در آب انبار بر سر چاه آب می آورند.....

۳۵۳

سؤال شصت و دوم: در اخبار کثیره وارد شده است که قرآن نقل اکبر و اهل بیت علیهم السلام نقل اصغرند.....

۳۵۳

سؤال شصت و سوم: آب چاهی که یتیم یا غیره که کبیر باشد هر گاه شریک باشند استعمال آن در وضو و غسل چه صورت دارد؟.....

۳۵۵

سؤال شصت و چهارم: قرآنی نقد سکه دار رواج معامله به چند عدد که رسید سال از او که گذشت زکاه باید اخراج نمود؟.....

۳۵۵

سؤال شصت و پنجم: اشخاصی که اعمی و عاجز و از چشم نابینا می باشند و مشکل می باشد که احتراز از نجاست داشته باشند.....

۳۵۵

سؤال شصت و ششم: این زره عوام کالانعام بلکه از انعام پست فطرت و لیکن اسمش به انسان است نه حیوان شما الحمد لله ما هستیم.....

۳۵۵

سؤال شصت و هفتم: برای شریف شما دو شاب «شیره» خرما نلث و ثلثان می خواهد یا نه؟.....

۳۵۷

سؤال هفتاد: شخص هر گاه فقیر و مستحق زکات باشد در اطراف ولایت برود و از بابت زکات بگیرد بهتر است، یا نماز و روزه اجاره کند بهتر است؟.....

۳۵۷

سؤال هفتاد و یک: فقراء مساکینانی که در پی یاد گرفتن شکیات و سهویات و امور واجبات خود نیستند از بابت زکاه و صدقات واجبه به ایشان می توان داد یا نه؟.....

۳۵۷

سؤال هفتاد و دو: شما فرمایش فرموده بودید خواه پیش از وقت خواه بعد از وقت وضو قصد رفع حدث نماید.....

۳۵۷

- سؤال هفتاد و سه: روحی فداک یا سیدی در زمین غضب هر گاه شخص سبزی مثل کاهو و اسفناج و نعنا و بادمجان و خرفه و پیاز سبز نماید و بفروشد ۳۵۸
- سؤال هفتاد و چهار: در ذبح حیوان هر گاه بالای همان کره که مراب طعام و آب می باشد که جواز او غلصمه می نامند اگر بریده بشود زیر لحيه حیوان حرام است یا حلال. ۳۵۸
- سؤال هفتاد و پنج: مولای بزرگوار روحی فداک هر گاه شخصی ۱۰ من گندم به ۱۰ من جو بدهد به مدت چهار ماه ۳۵۸
- سؤال هفتاد و پنج: هر گاه ده من گندم بدهد به ده من آرد صحیح است یا نه؟ ۳۵۸
- سؤال هفتاد و شش: هر گاه ده من خرمای بنوان که خرمای پست می باشد بدهند به ده من خرمای خاصه و شاهانی که خرمای مرغوب می باشد صحیح است یا نه؟ ۳۵۸
- سؤال هفتاد و هفت: به شرف عرض مقدس عالی می رساند چارپایانی که اهل ظلام و جور و دیوانیان به رسم پیش کش و یا به رسم تعارف به یکدیگر می دهند ۳۵۸
- سؤال هفتاد و هشت: کنیزهایی که اهل دیوانیان از بابت دیوان یا از بابت پیش کش به یکدیگر می دهند هر گاه کسی از آزاد یا حر خواسته باشد او را به زینت خود بیرون بیاورد ۳۵۹
- سؤال هفتاد و نه: نفقه پدر بر پسر است هر گاه پسر ندهد دختر شوهر کرده است خودش مال ندارد که نفقه پدر دهد ۳۵۹
- سؤال هشتاد: خراجات و اغشاب شاه مخالف ممضی است یا نه و در شاه شیعه چگونه است؟ ۳۵۹
- سؤال هشتاد و یک: موسم حصاد کردن هر گاه ماه رمضان باشد ۳۵۹
- سؤال هشتاد و دو: خراجات شاهی که از رعایا می گیرند حلال است بر حاکمان جور یا نه؟ ۳۶۱
- سؤال هشتاد و سه: هر گاه پدر با زنی زنا کرده باشد پسر آن می تواند آن زن زانیه به عقد خود بیرون بیاورد یا نه؟ ۳۶۱
- سؤال هشتاد و چهار: به شرف عرض مقدس عالی می رساند این عبد عاصی جانی ذره بی مقدار تبه روزگار محمد ابن علی الاشکنانی قدری اجناس از جو و گندم و وجه نقد از مال طفل یتیم صغیر تحویل این عاصی نموده اند ۳۶۱
- سؤال هشتاد و پنج: این عبد عاصی در خصوص اموال یتیم صغیر بی پدر که تحویل گرفته در سنه ۱۳۰۳ اذن از ملا محمد مجتهد در نجف اشرف گرفته ۳۶۱
- سؤال هشتاد و شش: علماء اعلام فرموده اند که حضانت طفل با مادر است در پسر تا دو سال و در دختر تا هفت سال ۳۶۲
- سؤال هشتاد و هفت: ثیاب پدر یتیم از پیراهن و زیر جامه و قبا و جوراب این عاصی از جناب شما رخصت دارد که به مصرف فروش برساند ۳۶۳
- سؤال هشتاد و هشت: پیراهن و زیر جامه ای که پدر یتیم از جهت مادر یتیم درست کرده از جهت عروسی ۳۶۳
- سؤال نود: حضانت طفل یتیم که دختر باشد تا هفت سال که علماء رضوان الله علیه ذکر کرده اند با مادر است ۳۶۴
- سؤال نود و یک: نفقه پدر بر چه کسانی و بر کدام اولاد واجب است ۳۶۵
- سؤال نود و دو: در وقتی که حکم شد به آدم صفی که نماز بگذار آدم رو به کعبه نمود و نماز گزارد ۳۶۵
- سؤال نود و سه: غبار نجس که خانه جاروب می کنند به سقف خانه می رود ۳۶۵
- سؤال نود و چهارم: هر گاه شخص عاقل حجت بگیرد که پنج قران به من بده تا صیغه عقد ترا جاری نمایم چه صورت دارد؟ ۳۶۵
- سؤال نود و پنج: از بابت زکات شخص می تواند بگیرد برود و به کربلای معلی یا مشهد رضوی یا خیر؟ ۳۶۶
- سؤال نود و شش: وضو گرفتن قره به اِلی الله می شود گرفت قبل از وقت فریضه صلاه ۳۶۶
- سؤال نود و هفت: هر گاه طعامی گذاشته باشند بیرون کلبی بیاورد که آن طعام را بخورد ۳۶۶
- سؤال نود و هشت: در خصوص عدالت نماز وحشت و عدالت از مرحوم مغفور میرور رضوان آشیان حجه الاسلام سؤال نمودند ۳۶۶
- سؤال نود و نه: ظروفات روغنی هر گاه به مردن موش یا به ولوغ و لطح کلب نجس بشود هر گاه قابل تطهیر باشد ۳۶۶
- سؤال صد: قطع اوداج اربعه مراد از چهار رگ است یا مراد از مجرای علف و آب است هر گاه چهار رگ تمام بریده بشود ۳۶۷
- سؤال صد و یک: [حیات حیوان عند الذبح] ۳۶۷
- سؤال صد و دو: هر گاه شتر نخر نمایند مانند حیوانات ذبح نمایند چه صورت دارد ۳۶۷
- سؤال یک صد و سوم: علماء اسلامیة و فقها اثنی عشریه کثر الله أمثالها بیان بفرمایید که دو نفر دعوا می کنند و ضربت به یکدیگر می زنند ۳۶۸
- سؤال یک صد و چهارم: فدای تراب نعال مبارکت کردم بفرمایید که شخصی مدت یک سنه و چهار ماه می باشد که دختری برده است در خانه و قادر بر مقاربت دختر نیست ۳۶۸
- سؤال یک صد و پنجم: در نماز احتیاط که دو رکعت نشسته افضل تر است ۳۶۹

- سؤال یک صد و شش: زلزله در هر موضعی که شد بر اهل آن موضع واجب است هر گاه در مزارع و باغات زلزله شود
 ۳۶۹
- سؤال یک صد و هفت: هر گاه حاشیه عمامه حریر محض باشد موافق یک وجب، نماز او چه صورت دارد
 ۳۶۹
- سؤال یک صد و هشت: بعضی سادات دیده شده که خمس می بخشند به کسانی که خمس در ذمه دارند می گویند ما خمس ترا قبول کردیم
 ۳۶۹
- سؤال یک صد و نه: [حکم عقد فارسی]
 ۳۶۹
- سؤال صد و ده: شخص عاقلی که نحو و صرف خوانده بود از جهت این عبد جانی نوشت صیغه جریان کردن عقد فضولی
 ۳۷۱
- سؤال صد و یازده: مقتدایی الامامی عرض می شود بفرمایید پسری که پانزده سال کامل داشته باشد و لیکن شروطانی که باعث بلوغ و رشد باشد ندارد
 ۳۷۱
- سؤال صد و دوازده: در باب صحت و فساد عقد نکاح حکم این چنین است که علماء اعلام فرموده اند که هر گاه قصد انشاء و لفظ صحیح از وکیل یا تحقیق توکیل صادر شود
 ۳۷۲
- سؤال صد و سیزده: بعضی از قباله جات غیر شرعی مانند ربا گرفتن و حملیه نمودن از حاکم ولایت نزد این عاصی می آورند که مهر بنما و شهادتی خودت را بنویس
 ۳۷۳
- سؤال صد و چهارده: رمل اندازی نمودن حرام است یا نه؟
 ۳۷۴
- سؤال صد و پانزده: بعضی کتابهای دعوات مثل جامع الدعوات که چاپ کرده اند بعضی ملاها دارند بیمار نامه دارد
 ۳۷۴
- سؤال صد و شانزده: سادات که خمس برمی دارند و فقراء که زکوات و فطره می گیرند هر گاه از مئونه سال زیاد بشود
 ۳۷۴
- سؤال صد و هفده: هر گاه دختری از خاصه زن عامه شده باشد می توان بی آن که عامه طلاق او را بگوید
 ۳۷۴
- سؤال صد و هجده: این ذره فانی اذن دارد از جناب مستطاب شما که از سهم امام علیه السلام به فقرای سادات بدهد
 ۳۷۵
- سؤال صد و نوزده: فدای تراب نعال مبارکت گردد این ذره بی مقدار عاصی تبه روزگار محمد ابن علی الاشکنانی که زحمت کشیده جواب مسائل فرمایش بفرمایند و مسامحه ننمایند.
 ۳۷۵
- سؤال صد و بیست: شخص مقلد باشد و از کتاب پیشینیان فتوی دهد و احکام قضا جاری نماید
 ۳۷۵
- ۹- رساله فی المحکم و المتشابه
 ۳۷۵
- اشاره
 ۳۷۶
- مقدمه التحقيق
 ۳۷۶
- منهجه التحقيق
 ۳۷۶
- أما تعريفه
 ۳۷۷
- فالمحکم- لغه:-
 ۳۸۰
- و اما حکم المحکم و المتشابه
 ۳۸۱
- و أما حکم المتشابهات
 ۳۸۱
- ۱۰- عرفان السلمانی بحقائق الإیمان (رساله فی حب الدنيا)
 ۴۲۷
- اشاره
 ۴۲۷
- مقدمه التحقيق
 ۴۲۷
- الكلام فی عقوبه حب الدنيا و سوء عاقبته، و تفصیل الكلام فیهما
 ۴۲۸
- باب حرمه حب الدنيا و حرمه حب الرئاسة
 ۴۵۹
- خانمه
 ۴۶۱
- ۱۱- تشریح الخیره و التکلان
 ۴۶۷
- اشاره
 ۴۶۷
- مقدمه التحقيق
 ۴۶۷
- اشاره
 ۴۶۷

٤٦٩ [مقدمه المؤلف]
٤٩٢ في بيان كَيْفِيَةِ الخَيْرِهِ وِ القِرْعِهِ وِ المِبَاهِلِهِ
٤٩٢ اِشَارِهِ
٤٩٢ البَابِ الأَوَّلِ فِي بَيَانِ كَيْفِيَةِ الاسْتِخَارِهِ
٥٠٢ البَابِ الثَّانِي فِي جَمَلِهِ مِنْ أَحْكَامِهَا
٥٠٦ البَابِ الثَّالِثِ فِي المِبَاهِلِهِ
٥٠٩ ١٢- رسالهِ فِي تَقْدِيرِ الصَّاعِ وَ المَدِّ
٥٠٩ اِشَارِهِ
٥٠٩ مَقْدَمِهِ التَّحْقِيقِ
٥١٠ [مِثْنِ الرِّسَالِهِ]
٥١٦ ١٣- التَّعْلِيقِهِ عَلٰى كِتَابِ الصَّوْمِ مِنْ مَدَارِكِ الأَحْكَامِ
٥١٦ اِشَارِهِ
٥١٦ مَقْدَمِهِ التَّحْقِيقِ
٥١٧ [الأَوَّلِ فِي تَعْرِيفِ الصَّوْمِ]
٥٤٠ [الثَّانِي مَا يَمْسُكُ عَنْهُ الصَّائِمُ]
٥٤٥ دَرِبَارِهِ مَرَكِزِ

عنوان و نام پدیدآور: مجموعه مقالات

مشخصات نشر: قم: کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری، هیات علمی: بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۱۸ق. = ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری: [۵۶۳] ص

فروست: (کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری ۱۱)

شابک: ۲۰۰۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: به مناسبت کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری، ۱۳۷۷، لار و جهرم

یادداشت: کتابنامه

موضوع: لاری، عبدالحسین، ۱۳۴۰ - ۱۲۶۴ق

شناسه افزوده: کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری، هیات علمی

شناسه افزوده: کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری (۱۳۷۷. لار و جهرم)

شناسه افزوده: بنیاد معارف اسلامی

رده بندی کنگره: DSR۱۴۵۳/۲م ۳ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۵۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۷-۵۹۵۶

۱- نصاب و فضا (آیات الظالمین)

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۷

□
«آیات الظالمین» نام رسالهٔ سیاسی فارسی دیگری از آیه الله سید عبدالحسین لاری است. در ابتدای رساله که در سال ۱۳۱۴ ه. ق در شیراز و در ۷۸ صفحه به خط حسین علی جهرمی و به همت آقا محمد جواد صاحب چاپ شده است، هیچ گونه نامی از رساله نیامده و لکن به جهت آن که مؤلف، نزدیک به چهار صد آیه قرآن در مذمت ظالمین و اعوان ایشان در این رساله جمع آوری نموده، به «آیات الظالمین» معروف شده است، در حالی که نام واقعی کتاب که خود مؤلف بر آن گذاشته است «نصایح و فضایح» است. دلیل این ادعا آن است که مرحوم سید، در رسالهٔ سؤال و جوابی که محمد اشکنانی انصاری از ایشان نموده است و نسخه خطی آن موجود است در جواب سؤال هفتم، نام این کتاب را برده است.

سؤال هفتم: در مجلس اهل ظلمه و حکام دیوانیان رفتن و قهوه و چای و طعام ایشان خوردن و ماهوت و عبا و کلخچه ایشان پوشیدن چه صورت دارد؟ ..

□ □ □ □ □
جواب: حق تعالی فرموده وَ لَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ - فَلَا تَقْعُدُوا بِعِدِّ الذِّكْرِ □ □ □ □ □ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ یعنی میل نکنید بسوی ظالم که به آتش ظلمش سوخته می شوید و ننشینید با ظالمین مگر برای نصیحت و نهی از

مجموعه مقالات، ص: ۸

منکر و رفع ظلم .. و قریب چهار صد آیه از قرآن جمع نموده ام در مذمت ظالمین و اعوان ایشان که اسمش کتاب نصایح و فضایح است فرستاده ام چاپ نمایند هر گاه آوردند برای شما می فرستم تا عبرت گیری و عبرت گیرند.

در این

رساله، مرحوم سید، پس از آن که تمام تنزلات و شقاوات و شرورات و مرارات را ناشی از قرب حصولی یا تحصیلی به مبدء شر و ظلمت و قبح و نقص می داند و شواهد صدق این ادعا را متذکر می شوند، به ذکر آیاتی می پردازند که ظالمین را مذموم و سرنوشت آنان را مشخص می کند، و بعد به سراغ روایات این باب رفته و آنها را مطرح می کنند. در خاتمه کتاب، با این بیان که «هر یک از محکّمات ثقلین، کتاب و سنت متواتره، حجّت قاطعه بالغه تامّه کافیه است بر حسم و قطع و رفع ماده هر گونه غرور، شبهه و متشابهاتی که دستاویز جهال و مغرورین و مشتبهین ظلمه و جائزین و فسقه و مجرمین گردیده» به ذکر شبهات این موضوع پرداخته و هر کدام را به بهترین وجه پاسخ می دهند.

برای تحقیق و تصحیح کتاب که در کتابخانه مرحوم حجه الاسلام شیخ حسن نخبه الفقهای موجود بود، ابتدا آیات را با وجود نامرتب و غیر منظم بودن آن بر طبق سور و شماره آیات قرآنی تنظیم نموده ایم و سپس روایات را نیز از مصادر اصلی کتب روایی استخراج کرده ایم. هر چند رساله، با زبان فارسی شروع می شود ولی در برخی صفحات آن، مؤلف محترم به زبان عربی نیز کتابت نموده اند. در صفحات فارسی، برخی عبارات نامعلوم بود که جهت روشن شدن آنها، کلمه ای اضافه و با علامت [] مشخص شده است.

هیئت علمی کنگره

مجموعه مقالات، ص: ۹

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَلِیِّ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ فِی مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ اَشَدَّ الْمَعٰقِبِیْنَ فِی مَوْضِعِ النِّكَالِ وَ النِّقْمَةِ وَ اعْظَمُ الْمُتَجَبِّرِیْنَ فِی مَوْضِعِ

الکبریاء و العظمه و أسرع المنتقمین من الجائرين و الظلمه.

أما بعد: چون این زمن فتن و محن بواسطه طول غیبت کبری و اندراس احکام انبیاء و خلفاء و نواب حقیقی خاتم الاوصیاء و مهجور شدن امر بمعروف و نهی از منکر و شدت انهماک «۱» خلق در محبت دنیا و کثرت رکون و آزمایش کفره و فجره و ظلمه، چنانچه شاهد صدق از کلام صادق به مصداق فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا «۲».

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذْنَىٰ وَ يَقُولُونَ سَيُعَذِّبُنَا «۳» الآیه موجب شیوع و ذیوع «۴» ظلم و جور بی پایه و جرم و ستم و اجحاف بی اندازه باشد ما لا یطاق در جمیع آفاق و اصقاع وقاع و بقاع و قری

(۱) انهماک: کوشیدن و مبالغه در کار کردن.

(۲) مریم: ۵۹.

(۳) الاعراف: ۱۶۹.

(۴) ذیوع و ذیع: فاش شدن.

مجموعه مقالات، ص: ۱۰

و امصار و بلدان و بحاری و صحاری و قفار و بطون اودیه و قلال جبال بحدی که لا یحدّه قلم و لا یفی بیانه رقم، بلکه این نحو ظلم و جرم و جور و ستم و اجحاف بموجب «الناس علی دین ملوکهم» دین و دیدن و شعار و دثار خود قرار و اظهار خود نموده اند، بر وجه تدین، و استحلال بلکه بر وجه تسنن، و استدلال چنانچه صریح مذهب کفریه جریه و صوفیه و بایه و کریم خائیه از زنادقه [است]، و منافی با مذهب حق حقیق عدلیه اسلامیه است، لهذا لازم و واجب آمد به جهت حسم مادیه این شبهه و اشتباه و غرور و اغراء و

کفر و ارتداد، رجوع نمودن به مستقلات عقل و محکّمات کتاب و سنّت چنانچه مضمون خبر ثقلین است «۱».

فنقول: مقتضای تمام ادله قطعیّه و مستقلّات عقلیّه و محکّمات کتاب و سنن نبویه این است که تمام کائنات عالم از جمادات و نباتات و حیوانات من یعقل و غیر من یعقل، و تمام آن چه هستی و نیستی دارند، از ترقّیات و تنزّلات و سعادات و شقاوات و خیرات و شرورات و حلویّات و مرارات، تماما و کمالا به واسطه قرب و بعد حصولی و تکوینی، یا تحصیل و تکلیفی [است] که به مبدء خیر و شرّ و نور و ظلمت و حسن و قبح و نقص و کمال دارند، و چنانچه تمام ترقّیات و سعادات و خیرات و حلاوات تمام اشیاء ناشی از قرب حصولی یا تحصیلی به مبدء خیر و نور و حسن و عدلست، هم چنین تمام آن منشئات خیریّه و نوریه و حسّیه و عدلیّه منتهی و راجع به مرکز خیر و حسن و عدل و کمالست، که فوز به حیات ابدی و جنان سرمدی است.

(۱) بحار الأنوار ج ۲۳: ۱۰۸ و ۱۱۴ و ۳۵: ۲۲۹ - ۲۳۰.

مجموعه مقالات، ص: ۱۱

و چنانچه تمام تنزّلات و شقاوات و شرورات و مرارات ناشی از قرب حصولی یا تحصیلی به مبدء شرّ و ظلمت و قبح و نقص است هم چنین تمام آن منشئات شرّیه و ظلمانیّه و قبیحه و نقصیه، منتهی و راجع به مرکز شرّ و ظلمت و قبح و نقص که خلود در جحیم و عذاب الیم است.

چنانچه تمام ترقّیات و شرافات و کمالات از مبدأ تا منتهی ناشی و منتهی به

تحصیل یا حصول عموم صفت عدل و کمال است، هم چنین تمام تنزلات و شقاوات و شرورات و خسارات و معصیات از مبدأ صغیر تا منتهای کبایر که کفر است ناشی و منتهی بحصول یا تحصیل صفت ظلم و جرم و جور و نقص است علی الاطلاق.

و از جمله شواهد قطعیه این مدعی علاوه بر ادله اربعه، این که حرام و قبیحی که از مستقلات عقلیه آبی «۱» از تخصیص و تقیید و به هیچ وجه من الوجوه مسوِّغ و مجوز ندارد بالضروره العقلیه در هیچ یک از معاصی و منکرات و کبائر و قبایح حتی کفر و ارتداد مثال و نظیری ندارد غیر از قبح ظلم و جرم و جور.

و از جمله شواهد صدق این مدعی از محکّمات کتاب و سنّت این که حدّ و عقوبتی که مترتّب فرموده حق تعالی بر یک قسم از اقسام ظلم و جوری که متعارف و متداول تمام ظالمین و جائزین این زمانست که عبارت از محاربه با مسلمانان است که به اتّفاق نصوص و فتاوی عبارت است از تجرید سلاح لاخلافه مسلم بر هیچ یک از اقسام کبایر و بر هیچ یک از انواع کفر و ارتداد چنین حد و عقوبت دنیوی مترتّب و مقرر فرموده بصریح آیه شریفه:

(۱) آبی: اباء کننده، عاری.

مجموعه مقالات، ص: ۱۲

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ «۱».

و از جمله شواهد صدق این مدعی از محکّمات کتاب و سنّت این

که به منطوق آیه فَيُظَلَّمُ مِنَ الَّذِينَ لِهَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ «۲» و مفهوم آیه فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا لِعَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ «۳» مباح فرموده در مقام مجامعه «۴» و مخصصه تمام محرمات را بر تمام مکلفین حتی بر کفار و اهل کبایر بخلاف باغی و عادی که ظالم و جائز است مباح فرموده بر او چیزی را از خبائث فضلا از طیبات، و از این آیه مستفاد می شود علاوه بر آن چه مستفاد شد از آیه محاربه این که باغی و عادی مهدور الدم است و از جمله نفوس محترمه واجب الحفظ نیست.

و از جمله شواهد صدق این مدعی از محکمت کتاب و سنت این که از صریح آیه شریفه لَا تُبْطَلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى «۵». و تفسیر آیه مبارکه أَلَمْ تُرَبِّكْ فِينَا وَلِيداً «۶» و تفسیر

(۱) المائدة: ۳۳.

(۲) النساء: ۱۶۰.

(۳) البقره: ۱۷۳.

(۴) مجامعه: گرسنگی.

(۵) البقره: ۲۶۴.

(۶) الشعراء: ۱۸.

مجموعه مقالات، ص: ۱۳

وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُوراً «۱» مستفاد می شود که منت و اذیت و ظلم و جور موجب تمام حبط و فساد تمام اعمال خیر و عبادات است، و این که منت و اذیت و ظلم و جور بدتر از جمیع کبائر و منکرات و فواحش و معصیات بلکه بدتر از کفر و ارتداد است در حبط و ابطال و افساد اعمال چنانچه فرموده وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ «۲».

و از جمله شواهد صدق این مدعی این که مترتب نشده در چیزی از محکمت کتاب و سنت بر اراده کفره و میل به کفره و رضای به کفره و محبت کفره

احکام و عقوبات کفره، بخلاف ظلم و جور که مرتب فرموده بر هر یک از اراده و محبت و میل و رضای خالی از فعل ظلم و جور تمام احکام و عقوبات نفس فعل ظلم و جور و ظلمه و جائزین چنانچه فرموده تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْمَرْضِ وَلَا فِسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ «۳». وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ «۴». فَلَا تَقْعُدُوا بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «۵».

و از جمله شواهد صدق این مدعی این که آن مقدار مذمت و نفرین و لعنت و عقوبت که مرتب فرموده اند در محکومات کتاب و سنت بر ظلم و جرم و جور، معشار آن را مرتب نفرموده اند بر هیچ فرد از افراد کبائر و فواحش علی کثرتها،

(۱) الفرقان: ۲۳.

(۲) البقره: ۲۵۴.

(۳) القصص: ۸۳.

(۴) هود: ۱۱۳.

(۵) الانعام: ۶۸.

مجموعه مقالات، ص: ۱۴

و نه بر هیچ قسم از اقسام کفر و ارتداد علی تشبها، چنانچه در کثرت و شدت و تأکید و بلاغت در هر یک از کتاب و سنت، ما یقضم الظهور و یقطع کل شبهه و غرور.

اما از محکومات کتاب:

فی سوره البقره

(۱) وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵).

(۲) ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۵۱).

(۳) وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنِّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ (۵۴).

(۴) وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۵۷).

(۵) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۵۹).

(٦) وَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (٦٥) فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا

وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (٦٤).

(٧) وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرَجُونَ أَنفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَضْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ (٨٤) ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَتُخْرَجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ

مجموعه مقالات، ص: ١٥

يَأْتُواكُمْ أُسَارَى يُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَيَّ أَشَدَّ الْعَذَابِ (٨٥).

(٨) وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (٩٢).

(٩) وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (٩٥).

(١٠) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا (١١٤).

(١١) وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (١٢٤).

(١٢) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ (١٤٠).

(١٣) وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (١٤٥).

(١٤) وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (١٦٥) إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأُوا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (١٦٦) وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (١٦٧).

(١٥) إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ (١٧٣).

مجموعه مقالات، ص: ١٦

(١٦) فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ

أَلِيمٌ (١٧٨).

(١٧) وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (١٨٨).

(١٨) وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (١٩٠).

(١٩) فَإِنْ ائْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (١٩٣).

(٢٠) وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٢٢٩).

(٢١) وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لَتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ (٢٣١).

(٢٢) وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٢٥٤).

(٢٣) وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٢٥٨).

(٢٤) قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَى وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (٢٦٣).

(٢٥) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْإِذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ (٢٦٤).

(٢٦) وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (٢٧٠).

و في سورة آل عمران

(١) وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (٥٧).

(٢) وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٨٦).

مجموعه مقالات، ص: ١٧

(٣) فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٩٤).

(٤) أَصَابَتْ حَزْزًا قَوْمٌ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ (١١٧).

(٥) لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (١٢٨).

(٦) وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (١٤٠).

(٧) وَ بَشِّرْ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (١٥١).

(٨) رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (١٩٢).

و في سورة النساء

(١) إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا (١٠) (٢) وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (١٤).

(٣) وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَ ظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا (٣٠).

(٤) رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا (٧٥).

(٥) إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجَرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (٩٧).

مجموعه مقالات، ص: ١٨

(٦) لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ (١٤٨).

(٧) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ (١٥٣).

(٨) فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَزَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَبَاطِئًا أُحِلَّتْ لَهُمْ (١٦٠).

(٩) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا (١٦٨) إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا (١٦٩).

و في سورة المائدة

(١) وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ.

(٢) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَ إِثْمِكُمْ فَتُكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (٢٩).

(٣) مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا (٣٢).

(٤) إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (٣٣).

(٥) وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ (٣٨).

(٦) سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ (٤٢).

(٧) وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٤٥).

مجموعه

(٨) إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٥١).

(٩) وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعمَلُونَ (٦٢).

(١٠) وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ الدَّارُ وَاللَّظَالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (٧٢).

(١١) وَمَا اعتَدَيْنَا إِنْآ إِذْآ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (١٠٧).

و في سورة الانعام

(١) وَقَدْ استَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكُمْ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (١٠).

(٢) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (٢١).

(٣) وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (٣٣).

(٤) فَقطِعْ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٤٥).

(٥) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ آتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ (٤٧).

(٦) وَمَا مِنْ حِسَابِكُمْ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدُهُمْ فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ (٥٢).

(٧) وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ (٥٨).

(٨) فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٦٨).

مجموعه مقالات، ص: ٢٠

(٩) وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ (٩٣) وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (٩٤).

(١٠) وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيُنْكَرُوا فِيهَا وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ (١٢٣).

(١١) سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا

يَمَكُرُونَ (١٢٤).

(١٢) وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (١٢٩).

(١٣) مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (١٣٥).

(١٤) إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (١٤٤).

(١٥) فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (١٤٥).

(١٦) وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (١٤٧).

و في سورة الأعراف

(١) فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (٥).

(٢) وَ مَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (٩).

مجموعه مقالات، ص: ٢١

(٣) وَ لَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ (١٩).

(٤) قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بغيرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ (٣٣).

(٥) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ (٣٧).

(٦) لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (٤١).

(٧) وَ نَادَى أَصْحَابُ الْحَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (٤٤).

(٨) وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٤٧).

(٩) إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (٥٥).

(١٠) وَ لَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (٧٤).

(١١) فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (٨٤).

(١٢) وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا (٨٥) (١٣) فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ لِعَاقِبَةِ الْمُفْسِدِينَ (٨٦).

(١٤) اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ (١٤٨).

(١٥) وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (١٥٠).

(١٦) وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (١٦٠).

(١٧) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ (١٦٢).

مجموعه مقالات، ص: ٢٢

(١٨) فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (١٦٥).

(١٩) وَآتَلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (١٧٥).

(٢٠) لَسَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ (١٧٧).

و في سورة الأنفال

(١) وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (٢٥).

(٢) فَأَهْلَكْنَا هُم بِذُنُوبِهِمْ وَ أَعْرَفْنَا آل فِرْعَوْنَ وَ كُلِّ كَانُوا ظَالِمِينَ (٥٤).

و في سورة التوبة

(١) وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (١٩).

(٢) وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٢٣).

(٣) وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (٤٧).

(٤) فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (٧٠).

(٥) وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (١٠٩).

مجموعه مقالات، ص: ٢٣

و في سورة يونس

(١) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا .. كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (١٣).

(٢) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ (١٧).

(٣) فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْمَأْرُضِ بَغِيرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٢٣).

(٤) وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَ تَزْهِقُهُمْ ذَلِكَ مِمَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٢٧).

(٥) كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (٣٣).

(٦) فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (٣٩).

(٧) إِنَّ اللَّهَ لَا يُظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسُهُمْ يُظْلِمُونَ (٤٤).

(٨) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ (٥٢).

(٩) وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (٥٤).

مجموعه مقالات، ص: ٢٤

(١٠) رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٨٥).

(١١) وَ لَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَ لَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ (١٠٦).

و في سورة هود

(١) مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ (١٥). أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (١٦).

(٢) وَ مَنْ أَظْلَمَ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (١٨).

(٣) اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنفُسِهِمْ إِنِّي

إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (٣١).

(٤) وَ لَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرَقُونَ (٣٧).

(٥) وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٤٤).

(٦) وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (٤٧).

(٧) فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ (٨٢) مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ (٨٣).

(٨) وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (٨٥).

(٩) وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (٩٤) كَأَن لَّمْ يَعْنُوا

مجموعه مقالات، ص: ٢٥

فِيهَا (٩٥).

(١٠) وَ كَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقَرْيَةَ وَ هِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (١٠٢).

(١١) فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ (١٠٦) خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ (١٠٧).

(١٢) وَ لَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (١١٣).

(١٣) فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةً يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَ كَانُوا مُجْرِمِينَ (١١٦) وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقَرْيَةَ بِظُلْمٍ وَ أَهْلِهَا مُصْلِحُونَ (١١٧).

و في سورة يوسف

(١) إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (٢٣).

(٢) كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (٧٥).

(٣) قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مُتَاعِنًا عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا لظالمُونَ (٧٩).

(٤) وَ لَا يَرُدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (١١٠).

(١) لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ

مجموعه مقالات، ص: ٢٦

مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (١٨).

(٢) وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (٢٥).

(١) الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (٣).

(٢) فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنْهَلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (١٣) وَ لَنْسَيِّبَنَّكُمْ الْوَأْرَضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ (١٤) وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (١٥) مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَىٰ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (١٦) يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسَبِّغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (١٧).

(٣) وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَمْ جَزَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ (٢١) وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُزُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلِ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ

مجموعه مقالات، ص: ٢٧

أَلِيمٌ (٢٢).

(٤) يُبَيِّنُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (٢٧).

(٥) إِنَّ الْإِنْسَانَ

لَظْلُومٍ كَفَّارٌ (٣٤).

(٦) وَ لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (٤٢) مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَنْفَتُهُمْ هَوَاءٌ (٤٣) وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَا تَيْبَهُمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَ تَتَّبِعِ الرَّسِيلَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَنْفُسِهِمْ مِنْ قَبْلَ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (٤٤) وَ سَيَكْتُمُ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَ ضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ (٤٥) وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (٤٦) فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِيفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ (٤٧) يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (٤٨) وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (٤٩) سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَعْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ (٥٠).

و في سورة الحجر

(١) وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لِظَالِمِينَ (٧٨) فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ (٧٩).

(٢) لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ (٨٨).

مجموعه مقالات، ص: ٢٨

و في سورة النحل

(١) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (٢٨) فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (٢٩).

(٢) هَيْلٌ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (٣٣) فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (٣٤).

(٣) وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ (٦١).

(٤) وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (٨٥).

(٥) إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِتْيَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ يُنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (٩٠).

(٦) فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ (١١٣).

(٧) فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (١١٥).

و في سورة بني إسرائيل

(١) وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَوْمًا مَتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا (١٦).

مجموعه مقالات، ص: ٢٩

(٢) وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (٣٣).

(٣) إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (٤٧).

(٤) وَآتَيْنَا ثُمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا (٥٩).

(٥) وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (٦٠).

(٦) قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا (٦٣) وَاسْتَفْزِرْ مِنْ أَسْتَفْزَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ

رَجَلِكُمْ وَشَارِكُكُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدْتُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (٤٤).

(٧) وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (٨٢).

(٨) فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا (٩٩).

وفي سورة الكهف

(١) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (١٥).

(٢) إِذْنَا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَيْغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا (٢٩).

(٣) وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَیْغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا (٤٩).

مجموعه مقالات، ص: ٣٠

(٤) أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (٥٠).

(٥) وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا (٥٣).

(٦) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسَى مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا (٥٧).

(٧) وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا (٥٩).

(٨) قَالَ أَمَا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكَرًا (٨٧).

وفي سورة مريم

(١) لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (٣٨).

(٢) فَخَلَفَ مِنْ بَغْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا (٥٩).

(٣) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا (٧٢).

(٤) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً (٨٥) وَنَسِيقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًّا (٨٦) لَّا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (٨٧).

و في سوره طه

(١) إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ (٧٤).

(٢) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا (١٠٢) يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (١٠٣).

(٣) وَ عَنَتِ الرُّجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (١١١).

(٤) وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (١٢٤) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا

(١٢٥) قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى (١٢٦).

(٥) وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفِثَنَّهُمْ فِيهِ وَ رَزَقْنَاكَ مِنْ حَيْثُ نَشَاءُ (١٣١).

و في سوره الانبياء

(١) وَ أَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا (٣).

(٢) وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَوْمِهِ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ أَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ (١١).

فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَّنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ (١٢) لَا تَزْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ (١٣) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (١٤) فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ (١٥).

(٣) وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي

الظَّالِمِينَ (٢٩).

(٤) وَ لئنِ مَسَّسْتَهُمْ نَفْحَهُ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (٤٦).

(٥) فَارْجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (٦٤).

(٦) وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ إِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ (٩٧).

و في سوره الحج

(١) وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (٢٥).

(٢) فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (٣٠).

(٣) فَكَأَيِّنْ مِنْ قَوْمٍ أَهْلَكْنَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَ بِنْرِ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصِرَ مَشِيدٍ (٤٥).

(٤) وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَوْمٍ أَهْلَكْنَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْنَا وَإِنِّي الْمَصِيرُ (٤٨).

(٥) وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (٥٣).

(٦) وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (٧١).

و في سورة المؤمنون.

(١) وَ لَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ (٢٧).

(٢) فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٢٨).

مجموعه مقالات، ص: ٣٣

(٣) فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُنَاءً فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٤١).

(٤) أَوْ يَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَيْنَ (٥٥) نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ (٥٦).

(٥) حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ (٦٤) لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصِرُونَ (٦٥) قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ آعْقَابِكُمْ تَنكِبُونَ (٦٦) مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ (٦٧).

(٦) رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٩٤).

(٧) رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ (١٠٧).

و في سورة النور

(١) أَوْ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٥٠).

(٢) فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٦٣).

و في سورة الفرقان

(١) وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَ أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا (٤).

مجموعه مقالات، ص: ٣٤

(٢) وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (٨).

(٣) وَمَنْ يَظْلِمِ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا (١٩).

(٤) يَوْمَ يَرُونَ المَاءَ الكَاثِمَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا (٢٢) وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا (٢٣).

(٥) وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (٢٧) يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا (٢٨) لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا (٢٩).

(٦) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ (٣١).

(٧) وَاعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (٣٧).

وفي سورة الشعراء

(١) وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ أَنْتَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (١٠).

(٢) وَبُرْزَتِ الْجَحِيمِ لِلْغَاوِينَ (٩١) وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (٩٢) مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ (٩٣) فَكُفِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ (٩٤) وَجُنُودٌ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ (٩٥) قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ (٩٦) تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (٩٧) إِذْ نَسَّوْكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (٩٨) وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ (٩٩) فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ (١٠٠) وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ (١٠١).

(٣) وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ (١٣٠).

مجموعه مقالات، ص: ٣٥

(٤) كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (٢٠٠) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرُوا العَذَابَ الأَلِيمَ (٢٠١) فَيَأْتِيهِمْ بَعْتَهُ وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ (٢٠٢).

(٥) وَسَيَعْلَمَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (٢٢٧).

وفي سورة النمل

(١) وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (١٤).

(٢) فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (٥٢).

(٣) قُلْ سِيرُوا فِي الأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (٦٩).

(٤) وَوَقَعَ القَوْلُ عَلَيْهِم بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ (٨٥).

(٥) وَ مَنْ جَاءَ بِالسِّيئَةِ فَكَبَتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (٩٠).

و في سورة القصص

(١) قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٢١).

(٢) قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٢٥).

(٣) إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (٣٧).

(٤) فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (٤٠).

(٥) إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٥٠).

مجموعه مقالات، ص: ٣٦

(٦) وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلِهَا ظَالِمُونَ (٥٩).

(٧) تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (٨٣).

و في سورة العنكبوت

(١) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (٤).

(٢) فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ (١٤).

(٣) إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنْ أَهْلِهَا كَانُوا ظَالِمِينَ (٣١).

(٤) فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (٤٠).

(٥) وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ (٤٦).

(٦) وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (٤٩).

(٧) وَ مَنْ أَظْلَمَ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ (٤٨).

و في سورة الزوم

(١) أَوْ لَمْ يَسْتَبْرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا

رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ الْهَفَفَ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (٩) ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ (١٠) (٢) وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُعْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (١٢) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَ كَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ (١٣).

(٣) بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (٢٩).

(٤) فَاتَّقِنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (٤٧).

(٥) مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ (٥٥).

(٦) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (٥٧).

و في سورة لقمان

(١) بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (١١).

(٢) يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (١٣).

و في سورة السجده

(١) وَ لَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكَسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ (١٢).

(٢) وَ أَمَّا الَّذِينَ فَتَقُوا فَمَا وَأَهُمْ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (٢٠)

وَ لَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (٢١) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ (٢٢).

و في سورة الاحزاب

(١) وَ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُبِينًا (٥٨).

(٢) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أشفقن منها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا

و في سورة سبأ

(١) فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَا لَهُمْ أَحَادِيثَ وَمَرَفًا لَهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (١٩).

(٢) وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَأَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (٣١).

(٣) فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفَعًا وَلَا ضَرًّا وَنُقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (٤٢).

مجموعه مقالات، ص: ٣٩

و في سورة فاطر

(١) وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ (١٠).

(٢) فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (٣٧).

(٣) بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا (٤٠).

و في سورة يس

(١) وَامْتَاذُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (٥٩).

و في سورة الصافات

(١) اخشروا الذين ظلموا وازواجهم و ما كانوا يعبدون (٢٢) من دون الله فاهيدوهم إلى صراط الجحيم - إلى قوله - وقفوهم إنهم مسؤلون (٢٣ - ٢٤) إنا كذلك نفعل بالمجرمين (٣٤) إنهم كانوا إذا قيل لهم لا إله إلا الله يستكبرون - إلى قوله - أذلك خير نزلًا أم شجرة الزقوم (٣٥ - ٦٢) إنا جعلناها فتنه للظالمين (٦٣).

مجموعه مقالات، ص: ٤٠

و في سورة ص

(١) هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ (٥٥) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ (٥٦) هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَعَسَاقُ (٥٧).

(٢) قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ (٨٤) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (٨٥).

و في سورة الزمر

(١) وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ (٢٤).

(٢) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (٣٢) (٣) وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (٤٧) وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (٤٨).

(٤) وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (٥١).

مجموعه مقالات، ص: ٤١

و في سورة المؤمن

(١) وَ أَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ (١٨).

(٢) يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (٥٢).

و في سورة حم السجده

(١) وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (١٩) حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ - إِلَى قَوْلِهِ - وَ قَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ (٢٠-٢٥).

و في سورة الشورى

(١) وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ (٨).

(٢) وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٢١).

(٣) تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَقَّعَ بِهِمْ (٢٢).

(٤) إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (٤٠) وَ لَمَنْ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ (٤١) إِنََّّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَتَّبِعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٤٢)

مجموعه مقالات، ص: ٤٢

(٥) وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ (٤٤) وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَشِيعِينَ مِنَ الدُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ .. أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ (٤٥).

و في سورة الزخرف

(١) وَ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (٣٩).

(٢) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمٍ أَلِيمٍ (٤٥).

(٣) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (٧٤) لَأَيُّفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (٧٥) وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ (٧٦).

و في سورة الدخان

(١) فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَ لَاءِ قَوْمٍ مُجْرِمُونَ (٢٢).

(٢) وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (٣٧).

(٣) إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ (٤٣) طَعَامٌ الْأَنْثِيمِ (٤٤) كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ (٤٥) كَعَلْيِ الْحَمِيمِ (٤٦) خُذُوهُ فَاعْتُلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ (٤٧) ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (٤٨) ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (٤٩) إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (٥٠).

مجموعه مقالات، ص: ٤٣

و في سورة الجاثية

(١) وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (٧) يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشْرُهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (٨).

(٢) وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُتَّقِينَ (١٩).

(٣) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَخْلِبُهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَاءً مَا يَحْكُمُونَ (٢١).

و في سورة الاحقاف

(١) إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (١٠).

(٢) لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ (١٢).

(٣) فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (٢٥).

(٤) وَ مَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (٣٢).

(٥) فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ (٣٥).

و في سورة محمد

(١) إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ

مجموعه مقالات، ص: ٤٤

سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمَلَىٰ لَهُمْ (٢٥) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ (٢٦) فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ (٢٧) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرَهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (٢٨) (٢) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ (٣٣).

و في سورة الفتح

(١) وَ مَنْ يَتَوَلَّ يَعْذِبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا (١٧).

و في سورة الحجرات

(١) وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (١١).

و في سورة الذاريات

(٢) فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ (٥٩).

مجموعه مقالات، ص: ٤٥

و في سورة الطور

(١) وَ إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٤٧).

و في سورة النجم

(١) وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغَىٰ (٥٢).

و في سورة القمر

(١) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ (٤٧) يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (٤٨).

و في سورة الرحمن

(١) يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَفْئَامِ (٤١).

(٢) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (٤٣) يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتِنَ (٤٤).

مجموعه مقالات، ص: ٤٦

و في سورة الحديد

(١) أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمِمَّا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (١٦).

و في سورة الحشر

(١) فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (١٧).

و في سورة الممتحنه

(١) وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٩).

و في سورة الصف

(١) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٧).

مجموعه مقالات، ص: ٤٧

و في سورة الجمعه

(١) وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٥).

(٢) وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (٧).

و في سورة المنافقون

(١) إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الفَاسِقِينَ (٧).

و في سورة الطلاق

(١) وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ (١).

(٢) وَكَأَيُّنَ مِنْ قَوْمِهِ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَا بِهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذِّبْنَاهَا عَذَابًا نَكْرًا فَذَاقَتْ وَجَالَ أَمْرُهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ

أَمْرَهَا خُسْرًا (٩).

و في سورة التحريم

(١) وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (١١).

مجموعه مقالات، ص: ٤٨

و في سورة القلم

(١) قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّكَ إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (٢٩) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَذَكَّرُونَ (٣٠) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (٣١) (٢) إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ (٣٤) أَ فَتَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (٣٥) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (٣٦).

و في سورة الحاقه

(١) وَ أَمَا مِنْ أُوْتِي كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيهِ- إِلَى قَوْلِهِ- فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ (٢٥-٣٥) وَ لَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَشِيلِينَ (٣٦) لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِؤُونَ (٣٧).

و في سورة المعارج

(١) يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِنِذٍ بِبَنِيهِ (١١) وَ صَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ (١٢).

و في سورة نوح

(١) وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا (٢٤) مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُعْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَارًا

مجموعه مقالات، ص: ٤٩

فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا (٢٥).

(٢) وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا (٢٨).

و في سورة الجن

(١) وَ أَمَا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (١٥) وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رُسُلَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا (٢٣).

و في سورة المدثر

(١) كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (٣٨) إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ (٣٩) فِي جَنَّاتٍ يَسَاءَلُونَ (٤٠) «عَنِ الْمُجْرِمِينَ (٤١)» مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ (٤٢).

و في سورة الدهر

(١) وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (٣١).

و في سورة المرسلات

(١) أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ (١٤) ثُمَّ نُنَبِّئُهُمُ الْآخِرِينَ (١٧) كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (١٨).

مجموعه مقالات، ص: ٥٠

(٢) كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ (٤٤).

و في سورة عم

(١) إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (٢١) لِلطَّاغِينَ مَابًا (٢٢) لَا يَشِينُ فِيهَا أَحْقَابًا (٢٣).

و في سورة النازعات

(١) فَأَمَّا مَنْ طَغَى (٣٧) وَ آثرَ الحَيَاةَ الدُّنْيَا (٣٨) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (٣٩).

و في سورة الانفطار

(١) إِنَّ الْأُبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (١٣) وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (١٤).

و في سورة المطففين

(١) كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ (٧).

(٢) إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (٢٩) وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ (٣٠).

مجموعه مقالات، ص: ٥١

و في سورة الشمس

(١) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (٩) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (١٠).

و في سورة الزلزال

(١) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (٧) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (٨).

و في سورة القارعه

(۱) وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأَمَّهُ لَهَاوِيَهُ (۹) وَ مَا أَذْرَاكَ مَا هَيْبَةُ (۱۰) نَارٍ حَامِيَهُ (۱۱).

و فی سوره العصر

(۱) وَ الْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲).

و فی سوره الهمزه

(۱) وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ (۲) يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْأُخْطَمِ (۴).

مجموعه مقالات، ص: ۵۲

إلى غير ذلك از آیاتی که قریب چهار صد آیه معدود و مضبوط شد از محکمت کتاب باین صریح ظاهر به نصّ یا عموم از جمله شواهد صدق بر مدّعی است، که ظلم و جور و جرم از میان تمام معاصی از مبدأ صغایر تا منتهای کبایر که کفر است اشنع و افضع و اقبح و اسوأ عاقبه و اشدّ عقوبه است.

و اما از محکمت سنّت

که شاهد صدق بر این مدّعی است، اضعاف مضاعف آن آیات است تعدادا و تأکیداً و تسدیداً ولی اقتصار می کنم به بعضی از کلی و جزئی از جلّ آن.

مثل ما ورد عن الأمير (عليه السلام) في حديث: «وَأَمَّا الذَّنْبُ الَّذِي لَا يَغْفِرُ فظلم العباد بعضهم لبعض، إِنَّ اللَّهَ إِذَا بَرَزَ لِخَلْقِهِ اقسم قسماً على نفسه فقال وعزّتي و جلالی لا- يجوزنى ظلم ظالم و لو كفّ بكفّ، و لو مسح بكفّ، و لو نطحه بين القرناء إلى الجماء، فيقتص- الله- للعباد بعضهم من بعض حتى لا يبقى لأحد على احد مظلّمه ثمّ بيعتهم للحساب» (۱).

و قال (عليه السلام): «يأخذ المظلوم من دين الظالم أكثر ممّا يأخذ الظالم من دنيا المظلوم» (۲).

و قال (عليه السلام): «إياكم و الظلم، فان الظلم ظلمات يوم القيامة» (۳).

و في تفسير قوله تعالى في يومٍ كان مقداره خمسين ألف سنة (۴)

(۱) المحاسن ۱: ۶۷ ح ۱۸ و بحار الأنوار ۶: ۲۹- ۳۰ ح ۳۵ و ج ۷: ۲۶۴ ح ۲۱ و ج ۷۵: ۳۱۴ ح ۲۹.

(۲) ثواب الاعمال: ۳۲۱ ح ۵، بحار

(٣) احياء علوم الدين للغزالي ٣: ٣٧٣.

(٤) المعارج: ٤.

مجموعه مقالات، ص: ٥٣

ان المواقف فى يوم القيامة خمسون موقفا يحبس المقصير فى كل منها الف سنه «١» منها موقف مظلّمه العباد لا يجوزها من كان فى ذمّته مظلّمه احد حتى يستوفى منه تلك المظلّمه و لو كانت بقدر كحل عين او طين او لمس ثوب او مثقال ذره او قدر خردله كما قال الله تعالى فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ «٢» وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبِّهِ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ «٣» فيقول الله يا معشر العباد انا الحاكم العدل لا يجوزنى اليوم ظالم عنده مظلّمه، احد فيا معشر المظلومين خذوا بالظلمين و انا الحاكم العدل و الشاهد لكم عليهم فياخذ كل مظلوم بظالمه و يطالبه بحقه ف يفرّ المرء من أخيه و أمه و أبيه و صاحبته و بنيه حذرا من اخذهم و مطالبتهم بالتبعات و المظالم حتى «ان موسى (عليه السلام) يفرّ من أمه خشيه ان تطالبه بحق قصّر فيه» «٤».

و قال: «أ تدرّون من المفلس؟ قالوا: المفلس فينا من لا درهم له و لا مال و لا متاع قال (عليه السلام) ان المفلس من أمتى من اتى يوم القيامة بصلاه و صيام و زكاه و حجّ و يأتي قد شتم - و قذف - هذا و اكل مال هذا و هتك دم هذا و ضرب هذا فيعطى هذا من حسناته و هذا من حسناته فان نيت حسناته قبل ان يقضى ما عليه اخذ من خطايا المظلوم فطرحت عليه ثم يطرح به فى النار» «٥».

و قيل للسجاد (عليه السلام): اذا

كان للرجل المؤمن عند الكافر مظلّمه اى شىء

(١) تفسير الصافي ٢: ٧٤٣، الكافي ٨: ١٤٣ ح ١٠٨.

(٢) الزلزله: ٧ و ٨.

(٣) الانبياء: ٤٧.

(٤) الخصال: ٣١٨ ذيل ح ١٠٢ و بحار الأنوار ٧: ١٠٥ ذيل ح ٢٠.

(٥) بحار الأنوار ٧٢: ٦. ليس فيه و حجّ و فيه سفك بدل هتك و فيه خطاياهم.

مجموعه مقالات، ص: ٥٤

يؤخذ من الكافر و هو من أهل النار؟

فقال (عليه السلام) يضع من سيئات المسلم على الكافر و يعذب - الكافر - بها مع عذابه بكفره عذابا بقدر ما للمسلم قبله من مظلّمه فقيل له: اذا كانت المظلّمه لمسلم عند مسلم كيف يؤخذ مظلّمته من المسلم؟ قال (عليه السلام): يؤخذ للمظلوم من الظالم من حسناته بقدر حقّ المظلوم فيزداد على حسنات المظلوم، قيل له:

فان لم يكن للظالم حسنات؟ قال (عليه السلام): يؤخذ من سيئات المظلوم فيزداد على سيئات الظالم «١» كما قال [الله تعالى] وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ «٢».

و روى أنّ رجلا اشترى لحما من قصاب ثم رده عليه فاذا كان يوم القيامة حوسب على الدسم الذى يبقى فى يده و اخذت من حسناته و اعطى القصاب.

و حكى أنّ عابدا اعتزل الناس و اتّخذ الجبال مسكنا للطاعه عابدا ربّه قائما ليله صائما نهاره فى سنين متكاثره ثم رجع البلد لصله الارحام، فبلغ مزرعه و اجتنى منها سنبله و اكل منها سبع حبوب حنطه غفله، ثم التفت أنّه من غير اذن صاحبها فندم و استغفر و استدعى من الله ان يجعل عنايته فى الدنيا فمسخ ثورا فى الحال فحضر صاحب المزرعه فتملّكها و اثار بها الارض و سقى الحرث سبع سنين ثم ماتت و اكل لحمها السباع و الكلاب و

بقي عظمها مشرّحه، ثم جاء سارق فرأى حبره حنطه فاراد ان يسرق منها فتكلّم عظم رأس الثور بقدره الله

(١) الكافي ٨: ١٠٤ ذيل ح ٧٩، بحار الأنوار ٧: ٢٧٠ ذيل ح ٣٥. و فيها يطرح عن المسلم من سيئاته بقدر ما له على الكافر.

(٢) العنكبوت: ١٣.

مجموعه مقالات، ص: ٥٥

تعالى و قال: أيها السارق انى اكلت سبع حبوب من هذه الحنطه فابتليت بهذه البئيه و أنت تريد تسرقها.

□
و عنه أنّ رجلا من العلماء عابدا زاهدا قائم الليل صائم النهار قد حجّ اربعين حجّه و تلا كتاب الله حق تلاوته فلمّا مات رآه رجل في المنام و سأله من حاله، فقال: أنّ عباداتي قد حبّطت و ساقنتى ملائكه غلاظ شداد إلى بئس المهاد: فقلت: لهم انى حججت بيت الله اربعين مرّه، قيل لى: ضيّعتها بمرورك في مزرعه الناس في الحجّه الاخيره. قلت: بتّ في المسجد راكعا و ساجدا، قيل لى: قد ابطلتها بضربك باب المسجد مرّه و ايقاظك مؤمنا من نومى، قلت: لم ازل تالى القرآن، قيل لى: ابطلته بمدّ رجلك اليه و هتك حرمته، فخجلت و نكست رأسى ذاهبا إلى النار انفعالا عن الله الواحد القهار فصدر خطاب عن الربّ الكريم: ان ارجعوه عن الجحيم إلى دار النعيم فرجعونى فقلت: بما استحققت الرجوع؟ قيل لى: ذلك جزاء مبادرتك في اعطاء السائل رغيفا لوجه الله.

و قال (عليه السلام): «يؤخذ بدائق فضّته سبعمائه صلاه مقبوله».

و فى خبر: «يؤخذ بدرهم ستمائه صلاه مقبوله و يعطاها الخصم».

□
و قال (عليه السلام): «اشدّ الناس يوم القيامة ان يقوم اهل الخمس و الزكاه فيتعلّمون باربابها، و يشكون إلى الله من غضبها و منعها إيّاهم، فيعوضهم الله حسنات المانعين و الغاصبين حقوقهم».

قال (عليه السلام): و في تفسير قوله تعالى وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا «١» هؤلاء قوم يصلون و يصومون و يقومون و هنا من

(١) الفرقان: ٢٣.

مجموعه مقالات، ص: ٥٦

الليل، و ياتون يوم القيامة و اعمالهم اشدّ بياضا من القباطي، و لهم من الحسنات مثل الجبال، فيؤمر بهم إلى النار لأنهم كانوا اذا عرض عليهم الحرام او شىء من الدنيا وثبوا عليه «١».

و في حديث المعراج: مرت على قوم معلقين بعراقيهم بكلايب من نار، فسألت عن جبرئيل؟ فقال: هؤلاء الذين اغناهم الله بالحلال فيبتغون الحرام.

فقال (عليه السلام): اذا دخل فى جواف العبد لقمه من حرام، لعنه كل ملك فى السماوات و الارض، و لم يقبل له صلاه و لم يستجب له دعوه، اربعين صباحا، و أى عمل يقبل منه و هو ينفق من غير حل، ان حج حراما، و ان تصدق تصدق بحرام، و ان تزوج تزوج بحرام، و ان صام افطر على حرام، فيا ويحه: اما علم ان الله طيب لا يقبل الا الطيب و من الطيب كما قال و لا تيمموا الخبيث منه تنفقون «٢» و إنما يتقبل الله من المتقين «٣» «٤» و قال (عليه السلام) لا يشم ريح الجنة جسد نبت على الحرام و الجنة محرّمه على جسد غذا بالحرام «٥».

و قال (عليه السلام) ليس من شيعتى من أكل مال المؤمن حراما أنما يعيش صاحب هذا الحال مفتونا و يموت مغرورا و يقول يوم القيامة لمن دخل الجنة من اهل السعاده هو و أمثاله

(١) تفسير القمى ٢: ١١٢-١١٣، بحار الأنوار ٧: ١٧٦ ح ٩ و ج ٧٠: ٢٩٣ ح ٣٥.

(٢) البقره: ٢٦٧.

(٣)

(٤) مكارم الاخلاق: ١٥٠، روضه الواعظين: ٤٥٧، بحار الأنوار ٦٦: ٣١٤ ح ٦ و ٧ و ج ٦٩: ١٩٦.

(٥) المعجم الكبير للطبراني ١٩: ١٣٦ ذيل ح ٢٩٨.

مجموعه مقالات، ص: ٥٧

أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّا كُنَّا نَمُوتُ وَ تَرَبَّصِيْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ عَرَّيْتُمْ الْأُمَمَ نِيَّ حَيْثِي جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ عَزَّكُم بِاللَّهِ الْعَزُّورُ فَالْيَوْمَ لَا يُؤَخِّدُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا «١».

و قال (عليه السلام): «من غصب شبرا من الارض طَوَّقَهُ اللَّهُ من محوم سبع ارضين إلى عنان السماء» «٢».

و قال (عليه السلام): «الحجر المغصوب في الدار رهن على خرابها كما قاله الله تعالى فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا» «٣» «٤».

و قال (عليه السلام) «من لطم خدَّ مسلم او وجهه بددَّ الله عظامه يوم القيامة و حشره مغلولا حتى يدخل جهنم إلا ان يتوب» «٥».

و قال (عليه السلام) «من نظر إلى مؤمن نظره يخيفه بها اخافه الله يوم لا ظلَّ إلا ظللَّ و حشره بصوره الذر بلحمه و جسمه و بجميع اعضائه و روحه حتى يورد مورده» «٦»، و من احتقر مؤمنا او فقيرا لفقره فقد حارب الله و حقره الله و فضحه و شهَّره يوم القيامة على رءوس الخلائق» «٧».

و قال: «من احزن مؤمنا ثم اعطاه الدنيا لم يكن ذلك كفارته و لم يؤجر عليه» «٨» حتى قال المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه» «٩».

و قال الامير: «ألم تعلم بان الظلم عار جزاء الظلم عند الله نار و للمظلوم دار

(١) الحديد: ١٤ و ١٥.

(٢) أمالي الصدوق: ٥١٣ و بحار الأنوار ٧٤: ١٥٠ ح ٢ بتفاوت.

(٣) النمل: ٥٢.

(٤) نهج البلاغه: ٥١٠ الكلمات القصار ٢٤٠ و بحار

الأُنوار ١٠٤: ٢٥٨ ح ١.

(٥) أمالي الصدوق: ٥١٥، بحار الأنوار ٧٥: ١٤٨ ح ٥.

(٦) جامع الاخبار: ٤١٥ ح ١١٥٢ و ص ٤١٦ ح ١١٥٤، بحار الأنوار ٧٤: ١٥٠ ح ١٣

(٧) ثواب الاعمال: ٢٩٩ و بحار الأنوار ٧٥: ١٤٦ ذيل ح ١٥.

(٨) جامع الاخبار: ٤١٥ ح ١١٥٢ و ص ٤١٦ ح ١١٥٤، بحار الأنوار ٧٤: ١٥٠ ح ١٣

(٩) احياء علوم الدين للغزالي ٢: ٢٨١.

مجموعه مقالات، ص: ٥٨

في جنان و للظالم في النيران دار.

و قال: «من السَّحَت ثمن الميتة و ثمن الكلب و ثمن الخمر و مهر الزانية و الرشوة في الحكم و اجره الكاهن» «١».

و قال (عليه السلام): «في تفسير أَكَالُونَ لِلْسُّحَتِ «٢» قال (عليه السلام) هو الرُّجْل يقضى لأخيه الحاجه ثم يقبل هديته» «٣».

و قال (عليه السلام): «الزَّاشِي و المَرْتَشِي و الماشِي بينهما ملعون» «٤».

و قال: «إِيَّاكُمْ و الرشوة فانها محض الكفر و لا يشتم صاحب الرشوة ربح الجته» «٥».

و في الوسائل باب مبوب من نصوص و جوب هجر الفاسق منها.

قوله (عليه السلام): العامل بالظلم و المعين له و الراضي به شركاء كلهم» «٦» و فيه ايضا عن المعصوم (عليه السلام): «ملعون من ترأس ملعون من هم بها ملعون من حدت نفسه بها» «٧».

و فيه أيضا عن الصادق (عليه السلام) «إِيَّاكَ و الرياسة إنَّ الرياسة لا يصلح الّا لأهلها» «٨»

(١) الوسائل ١٢: ٦٣ ح ٩.

مجموعه مقالات؛ ص: ٥٨

(٢) المائده: ٤٢.

(٣) الوسائل ١٢: ٦٤ ح ١١.

(٤) جامع الاخبار: ٤٣٩ ح ١٢٣٥ و بحار الأنوار ١٠٤: ٢٧٤ ح ٩.

(٥) جامع الاخبار: ٤٤٠ ح ١٢٣٧ و بحار الأنوار ١٠٤:

(٦) الوسائل ١١: ٣٤٤ ح ١.

(٧) الوسائل ١١: ٢٨٠ ح ٦.

(٨) معانى الاخبار: ١٨٠ ح ١ و فقه الامام الرضا (عليه السلام): ٣٨٤ و بحار الأنوار ٧٣: ١٥٣ و ١٥٤ ح ١١ و ١٢.

مجموعه مقالات، ص: ٥٩

و فيه أيضا: «إياكم و هؤلاء الرؤساء الذين يترأسون فو الله ما خفتت النعال خلف الرجل الا هلك و أهلك» «١».

و فيه ايضا عنه (عليه السلام): «لا يؤمر احد على عشره فما فوقهم الا جى ء به يوم القيامة مغلوله يده ان كان محسنا و ان كان مسينا يزيد غلًا على غلّه» «٢».

و عنه ايضا: «الا- من تولى عرافه قوم اتى يوم القيامة و يده مغلولتان إلى عنقه فان قام فيهم بامر الله اطلقه الله و ان كان ظالما هوى به فى نار جهنم و بنس المصير» «٣».

و فيه ايضا عنه (عليه السلام): «لأحملن ذنوب سفهائكم على علمائكم، إلى ان قال: ما يمنعكم اذا بلغكم عن الرجل ما تكرهون و ما يدخل علينا من الاذى ان تأتوه و تؤنّبوه و تعذّلوه و تقولوا له قولاً بليغاً، قلت: جعلت فداك اذن لا يقبلون منا، قال: اهجروهم و اجتنبوا مجالستهم» «٤».

و فيه ايضا قوله (عليه السلام) «و لآخذنّ البرى ء منكم بذنب السيّقيم و لم لا- افعّل و أنتم يبلغكم عن الرجل منكم القبيح فلا تنكرون عليه و لا تهجرونه و لا تؤذونه حتى يترك» «٥».

قال الصدوق فى عقائده «٦» باب الاعتقاد فى الظالمين أنّهم ملعونون و البراءه

(١) الوسائل ١١: ٢٧٩ ح ٤.

(٢) الوسائل ١١: ٢٨٢ ح ١٣.

(٣) الوسائل ١١: ٢٨٢ ح ١٤.

(٤) الوسائل ١١: ٤١٥ ح ٣.

(٥) الوسائل ١١: ٤١٤ صدر ح ٢ و ص ٤١٥ ذيل ح

(٦) الاعتقادات للصدوق: (مصنفات المفيد ٥/ ١٠٢).

مجموعه مقالات، ص: ٦٠

منهم واجبه لقوله تعالى وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ* «١» وَ أَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ «٢» وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ «٣» وَ استدل سيد الرياض على حرمة معونه الظلم بعد الكتاب و السنه المستفيضه بل المتواتره و الاجماع بقوله وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ «٤» وَ لَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ «٥» وَ فسّر الرّكون بأدنى الميل إليهم و فى المجمع عنهم (عليه السلام) انه المودّه و النصيحة و الطّاعه لهم و فى الخبر بالعدى يأتى السّيلطان فيحبّ بقائه إلى ان يدخل يده فى كيسه فيعطيه «٦» كما يدلّ عليه خبر صفوان الجمال المعروف «٧» إلى ان قال السيّد و يستفاد منه و من كثير من النصوص حرمة اعانه الظالم و لو فى المباحات بل و لو فى الطاعات و فى الصحيح عن اعمالهم قال لا و لا مده بقلم ان احدكم لا يصيب من دنياهم شيئا الا اصابوا من دينه مثله «٨» و اظهر منه الموثق لا تعنهم على بناء مسجد «٩».

و فى القريب من الصّححه «انه ربما اصاب الرجل منّا الصّيق او الشده فيدعى إلى البناء بينه او النهر يكرهه او المسناه يصلحها فما تقول فى ذلك؟ فقال (عليه السلام):

(١) البقره: ٢٧٠.

(٢) القصص: ٤٢.

(٣) التوبه: ٢٣.

(٤) المائده: ٣.

(٥) هود: ١١٣.

(٦) مجمع البحرين ٦: ٢٥٦ مجمع البيان ٣: ٢٠٠.

(٧) الوسائل ١٢: ١٧ ح ١٣١.

(٨) الوسائل ١٢: ١٢٩ ح ٥.

(٩) همان ح ٤.

مجموعه مقالات، ص: ٦١

«ما أحبّ أنى عقدت لهم عقده او وكيت لهم وكاء وانّ لى ما بين

لا يبيها لا- ولا- مدّه بقلم، انّ اعوان الظلمه يوم القيامه فى سرادق من النار حق يحكم الله تعالى بين العباد» «١» «٢» و عنه (عليه السلام): «اذا كان يوم القيامه نادى مناد اين الظلمه و اشباه الظلمه حتى من برء لهم قلما أو لاق لهم دواه قال: فيجتمعون فى تابوت من حديد ثم يرمى بهم فى جهنم» «٣».

و فى المستفيضه قال (عليه السلام): «لان اسقط من حالق فانقطع قطعه قطعه احبّ إلى من ان اتولى لأحد منهم عملا او أطأ بساط رجل منهم إلا- لتفريج كربه عن مؤمن أو فكّ اسره او قضاء دينه، و اهون ما (يصنع) الله بمن تولى لهم عملا ان يضرب عليه سرادق من نار إلى ان يفرغ من حساب الخلائق فان وليت شيئا من اعمالهم فاحسن إلى اخوانك فواحدة بواحدة» «٤».

و عنه (عليه السلام): «اذا مدح الفاجر اهترّ عرش الله» «٥».

«و من مدح سلطانا جائرا تخفّف و تضع له طمعا فيه كان قرينه فى النار» «٦».

(١) الوسائل ١٢: ١٢٩ ح ٦.

(٢) رياض المسائل ٥: ٣٤-٣٥.

(٣) الوسائل ١٢: ١٣١ ح ١٦.

(٤) الوسائل ١٢: ١٤٠ ح ٩.

(٥) تحف العقول: ٤٦ و بحار الأنوار ٧٧: ١٥٢ ح ٨٤.

(٦) أمالى الصدوق: ٥١٣ ح ٧٠٧ و بحار الأنوار ٧٥: ٣٦٩ ح ٢.

مجموعه مقالات، ص: ٦٢

و قال (عليه السلام): «ملعون ملعون عالم يؤم سلطانا جائرا معينا على جور» «١».

و قال (عليه السلام): «من مشى مع ظالم ليعينه و هو يعلم أنّه ظالم فقد خرج من الاسلام» «٢».

و قد ورد مستفيضا مضافا إلى ما يستلزم العدل عقلا فى تفسير و إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ «٣» من أنّ الله يحشر الوحوش و البهائم للعدل ليقتص من

بعضها لبعض و يقاد للمنطوحه من الناطحه و كذلك جميع الحيوانات و كل ذى روح حتى الذباب يحشرها ليعوضها على الالام التى لاقتها فى الدنيا «(٤)».

و مجلسى عليه الرحمه تفسير جمله [اى] از اين آيات و احاديث را نموده اند در فصل دهم از باب دهم از كتاب حليه المتقين لازم است بر فرس زبان در اين باب رجوع نمودن به آن فصل، از اين جهت روايت نموده اند كه داخل شدن در اعمال پادشاهان و يارى ايشان كردن و سعى در حوائج ايشان نمودن معادل كفر است و عمدا بسوى ايشان نظر كردن گناه كبيره است «(٥)».

و هر كه راهنمائي كند ظالمى را بر ظلم در جهنم با همام وزير فرعون باشد، و هر كه از جانب ظالمى خصومت كند يا ياورى او كند در آن خصومت چون ملك الموت به نزد او آيد گويد بشارت باد ترا به لعنت خدا و آتش جهنم،

(١) الوسائل ١١: ٥١٩ ح ٧.

(٢) الوسائل ١٢: ١٣١ ح ١٥.

(٣) تكوير ٥.

(٤) مجمع البيان ١٠: ٢٧٧ و بحار الأنوار ٧: ٩٢.

(٥) بحار الأنوار ٧٢: ٢٧٤ ح ٢٥.

مجموعه مقالات، ص: ٦٣

و هر كه تازيانه در دست گرفته نزد پادشاهان يا حاكم جائرى بایستد حق تعالى آن تازيانه ازدهايى گرداند از آتش درازى آن هفتاد ذراع و مسلط گرداند او را بر او در جهنم و نهى فرمود از حاضر شدن بر سر سفره فاسقان «(١)».

و در حديث ديگر فرمود كه در زمان حضرت موسى پادشاه ظالمى بود، كه حاجت مؤمنى را به شفاعت بنده صالحى بر آورد، پس آن پادشاه و آن مرد صالح هر دو در يك روز مردند، همگى بر

جنازه آن پادشاه جمع شدند و بازارها بستند، تا سه روز آن مرد صالح در خانه خود ماند تا کرمهای زمین رویش را خوردند، پس حضرت موسی (علیه السلام) بعد از سه روز مرد صالح را به آن حال مشاهده فرمود، و گفت: پروردگارا آن دشمن تو بود و به آن اعزاز و اکرام بر داشتند، و این دوست تست و با این حال مانده است، حق تعالی وحی نمود به او:

که این دوست من از آن جبار سؤالی کرد، و او آن را بر آورد مکافات دادم، برای بر آوردن حاجت مؤمن، و کرمهای زمین را مسلط کردم بر روی آن مؤمن برای سؤالی که از آن جبار کرد «۲».

و ایضا فرمود: هر که بنا حق سر کرده جماعتی شود و بر ایشان استیلا یابد، حق تعالی او را در کنار جهنم به ازاء هر روزی هزار سال بدارد، و چون محشور شود دستهایش در گردش بسته باشد، پس اگر بامر خدا در میان ایشان عمل کرده باشد، خدا او را رها کند، و اگر ظلم بر ایشان کرده باشد او را به جهنم

(۱) بحار الأنوار ۷۲: ۳۶۹ ح ۳.

(۲) بحار الأنوار ۷۵: ۳۷۳ ح ۲۳.

مجموعه مقالات، ص: ۶۴

اندازد «۱».

و فرمود که: هر والی که مردم را ممنوع سازد از آن که مردم کارهای خود را به او عرض کنند، حق تعالی در قیامت حاجات او را بر نیاورد، و اگر چیزی برسم هدیه بگیرد چنانست که از غنیمت دزدی کرده است، بدترین دزدیها است، و اگر رشوه بگیرد چنانست که به خدا شرک آورده باشد «۲».

و منقول است که حق تعالی

وحی کرد بسوی پیغمبری: که برو به پادشاه جَبَّار آن مملکت بگو که من ترا پادشاه نکرده ام که خون مردم بریزی و مالهای ایشان را بگیری، بلکه برای این ترا پادشاه کرده ام که صداهای مظلومان را از من بازگیری، به درستی که ترک مؤاخذه ستمهایی که بر ایشان شود نمی کنم، هر چند کافر باشند «۳».

و ایضا از حضرت امیر (علیه السَّلام) منقول است: که ظلم کننده و یاری کننده او بر ظلم و کسی که راضی بر آن ظلم باشد، هر سه در گناه شریکند «۴».

و هر که ظلم بر کسی بکند، حق تعالی بر انگیزد کسی را که مثل آن ظلم را بر او یا بر فرزندان او بکند «۵»، و هر که حق مؤمنی را حبس کند، حق تعالی در قیامت او را پانصد سال بر پا بدارد، تا آن که از عرقش رود خانه ها جاری شود، و منادی ندا کند که این است ظالمی که حق خدا را حبس کرده، پس چهل روز

(۱) بحار الأنوار ۷۵: ۳۴۳ ح ۳۴ امالی الصدوق: ۲۵۹.

(۲) ثواب الاعمال ۳۱۰ باب عقاب وال یحتجب من حوائج الناس.

(۳) بحار الأنوار ۷۵: ۳۳۱ ح ۶۵ الکافی ۲: ۳۳۳ ثواب الاعمال: ۲۴۲.

(۴) بنقل از امام صادق علیه السلام بحار الأنوار ۷۵: ۳۳۲ ح ۶۷ الکافی ۲: ۳۳۳.

(۵) مضمون حدیث بحار الأنوار ۷۵: ۳۲۵ ح ۵۶.

مجموعه مقالات، ص: ۶۵

او را سرزنش کنند، پس به جهنم ببرند.

و حضرت صادق فرمودند: که امید نجات دارم برای هر که اعتقاد به امامت داشته باشد از این امت، مگر سه کس صاحب استیلائی که ظلم کند به رعیت خود، و کسی که در

(۱) بحار الأنوار ۷۵: ۳۳۷ ح ۶ خصال ۱: ۵۹.

مجموعه مقالات، ص: ۶۷

خاتمه

مجموعه مقالات، ص: ۶۹

چنانچه هر یک از این محکومات ثقلین، کتاب و سنت متواتره حجت قاطعه بالغه تامه کامله وافیه کافیه است، بر این که ظلم و جرم و جور اسوأ است عاقبه، و اشد است عقوبه از جمیع منکرات و معاصی، از مبدأ صغائر تا منتهای کبائر که کفر است.

هم چنین هر یک از آن محکومات ثقلین، کتاب و سنت متواتره حجت قاطعه بالغه تامه کافیه است، بر حسم و قطع و رفع ماده هر گونه غرور و شبهه و متشابهاتی که دستاویز جهال و مغرورین و مشتبهین ظلمه و جائرین و فسقه و مجرمین گردیده که از جمله آن شبهات، شبهه توهم اختصاص نصوص ظلمه و جائرین، به ظلمه و جائرین مخالفین امر دین است.

که حجت بالغه قاطعه رافعه این شبهه اطلاق تمام آن نصوص و فتاوی است، علاوه بر شهادت سیاق تمام آن نصوص، بر اباء و امتناع از تخصیص و تقیید بغیر تقییه و ضروره و علاوه بر شهادت تمام خطابات شفاهیه قرآنی و نصوص نبویّه بر اباء و امتناع از تخصیص و تقیید بظلم مخالفین در دین، زیرا که در زمان صدور آن خطابات، مخالف در دین نبوده و تخصیص آن

مجموعه مقالات، ص: ۷۰

خطابات به کسانی که بعد وجود می آیند بغیر مورد و اخراج مورد تمام آن خطابات از تحت آن عموم و اطلاقات منافی بلاغت و حکمت کلام بلیغ و حکیم است الی غیر النهایه و علاوه بر صریح جمله از آن نصوص

در خصوص ظلمه امامیه مثل حدیث اخیر مجلسی از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود: «امید نجات دارم برای هر که اعتقاد به امامت داشته باشد از این ائمت مگر سه کس صاحب استیلائی که ظلم به رعیت خود کند و کسی که در دین بدعت گذارد و کسی که علانیه فسق کند»^۱.

و از جمله آن شبهات: شبهه فرق است در معونه ظلمه میان معونه بر محرم پس از حرام است و معونه بر مباح پس مباح است.

و حجّت بالغه قاطعه رافعه این شبهه ایضا اطلاق نصوص و فتاوی است بلکه تصریح جمله از آنهاست، علاوه بر اعتبار عقلی که شاهد است ایضا بر عدم فرق میان مطلق معونه ظلمه حتی در مثل خیاطت ثوب و بناء منزل در رجوع نمودن به اعانه اثم و عدوان منهی است زیرا که اگر چنانچه ترک خیاطت ثوب و بناء منزل ایشان نمایند هر آینه بی ثیاب و بی منزل می مانند و مرتدع و ممتنع از ظلم و اثم و عدوان خواهند شد.

پس هر یک از آن دو قسم معونتین را مدخلیت و مقدمیت است در حصول ظلم و اثم و عدوان منهی، ولی بعضی از آن معونات اقرب بظلم و عدوان است از بعضی دیگر «مثل کتاب دیوان ایشان که اقرب بظلم است»^۲ از

(۱) بحار الأنوار ۷۵: ۳۳۷ ح ۶.

(۲) الوسائل ۱۲: ۱۳۰ ح ۹.

مجموعه مقالات، ص: ۷۱

خیاطت» ولی این مقدار از فرق فارق نمی شود در تبدیل حرمت معونه اثم و عدوان به اباحه، بلی ممکن است که فارق شود در تبدیل منع محرم را به منع مکروه باین معنی که نهایت فرق

میان مقدمات و معونات قریبه و بعیده اثم و عدوان منهی، آن است که بعد بعضی از آن معونات موجب انصراف نهی آن معونه است از حرمت بسوی کراهت شدید، چنانچه فتاوی مشهوره بر این است در باب معامله با ظلمه اگر چه خلاف ظاهر اطلاعات نصوص منع و نهی از معاونه ظلمه است، حتی در مباحات بلکه در واجبات چنانچه صریح بعض نصوص متقدمه است مثل روایه صفوان جمال (۱) و غیره که مجلسی در حلیه نقل نموده است.

و چنانچه منقول از بعض اکابر است که خیاطی از او سؤال کرد که: من خیاط بباب سلطانم آیا باین واسطه اعوان ظلمه هستم فرمود: بلکه داخل اعوان ظلمه است کسی که به تو سوزن و خیاطت می فروشد، و اما تو از خود ظلمه ای.

علاوه بر اینها همه، اگر تسلیم وجود مناص و خلاص از حرمت معونت ظالم در مباحات از حیث معونه بر ظلمش بشود پس وجود مناص و خلاصی نیست از تحریمش از جهات عدیده دیگر مثل جهت استلزامش مر رکون به ظلمه و حبّ بقاء ایشان و مودت لمن حادّ الله و رسوله و مداهنه با اشرار و ترک نهیهم عن المنکر و أمرهم بالمعروف الی غیر ذلک از جهات عدیده محرّمه کما فی باب النهی عن المنکر، «ما قدست أمّه لم یؤخذ لضعیفها من قویها بحقه غیر

(۱) الوسائل ۱۲: ۱۲۹ ح ۵.

مجموعه مقالات، ص: ۷۲

متع «(۱)».

□
«و أوحى الله إلى شعيب النبی أنّی معذب من قومک مائه الف اربعین الف من شرارهم و ستین الف من خیارهم فقال یا ربّ هؤلاء الاشرار فما بال الاخیار فاوحى الله تعالی داهنوا اهل المعاصی

و لم يغضبوا لغضبي» (۲).

و فی الصّافی فی تفسیر قوله تعالیّ قَتَبُوا إِلَیَّ بِأَرْئِکُمْ فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ» (۳) امر الله ۴ تعالیّ غیر عابدی العجل من بنی اسرائیل و هم الاثنا عشر ألفا ان یرجوا علی البقیه الستہ مائه الف العابدین العجل شاهرین السیوف و یقتلوهم کفارہ عبادتہم العجل فی ایام معدودہ، فاستسلم المقتولون فقال القاتلون: نحن اعظم مصیبه منهم نقتل بأیدینا آبائنا و ابنائنا و اخواننا و قراباتنا و نحن لم نعبد، فقد ساوی بیننا و بینهم فی المصیبه، فاوحی الله إلی موسی یا موسی ائی ائما امتحتہم بذلك لأنہم ما اعتزلوہم لئما عبدوا العجل و لم یہاجروہم و لم یعادوہم علی ذلك» (۴).

و فی امالی الصدوق أنّ الله لیعذب الجعل بحبس المطر اذا كانت فی محلّہ الفساق» (۵) و کان لها طریق إلی الخروج إلی غیر ذلك ممّا لا یعدّ و لا یحصی فی باب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و از جمله اشعار حکمت آمیز شیخ العارفین بہاء الدین است کہ می فرماید:

(۱) الوسائل ۱۱: ۳۹۵ ح ۹.

(۲) الکافی ۵: ۵۶ و بحار الأنوار ۱۲: ۳۸۶ ح ۱۲.

(۳) البقرہ: ۵۴.

(۴) تفسیر الصافی ۱: ۱۳۳.

(۵) أمالی الصدوق: ۳۸۵ ح ۴۹۳ و بحار الأنوار ۷۳: ۳۷۲ ح ۵.

مجموعه مقالات، ص: ۷۳

نان و حلوا چیست دانی ای پسر قرب سلطانست زان قرب الحذر

می برد هوش از سر و از دل قرار الفرار از قرب سلطان الفرار

قرب سلطان آفت جان تو شد پای بند راه ایمان تو شد

حیف باشد از تو ای صاحب سلوک کاین همه نازی به تعظیم ملوک

جرعه از بحر قرآن نوش کن آیه لا ترکنوا را گوش کن

«۱» و از

جمله متشابهات غرور ظلمه، مرسله از مجالس عنه صلی الله علیه و آله و سلم: «طاعه السُّلْطَانِ واجبه و من ترک طاعه السلطان فقد ترک طاعه الله و دخل فی نهیه و لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (۲) «۳» و «السُّلْطَانُ ظَلَّ اللهُ فِي الْأَرْضِ» (۴) و امثال ذلك از نصوص معارضه با محکّمات کتاب و سنّت قطعیه که به قواعد نقلیه و براهین نقلیه و نصوص علاجیه و اعمال مرجحات سنّیه و دلالتیه باید طرح نمود و بواسطه شذوذش و فرمایش معصوم در آن نصوص علاجیه «خذ بما اشتهر بین اصحابک و اترك الشاذ النادر»، یا بواسطه مخالفتش با کتاب و سنّت چنانچه در نصوص علاجیه فرموده اند که: «کل ما وافق کتاب الله فخذوه و کل ما خالف کتاب الله فذروه فاطرحوه فلم نقله» یا بواسطه ضعف سند یا جمع و تأویل نمودن بحمل بر تقیّه و ضرورت، یا تخصیص و تقیید نمودن سلطان به سلطان عادل که پیغمبر و امام بوده باشد بواسطه صوارف عقلیّه و نقلیه از عموم و اطلاقش.

(۱) دیوان شیخ بهائی.

(۲) البقره: ۱۹۵.

(۳) أمالی الصدوق: ۴۱۸ ح ۵۵۳ و بحار الأنوار ۷۵: ۳۶۸ ح ۱.

(۴) أمالی الطوسی: ۶۳۴ ح ۱۳۰۷ و بحار الأنوار ۷۵: ۳۵۴ ح ۶۹.

مجموعه مقالات، ص: ۷۴

و از جمله متشابهات غرور ظلمه و مجرمین ایضا عمومات اولیه مثل عموم إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ* (۱) و حجّت بالغه قاطعه این اشتباه و غرور تأویل این قسم از متشابه و ظهور و عموم و تعمیم شرک غیر مغتفر است مرد شرک در طاعت و وحدت را زیرا که

هر نحو از مخالف شرک است در طاعت و لو شرک نباشد در وحدت، علاوه بر تخصیص مغفرت به شیعه و مؤمن و مشیت و سائر مختصات کتاب و سنت.

و از جمله متشابهاً غرور ظلمه و مجرمین و معاذیر غیر مقبوله جائزین عموم قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا «۲».

و حجت بالغه قاطعه این نحو از غرور، تأویل و تخصیص عموم مغفرت است، بغیر ظلمه و جائزین، و غیر حقوق الناس، بصریح نصوص مخصّصه از محکّمات کتاب و سنت متواتره متقدمه مثل «و عزتی و جلالی لا یجوزنی ظلم ظالم» «۳».

و از جمله متشابهاً غرور ظلمه و جائزین و معاذیر غیر مقبوله مجرمین عمومات اجر و جزاء و ثواباتی که مرتب بر توحید و اسلام و ایمان و هر یک [از] عبادات و طاعات ماثوره مثل عموم

(۱) النساء: ۴۸.

(۲) الزمر: ۵۳.

(۳) بحار الأنوار ۷: ۱۰۵ ح ۲۰ الخصال: ۳۱۸ ح ۱۰۲.

مجموعه مقالات، ص: ۷۵

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ «۱» و «الصلاه عمود الدين ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت ردّ ما سواها» «۲» و «لكلّ شیء ثمن و ثمن الجنه الصلاه» خصوصات عمومات فضلیته صلاه لیل و جمعه و جماعت و صلوات بر پیغمبر و آله و عموم «من به کی او ابکی او تباکی و جبت له الجنه» «۳» و «انّ الصّوم جنّه من النار و الزکاه کذا و الحج کذا و الصدقه کذا» «۴».

ولی حجت بالغه قاطعه این غرور و حسم ماده این بهانه و سرور، این که تمام این عمومات وارد مورد تشریح و اهمال

و اجمال است لوارد و مورد تفصيل حال و استفصال مقال است علاوه بر تخصيص، و تخصيص آن عمومات به حصر محكم
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ «۵» و إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ
رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ «۶» و عموم لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى «۷» و تفسير وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا «۸»
إلى غير ذلك من نصوص محكمات كتاب و سنت متواتره متقدمه.

(۱) المؤمنون: ۱ و ۲.

(۲) جامع احاديث الشيعة ۴: ۴ و ۵.

(۳) الملهوف: ۵ و بحار الأنوار ۴۴: ۲۸۸.

(۴) الكافي ۲: ۱۸ ح ۵ و بحار الأنوار ۶۸: ۳۳۲ ح ۱۰، المحاسن ۱: ۴۵۰ ح ۱۰۳۸ بحار الأنوار ۶۸: ۳۸۶ ح ۳۵ و نوادر ابن
عيسى: ۱۳۹ ح ۳۵۹ و بحار الأنوار ۹۹: ۱۳ ح ۴۱.

(۵) المائدة: ۲۷.

(۶) الانفال: ۲.

(۷) البقرة: ۲۶۴.

(۸) الفرقان: ۲۳.

مجموعه مقالات، ص: ۷۶

و از جمله متشابهات غرور ظلمه و مجرمين و معاذير غير مقبوله جائرين، عمومات اوليه (حبّ علىٰ حسنه لا يضر معه سيئه) «۱» و
عموم (شيعتنا كلهم في الجنة محسنهم و مسيئهم) «۲» و عموم (شيعتنا لو ان المؤمن خرج من الدنيا و عليه مثل ذنوب اهل
الارض لكان الموت كفاره لتلك الذنوب) «۳» إلى غير ذلك.

ولی حجّت بالغه قاطعه اين غرور و حسم ماده توهم اين سرور تخصيص، يا تخصيص مؤمن و شيعة در محكمات نصوص بمثل
سلمان و ابو ذر و مقداد و مؤمن آل فرعون و اصحاب كهف و نصوص.

قوله (عليه السلام): في جامع الاخبار في جواب «و ما سيماء الشيعة فقال (عليه السلام):

عيونهم

عمش من البكاء خمص بطونهم من الطوى يبس شفاهم من الظماء مطويه ظهورهم من السجود طيبه افواههم من الذكر» «٤».

و عنه (عليه السلام): «اختبروا شيعتى بخصلتين فان كانتا فيهم فهم شيعتى، محافظتهم على اوقات الصلاه و مواساتهم مع الاخوان فى المال، و ان لم يكونا فيهم فاعزب ثم اعزب ثم اعزب» «٥».

و قوله (عليه السلام): «ما احب الله من عصاه و تمثّل بهذا: شعر:

تعصى الإله و أنت تظهر حبه هذا محال فى الفعال بديع

(١) المناقب ٣: ١٩٧-١٩٨، الفردوس ٢: ١٤٢ ح ٢٧٢٥ و بحار الأنوار ٣٩: ٢٥٦.

(٢) جامع الاخبار: ١٠٢ ح ١٦٨، مشكاه الأنوار: ٩١.

(٣) جامع الاخبار: ١٠٠ ح ١٦٢.

(٤) جامع الاخبار: ١٠٠ ح ١٦١.

(٥) جامع الاخبار: ١٠١ ح ١٦٦.

مجموعه مقالات، ص: ٧٧

لو كان حبك صادقاً لأطعته انّ المحبّ لمن يحبّ مطيع»

«١» و قوله (عليه السلام):

«و لا تخدعن فللمحبّ دلائل و لديه من نجوى الحبيب وسائل».

إلى آخر الدلائل الاربعه عشر المسطوره فى ديوانه (عليه السلام). إلى غير ذلك من النصوص المنخصّصه للمحبّ و الشيعة بمن عرفت، منها حديث جابر الجعفى فى الوسائل «٢» و مستطرفات السرائر «٣» ذكرناه فى رساله عرفان السلماني.

و از جمله متشابهات غرور ظلمه و مجرمين و موهمات سرور جاهلين و جائرين عمومات ارحم الراحمين، و اكرم الاكرمين و انّ رحمته وسعت كلّ شىء و سبقت رحمته غضبه، انا ارسلناه رحمه للعالمين.

ولى حجّت بالغه قاطعه اين غرور و حسم ماده توهم اين سرور فرمايش حضرت حجّت است (عج) در دعای افتتاح و اشهد انّك ارحم الراحمين فى موضع العفو و الرحمه و اشدّ المعاقبين فى موضع النكال و النقمه «٤» علاوه بر اين كه عموم رحمت و

کرم خدا و پیغمبر نسبت بتمام عالمین از شقی و سعید و مسلم و کافر در خصوص دنیا است نه آخرت، چنانچه مساویند جمیع عالمین خصوصاً ائمت مرحومه در تمام نعم دنیویّه از مبدأ حیات تا اول ممات در نعمت وجود و صحّت و برکت و عمر و عزّت و شوکت و دولت و حسن صورت و اعتدال

(۱) أمالی الصدوق: ۵۷۸ ح ۷۹۰ و بحار الأنوار ۷۰: ۱۵ ح ۳.

(۲) الوسائل ۱۱: ۱۸۴ ح ۳.

(۳) مستطرفات السرائر: ۱۴۳ ح ۱۰.

(۴) اقبال الاعمال ۱: ۱۳۳.

مجموعه مقالات، ص: ۷۸

قامت و املاء و کثرت و امهال در معصیت و مخالفت، و لولا عموم رحمانیت و تعمیم آن رحمت هر آینه باید بانواع امتیاز و فارق، ممتاز و مفترق بوده باشند سعید و شقی و مسلم و کافر در دنیا مثل آخرت باشد، وجوه امتیاز و افتراق از حیث سقم و صحّت و بلاء و نعمت و رخا و شدّت و طول عمر و وسعت و حسن و قبح صورت اعتدال و اعوجاج قامت و ستر و فضیحت، بلکه لولا آن عموم و تعمیم رحمانیت و رحمت باید تمام اشقیاء در دنیا مثل آخرت مخاطب به خطاب افتضاح و فضیحت و **اِمْتَاذُوا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ** «۱» جمیعا مسوخات، و مبتلا بانواع بلیات و معاقب به اشدّ عقوبات مظالم و اسوأ عواقب سوء جرائم، مثل امم سالفه بلکه بدتر از امم سالفه بوده باشند، زیرا چنانچه سعادت این ائمت اسعد السعداء اند هم چنین اشقیاء این ائمت اشقی الاشقیاء اند، چون که هر چه اسباب سعادت و شرافت بیشتر است و عقوبت و عاقبت شقاوت و شقی بدتر

است چنانچه حق تعالی فرموده **يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ** «۲» و معصوم فرموده: «المحسن منا له كفلان من الثواب و المسيء منا له ضعفان من العذاب» «۳».

و حال آن که از عموم رحمانیت و تعمیم آن رحمت، تمام اشقیاء به شکل و صورت مسلمین بلکه صورت انبیاء و مرسلین مساوی و یکسانند، بلکه همین مقدار از تسویه دنیویّه فضلا از سایر انواع دیگرش کافی و وافی و مغنی است،

(۱) یس: ۵۹.

(۲) الأحزاب: ۳۰.

(۳) معانی الأخبار: ۱۰۵-۱۰۶ ح ۱ و بحار الأنوار ۴۳: ۲۳۰ ح ۲.

مجموعه مقالات، ص: ۷۹

بلکه از اتم و اکمل مراتب رحمت و کرم غیر متناهی است، علاوه بر اینها همه اعتقاد به رحمت و کرم الهی هر گاه اصل و حقیقت داشته باشد، باید مزید بر طاعت بوده باشد، نه معصیت، و مغرور شدن به مخالفت و معصیت از بی اعتقادی به معاد و وعید است، نه از اعتقاد به رحمت و کرم است، چنانچه اشاره به هر دو جواب این غرور است فرمایش حق تعالی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ** «۱».

و از جمله متشابهاات غرور ظلمه و مجرمین، عمومات نصوص شفاعت در قیامت است، که از برای هر یک از ائمه هدی مقامی است محمود و شفاعتی است کبری، بلکه از برای علماء بلکه از برای هر یک از مؤمنین و شیعیان ایشان شفاعتی است در مثل ربیعه و مضر، بلکه از برای هر زمان و مکان از ازمینه و امکانه شریفه، بلکه از برای

هر عملی از اعمال صالحه و تلاوه هر سوره ای از سور قرآنیّه شهادتی است و شفاعتی است مقبوله در عرصات قیامت، چنانچه در تفسیر لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ «۲». عن الصّیادق «ما كان له ذنب ولا همّ بذنب ولكن الله حمله ذنوب شيعته و شيعه علیّ ثم غفرها له ما تقدّم من ادم إلى زمانه و ما تاخر من زمانه إلى يوم القيامة» «۳».

فخطابه «من باب إياك أدعو و اسمعی یا جاره» «۴».

(۱) الانفطار: ۶-۹.

(۲) الفتح: ۲.

(۳) تفسیر القمی ۲: ۳۱۴ و بحار الأنوار ۱۷: ۸۹ ح ۱۹ و مجمع البیان ۹: ۱۸۴-۱۸۵ نحوه.

(۴) أمالی الصدوق: ۵۶ ح ۱۱ و بحار الأنوار: ۸: ۳۴ ح ۴.

مجموعه مقالات، ص: ۸۰

و عنه (عليه السلام) في المستفيضه: «انّ شفاعتی لأهل الكبائر من أمتی فإما المحسنون فما عليهم من سبیل».

و في المستفيضه: «لی فضل علی النبیین فما من نبی الا دعا علی قومه بدعوه و انا اخرت دعوتی لأمتی لأشفع لهم يوم القيامة» «۱».

و في المستفيضه: «لا یقبل الله الشفاعه يوم القيامة لأحد من الانبياء و الرسل حتی یاذن له فی الشفاعه الا رسول الله (عليه السلام) فانّ الله قد اذن له فی الشفاعه من قبل يوم القيامة فالشفاعه له و لأمیر المؤمنین و الائمة من ولده ثم بعد ذلك للأنبياء» «۲».

و في زیاره الجامعه و لکم المقام المحمود و الشفاعه المقبوله «۳».

و المقام المحمود و الموعود به بقوله تعالى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً «۴» هو مقامهم علی باب الجنّه لأجل الشفاعه المقبوله «۵».

و في تفسیر قوله تعالى أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ «۶» عنه (عليه

السّلام):

«أنّه في يوم القيامة يقال لى و لعلّى ادخلا الجنّه من شتّما و ادخلا النّار من شتّما» (٧)

(١) أمالى الصدوق: ٢٥٩ ضمن ح ٢٧٩ و بحار الأنوار ٣٧: ٣٧ ذيل ح ٤.

(٢) تفسير القمى ٢: ٢٠١-٢٠٢ و بحار الأنوار ٨: ٣٨ ح ١٦.

(٣) عيون اخبار الرضا (عليه السّلام): ٢: ٢٧٧ ذيل ح ١ و بحار الأنوار ١٠٢: ١٣٢.

(٤) الاسراء: ٧٩.

(٥) مجمع البيان ٦: ٢٨٤، تفسير القمى ٢: ٢٥ و بحار الأنوار ٨: ٣٥ و ٣٦ ح ٧ و ٨.

(٦) ق: ٢٤.

(٧) الفضائل لشاذان: ١٢٠ و الروضه: ١٨، بحار الأنوار: ٤٠: ٤٤.

مجموعه مقالات، ص: ٨١

و عنه (عليه السّلام) «انّ لرسول الله الشفاعة في أمّته و لنا الشفاعة في شيعتنا و لشيعتنا الشفاعة في أهاليهم» (١).

و أنّه تعالى ليغفر يوم القيامة مغفره ما خطر قط على قلب احد حتى ان ابليس ليطاول لها رجاء ان تصيبه (٢).

و عنه «في تفسير قوله تعالى يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَانِهِمْ» (٣) اذا اراد الفقيه ان يدخل الجنّه نودى قف فتشفع، و ان الأنوار تسطع من الفقهاء على رأس كلّ واحد منهم تاج بها قد انبثقت تلك الأنوار في عرصات القيامة و دورها مسيره ثلاثمائه الف سنه، فلا يبقى يتيما قد كفّوه، و من ظلمه الجهل علّموه، الّا تعلق بشعبه من أنوارهم فرفعتهم في العلو، حتى يحاذى بهم فوق الجنان، ثم ينزلهم منازلهم في جوار اساتيدهم فيدخل في شفاعته فئام ممّن اتّعظوا بمواعظه و اخذوا بعلومه و نصايحه (٤).

و في الحديث: «انّ المؤمن ليشفع في جاره و ماله حسنه فيقول: ربّ جارى كان يكفّ عنيّ الاذى، فيشفع فيه و ان ادنى المؤمنين

شفاعه ليشفع لثلاثين «٥». و في روايه «اقلّ رجل منهم ينجوا بشفاعته من اهل العرصات الف الف» «٦».

(١) تفسير القمى: ٢: ٢٠٢ و بحار الأنوار ٨: ٣٨ ذيل ح ١٦.

(٢) احياء علوم الدين للغزالي ٤: ٢٢١-٢٢٢.

(٣) الحديد: ١٢.

(٤) تفسير الامام العسكري (عليه السلام): ٣٤٤ و ٣٤٥، و بحار الأنوار ٧: ٢٢٥ و ج ٨: ٥٦ ذيل ح ٦٦.

(٥) الكافي ٨: ١٠١ ذيل ح ٧٢ و بحار الأنوار ٨: ٥٦ ذيل ح ٧٠.

(٦) تفسير الامام العسكري (عليه السلام): ١١٠ و بحار الأنوار ٧: ٢١٠ ضمن ح ١٠٤.

مجموعه مقالات، ص: ٨٢

و عنه (عليه السلام): «و يشفع كلّ رجل من شيعتي في سبعين الف من جيرانه و اقربائه» «١».

و في روايات اخر في مثل ربيعه و مضر «٢».

فعند ذلك يقول اهل النار فما لنا من شافعين و لا صديق حميم إلى غير ذلك «٣».

مما ورد في شفاعتهم لمن احسن إليهم و لو بشر به ماء او لقمه خبز بادامها و لو كانت الشفاعه لغير اهل المذهب «٤».

□

و عنه (عليه السلام): «ما من مؤمن دعا للمؤمنين و المؤمنات الا ردّ الله عليه مثل الذي دعا لهم من كلّ مؤمن و مؤمنه مضى من اول الدهر او إلى يوم القيامة، و أنّ العبد ليؤمر به إلى النار فيستجيب فيقول المؤمنون و المؤمنات: يا ربّ هذا الذي كان يدعو لنا فشفعنا، فيشفعهم فيه فينجوا» «٥».

و ما ورد من شفاعه الاطفال لآبائهم و أمهاتهم حتى الشقّط «٦».

و ما ورد من شفاعه القرآن لقاريه «٧». و عنه (عليه السلام): «يقال في القيامة لمن قرء سورة الرّحمن في من احببت فيشفع حتى لا يبقى له غايه و لا حدّ» «٨» «و لمن

الخصال: ۴۰۷ ح ۶ و بحار الأنوار ۸: ۳۹ ذیل ح ۱۹.

(۲) صفات الشیعه: ۸۲ ح ۵ و بحار الأنوار ۸: ۵۹ ذیل ح ۷۹.

(۳) الکافی ۸: ۱۰۱ ذیل ح ۷۲ و بحار الأنوار ۸: ۵۷ ذیل ح ۷۰.

(۴) تفسیر الإمام العسکری (علیه السلام): ۳۷ ح ۱۳ و بحار الأنوار ۸: ۴۴ ح ۴۴.

(۵) عدّه الداعی: ۱۷۱ و بحار الأنوار ۹۳: ۳۹۰.

(۶) ذیلہ فی سنن ابن ماجه ۱: ۵۱۳ ح ۱۶۰۸ و ۱۶۰۹.

(۷) راجع نهج البلاغه: ۲۵۲ الحکمہ رقم ۱۷۶ و بحار الأنوار ۹۲: ۲۴.

(۸) ثواب الاعمال: ۱۴۳-۱۴۴ و بحار الأنوار ۹۲: ۳۰۶ ح ۱.

مجموعه مقالات، ص: ۸۳

قرء یس اشفعک فی جمیع ما تشفع و سلنی اعطک جمیع ما تسئل فیعطی و یشفع فیشفع «۱»، إلى غیر ذلك ممّا ورد فی شفاعه کل الازمنه و الامکنه الشریفه لمن اتی بحقها و حرمتها و فی شفاعه کل من الاعمال الصّالحه من ابوابها المتفرّقه.

و لکن مع ذلك کله حجّت بالغه قاطعه این غرور و موهمات این شبهه و سرور، تاویل و تخصیص آن عمومات تماما و کمالا بعموم لا یسبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ وَ لَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِیَّتِهِ مُشْفِقُونَ «۲» وَ مَا تَشَاوَنَ إِلَّا أَنْ یَشَاءَ اللَّهُ* «۳» و بصریح تخصیص و تخصیص آن عمومات در جمله ای از محکّمات کتاب و سنّت، بخصوص غیر ظالم و جائری که خارج از محل کلام است، بلکه بخصوص شیعه و مؤمن که مخصّص و مقیدند یا اهل ورع و تقوی، چنانچه تفصیلش در ما تقدّم گذشت بابلغ وجه، علاوه بر تخصیص معتزله شفاعت را به شفاعت در رفعت درجات نورانیان

اهل جنان نه غفران ذنوب ناریمان دوزخیان.

فخلاصه الکلام من البدء إلى الختام این که: تمام اسباب و صلوات منقطع، و بهانه های غرور و موهومات سرور مرتفع، و شبهات زور و متشابهات دور از برای ظلم و شرور منقطع، و هیچ وجهی از وجوه و هیچ بابی از ابواب امیدواری عقلا باقی نمانده و نیست، سوای دخول در باب توبه نصح، و پرداختن

(۱) ثواب الاعمال: ۱۳۸ و بحار الأنوار ۹۲: ۲۸۹ ذ ح ۱.

(۲) الانبیاء: ۲۶ و ۲۷.

(۳) الانسان: ۳۰.

مجموعه مقالات، ص: ۸۴

به اصلاح و صلوح و تلافی و تدارک ان قروح و جروح بند امت و مذمت و انصاف و اعتراف به تقصیر فانه خیر المعاذیر، چنانچه شیوه ائمه و انبیاء و شیمه مرضیه تمام خلفاء و اولیاء، با وجود عصمت و تنزیه ایشان از تمام مناقص و گناهان، و این شیوه توبه و انابه و انصاف و اعتراف به گناه و تقصیر، بهترین معاذیر، و قریب ترین و صلوات به درگاه قاضی الحاجات، و اسباب رحمت و غفران و رجعت از کفر به ایمان، و تبدیل سیئاتش بحسنات به جنات بعد از اعتراف هر یک از سیئات که مضمون و تفسیر آیه **إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ** «۱» **فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** «۲».

(۱) الفرقان: ۷۰.

(۲) الانعام: ۴۵.

مجموعه مقالات، ص: ۸۷

۲- هدایه الطالبین فی اصول دین

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۸۹

مقدمه محقق

کتاب «هدایه الطالبین فی اصول الدین» تألیف سید جلیل القدر آیه ..

العظمی حاج سید عبد الحسین لاری (ره) است که به ضمیمه حواشی آن حضرت بر رساله ذخیره العباد میرزا محمد تقی شیرازی مشهور به میرزای دوّم توسط مرحوم میرزا محمد علی ملقب به اشرف الکتاب ارسنجانى در جمادى الاول ۱۳۴۲ هـ. ق یعنی حدود پنج ماه قبل از رحلت آن حضرت در چاپخانه محمدی شیرازی به چاپ رسیده است.

این رساله مشتمل بر پنج مقصد هشت فصل و یک خاتمه است کتاب یک دوره فشرده اصول اعتقادی را به سبکی خاص بیان می نماید، نحوه نگارش بر اساس کتاب نویسی عهد ناصری است که آن را به چند مقصد و فصل و خاتمه تقسیم می نموده اند و از ذکر آدرس آیات، روایات، اشعار، ضرب المثل و مطالب محققین دیگر و .. صرف نظر می کرده اند. در این نوشته علاوه بر مسأله فوق وجود برخی جملات مطّول بدون خبر یا فاعل بدون فعل که خواننده را مقداری سر در گم می سازد، در جای جای نوشته خودنمایی می کند. اما در عوض، نگارش بسیار موجز است و اطناب ممل ندارد.

مجموعه مقالات، ص: ۹۰

نحوه کار تحشیه و شرح چنین بوده که ابتدا تمام مطالب کتاب را بطور کامل مطالعه نموده و در مرتبه دوّم به نگارش حواشی و تصحیح متن پرداخته و در مواردی که نیاز به توضیح و شرح داشته، از منابع معتبر کلامی به شرح و بسط و توضیح مطلب مبادرت شده است. در مواردی که لازم بوده در متن واژه ای افزوده یا فعلی آورده شود در قلاب [] قرار داده شده تا

با متن اصلی اشتباه نشود. کلماتی اندک که به نظر نامناسب می نمود، با کسب اجازه از حضرت آیت الله حاج سید عبد العلی آیت اللهی مدّ ظلّه العالی حذف گردید.

نحوه استفاده از منابع و مآخذ به روش علمی و دانشگاهی بوده، به همین خاطر در ذکر اسامی مؤلفین و مصنفین و محققین از آوردن القاب و جملاتی که مایه احترام و اکرام است مانند آیت الله، حجه الاسلام، دکتر، استاد، پرفسور و ..

پرهیز شده و تنها به نام و شهرت اکتفاء گردیده است.

در تعیین شماره آیات و سور از معجم المفهرس نوشته محمد فؤاد عبد الباقی استفاده شده و در ترجمه آیات به ترجمه حکیم مهدی الهی قمشه ای اکتفا گردیده است.

اگر در مواردی جسورانه برخورد شده، آن را به حساب محدودیت اطلاع و عدم بضاعت علمی این جانب قرار داده و به بزرگواری و مناعت آن بزرگوار خواهید بخشید.

در پایان لازم می دانم از الطاف حضرت آیت الله آیت اللهی امام جمعه محترم شهرستان لار که با سعه صدر به اشکالات مختلف این جانب پاسخ داده و به غنای نوشته افزودند هم چنین از محبتهای حضرت حجه الاسلام و المسلمین

مجموعه مقالات، ص: ۹۱

سید حسین آیت اللهی امام جمعه محترم جهرم که با حوصله به تکمیل برخی مطالب مبادرت فرمودند از صمیم قلب سپاس گزاری و تشکر نمایم.

اگر در مواردی در توضیح و تحشیه خطا شده که طبیعت هر انسان کم بضاعتی است بر عهده صاحب نظران خیر است که بر این جانب منت نهند و با هدایت و ارشاد خویش زنگار غفلت و خطا را از چهره نوشته مذکور بزدایند.

از خداوند تعالی عزّت

و سر بلندی اسلام و مسلمین و نظام مقدس جمهوری اسلامی و خذلان کفار و منافقین و معاندین و هدایت گمراهان را خواهانم.

□
و السّلام علیکم و رحمه الله و برکاته ابو الحسن مؤیدی

مجموعه مقالات، ص: ۹۳

مقصد اول در اثبات واجب الوجود و دلائل آن

مطلب اول در اثبات واجب الوجود است

و ادله بر این مطلب بسیار است و لکن اکتفا می شود به چند دلیل که به فهم عوام نزدیکتر باشد.

دلیل اول آن که از بدیهیات عقل است که [ممکن] به خودی خود محال است و ممتنع که موجود شود بلکه لا بد است که غیر ممکن [۱] او را ایجاد کند و از عدم بوجود آوردن و آن منحصر بواجب الوجود است. پس وجود ممکنات دلیل قاطع است بر وجود صانع واجب الوجود [۲] شعر:

[۱] مقصود از غیر ممکن همان واجب است.

[۲] این دلیل بر آیه (۳۵ طور) که می فرماید «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ» استوار است.

آیا این خلق (بدون خالق) از نیستی صرف بوجود آمدند، یا خویشتن را خود خلق کردند؟

علامه طباطبایی در تفسیر آیه فوق از قول مفسرین چند نظر را ذکر می کند، از جمله می نویسد:

«آیا این مکتدیین بدون خالق خلق شده اند؟ و بدون مقدری این چنین تقدیر بدیع و محیر العقول به خود گرفته اند؟ آیا اینان بدون علت و پدید آورنده ای و بدون غرض و هدفی و ثواب و عقابی خلق شده اند .. یا این که خودشان، خود را آفریده اند و در نتیجه مخلوق خدای سبحان نیستند» [سید محمد حسین طباطبایی المیزان فی تفسیر القرآن ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی ۱۳۶۰ کانون انتشارات محمدی تهران- ج ۳۷- ص ۳۹- ۴۰].

صاحب تفسیر المبین در ذیل آیه فوق می نویسد:

«اما ان یکون وجودهم

و فی کل شیء له آیه تدلّ علی أنّه واحد [۱] هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

دلیل دوم آن است که هر گاه [انسان] تأمل کند موجودات را از آفتاب و ماه و ستار [گان] و آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و چشمه ها و نهرها و [بارش] باران و حیوانات و وحوش و طیور و شب و روز و جنّ و انس و غیر اینها با آن چه در آنهاست از صنایع عجیبه و بدایع غریبه و حکم و مصالح کثیره که عقول عقلا از ادراک آن عاجز و افهام از کیا از احاطه آنها قاصر [است]، قطع می کند به این که اینها خود به خود از عدم بوجود نیامده اند بلکه لا بد است از برای آنها از صانع مدبّر حکیمی. سَبِّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ [۲] بلکه هر که تأمل کند در کیفیت خلقت خود و ملاحظه حکم و مصالح مخلوقه در خود نماید قطع باین مطلب از برای او حاصل می شود. «من عرف نفسه فقد عرف ربه» [۳] بلکه تأمل و تفکر در اضعف مخلوقات مثل پشه و مگس عسل [زنبور عسل] کافی در این مطلب است.

از حضرت رضا علیه السلام سؤال شد چه دلیل بر حدوث عالم، فرمودند نبودی بعد شدی و دانستی که تو موجود نکردی نفس خود را و موجود هم نکرده تو را

وجود آنها یا تصادف محض است

و یا خودشان آفریننده خودشان می باشند که هر دو فرض خطا و حماقت است.

[۱] در هر چیزی نشانه ای است که بر وحدانیت خداوند دلالت می نماید.

شعر از ابو العتاهیه کوفی (۲۱۱-۱۳۰ ه. ق) می باشد.

[۲] فصلت: ۵۳ ما آیات قدرت و حکمت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً هویدا و روشن می گردانیم تا ظاهر و آشکار شود که خدا بر حق است.

[۳] کسی که خود را شناخت مسلماً خدای خویش را خواهد شناخت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

مجموعه مقالات، ص: ۹۵

مثل تو [۱].

و از حضرت امیر علیه السلام سؤال نمودند که:

بما عرف الله فرمود «عرفت الله بفسخ العزائم» [۱] یعنی خدا را شناختم به فسخ عزیمت و شکست همت چون همت بستم حایل شد میان من و همت و عزم کردم مانع شد قضا و قدر میان من و عزمم، دانستم که مدبر غیر من است و از حضرت صادق سؤال شد که چه دلیل است بر وجود صانع فرمود سوار کشتی گاهی شده ای عرض کرد بلی فرمود کشتی شکسته که دیگر نجات دهنده نداشته باشد گفت بلی فرمود که آیا در دل تو بوده [که] کسی هست که بتواند تو را نجات دهد گفت بلی فرمود همان خدای تست که قادر بر نجات تست در وقتی

[۱] متن روایت چنین است عن الحسين بن خالد عن ابي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام انه دخل عليه رجل فقال له يا بن رسول الله ما الدليل على حدث العالم قال أنت لم تكن ثم كنت و قد علمت أنك لم تكون نفسك و لا كونك من هو

مثلک.

توحید صدوق باب ۴۲ اثبات حدوث العالم ص ۲۹۲، منشورات جماعه المدرسين، قم، بی تا.

دلیل دوّم مجموعه ای است از سه برهان حسی که متکلمین و حکما در اثبات وجود خداوند ارائه می نمایند.

۱- برهان نظم یا تشکیلاتی که در نظام عالم بکار رفته است.

۲- برهان هدایت و راه یابی موجودات آفرینش (هدایت عامّه) ۳- برهان حدوث و پیدایش عالم.

تأمل در چگونگی مخلوقات، دقت در صنایع عجیبه و بدایع غریبه و حکم و مصالح اشاره به برهان نظم و هدایت و راه یابی و کلام حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام اشاره به برهان حدوث و پیدایش عالم دارد.

برای اطلاع کامل از براهین بالا نگاه کنید به پاورقی های شهید مطهری برج ۵ اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه طباطبایی ص ۵۶-۶۹، الهیات و معارف اسلامی جعفر سبحانی ص ۳۹-۷۷.

(۱) نهج البلاغه (قصار الحکم شماره ۲۵۰).

مجموعه مقالات، ص: ۹۶

که نجات دهنده نیست غیر او و فریاد رسی نیست مگر او «۱».

چه خوش گفت عجوز چرخ ریس اعرابیه در جواب حضرت معصوم که از او پرسید به چه خدای خود شناختی، دست از چرخ خود برداشت و گفت البعره تدلّ علی البعیر و اثر القدم يدلّ علی المسیر أ فسماء ذات أبراج و ارض ذات فجاج لا تدلّان علی الخیر البصیر. [۲].

دلیل سیم آن است که هر که تأمل و تفکر نماید در معجزات و کرامات و خوارق عادات صادره از انبیاء و اولیاء و اوصیاء و نزول عذاب بر کسانی که اطاعت آنها را نکردند و تکذیب آنها را نمودند مثل حضرت نوح علیه السلام و هود علیه السلام و صالح علیه السلام

و ثمود علیه السّلام و لوط علیه السّلام و ابراهیم علیه السّلام و شعیب علیه السّلام و موسی علیه السّلام و عیسی علیه السّلام و غیر آنها از انبیاء سابقین و جناب محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم و عترت طاهره آن جناب و به دیده بصیرت نظر کند که این امور در قوه بشر نیست و از تحت قدرت ممکنات خارجست، قطع می کند بوجود واجب و به صدق انبیاء در [اثبات] وجود واجب [۳].

دلیل چهارم مستجاب شدن دعای اولیاء و صلحا و مؤمنین است زیرا که

[۲] پشکل دلیل بر وجود شتر و جای پا دلیل بر وجود راه است. پس آیا آسمان با برجهایش و زمین با راههای وسیعش دلیل بر آفریننده بینا و تیز بین نمی باشد. این مطلب به شکل دیگری هم طرح شده و می گویند در پاسخ امام علی علیه السّلام بیان شده است؟

نظامی می گوید:

از آن چرخ می که گرداند زن پیر قیاس چرخ گردنده همی گیر

[۳] مقصود این است که معجزات و کرامات و خوارق عادات دلیل ارتباط انبیاء، اولیاء و اوصیاء به عالم دیگر است و چون این اعمال فی حدّ ذاته از توان ممکنات خارج است دلیل بر وجود واجب می باشد.

(۱) نور الثقلین ج ۱، ص ۱۳ و علم الیقین ج ۱ ص ۲۱.

مجموعه مقالات، ص: ۹۷

از خواندن خدا و مناجات با ربّ الارباب و بر آمدن حاجات یقین حاصل می شود بوجود خدا [۱].

دلیل پنجم اتفاق ارباب جمیع عقول کامله است بر وجود صانع پس باید که صانع عالم موجود باشد زیرا که محال است جمیع عقلا عالم متفق شوند در خطا

و همه اشتباه کنند.

مطلب ثانی در صفات.

[فصل اول صفات] ثبوتیه [۲] است

و آن هشت است

[۱] دلیل سوم و چهارم از یک مقوله است و تفاوت ماهوی ندارد. مگر این که بگوییم در انبیاء و اوصیاء عصمت شرط است اما در مؤمنین و صلحا شرط نیست.

[۲] در صفات خداوند:

دومین مطلبی که حضرت ایشان طرح می نماید پیرامون صفات خداوند است.

بطور کلی صفات الیه به دو دسته ثبوتی و سلبی و صفات ثبوتی به سه دسته ثبوتی حقیقی محض - حقیقی مضاف و اضافی محض تقسیم می شود.

(۱) صفت ثبوتی حقیقی محض، صفاتی است که نسبت به چیز دیگر ملاحظه نشود و در خارج نیز هیچ متعلقاتی نداشته باشد مانند زنده بودن و پایبند بودن خداوند (۲) صفت حقیقی مضاف: صفاتی است که از خداوند منفک نمی شود و همیشه باقی و ثابتند و تغییر و تبدیل در آنها نیست مانند علم و قدرت و سمع و بصر و ..

این دو دسته را اصطلاحاً صفت ذات گویند.

(۳) صفت اضافی محض که صفت فعل هم می گویند صفاتی است که مؤخر از ذات بوده و از ذات حق، انفکاک پذیر و از افعال الهی انتزاع شده باشد مانند رازقیت، ربوبیت و خالقیت. طبیعی است پیش از این که خداوند به کسی روزی دهد یا خلق نماید یا پرورش دهد، رازق و خالق و ربّ به او تعالی اطلاق نمی گردد.

در چگونگی صفات ذات مجموعاً سه نظریه وجود دارد:

۱- نظریه معتزله: اینها معتقدند که چون خداوند بسیط از تمام جهات است هیچ گونه صفتی برای او متصور نیست زیرا داشتن صفت مستلزم تکثر و ترکیب است. از سوی دیگر چون در آیات قرآن و روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و

صفت از ذات معتقد شده اند و می گویند: «هر چند ذات حق از هر گونه صفتی مبراست ولی نوع فعل ذات حق شبیه فعل ذاتی است که دارای صفاتی از قبیل: علم، قدرت و حیات و .. می باشد و ذات عاری از صفات او کار ذات واجد الصفات را انجام می دهد. (شهید مطهری - شرح منظومه - ج ۲ ص ۱۵۶).

۲- نظریه اشاعره: نظر اینان عکس نظریه معتزله است و معتقدند که ذات حق موصوف به صفات می باشد و چون صفت و موصوف مغایر هم می باشند پس صفات واجب الوجود زائد بر ذات بوده اما بخاطر این که ذات قدیم است صفات هم قدیم است و به جای یک قدیم معتقد به ۸ قدیمند (قدمای ثمانیه) و می دانیم که اعتقاد به تعدد قدما که از سخن آنان لازم می آید، شرک است.

حاجی می گوید

و الاشعری باز دیاد قائله و قال بالثیابه المعتزله

۳- نظریه شیعه که صفات ذات را عین ذات می داند و توضیح آن خواهد آمد.

تفاوت صفت ذات و فعل: از مفید نقل شده که «فرق میان صفات ذات و صفات افعال آن است که در صفات ذات نمی توان صاحب آنها را به ضد آنها توصیف کرد و نه او را از داشتن خود آن صفات خالی شمرد، در صورتی که در صفات افعال وصف کردن کسانی که شایسته آنها هستند به ضد آنها یا تهی بودن آنها از خود آن صفات درست است. آیا نمی بینی که خدا را نمی توان بدان وصف کرد که میرنده و ناتوان و نادان است، و نیز وصف

کردن او به این که از زنده و دانا و توانا بودن بیرون است درست نیست؟ ولی او را می توان بدین گونه وصف کرد که امروز آفریننده و روزی دهنده به زید و میراننده عمرو آغاز کننده فلان چیز خاص یا بازگرداننده آن به زندگی نیست. و او را عز و جل بدان وصف کرد که روزی دهنده و بازدارنده و زنده کننده و میراننده و آغاز کننده و بازگرداننده و هستی بخش و نابود کننده است» نگاه کنید به مارتین مکدرموت، اندیشه های کلامی شیخ مفید ترجمه احمد آرام انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۲ ص ۲-۹۳).

نظر صدوق نیز همین است و اصل قول از کلینی است اما این مطلب خالی از اشکال نیست و در همه صفات فعل صدق نمی کند مثلاً عدالت در عین صفت فعل بودن چگونه می توان آفریننده را به ضد آن توصیف کرد؟

صاحب علم کلام ضمن نقض نظر بالا می نویسد «فارق بین صفت ذات و صفت فعل این است که هر صفتی که در انتزاع و اعتبار آن و اّتصاف ذات حق بدان، خود ذات کافی باشد آن صفت، صفت ذات و قدیم و عین ذات است مانند دانائی و توانایی و حیات. هر صفتی که در انتزاع و اّتصاف ذات بدان، وجود فعلی از افعال خدا لازم است، آن صفت، صفت فعل است چه اّتصاف

مجموعه مقالات، ص: ۹۹

ذات به ضد آن ممکن باشد مانند رحمت و غضب و چه نباشد، مانند صفت عدل.» (نگاه کنید به سید احمد صفائی، علم کلام ج ۱ ص ۲۳۷).

گفتیم امامیه صفات ذات را عین ذات می دانند مثلاً خداوند قادر بالذات است نه به

قدرت زائد و عالم بالذات است نه به غیر و چنین استدلال کرده اند که «قدیم بیش از یکی نیست و آن از ازل بجز خدا نبوده است و ما ورای او ممکناتند، و هر ممکنی حادث است. در صورتی که اگر فرض شود صفات خدا غیر ذات اوست یا قدیم است یا حادث بنا بر این که صفات نیز قدیم باشند، تعدّد قدما لازم می آید و بنا بر دومی، لازم می آید که خداوند در ازل بدون علم، حیات و قدرت، موجود بوده و در عرض او، و مقارن او چیزی نبوده است، زیرا که فرض بر این شد که صفات پس از او حادث شده اند. چون هر دوی اینها باطل و محال است پس بطور قطع صفات خدا عین ذات و عین حقیقت اوست نه چیزی زائد و قائم بر ذات» (نگاه کنید به محمد جواد مغنیه، خطوط برجسته ای از فلسفه و کلام اسلامی ص ۱۲۲).

صفات ذات عین ذات است یعنی چه؟

برای روشن شدن مطلب ابتدا تفاوت ذات و صفات در ممکن الوجود مورد بررسی قرار می دهیم سپس به ذات و صفات واجب می پردازیم.

در موجودات ممکن صفت قائم به غیر است و عارض بر ذات مثلا در جمله علی عالم است علی اسم ذات و عالم صفت است که بر اسم عارض شده است و علم به علی قائم است و به وسیله علم چیزی برای علی کشف می شود، پس علم چیزی است و ذاتیات افراد چیزی دیگر. در این صورت صفت زائد بر ذات است. همین که امیر المؤمنین علی علیه السّلام در خطبه اوّل نهج البلاغه می فرماید:

لشهادة کلّ صفة أنّها غیر الموصوف و

شهاده کَلِّ موصوف انه غير الصفه فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزأه و من جزأه فقد جهله
و ..

هر صفتی گواهی می دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می دهد که غیر از صفت است پس کسی که خدا را بدین ترتیب متّصف به صفاتی کند برای او قرین ساخته است و کسی که همراه و قرین برای خدا بسازد او را دو تا فرض کرده و کسی که او را دو تا فرض کند جزء جزء نموده و کسی که جزء جزء نماید او را نشناخته است ..

اما صفت ذات عین ذات خداوند است نه زائد بر ذات بدین معنی است که: ذات واجب ذاتی است نامتناهی و اوصاف جمال الهی به کمال نامتناهی بر می گردد و ذات بی نهایت مستلزم وجود کمالات بی نهایت است و نامحدود و بی نهایت تعدّد نمی پذیرد به نحوی که مثلاً وجود بی نهایت

مجموعه مقالات، ص: ۱۰۰

بعنوان ذات، علم بی نهایت و قدرت بی نهایت بعنوان دو مصداق داشته باشد، بلکه ذات واحد منشأ انتزاع مفاهیم کثیره می باشد بدین معنی که هر چند علم و قدرت مفهوماً متفاوتند ولی علم خدا غیر قدرت خدا نیست و این که فرموده اند یسمع بما یبصر و یبصر بما یسمع (خدا با همان که می بیند می شنود و با همان که می شنود می بیند) اشاره به همین مطلب است. به عبارت ساده تر مفهوم قادر یعنی کسی که در انجام یا عدم انجام مختار باشد با مفهوم (الله) که مستجمع صفات کمال است متفاوت است ولی مصداقاً قادر همان خداوند است نه چیزی دیگر. طبیعی

است که اگر صفات را عین ذات ندانیم باید زائد بر ذات قلمداد کنیم بدین معنی که ذات حق چیزی و صفت او چیزی دیگر باشد در این صورت در وجود، ترکیب ایجاد کرده ایم و شیء مرکب نیازمند اجزاء خویش است و شیء نیازمند واجب الوجود نخواهد بود.

شیخ صدوق از علی بن موسی الرضا علیه السلام در باب صفات ذات و افعال روایتی نقل نموده که مؤید سخن بالاست.

□
حدثنا علی بن احمد .. عن الحسين بن الخالد قال: سمعت الرضا علی بن موسی علیه السلام يقول لم یزل الله تبارک و تعالی علیما قادرا حیاً قديما سمیعاً بصیراً، فقلت له: یا ابن رسول الله ان قوما یقولون انه عز و جل لم یزل عالماً بعلم و قادراً بقدره و حیاً بحیاه و قديماً بقدم و سمیعاً بسمع و بصیراً ببصر فقال علیه السلام من قال ذلك و دان به فقد اتخذ مع الله اخرى و لیس من ولایتنا علی شیء، ثم قال علیه السلام لم یزل الله عز و جل علیماً قادراً حیاً سمیعاً بصیراً لذاته، تعالی عما یقول المشركون و المشبهون علواً کبیراً. (توحید صدوق ص ۱۳۹ - ۱۴۰ حدیث) حسین بن خالد می گوید از علی بن موسی الرضا شنیدم که می فرمود: خداوند بطور ازلی عالم و قادر و حی و قدیم و شنوا و بیناست. عرض کردم ای فرزند رسول خدا گروهی می گویند که خداوند با علم عالم است و با قدرت قادر است و با حیات زنده است و با قدم قدیم است و با گوش شنوا و با چشم بیناست.

امام علیه السلام فرمودند اگر کسی چنین بیانید و بدان دینداری کند شرک

آورده و با خدای یگانه دیگری را پذیرفته است و چیزی از ولایت ما را ندارند. سپس فرمود خداوند همیشه عالم و قادر و حی و قدیم و سمیع و بصیر بالذات است و منزّه است از این شریک‌ها و شبیه و ماندها که برای آن بلند مرتبه فرض شود.

صفات سلبيه: صفاتی است که ذات مقدس الهی از آنها مبراست و در ساحت قدس حق راه ندارد.

از دیدگاه اهل عرفان همین طور که به صفات ثبوتی صفت جمال می‌گویند، به صفات سلبی خطاب جلال می‌کنند. بدین معنی که خدای تعالی اجل از آن است که چنین صفاتی را دارا باشد

مجموعه مقالات، ص: ۱۰۱

اول آن که خداوند عالم قادر مختار است در افعال خود بهر چیز توانایی و قدرت دارد و عاجز از هیچ نیست و دلیل بر این مطلب چند چیز است:

(الف) آن که هر که تأمل کند در موجودات از آسمانها و ماه و آفتاب و غیر آنها از مخلوقات عظیمه با آن چه در [هر] یک از آنهاست از مصالح و بدایع و غرائب، قطع می‌کند به قادر بودن خداوند عالم بر هر چیزی [۱].

(ب) اتفاق جمیع انبیاست [۲].

(ج) آن که قدرت صفت کمال است و عجز صفت نقص است و عجز بر خدا روا نیست.

مانند مرکب بودن- جسمانی بودن- فناپذیری- همانندی و ..

نکته قابل ذکر این که کلیه صفات ثبوتی به کمال و کلیه صفات سلبی به نقص منتهی می‌شود پس می‌توان نتیجه گرفت که خداوند مستجمع جمیع کمالات بوده و از هر گونه نقصی مبراست.

علامه طباطبایی در تقسیم صفات از صفت فعل، ذکری به میان نمی‌آورد و صفات را به

سه دسته ذاتی و ثبوتی مانند قدرت، سلبی مانند فقر و نسبی مانند خلقت زمان، تقسیم می کند و در توضیح صفت نسبی از صفات آفریده گار- کردگار- روزی دهنده- زنده کننده و .. نام می برد.

پس ایشان صفت نسبی را همان می داند که دیگران آن را صفت فعل می نامند.

(ر. ک به اصول فلسفه و روش رئالیسم ج ۵ ص ۱۳۶) قداما مجموع صفات ذات و فعل را در این دو بیت خلاصه می کردند.

عالم و قادر و حیّ است و مرید و مدرک هم قدیم و ازلی هم متکلم صادق

نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریک است و معانی و غنی دان خالق

و برای اطلاع از اجزای شعر بالا ر. ک به جعفر سبحانی الهیات ص ۱۶۹-۱۷۵

[۱] دلیل الف مخلوقات را آئینه قدرت خداوند دانسته و از طریق حکمت‌های و عجایب مخلوقات اثبات قدرت الهی می نماید.

[۲] دلیل ب برای کسانی قابل قبول است که انبیاء را به عنوان انسان‌های صدیق و وارسته پذیرفته اند نه برای عموم انسانها.

مجموعه مقالات، ص: ۱۰۲

دویم آن که خداوند عالم است به همه اشیاء و هیچ چیز از او مخفی نیست و دلیل بر این مطلب علاوه بر ادله که در ثبوت قدرت ذکر شد اشمال مصنوعات و مخلوقات خداوند عالم است بر حکمتها و مصلحت‌های لا تعدّ و لا تحصی و این بدون علم ممکن نیست و دیگر آن که ثابت شد قدرت خداوند عالم و این مستلزم علم است زیرا که قادر آن است که افعال او از روی قصد و شعور باشد و این بدون علم به مقصود متصوّر نیست [۱] [□] أَلَا

[۱] علم خداوند به اشیاء علم حضوری است ملا صدرا علم الهی بما سوی را علم اجمالی در عین کشف تفصیلی می داند که فاضل تونی با یک مثال مطلب را روشن نموده است. او می گوید «اگر کسی بخواهد حروف تهجی را بیان کند تمام حرفها در ذهنش حاضر است و لازم نیست که به هر یک فکر کند و اگر می توانست یک مرتبه بگوید دفعه واحده می گفت ولی چون ممکنش نیست حروف را یک یک ادا می کند پس ذات علم اجمالی است به اجمالی که عین تفصیل است.

(الهیات محمد حسین فاضل تونی ص ۶۸) برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به مکارم شیرازی پیام قرآن ج ۴ ص ۶۲-۹۹ و الهی قمشه ای حکمت الهی ج ۱ ص ۲۵۳-۲۶۲.

[۲] ملک ۱۴- آیا خداوند به کسی که آفریده است علم ندارد با آن که خداوند لطیف (باریک بین) و خبیر است. صاحب راه سعادت در ذیل آیه فوق می نویسد «حکما به دو دلیل بر علم واجب الوجود استدلال کرده اند: یکی آن که واجب الوجود علت هر چیزی است و علت به معلول خود علم دارد خواه طوسی در شرح اشارات گوید: قیام ممکنات به واجب و ارتباط آنها به وی سخت تر از قیام صورت ذهنیه ما است به ما چون احتیاج معلول به علت بیش از احتیاج صورت ذهنیه به ذهن است، چه آن احتیاج به فاعل است و این احتیاج به قابل، به هر حال چون خداوند آفریده گار است علم دارد به آفریده گان خود و این دلیل از «من خلق» استفاده می شود.

دلیل دوم آن که چون در موجودات

به دقت می‌نگریم می‌بینیم در خلقت هر یک مصالح بسیار بکار رفته است چه بزرگ مانند انسان و چه در موجودات خرد و کوچک مانند پشه و مگس که چشم و گوش و معده و آلات نسل و غیر آنها برای هر یک آفریده، پس فاعل آن از روی قصد و به علم و عنایت آنها را آفریده است و لطیف در صنعت استاد ریز کار و آگاه را گویند که چون در صنعت او نگاه کنی بینی مصلحت مصنوع خود را مراعات کرده است، مثلاً در اتومبیل وسایل حرکت و

مجموعه مقالات، ص: ۱۰۳

سیم آن که خداوند عالم حی است و فانی نیست و دلیل این مطلب علاوه بر اتفاق انبیاء آن است که ثابت شد که خداوند عالم قادر و عالم است به جمیع اشیاء و علم و قدرت بدون حیات ممکن نیست و علاوه بر این فنا و زوال نقص و از صفات ممکنات است و ثابت شد که خداوند عالم واجب الوجود است پس فنا و زوال بر او روا نیست.

چهارم آن که خداوند عالم قدیم و ازلی و ابدی است [۱] یعنی همیشه بوده و همیشه خواهد بود و دلیل بر این علاوه بر اتفاق جمیع انبیاء این است که فنا و زوال از صفات ممکنات است پس بر خدا روا نیست زیرا که ثابت شد که خداوند عالم واجب الوجود است.

پنجم آن که خداوند عالم متکلم [۲] است یعنی قادر است بر خلق کلام و

راحت مسافر را درست کرده است هر چه بیشتر دقت کرده باشد در ریزه کاری آگاهی او بیشتر است و این که خداوند تعالی

گفت «هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»* به آن اشارت کرده است (میرزا ابو الحسن شعرانی، راه سعادت ص ۸۹) خبیر به معنی کسی است که با خبر از اسرار نهان است پس دو واژه لطیف و خبیر از علم گسترده خداوند پرده برمی دارد.

[۱] ازلی و ابدی چیست؟ ازلی بودن یعنی وجودی دائمی و همیشگی داشتن و باصطلاح حضرت مؤلف قدیم بودن زیرا اگر وجود حق متعال ازلی نباشد حادث خواهد بود و هر حادثی نیازمند علت است و هیچ نیازمندی واجب الوجود نخواهد بود هر گاه ازلیت حق را پذیرفتیم باید ابدیت او را نیز به پذیریم زیرا وجود ازلی حتما نامحدود است و وجود نامحدود ابدی خواهد بود. از دو صفت فوق گاهی به (وجود سرمدی) تعبیر می شود. بعضی از مفسرین در تفسیر آیه ۳ حدید «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» می گویند اول و آخر همان ازلی و ابدی است (برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به پیام قرآن ناصر مکارم ج ۴ ص ۱۸۷-۱۹۷).

[۲] صفت متکلم ز صفات فعل خداوند است این صفت از صفات حادث بوده که بغیر قائم است.

اما حنابله که به قدیم بودن کلام معتقدند قرآن را بعنوان کلام خدا، قدیم می دانند.

فلاسفه می گویند «تکلم خدا عبارت است از اظهار کمال نهایی خود، خواه به وسیله ایجاد اصوات

مجموعه مقالات، ص: ۱۰۴

کلام را خلق نموده است و دلیل بر این مطلب علاوه بر اتفاق جمیع انبیاء این است که ثابت شد که خداوند عالم قادر بر هر چیز است پس قادر بر خلق کلام نیز خواهد بود.

ششم و هفتم آن است که خداوند عالم سمیع

و بصیر است [۱] می شنود و می بیند هر چیز را و دلیل بر این مطلب علاوه بر اتفاق جمع انبیاء این است که شنیدن و دیدن نوعی است از علم و ثابت شد که خداوند، عالم به جمیع اشیاء است.

و حروف تدوینی باشد یا به وسیله ایجاد کلمات تکوینی» با توضیح فوق تکلم خداوند دو گونه است.

۱- تکلم به کلام لفظی ۲- تکلم به کلام تکوینی که به لفظ احتیاجی نیست یعنی خداوند کمالات نهایی خود را به ابداع و اختراع و تکوین نقضهای عالم وجود اظهار می فرماید مانند یک نقاش که با عمل خویش تکلم خود را نشان می دهد. (برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به علم کلام سید احمد صفائی ج ۲ ص ۲۴۰-۲۴۷- الهیات فاضل تونی ص ۷۲-۷۳.

[۱] سمیع و بصیر: این دو صفت در آیات متعدّد قرآن بکار رفته است از جمله «شوری ۱۱» که می فرماید «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» همانند او چیزی نیست و او شنوا و بیناست.

این دو واژه وقتی در مورد مخلوقات بکار می رود به معنی آلات و ابزار شنوایی و بینایی است اما وقتی در مورد خداوند استعمال می شود به معنی علم و آگاهی او نسبت به اصوات و مبصرات است.

به عبارت دیگر وقتی می گوئیم خداوند سمیع و بصیر است یعنی خداوند به دیدنی ها و شنیدنی ها علم حضوری دارد. پس این دو صفت، به صفت ذاتی علم بر می گردد و باید دانست که همین طور که خداوند به دیدنی ها و شنیدنی ها عالم است به چشیدنیها و بویدنیها نیز عالم است اما بخاطر این که صفات چشائی و بوئیایی بیشتر در مورد مخلوقات

بکار می رود و برای عموم مردم مشکل ترکیب با ذات را به دنبال می آورد از بیان آنها صرف نظر می گردد. «برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به پیام قرآن مکارم شیرازی ج ۴ ص ۱۰۳-۱۲۳ و الهیات فاضل تونی ص ۷۲

مجموعه مقالات، ص: ۱۰۵

هشتم آن است که خداوند عالم مرید [۱] است یعنی آن چه را که می کند به اراده و قصد می کند و دلیل بر این علاوه بر اتفاق جمیع انبیاء این است که اراده کمال است و عدم آن نقص پس لازم است که خداوند عالم مرید باشد. زیرا که نقص بر خدا روا نیست و مخفی نماند که صفات ثبوتیه منحصر در این هشت چیز نیست بلکه بیشتر از آنهاست هم چنانکه از کتاب اللّه و اخبار ائمه معصومین مستفاد می شود که اسماء الحسنی غیر متناهی است عدا و معنا، لکن متعارف ما بین علما اختصاص به این هشت چیز است و شاید که این از جهت

[۱] مرید: اراده در مخلوقات حالتی است که پس از تصوّر منافع یا مصالح برای فاعل حاصل می شود. برای تحقّق اراده باید فاعل بتواند (الف) فعل را تصوّر نماید. (ب) منافع و مصالح آن را تصدیق کند. (ج) شوق تحقّق در فاعل ایجاد شود.

جدائی شوق از اراده احتمال دارد ولی انفکاک فعل از اراده ممکن نیست. معنی فوق الذکر از اراده که برای بشر قابل تصور می باشد برای خداوند متصوّر نیست. به همین خاطر ضمن تقسیم اراده برای خدا، به تعریف آن می پردازند. بعضی اراده را بدو قسم اراده اجمالی و تفصیلی تقسیم می کنند و می گویند اراده اجمالی که نظر به کلّ موجودات دارد

و اراده تفصیلی به جزء جزء موجودات نظر دارد اراده در تقسیم اول از صفت ذات و در تقسیم دوم از صفت فعل محسوب می شود.

به همین خاطر بعضی اراده الهی را به دو دسته اراده ذاتی و فعلی تقسیم کرده اند و در تعریف اراده ذاتی گویند «اراده ذاتی خداوند همان علم به نظام اصلح در جهان آفرینش و خیر و صلاح بندگان در احکام و قوانین شرع است.» و اراده فعلی او عین ایجاد است و جزء صفات فعل محسوب کرده اند. مثلاً اراده او بر خلقت آسمان و زمین و وجوب نماز و تحریم دروغ از نوع اراده فعلی است.

این که در بعضی روایات است که اراده خداوند به معنی ایجاد است، نه اندیشه می کند و نه تصمیم می گیرد و نه فکر می کند، ناظر به اراده فعلی خداوند است.

در بعضی از کتابها از اراده ذاتی به اراده تکوینی و از اراده فعلی به اراده تشریحی تعبیر شده است.

(برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به پیام قرآن ناصر مکارم ج ۴ ص ۱۴۲-۱۵۷ و الهیات فاضل تونی ص ۶۲-۶۴ و علم کلام ج ۱ سید احمد صفائی ص ۸-۲۳۹.

مجموعه مقالات، ص: ۱۰۶

وضوح و ظهور آنهاست.

بعد از اعتقاد باین هشت چیز، صفات ثبوتیه بر دو قسم است صفات ذاتیه یعنی صفاتی که عین ذات واجب الوجود است مثل علم و قدرت و صفات فعلیه یعنی صفاتی که فعل واجب الوجود است و عین ذات واجب نیست مثل خالقیت و رازقیت و صفات ذاتیه آن است که ثابت است از برای واجب الوجود بذاته یعنی [عین] ذات الهی است مثل علم زیرا که ثبوت آن

کمال است و سلب آن نقص است و صفات فعلیه آن است که سلب آنها نقص نیست [۱] و جایز باشد سلب آنها در بعض اوقات مثل خالقیت. زیرا که سلب آنها در بعض اوقات صحیح است.

فصل ثانی در صفات سلبيه است

و آن هفت چیز است.

اول و دویم و سیّم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم [۲] این است که خدا جسم نیست و جوهر نیست و عرض نیست و محلّ حوادث و عوارض نیست و حلول در چیزی نکرده است [۳] و دلیل بر نفی این صفات علاوه بر اتّفاق جمع

[۱] به توضیحاتی که قبلاً پیرامون تفاوت صفات فعل و ذات داده شد مراجعه فرمائید.

[۲] مؤلّف محترم از هفت صفت سلبيه در این قسمت به نام بردن ۵ صفت اکتفاء فرموده و صفت ترکیب در مباحث قبلی مورد بررسی قرار دادند اما از غیر قابل رؤیت بودن خداوند بحثی نمی کنند که صفت هفتمین نیز همین است.

[۳] برای هر یک از صفات سلبيه در کتب کلامی دلایلی ذکر شده که به اختصار آورده می شود.

۱) خداوند جسم نیست: قول جسم نبودن خداوند، قول اتّفاقی همه فرق اسلامی بجز مجسّمه می باشد و دلیل جسم نبودن او این است که:

الف) جسم، مرکب از ماده و صورت است و شیء مرکب نیازمند می باشد و شیء نیازمند واجب الوجود نخواهد بود.

ب) جسم محتاج مکان است و خداوند از مکان داشتن مبرا است.

مجموعه مقالات، ص: ۱۰۷

انبیاء این است که این امور از صفات ممکنات است و خداوند عالم منزّه از صفات ممکنات است و جمیع آنها نقایص است و (خداوند) و متّصف به صفات

۲) خداوند جوهر نیست: در تعریف جوهر

گویند، چیزی است که اگر در خارج یافت شود نیازمند به موضوع نباشد در گذشت ثابت کردیم که برای خداوند ماهیت متصور نیست پس خداوند جوهر نیست.

(۳) خداوند عرض نیست: در تعریف عرض گویند ماهیتی است که در هستی محتاج به موضوع باشد و چون مسلم است که واجب الوجود ماهیت نیست و نیازمند هم نمی باشد پس عرض نیست.

(۴) خداوند محل حوادث و عوارض نیست:

حادث شدن امری بر خداوند و تغییر پذیرفتن او از دو حال بیرون نیست یا آن تغییر موجب کمال الهی می شود یا سبب نقص که هر دو باطل است زیرا اگر تغییری موجب کمال الهی گردد معنی این است که قبلا خداوند فاقد آن کمال بوده است و اگر موجب نقص گردد که دلیل بر محدودیت است و خدای تعالی از هر دو حالت مبرا است. از سوی دیگر هر چیز حادث ممکن است و هر چیز ممکن معلول و محتاج به علت می باشد و شیء محتاج واجب الوجود نیست.

شاید برخی ایراد بگیرند که برای خداوند خشم و غضب و خشنودی و رضایت و .. متصور است که همه اینها باید با تغییر حالات هماهنگ باشد در پاسخ این مورد به روایتی اکتفاء می کنیم.

امام صادق علیه السلام در پاسخ هشام بن حکم که می پرسد آیا برای خدا خشنودی خشم است می فرماید آری اما نه مانند خشنودی و خشم مخلوق سپس فرمود خشنودی خداوند پاداش و خشمش کیفر می باشد بدون این که بر ذاتش حالتی عارض شود.

[۵] خداوند در چیزی حلول نکرده است.

حلول کردن چیزی در چیزی یعنی متحد شدن یک شیء در شیء دیگر که برای خداوند محال است.

زیرا حلول خواه حلول

عرض در معروض باشد مانند حلول سیاهی یا سفیدی در چیزی و یا حلول صورت در ماده باشد و خواه حلول نفس در بدن هر سه نیازمند حال و محل می باشند که نیازمندی برای واجب الوجود متصور نیست.

نظریه حلول به بعضی از بت پرستان و مسیحیان و متصوفه و حلولیه نسبت داده می شود.

(برای اطلاع کامل نگاه کنید به علم کلام سید احمد صفاتی ج ۲ ص ۲۴۷-۳۱۱)

مجموعه مقالات، ص: ۱۰۸

کمالیه و جمالیه است. [۱] پس جایز نیست اَتصاف خداوند عالم به این امور و مخفی نماید که صفات سلویه نیز منحصر به این هفت چیز نیست بلکه جمیع صفاتی که نقص می باشد و از صفات مخلوقین است خداوند عالم منزّه از آنهاست چنانچه اشاره شد.

اثبات یگانگی خداوند

[۲] اوّل آن است که واجب الوجود واحد است و شریکی از برای او نیست و دلیل بر این بسیار است اوّل اِتّفاق جمیع انبیاست بر این مطلب و محال است اِتّفاق همه بر خطا.

دویم آن است که خداوند عالم خبر داده است به وحدانیت خود و این که غیر از او خدایی نیست و کذب بر خدا روا نیست. [۳]

سیم آن که اگر خدایی دیگر باشد باید که از برای او رسولی و پیغمبری نیز باشد که از جانب او خبر بدهد خصوصا در صورتی که آن دیگری نفی او نماید

[۱] این جمله اندکی مشوّش به نظر می رسد اما با کمی دقّت مقصود حضرت مؤلّف روشن می شود. اصل مطلب چنین است [که این امور از صفات ممکنات است و جمیع آنها نقایص است و خداوند عالم منزّه از صفات ممکنات است و متّصف به صفات کمالیه

[۲] مبحث اثبات یگانگی خداوند در چاپ اول تحت عنوان «فعل ثانی در صفات سلبیّه» نوشته شده و مبحث صفات سلبیّه در چند صفحه بعد نگارش یافته که به احتمال قریب به یقین اشتباه چاپی است. به همین خاطر در چاپ جدید اصلاح گردید.

[۳] در مباحث گذشته پیرامون صفات ثبوتیه و سلبیّه مطالبی بیان گردید که بازگشت صفات ثبوتی، به کمال، و سلبی به نقص است و دروغ یکی از مصادیق صفات سلبی است که از خداوند میراست این دلیل برای خداشناسان اثبات وحدت می نماید و برای کسانی که خدا را قبول ندارند فایده بخش نخواهد بود.

مجموعه مقالات، ص: ۱۰۹

چون رسول و پیغمبری نفرستاده است پس موجود نخواهد بود [۱].

چهارم آن است که هر کس تأمیل کند در عالم آفاق و انفس می بیند آنها را مرتبط به یک دیگر به نحوی که به هیچ قسم خلل و نقصان و قصوری و افسادی در آنها نمی بیند و از این قطع حاصل می شود به این که اینها صادر از شخص واحد شده اند کما قال الله تعالی لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا [۱] و بدان که برای

[۱] دلیل سوّم در کلمات امیر المؤمنین علی علیه السّلام خطاب به فرزندش امام مجتبی علیه السّلام وجود دارد و در کتب کلامی تحت عنوان برهان هدایت و فیض تشریحی مورد بررسی قرار می دهند. متن کلام امام چنین است «و اعلم یا بنی انه لو كان لربك شريك لأتتك رسله و لرأيت آثار ملكه و سلطانه، و لعرفت أفعاله و صفاته و لكنّه اله واحد كما وصف نفسه، لا يضاده في ملكه احد و

لا یزول ابدا و لم یزل.

پسرم: بدان اگر پروردگار تو شریکی داشت رسولان او نیز بسوی تو می آمدند، آثار ملک و قدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی، اما او خداوندی است یکتا، همان گونه که خویش را توصیف کرده است.

هیچ کس در ملک و مملکتش قادر به ضدیت با او نیست، هرگز از بین نخواهد رفت و همواره بوده است.

نهج البلاغه نامه شماره ۳۱ در این جملات امام علیه السلام دو برهان را ذکر می فرمایند:

برهان اول همان است که حضرت مؤلف نیز ذکر فرموده و آن ارسال رسولان از ناحیه خدای دیگر است. اما برهان دوم از جمله «آثار ملک و قدرتش را می دیدی» برمی آید که فلاسفه از آن به تعدد تدبیر دلیل بر تعدد ذات است تعبیر می نمایند، که جناب مؤلف در دلیل چهارم اشاره فرموده است. زیرا وحدت نقش دلیل بر وحدت نقاش و وحدت ذات دلیل بر وحدت تدبیر است.

در نهایت به آیه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» اشاره می فرماید که نزد فلاسفه به برهان تمانع اشتها دارد.

(برای اطلاع از براهین نامبرده، ر. ک به اصول فلسفه و روش رئالیسم نوشته علامه طباطبایی با پاورقی های شهید مطهری ج ۵ ص ۱۱۱-۱۲۰)

(۱) انبیاء آیه ۲۲.

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۰

توحید کامل مراتب بسیار است.

مراتب و درجات توحید

[۱] اول توحید واجب است یعنی واجب نیست بجز خدا و لوازم وجود برای غیر او نیست.

دویم توحید اله عالم است یعنی آن چه در عالم موجود می باشد یا موجود می شود همه مستند به ذات اقدس الهی می باشد.

سیم توحید معبود است یعنی غیر خدا احدی مستحق معبودیت نیست.

چهارم توحید در صفات کمالیه

وجوبیه است یعنی برای خدا شریکی در صفات کمالیه نیست.

پنجم توحید در افعال است یعنی افعال خدا شباهتی با افعال غیر او ندارد.

ششم توحید در خلق و رزق است یعنی خدا شریکی در این دو مرتبه نیز ندارد و احدی غیر از خدا خالق و رازق نیست.

هفتم توحید در قدم است یعنی قدیم منحصر به ذات اقدس الهی است.

هشتم توحید در مقام محبت است و راجع می شود به این مقام حبّ فی

[۱] مراتب و درجات توحید: معمولاً در کتابهای امروزی توحید را به دو دسته نظری و عملی تقسیم می نمایند، توحید نظری را به نام توحید ذات، صفات و افعال و توحید عملی را به نام توحید عبادی و توحید اطاعتی و ولایتی یا سیاسی می خوانند. اما حضرت ایشان توحید را ده مرتبه می دانند که برخی از آنها بازگشت به مراتب نظری و بعضی عملی دارد و بعضی نیز در تقسیم فوق نمی گنجد. مثلاً توحید در خالقیت و رازقیت در توحید افعالی و توحید معبود در توحید عبادی و توحید محبت در توحید اطاعتی و ولایتی جای می گیرد اما توحید در قضا و قدر خوف و رجاء و توکل در تقسیم فوق جایی ندارد. تذکر این نکته ضروری است که تقسیم توحید نظری به ۳ شاخه و عملی به دو شاخه یک تقسیم قراردادی است که بر اساس حصر عقلی صورت نگرفته است.

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۱

□ □
الله و بغض فی الله.

نهم توحید در مقام قضا و قدر است.

دهم توحید در مقام توکل و رجاء و خوف است به این معنی که توکل باید بسوی خدا باشد و منقطع باشد از غیر خدا و

امید او بفضل و رحمت او باشد و از غیر خدا نترسد و بداند که مبدأ و مرجع همه خداوند عالم است و اوست اله هر مألوهی و هیچ چیز در عالم واقع نمی شود مگر به مشیت و اراده و قضا و قدر و اذن خداوند «ما شاء الله کان و ما لم یسأ لم یکن» و شریک از برای او در این مراتب نیست و موت و حیات و نشر واقع نمی شود مگر به امر الهی «و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم».

یازدهم آن که خداوند، عالم یگانه است در لوازم وجود و احدی شریک و شبیه به او در آن نمی باشد و خدا منزّه است از لوازم امکان و ممکن بالذات و واجب بالذات به هیچ وجه من الوجوه مشارکتی و مشابهتی با هم ندارند هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ «۱» و بدان که وحدت الهیه از قبیل وحدت نوعیه و جنسه و شخصیّه و عددیه [۲] نیست بلکه توحید خدا به معنی نفی

[۲] اقسام وحدت ۱- وحدت نوعی: این نوع وحدت بیشتر جنبه مفهومی دارد مثلاً- می گوئیم حسن - حسین - تقی - فاطمه - زینب - زهرا و .. انسانند. که همه اینها در مفهوم انسان وحدت دارند.

۲- وحدت جنسی: این نوع وحدت نیز مانند وحدت نوعی است تفاوت در گستردگی دامنه آن است بدین معنی که وحدت جنسی گسترش زیادتری از وحدت نوعی دارد مثلاً- می گوئیم حسن - اسب - شتر - ماهی - مار حیوانند. که همه در مفهوم حیوانیت وحدت دارند.

۳- وحدت شخصیّه: یعنی این که خدای تعالی شخص بالذات منحصر به فرد در وجود است و تمام موجودات عالم ماده

که ممکن الوجودند همگی خیالات همان واجب می باشند مانند آب دریا

(۱) قصص ۸۸

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۲

شریک است و وحدت او مجهول الکنه [۱] است و مرکب نیست.

بدان که مرکب بر چند قسم است و واجب الوجود از همه آنها منزّه است.

اول ترکیب ذهنی است و آن، آن است که در ذهن منحلّ شود به اجزاء مختلفه.

دویم ترکیب خارجی است.

سیم ترکیب عقلی است و آن، آن است که در عقل منحلّ به اجزاء

که دارای موجهای بزرگ و کوچک و بلند و پست و .. است. که در واقع موجهای خیال است و حقیقت همان آب دریاست.

۴- وحدت عددیّه: وحدت عددی وحدتی است که فرض تکرر در آن ممکن باشد مثل این که بگوییم یک خودکار دو دفتر یا یک مداد ملاحظه می شود که هر چهار نوع وحدت در باره وجود الهی باطل و شرک است زیرا وحدات یاد شده مستلزم محدودیت معلولیت قلت و سایر لوازم ماهیت است.

به همین خاطر فلاسفه به وحدت بسیطه یا وحدت حقه حقیقیّه قائلند که هیچ گونه محدودیتی در آن متصور نیست به تعبیر مؤلف معظّم می توان گفت وحدت الهی وحدت مجهول الکنه است که توضیح آن خواهد آمد. (برای اطلاع کامل از اقسام وحدات مراجعه فرمائید به رساله وحدت از دیدگاه حکیم و عارف حسن حسن زاده آملی ص ۳۷-۴۰ و سیری در نهج البلاغه شهید مطهری ص ۶۰-۶۳).

[۱] وحدت مجهول الکنه چیست؟ به عنوان مقدمه می گوییم: شناخت هر چیزی مستلزم تصوّر آن است که پس از تصوّر، تصدیق دست می دهد به عبارت دیگر تصدیق فرع بر تصوّر است. حال گوییم وجود خدا و مفاهیم اسماء

و صفات الهی را می توان تصوّر کرد پس به تصدیق هم می توان نایل شد. امّا تصوّر ذات حق محال است زیرا تصوّر وقتی محقق می شود که بتوان بر آن تسلّط یافت چون واجب الوجود صرف وجود است و محدودیتی برای او متصور نیست محال است که بتوان به وسیله ادراکات انسانی که داغ محدودیت بر پیشانی آن زده شده است، به آن رسیده. و همین است معنی مجهول الکنه بودن ذات حق.

به عبارت ساده تر می توان گفت چون وحدت عین ذات است و ذات حق مجهول الکنه می باشد پس وحدت نیز همین حکم را دارد. (برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به حکمت الهی، مهدی الهی قمشه ای ج ۱ ص ۲۳۳).

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۳

عقلیه شود [۱].

چهارم آن است که به حسب مفهوم و به اعتبار، اجزائی بر آن متصوّر شود.

پنجم ترکیب از جنس و فصل است و بدان که هر مرکبی محتاج است و واجب الوجود غنی بالذات است پس ممتنع است این که واجب الوجود مرکب باشد و بدان که خدا مرکب از وجود و ماهیت نیست [۲] بلکه ذات خدا ماهیت ندارد و وجود محض است و نیز مرکب از ذات و صفت نیست بلکه خدا صفت زائده ندارد و صفات کمالیه عین ذات او می باشد به این معنی که ذات و صفت او وحدت حقیقیه می باشد. و به هیچ وجه من الوجوه کثرت و تعدّی نه عقلا و نه

[۱] می دانیم که واجب الوجود بودن مستلزم وحدت است و نمی تواند مرکب باشد زیرا شیء مرکب نیازمند اجزاء خویش است و شیء نیازمند محتاج به علّت است و محتاج، واجب الوجود نمی باشد. امّا در

مورد اقسام مرگب به نظر می رسد که سعی حضرت ایشان بر این بوده که احتمالات مصداقی ترکیب را از هر گونه اندیشه ای نفی کند زیرا ترکیب عقلی، ذهنی، مفهومی و جنس و فصل تفاوت ماهوی ندارد و بطور کلی می توان شیء مرگب را به دو قسمت مرگب خارجی و عقلی تقسیم کرد.

[۲] بحث در این است که آیا ذات واجب مانند ممکنات دو حیثیتی است و متشکل از وجود (هستی) و ماهیت (چیستی) است یا در واجب الوجود، ماهیت متصور نیست.

وقتی ماهیت حدّ وجود قلمداد می شود، واضح است که برای واجب الوجود ماهیتی متصور نیست. زیرا او وجود صرف و هستی محض است و از هر گونه محدودیتی مبرا است پس چیستی او عین هستی اوست. حکما می گویند اگر ذات حق تعالی دو حیثیتی باشد لازم می آید که وجود عارض بر ماهیت باشد و لازمه عارض شدن وجود بر ماهیت، معلولیت وجود است و معلولیت وجود واجب محال است.

حاجی سبزواری می گوید

و الحق ماهیته ایثیه إذ مقتضی العروض معلولیه

ماهیت حق عین وجود است زیرا مقتضای عروض (عارض شدن وجود بر ماهیت) معلولیت وجود است. (برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به شرح منظومه شهید مطهری ج ۱ ص ۴۳-۴۵ و شرح منظومه سبزواری غرر ۵ و ..)

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۴

اعتبارا متصور نیست پس معنی این که خدا عالم است آن است که جاهل نیست و معنای قدرت نفی عجز است حاصل این که بعضی از علماء می گویند صفات کمالیه خدا عین ذات اوست و بعضی تعبیر به نفی نقایص کرده اند و اختلاف علماء در مسأله از حیثیت تعبیر و لفظ می باشد و در معنی اختلافی

[۱] برای اطلاع بیشتر به بحث صفات که قبلاً توضیح داده شد مراجعه نمایید.

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۵

مقصد دوم در نبوت

اشاره

و در آن چهار فصل است.

فصل اول در این است که لازم و واجب است بر خداوند عالم که پیغمبری از جانب خود بر مخلوقین نصب کند و بفرستد

و دلیل بر این مطلب بسیار است اول آن است که نصب نبی لطف است و بر خداوند عالم لطف واجب است [۱].

[۱] این که نبوت لطف الهی است در حق بندگان قولی است که جمله متکلمین عدلیه متقدم و متأخر بر آن توافق نظر دارند و شیعه از این برهان برای اثبات نبوت و امامت بهره می برد.

هر چند شیخ الطائفه قاعده لطف را در کتاب (تمهید الاصول) به تفصیل بیان فرموده اما ریشه قاعده لطف به زمان ائمه برمی گردد و مناظره هشام بن حکم یکی از شاگردان مکتب امام صادق (ع) با عمرو بن عبید معتزلی و مرد شامی نمونه بارز آن است.

(ر- ک به کلینی، اصول کافی ج ۱ حدیث ۳ ص ۲۳۸- ۲۴۰ و حدیث ۸ ص ۲۲۱ و صفائی هشام بن حکم مدافع حریم ولایت ص ۹۷- ۱۰۱ و ص ۱۰۱- ۱۰۵).

همین طور که در بالا یادآوری شد اصل جریان لطف از اعتقادات عدلیه است و شیعه و معتزله قائل به وجوب لطف بر خداوند بوده اند اما اشاعره وجوب آن را بر خداوند انکار کرده اند.

لطف به چه معنی است و مقصود متکلمان از لطف چیست؟

می دانیم که خداوند دو گونه لطف به بندگان خود دارد لطف تکوینی که به کل جهان هستی و نحوه تربیت و پرورش آن برمی گردد و لطف تشریحی که به شرع و تکلیف مربوط می شود و مقصود متکلمان از لطف، احسان در عالم تشریح است لذا در تعریف آن گویند «اللطف ما یقرّب العبد إلى الطّاعه و یبعده عن المعصیه».

لطف چیزی است که مکلف را با (حفظ اختیار و آزادیش) به طاعت

دویم آن است که نصب نبی اصلح به حال عباد است زیرا که مشتمل است بر منافع لا تحصی و صدور اصلح بر خدا لازم است زیرا که ترک آن مرجوح است و ترجیح مرجوح بر راجح قبیح است [۱].

سازد.

یا لطف چیزی است که مکلف بدون تکلف به انجام تکلیف مبادرت نماید. در لطف نه جبر و زور کارساز است و نه قدرت و تمکین دخالت دارد. بلکه لطف برای روشنگری و هدایت انسانها در مسیر صحیح و بیداری آنان در جریان باطل است. علامه شعرانی در قاعده لطف گوید «.. پس اگر خداوند ببیند کسی مردم را گمراه می کند و راضی به عمل او نباشد بطلان او را آشکار سازد یا خود او را هلاک کند تا مردم گمراه نشوند چه اگر او را به حال خود گذارد و رسوا نکند دلیل رضای اوست بعمل وی» سپس می افزاید که شنیدم در زمان مرحوم نراقی یکی از دانشمندان مسیحی اعتراض کرده بود که این قاعده لطف درست نیست زیرا مدعیان باطل مانند بود او زردشت مردم را گمراه کردند و خداوند آنها را منع نفرمود نراقی پاسخ داد از کجا دانستی که آنها باطل بودند مسیحی گفت بطلان مذهب آنها واضح است نراقی جواب داد اگر بطلان مذهب آنها آن قدر واضح است که توهم فهمیدی همه فهمیدند و بر خداوند واجب نبود که برهانی جدید بر بطلان آنها بفرستند زیرا دفع باطل به قاعده لطف در جایی است که باطل واضح نباشد و مردم گمراه شوند و خداوند برای رفع گمراهی آنان او را رسوا سازد».

لطف

دارای سه مرحله است: توفیق (فراهم آوردن وسایل و امکانات لازم) ارشاد و راهنمایی (ارائه طریق) و رهبری در عمل (ایصال به مطلوب).

با توجه به رأفت و رحمت بی پایان الهی، برای انسانی که از طریق وحی تکلیف را تشخیص داده اینجاب می کند که خداوند لطفش را شامل گرداند و این لطف با نبوت خاتمه نمی پذیرد بلکه در امامت و حتی ولایت ادامه می یابد.

(برای اطلاع کامل ر- ک سید احمد صفائی علم کلام ج ۲ ص ۲۶، معارف اسلامی ج ۲ ص ۱۹۸ ابو الحسن شعرانی، راه سعادت تهران انتشارات صدوق ۱۳۵۹ ص ۹۵)

[۱] خواجه طوسی در آغاز مقصد چهارم تجرید پیرامون فوائد بعثت انبیاء می نویسد:

البعثه حسنه لاشتمالها علی فوائد کماضده العقل فیما یدل علیه و استفاده الحکم فیما لا یدلّ و ازاله الخوف و استفاده الحسن و القبح و المنافع و المضار و حفظ النوع الانسانی و تکمیل اشخاصه بحسب استعداداتهم المختلفه و تعلیمهم التّضایع الخلفیه و الاخلاق و السیاسات و الاخبار بالعقاب و الثواب فیحصل اللطف للمکلف

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۷

نیکی بعثت انبیاء یک مسأله روشنی است که غالب ارباب ملل و فلاسفه و الهیون به آن معتقدند بت پرستان و براهمه آن را انکار می نمایند خواجه فوائد بعثت را به نحو موجز ذکر نموده که با توضیح مختصر بیان می شود ۱- عقل گاهی در قضاوت استقلال دارد و گاهی غیر مستقل است. در این که آفریننده ای وجود دارد و آفریننده دارای علم و قدرت است عقل مستقلا حکم می نماید امّا در احکام فرعی مانند این که روزه در رمضان واجب است و در عید فطر حرام، عقل از خود استقلالی ندارد در مورد

اول فایده بعثت تأیید حکم عقل و در مورد دوّم استفاده کامل از بیان پیامبر است.

۲- انسان وقتی خود را بنده خدا حس می کند در انجام برخی اعمال خود مرّد می ماند و نمی داند که آیا عملی که انجام داده موجب رضای معبود است یا عامل خشم او. بعثت وسیله ای است که اعمالی که رضای خداوند را تحقق می بخشد یا خشم حضرت حق را می آفریند بیان می دارد و این است معنی جمله (و ازاله الخوف) ۳- افعال بعضی زشت است و بعضی زیبا که عقل در شناخت همه زشتی ها و زیباییها استقلال ندارد انبیاء وسیله ای برای شناخت آنها هستند.

۴- در مورد خوراکی ها نیز بعضی نافع و برخی زیان آور است که عقل همه آنها را درک نمی کند مگر به وسیله تجربه های بسیار که آن هم برای انسان به نحو کامل میسر نیست، با بعثت انبیاء سود و زیان اشیاء نیز مشخص می شود. مانند نحوه تقسیم ارث یا حرام بودن ماهی بدون پولک و ..

شاید فایده سوّم و چهارم به یک منشأ برگردد و بگوئیم اولی معنوی و دوّمی مادی است.

۵- چون انسان نیازمند به زندگی اجتماعی است محتاج قانون است و چون بشر بخاطر عدم تسلّط کامل به نیازهای مادی و معنوی خویش نمی تواند قانونی همه جانبه را برای خویش تدوین کند ناچار باید این قانون از طرف شخصیت ممتازی که امتیازش بر سایر افراد مسلم باشد وضع شود و برای تسلیم شدن سایر انسانها باید این امتیاز الهی باشد و از طریق معجزه به اثبات برسد و چنین شخصیتی جز پیامبر کسی دیگر نمی تواند باشد.

۶- چون بشر از نظر درک کمالات و تحصیل معارف مختلفند

و هر یک باید به حسب استعدادات تربیت شده و پرورش یابند بعثت پیامبران ضرورت می یابد.

۷- فنون مختلف صنعت عاملی است برای رفع نیاز بشر و بر اساس مدارک تاریخی بنیانگذار برخی صنایع حسّاس و دقیق انبیاء بوده اند. پس یکی از فوائد بعثت انبیاء تعلیم صنایع و فنونی بوده که بر بشر پوشیده بوده است.

۸- فضایل اخلاقی و تأدیب انسانها وسیله تعالی نوع بشر است که این مهم با بعثت پیامبران

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۸

سیم آن است که شکی و شبهه ای نیست که خداوند عالم مخلوقین [مخلوقات] را عبث و بی فایده خلق نکرده است بلکه از جهت مصلحتی خلق کرده و از جهت فایده [ای] آفریده است که آن فایده عاید به مخلوقین است و آن فایده نعمت تکلیف است پس لا بدّ است از نصب کسی که تکالیف را به عباد برساند و راه خیر و شرّ و مصالح و مفاسد را به ایشان بنماید و چنین کسی پیغمبر است از جانب خدا و بدان که اتمام حجّت بر خدا لازم و واجب است به دلیل عقل و نقل و آن موقوف بر نصب حجّت می باشد زیرا که بدون آن وعده و وعیدی که مقتضای لطف است مستحسن نمی شود. [۱]

تحقیق می یابد.

۹- آگاهی انسانها به پاداش و کیفر اعمال وسیله کمال انسان و وصول به صراط مستقیم است و چون انبیاء به پاداش و کیفر اعمال آگاهند پس بعثت آنان وسیله رسیدن انسانها به کمال حقیقی است که لطف خداوند برای بندگان محسوب می شود. هر چند همه موارد بالا لطف الهی است.

(برای اطلاع کامل ر. ک به علم کلام تألیف سید احمد صفائی ج ۲)

[۱] توضیح این که وجود رسول یا امام حجت خداوند و بدون آنها تکلیف و مؤاخذه و عقاب غیر حکیمانه است قرآن کریم می فرماید: «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (۱۵- اسراء) ما هرگز مؤاخذه و عقاب بر نافرمانی از تکلیف نمی کنیم مگر آن که قبلا رسولی فرستاده باشیم. از این آیه و آیات دیگر در قرآن برمی آید که عقل و حس به تنهایی وسیله هدایت نیستند زیرا اگر آنها وسیله هدایت بودند لزومی نداشت که خداوند با ارسال رسل و انزال کتب حجت را تمام نماید و بهانه را از دست انسانها بگیرد. قرآن کریم در علل برانگیختگی پیامبران می فرماید «لِيَلْئَلَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (۱۶۵ نساء) تا مردم پس از رسولان بر خدا حجت و عذر و بهانه ای نداشته باشند.

علامه طباطبایی در توضیح آیه فوق ضمن بیان مطالب بالا می نویسد که از این آیه می توان عصمت انبیاء نیز ثابت نمود.

(محمد حسین طباطبایی المیزان فی تفسیر القرآن ترجمه محمد تقی مصباح یزدی ج ۳ ص ۱۹۹)

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۹

فصل دوم در وجوب انصاف انبیاست به صفات کمالیه

مثل عصمت [۱]

[۱] عصمت چیست: عصمت «ملکه ای» است که با وجود آن پیامبر از هر گونه گناه و اشتباه مصون است اگر چه قدرت بر انجام معصیت دارد. بعضی می گویند وقتی خداوند ملکه عفت که مانع از گناه است تحت اختیار پیامبر قرار می دهد و علم به معایب گناه و مناقب طاعت و تأیید این علم به وسیله وحی و تنبیه و عقاب در صورت صدور گناه به واسطه سهو و فراموشی به رسول خویش ارزانی می دارد، حقیقت عصمت حاصل می شود. (سید)

احمد صفائی علم کلام ج ۲ ص ۱۱۵) این که پیامبر باید معصوم باشد میان فرق اسلامی اتفاق است اما در مراحل عصمت اختلاف نظر وجود دارد که مراحل آن به نقل صاحب علم کلام عبارت است از:

۱- عصمت اعتقادی و فکری، اگر از ارفقه خوارج که پیروان نافع بن ازرق حنفی هستند استثناء نمایم همه فرق اسلامی معتقدند که پیامبر باید از هر گونه انحراف فکری و اعتقادی مصون باشد. و هیچ کفر و ضلالتی بر پیامبر در طول زندگی جایز نیست.

۲- عصمت در تبلیغ: همه فرق اسلامی معتقدند که پیامبر در مقام تبلیغ باید از هر گونه تحریف و دروغ عمدی یا سهوا مصون باشد زیرا ارسال پیامبری که مصون از تحریف نباشد نقض غرض است و نقض غرض برای خدای حکیم محال است. علامه طباطبایی در المیزان ذیل آیه ۲۱۳ بقره بحثی استدلالی پیرامون عصمت انبیاء ارائه می دهند و دلائل تازه ای از آیات قرآن بیان می نمایند (برای اطلاع کامل رجوع کنید به ترجمه تفسیر المیزان ج ۳ ص ۱۹۲-۲۰۱) نویسنده اسلام آئین برگزیده در این فراز می نویسد که پیامبر در تبلیغ باید از هر گونه اشتباه و خطا و فراموشی مصون باشد.

۳- عصمت فتوائی: در این مرحله نیز اتفاق فرق اسلامی بر لزوم عصمت پیامبر است و خطای در فتوی را عمدی یا سهوا جایز نمی دانند.

۴- عصمت اعمالی و اخلاقی: در این مرحله عقاید و نظریه ها مختلف است.

الف) عقیده و نظر امامیه: امامیه بروز هر نوع گناه اعم از صغیره یا کبیره عمدی یا سهوا چه به عنوان خطا در تأویل چه به عنوان اسهائ از جانب خداوند جایز نمی دانند.

ب) نظر اکثر

معتزله: اکثریت معتزله معتقدند که پیامبران نباید گناهان کبیره مرتکب شوند ولی گناهان صغیره که کاشف از دناست و پستی نباشد و باعث نفرت نگردد مانعی ندارد. اما ابو علی جبائی معتقد است ارتکاب گناه اعم از کبیره یا صغیره عمدا جایز نیست ولی سهوا جایز است.

ج) نظر بسیاری از اهل حدیث و حشویّه از معتزله: اینان هر گونه گناه را به هر جهتی برای پیامبران جایز می دانند.

در این که پیامبر از چه هنگام معصوم است نیز در بین فرق اسلامی اتفاق نظر وجود ندارد زیرا

مجموعه مقالات، ص: ۱۲۰

از خطا و سهو و نسیان پس شرط است در رسول این که معصوم باشد از خطا چه در شرعیات و احکام و چه در عقلیات و چه در عادیات و باید در نماز [۱] شک نکند و اشتباه از او صادر نشود به جهت آن که قول و فعل رسول حجت و صدق می باشد و تأسی بر رسول واجب است و اطاعت او بر کافه رعیت متحتّم

امامیه معتقدند که عصمت از بدو پیدایش تا لحظه مرگ است اما اکثر معتزله لزوم عصمت را از آغاز بلوغ دانسته و معتقدند قبل از بعثت گناه کبیره و کفر بر انبیاء جایز نیست و اکثر اشاعره عصمت را از زمان بعثت لازم می دانند و ابو علی جبائی و ابو الهذیل علاف از معتزله نیز پیرو همین نظریه اند.

دلیل متکلمان امامیه: فرستادن پیامبری که خود تا چندی قبل از بعثت مرتکب خلاف شود و اعمال زشت از او صادر گردد نقض غرض است که از خدای حکیم سر نمی زند خدائی که بر اساس برهان لطف برای اصلاح بندگان و

ایجاد کمال حقیقی آنان و وصول به هدایت از ارسال رسل و انزال کتب دریغ نمی فرماید چگونه با ارسال پیامبرانی که در اثر گناه و انحراف اخلاق فسادانگیزی می کنند هدف حقیقی خویش را فاسد می سازد این عمل از یک موجود عاقل سر نمی زند چه رسد به خدای حکیم و علیم.

طبیعی است که انحرافات قبل از بعثت موجب تنفر و سلب اعتماد و اطمینان مردم است زیرا به شخص گناه کار اعتماد نیست یا کمتر اعتماد می شود تا شخصی که مرتکب گناه نمی شود و چون اعتماد مردم به انبیاء منوط به عصمت آنهاست باید پیامبران از بدو پیدایش معصوم بوده و از هر گونه اشتباه و خطا و گناه مصون باشند و چون انتخاب شخص معصوم از سوی خداوند ممکن است، عدم انتخاب معصوم خلاف لطف و نقض غرض است که محال می باشد.

[۱] در این که پیامبر و امام در نماز دچار شک نمی شود نظر غالب متکلمین شیعه است اما شیخ صدوق با نظر غالب مخالف است و شیخ مفید با لحنی خاص نظر صدوق را مردود می داند علامه حلی سهو در نماز را برای پیامبر جایز ندانسته و آن را زشت ترین و سبکترین مطلب می داند که به پیامبر نسبت می دهند. حقیقت هم همین است که سهو در نماز هم نباید داشته باشد زیرا همین مسأله باعث سلب اعتماد می گردد.

ر- ک به اندیشه های کلامی شیخ مفید مارتین مکدرموت ترجمه آرام ص ۲-۴۷۳ و نهج الحق و کشف الصدق علامه حلی ص ۶-۱۴۷

مجموعه مقالات، ص: ۱۲۱

می باشد [۱] و این مطلب بدون عصمت کامله معقول نیست و بدان که از اجماع و نصوص و ادعیه

مستفاد می شود که چهارده معصوم، بوده اند [و] مکروه و ترک اولی [۲] از آنها صادره نشده است و از بعضی از انبیاء سابقین مثل حضرت آدم علیه السلام ترک اولی صادر نشده است و مؤول باختلاف مراتب اشرفیت و افضلیت است و الا در اصل ریاست و عصمت و رتبت و خلافت الهیه شریک و مساوی و یکسانند و بدان که باید اوصیاء نیز معصوم باشند از گناه و از خطا و بدان که باید [۳]

□ [۱] جمله اطاعت او بر کافه رعیت متحتّم می باشد که به معنی اطاعت مطلقه مردم از رسول محسوب می شود از آیه أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قابل استنباط است. زیرا واژه (اطیعوا) در آیه فوق مقتید به هیچ قیدی نیست و هیچ آیه ای در قرآن نداریم که آیه فوق را مقتید نماید پس دستور وجوب اطاعت از رسول به نحو مطلق خواسته شده و اطاعت مطلقه رسول مستلزم عصمت است همین است که می فرماید این مطلب بدون عصمت کامله معقول نیست.

[۲] عدم صدور مکروه و ترک اولی از انبیاء و اوصیاء اجماعی نیست اما می توان گفت معمولاً ترک اولی هم از آنان سر نمی زند.

[۳] صفات انبیاء به طور کلی به دو دسته تقسیم می شود:

الف) صفات اختصاصی انبیاء مانند عصمت، اعجاز و علم لدنی ب) صفات غیر اختصاصی که مخصوص انبیاء نیست بلکه انبیاء باید آن صفات را دارا باشند به عبارت دیگر آن دسته از صفاتی که ویژه انبیاء و اولیاست و دیگران فاقد آنند صفت اختصاصی می نامند و آن دسته از صفات که دیگران نیز فاقد نیستند ولی اگر انبیاء فاقد آن باشند پیامبر نخواهند

بود صفات غیر اختصاصی گویند مانند عقل - ذکاوت - قوت رأی - نداشتن عیب جسمانی - عدم بیماری تنفر آور - سخت دلی - قساوت - خشونت - ضعف شخصیت - اخلاص - تحمّل سختی ها - ظلم ستیزی - عدالت پروری و ..

بدیهی است تمام صفات بالا را می توان از این مطلب که انبیاء باید به صفات کمالیه مجهّز باشند استنباط نمود. صاحب نهج الحقّ در این باره می نویسد پیامبر باید از هر گونه پستی و رذایل که موجب استهزاء و مسخره و خندیدن به او باشد منزّه و مبرّا باشد زیرا در این صورت محلی در قلبها ندارد و مردم از اطاعت او متنفر می شوند.

ر - ک به علامه حلی - نهج الحقّ ص ۱۵۹ - ۱۶۰ انتشارات هجرت قم - چاپ چهارم - ۱۴۱۴ ه. ق

مجموعه مقالات، ص: ۱۲۲

انبیاء متّصف باشند به صفات کمال مثل علم و تواضع و صبر و توکل و زهد در دنیا و افضلیت از رعیت و امثال آنها و دلیل بر این مطلب علاوه بر اخبار آن است که اتّصاف انبیاء به جمیع صفات کمالیه لطف است زیرا که اتّصاف نبی به صفات رذیله موجب نفرت خلق و دوری از طاعت می شود و مراد به لطف چیزی است که مقرب به طاعت و مبعّد از معصیت باشد و لطف بر خدا واجب است چنانچه ذکر شد.

در طریق معرفت نبی

فصل سیم در طریق شناختن نبی است

بدان که نبی شناخته می شود به ثبوت عصمت و به معجزه و به نصّ نبی دیگر زیرا که عصمت مانع است از کذب و خطا پس هر گاه شخص معصوم اخبار نبوت بکند البته صادق است و لکن اطلاع بر عصمت بدون اخبار خداوند عالم یا معصوم متعذّر یا متعسر است پس منحصر است طریق

شناختن نبی به معجزه یا اخبار معصوم. دلالت معجزه بر صدق مدعی واضح است از جهت آن که قبیح است اظهار معجزه برید کاذب به جهت آن که موجب اغراء به جهل و نقض و غرض و تکالیف ما لا یطاق و انتفاء فایده در تکلیف می شود [۱] و به جهت آن که معجزه فعل مخلوق نیست [۲] و فعل

[۱] تحقّق هر یک از سه طریقی که حضرت ایشان به عنوان راههای شناخت پیامبران معرفی می نمایند برای اثبات نبوت نبی کافی است. اما دائر مدار شناخت انبیاء معجزه است به نحوی که اگر پیامبری با معجزه اعلام نماید که فلان شخص پیامبر می باشد سخن او مورد تأیید است و به معجزه پیامبر بعدی نیازی نیست.

همین طور که توضیح فرموده بودند شناخت معصوم توسط افراد عادی غیر ممکن است و لذا معصوم باید از طریق معصوم معرفی گردد.

[۲] اغراء به جهل به معنی فریفته به جهل و امیدوار نمودن به باطل است و نقض غرض به معنی

مجموعه مقالات، ص: ۱۲۳

خالق است و اجراء آن برید کاذب قبیح است زیرا که دلالت بر صدق دعوی آن می کند و چون تصدیق دعوی کاذب قبیح است لهذا تصدیق مذکور دلیل بر صدق نبی می باشد بلکه معجزه تصدیق است و تصدیق کاذب معقول نیست بلکه تناقض است علاوه بر این که معجزه امری است خارق عادت بشر پس دلالت می کند که آن فعل الله و مشیت الله است که جاری نموده است آن را برید نبی پس باید که صادق باشد و فرق میان معجزه و سحر آن است که سحر مستند به اسباب خفیه است

بخلاف معجزه زیرا که معجزه مستند است به مشیت الله و ایضا در سحر تعلیم و تعلّم ممکن است و در معجزه ممکن نیست و ایضا صاحب معجزه متمکن است از جمیع خوارق عاداتی که از او مطالبه شود از جهت صدق

ابطال هدف است. تکلیف ما لا یطاق، تکلیف غیر قابل تحمّل است و انتفاء فایده دور شدن از فایده و هدف را گویند.

اساس کلام مؤلف معظم این است که چون معجزه وسیله ای است برای شناخت نبی صادق از متنبی کاذب و تحقّق آن دلیل بر صدق مدّعی نبوت است اگر این عمل توسط یک فرد کاذب صورت گیرد، جامعه را فریفته جهل می کند. در نتیجه هدف الهی که هدایت جامعه بشری است باطل می گردد و تشخیص چنین حالتی تکلیف ما لا یطاق است و این گونه تکلیف از حکیم قبیح است (ر- ک به سید ابو القاسم خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ناشر انوار الهدی ۱۳۷۲ ص ۳۵-۳۶).

(۲) این که معجزه فعل مخلوق نیست، با توضیح زیر بهتر دانسته می شود.

اساسا فاعل معجزه بطور مستقیم یا خداوند است یا پیامبر: در صورت دوّم پیامبر با اذن الهی به انجام معجزه مبادرت می فرماید مثلاً ید بیضاء و عصای موسی، شفای کور مادر زاد و زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی (علیهما السلام) معجزه ای است که پیامبران نامبرده به اذن الهی تحقّق داده اند. امّا قرآن معجزه ای است که بطور مستقیم از ناحیه خداوند تحقّق یافته است. در کتب کلامی امروز تقسیم فوق را بیان می کنند. حال اگر اذن الهی را عنوان فاعل غیر مباشر و اعجاز مستقیم الهی را عنوان فاعل مباشر بدهیم می توان گفت

هر دو فعل خداوند است.

مجموعه مقالات، ص: ۱۲۴

ادّعی او به خلاف ساحر و ایضا معجزه در آسمان تأثیر می کند مثل شقّ القمر [۱] و غیره و سحر در آسمان تأثیر نمی کند و اتیان معجزه [۲] در قوّه طاقت بشر نیست و سحر در قوه بشر هست و ایضا فاعل سحر نفوس شریره خبیثه است و فاعل معجزه بعکس صادر نمی شود مگر از نفوس صالحه قدسیه و روحانیه و ایضا فاعل سحر حتما شخصی خواهد آمد که او را ابطال کند و فساد دعوی او بر انام [۳] واضح کند که حجّت بر خلائق مشتبه نشود به خلاف معجزه که صاحب آن روز به روز بلکه ساعت به ساعت دعوی صدق [ش] واضعتر می شود چنانکه خدا می فرماید فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ [۴].

فصل چهارم در اثبات نبوت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم [۵] است

و دلیل بر

[۱] برای اطلاع از شقّ القمر و شبهات و پاسخهای آن ر- ک به راه سعادت میرزا ابو الحسن شعرانی ص ۱۳۰-۱۴۱ انتشارات صدوق ۱۳۵۹ تهران

[۲] اتیان معجزه معجزه کردن

[۳] انام آفریده گان- مخلوقات- خلق

[۴] انعام ۱۴۹ .. برای خدا حجّت بالغه است.

[۵] مؤلف در فصل چهارم پس از ذکر نبوت عامه و دلایل آن به بررسی نبوت خاصه می پردازد و از میان پیامبران نبوت خاصه پیامبر اکرم حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم را مورد بررسی قرار می دهد و برای ایشان دو نوع معجزه قائل می شود:

۱- قرآن به عنوان معجزه جاوید پیامبر اکرم که تا ابد باقی است و خود دلیل بر جاودانگی اسلام است و در این قسمت اعجاز قرآن در ابعاد مختلف را مورد مذاقه قرار داده و اعجاز لفظی قرآن (فصاحت- بلاغت- غرابت

نظم ..) اعجاز علمی قرآن- اعجاز از نظر اخبار غیب- اعجاز از نظر انسجام و هماهنگی و عدم اختلاف در آن را بر می شمرد و در پایان این مقال با کلام موجز کلام ا .. مخلوق به مشیت و اراده الهی است به حادث بودن قرآن می پردازد و نظر اشاعره در قدیم بودن قرآن را مردود می داند.

۲- نوع دوم معجزات غیر جاوید که این دسته معجزات با معجزات سایر اشیاء یکسان می باشد، مانند شق القمر.

مجموعه مقالات، ص: ۱۲۵

این مطلب بسیار است.

اول آن که شکی و شبهه ای نیست که آن جناب ادعای نبوت کرد و مقترن نمود ادعای خود را به معجزه پس باید نبی باشد زیرا که معلوم شد که اظهار معجزه برید کاذب محال است و معجزات آن جناب دو قسم است.

یکی آن است که در نزد خلق موجود است و همه خلق بر او مطلع می باشند و آن قرآن مجید است و معجزه بودن آن از وجوه متعدده است مثل بودنش در اعلا- مرتبه فصاحت و بلاغت و غرابت نظم و مخالفت اسلوبش با کلام فصحا و بلغای عرب به نحوی که شبیه کلام بشر نیست و هیچ کلامی به این نحو نبوده است و باین اسلوب نیامده و آن چه سعی کردند فصحا و بلغا که مثل قرآن بیاورند در مدت مدیده نتوانستند و الا اختیار جدال و قتال با آن جناب نمی کردند و خود را به کشتن نمی دادند و مثل اشمالش بر علوم شریفه و بر قصص و حکایات انبیاء سابقین به نحوی که منطبق بر سایر کتب سماویّه مثل تورات و انجیل و بر اخبار مغیبات واقعه در

زمان خود آن حضرت از احوال منافقین و غیرها و هم چنین از امور آینده مثل عدم ایمان ابی لهب و جمعی دیگر مثل مذهب تا روز قیامت [۱] چنانچه دلالت می کند آیه کریمه إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتَّوْفِيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ لَجَعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

برای اطلاع کامل از فقره آخر ر- ک به مارتین مکدرموت، اندیشه های کلامی شیخ مفید ترجمه احمد آرام، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۲ ص ۱۱۷-۱۲۵.

[۱] عبارت در اینجا سقط شده و محتمل است مراد مؤلف این باشد که یکی دیگر از اخبار مغیبات ابقاء مذهب مسیحیت تا روز قیامت است.

مجموعه مقالات، ص: ۱۲۶

[۱] و قول خدای تعالی لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ [۲] مثل فتح بلاد و مثل انقطاع نسل بنی امیه و امثال این امور [۳] با امی بودن آن حضرت و تعلیم نگرفتن علم از احدی هم چنان که از احوال آن جناب معلوم است و مثل آن که در قرآن می بینیم که به هیچ قسم اختلافی در او نیست نه از جهت حکم و مضمون و نه از جهت فصاحت و بلاغت اگر از غیر خدا بود خالی از اختلافی نبود وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا [۴] علاوه بر تأثیرش در نفوس و در مطالب

[۱] (آل عمران- ۵۵).

[۲] فتح ۲۷- آیه اشاره به صلح حدیبیه دارد که قرآن از آن به فتح المبین تعبیر می فرماید و مقدمه فتح مکه بود این پیشگویی در سال ۶ هجری صورت گرفت و دو سال بعد فتح مکه

تحقق یافت.

فتح بلاد اشاره به فتح ایران و روم و یمن و عراق و شام و .. است.

برای اطلاع بیشتر ر- ک به ابو الحسن شعرانی- راه سعادت ص ۳۸-۷۶.

[۳] با این بیان ظاهرا از پیشگویی های قرآن صحبت به میان می آورند که در آیه اول نحوه تحویل گرفتن کامل عیسی علیه السلام و رفعت او و صعودش به آسمان چهارم و .. با توجه به این که همه یهودیان در به صلیب کشیدن عیسی (ع) متفقند و همه اناجیل در مصلوب کردن و مقتول نمودن آن حضرت و بالاخره جان سپردنش بالای دار و دفن کردن، صحبت می کنند قرآن در آیه ۱۵۷ نساء با صراحت اعلام می نماید که مسیح را نه کشتند و نه مصلوب ساختند بلکه امر بر آنها مشتبه شد و خداوند او را به سوی خود بالا- برد مفسران برای تطبیق جمله «وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» مطالبی را ذکر کرده اند که علاقمندان را به کتاب پرتوی از قرآن سید محمود طالقانی ج ۳ تفسیر سوره آل عمران ص ۱۵۶ ارجاع می دهیم.

لاری، سید عبد الحسین، مجموعه مقالات، در یک جلد، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ ه ق

مجموعه مقالات؛ ص: ۱۲۶

[۴] نساء ۸۲- أ فلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا. چرا در قرآن تدبیر نمی نمایند که اگر از ناحیه غیر خدا بود در آن اختلاف زیادی مشاهده می کردند. ریشه اختلاف در این است که اگر از ناحیه بشر بود بخاطر این که تکامل بشر با گذشت زمان است محتوای قرآن از نظر فصاحت و بلاغت وحدت و انسجام، علو معنی و

محتوا.. یکسان نبود در صورتی که وحدت و اتقان صنع قرآن این نکته را مردود می‌داند اگر قرآن از ناحیه بشر بود فراز و نشیبهای زندگی در موضع گیریهای او تأثیر داشت و محتوای

مجموعه مقالات، ص: ۱۲۷

هم چنان که مشاهد و مجزّب است و حاصل کلام این که از ملاحظه این امور با امی بودن آن جناب قطع حاصل می‌شود به این که قرآن معجزه است و این که از جنس کلام بشر نیست بلکه کلام الله است و مخلوق به مشیت و اراده الهی است قسم دویم معجزاتی است که در زمان آن جناب و قبل از بعثت [۱] آن حضرت روی داده و به ظهور رسیده و از برای ما نقل شده و این از هزار متجاوز است و شکی و شبهه ای نیست که بسیاری از آن معجزات متواتر است و بر فرض عدم تواتر می‌گوییم از نقل این همه معجزات علم حاصل می‌شود بصدور معجزه از آن جناب اگر چه هر یک از آنها بخصوصه قطعی نباشد و هر گاه ضمّ شود به این معجزات منقوله از آن جناب معجزاتی که از هر یک از ائمه نقل شده است و بظهور رسیده بلکه معجزاتی که از قبور مطهره ایشان به ظهور رسیده [۲]

آن را تغییر می‌داد در صورتی که موضع گیریهای قرآن در تمام زمانها از یک انسجام خاص برخوردار است.

[۱] هر چند زمان معجزه برای رسالت انبیاء تفاوت نمی‌کند و تحقّق معجزه توسط آنان خواه قبل از بعثت و خواه بعد از آن باشد دلیل بر صدق نبوت نبی است ولی در اصطلاح اهل کلام معجزه قبل از بعثت را

(ارهاص) نامند. مثلا در تاریخ ثبت است که با تولد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کنگره کاخ کسرا فرو ریخت و آتشکده آذرگشسب خاموش شد و دریاچه ساوه خشکیده که هر سه معجزه قبل از بعثت پیامبر اسلام است یا تکلم عیسی بن مریم علیه السّلام در گهواره و ..

[۲] در اصطلاح اهل کلام اعمال خارق العاده انبیاء و اولیاء یکسان نیست. اعمال خارق العاده ای که از اولیاء سر می زند هر چند که عین اعمال انبیاء باشد کرامات گویند.

به عنوان نمونه ابن شهر آشوب مازندرانی از عبد الواحد بن زید روایتی را نقل می کند که دختر بچه ای در مکه برای خواهرش با او صاف کامل به علی بن ابی طالب علیه السّلام سوگند یاد می کرد.

تعجب کردم و از او پرسش نمودم که تو علی علیه السّلام را می شناسی او در پاسخ گفت: چگونه شناسم در حالی که پدرم در جنگ صفین در رکاب آن حضرت به شهادت رسید و روزی آن حضرت به خانه ما آمد و حال ما و مادرم را پرسش نمود در آن زمان آبله چشم مرا نابینا ساخته بود چون آن حضرت نگاهش به من افتاد آهی کشید و دست مبارکش را بر چهره من کشید و از آن زمان به

مجموعه مقالات، ص: ۱۲۸

بلکه از بعض خواص ایشان ظاهر گردیده مثل سلمان رضی الله عنه دیگر شبهه از برای هیچ کس باقی نمی ماند زیرا که معجزات هر یک از آنها دلیل واضح است بر حقیقت آن جناب پس انکار یهود و نصاری نبوت آن جناب را نیست مگر از جهت عناد و عصیّت و لجاجت و تقصیر

در امر دین و با وجود این اگر انکار نبوت حضرت خاتم ممکن می بود انکار هر یک از نبوت سایر انبیاء تا آدم علیه السلام بالأولویه القطعیه ممکن می بود زیرا که اثبات نبوت هیچ یک از انبیاء سلف به قدر اثبات نبوت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نیست.

دویم این که در کتب سماویّه مثل تورات و انجیل و زبور اخبار به ورود آن جناب شده و اوصاف آن حضرت خاتم مذکور گردیده هم چنان که بعضی از علما بسیاری از عبارات تورات و انجیل را که مشتمل است بر اوصاف آن جناب نقل نموده اند [۱] کما قال الله تعالی:

برکت توجه آن حضرت چشم من سلامت کامل خود را باز یافته است. (منتهی الآمال ج ۱ ص ۱۵۷ نقل از امامت و ولایت درس مشترک مرکز تربیت معلّم) این جریان شباهت کاملی به شفای کور مادر زاد توسط عیسی بن مریم علیه السلام دارد اما به کار علی علیه السلام معجزه نمی گویند شاید همین طور که نظر مرحوم شعرانی نیز همین است بخاطر این باشد که معجزه باید با تحدی و مبارزه طلبی توأم باشد و کرامات ائمه چنین نیست.

برخی معتقدند کار خارق العاده پیامبر با امام یکی است و امام هم معجزه می کند از جمله میرزای قمی در رساله (اصول دین) می نویسد:

«امام شناخته می شود به معجزه که هر که دعوی امامت کند و بر طبق آن معجزه ظاهر کند، دلالت می کند بر حقیقت او چنانچه در نبوت گذشت.

(برای اطلاع بیشتر ر- ک به پاورقی شهید قاضی طباطبایی بر انیس الموحّدین مولی محمّد مهدی نراقی ص ۱۰۲).

ملاحظه می شود که نظر مؤلف محترم

با نظر مرحوم قاضی و میرزای قمی یکی است.

[۱] در انجیل یوحنا از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به «فارقلیط» تعبیر کرده که صاحب نظران لغت فوق را یونانی

مجموعه مقالات، ص: ۱۲۹

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ* «۱» یعنی اهل کتاب آن جناب را می شناسند به جهت اطلاع آنها بر او صاف آن حضرت در تورات و انجیل هم چنان که پسران خود را می شناسند و معلوم است که اگر اوصاف آن جناب در تورات و انجیل نبود هر آینه اهل کتاب در مقام اظهار کذب آن جناب بر می آمدند به سبب شدت حسد و عنادی که با آن جناب داشتند علاوه بر این که هیچ عاقلی ادعا نمی کند امری را و در مقام اثبات آن امر باشد و خود کذب خود را ظاهر نماید پس اگر اوصاف آن جناب در تورات و انجیل مذکور نبود چگونه آن جناب با آن که اعقل عقلا بودند می فرمودند که اوصاف من در تورات و انجیل مذکور است و اوصاف آن جناب مذکور نباشد.

سیم [۲] آن که هر که تأمیل کند احکام صادره از آن جناب را و امور متعلقه باین شریعت مقدسه را از اعتقادات و اخلاق و عبادات و معاملات و سیاسات و آداب و سنن با آن چه در آنهاست از حکم و مصالح دقیقه متعلقه به معاش و معاد و

دانسته که در اصل پرکلیتوس (به کسر پای فارسی وراء) به معنی کسی که همه او را ستایش می کنند می باشد که (احمد) هم همین است.

برای اطلاع از جملات انجیل پیرامون پیامبر اسلام ر- ک به راه سعادت نوشته میرزا

[۲] دلیل سوّم در برخی از کتب کلامی به عنوان قرینه صحت پیامبری آن حضرت قلمداد نموده اند.

ملخص کلام ایشان این است که گستردگی بی حدّ و تعمق مطالب و تنوع موضوعات قرآنی که خود یک دایره المعارف جهانی بی پایان است از یک شخص درس ناخوانده و امّی، دلیل بر اتّصال به عالم غیب و انتصاب از ناحیه خداوند است. اگر نوشته علما و دانشمندان مورد نظر قرار گیرد مشاهده می شود که پس از مدتی از ارزش آن کاسته می شود و باید در مطالب آن تجدید نظر نمود. اما این معجزه عظیم پیامبر همیشه ثابت و محکم غیر قابل تغییر است.

(۱) بقره ۱۴۶

مجموعه مقالات، ص: ۱۳۰

ملاحظه نماید امّی بودن آن جناب را و این که از احدی تعلیم احکام نگرفته و در پیش کسی درس نخوانده یقین می کند به این که این احکام نمی باشد مگر بوضع الهی و وحی سماوی.

چهارم [۱] آن که هر که ملاحظه نماید احوال آن جناب را از اتّصاف به اخلاق حسنه و صفات کمالیه و اطوار مرضیه از امور متعلّقه به دین و دنیا از کمال علم و عمل و حکمت و قناعت و زهد و خوف و معرفت و صبر و توکل و تفویض و شکر و محبت و انس به خدا و اعراض از ما سوی الله و خواندن خلق را به خدا و امر آنها به معروف و نهی آنها از منکر یقین می کند که آن جناب صادق است در ادّعی خود و بالجمله طریقه آن جناب طریقه انبیاء سابقین بوده است و متصف به صفات کمالیه آنها بر وجه اکمل بوده

است پس هیچ عاقلی تشکیک نمی کند که شخص با این اوصاف بنای امرش بر کذب و تدلیس و ریاست باطله نبوده و این که آن جناب با کمال عقل و فطانت در چنین امر خطیری اشتباه و خطا نکرده [است].

پنجم [۲] آن که آن ماه مکه و منی با قلت اعوان و انصار و اموال ادعای نبوت کرد در حالتی که کفر و ضلالت عالم را فرو گرفته و شجاعان قریش و رؤسای قوم از هر مذهب و ملت متفق بر دفع و اذیت و هلاکت آن جناب شدند با نهایت تعصب و قوت و استعداد و دولت و مع ذلک خداوند عالم آن جناب را

[۱] دلیل چهارم نیز قرینه ای بر صحت پیامبری آن حضرت است زیرا اغلب این صفات در مؤمنین واقعی و علمای ربّانی میسر است هر چند مراتب آن یکسان نخواهد بود.

[۲] دلیل پنجم نیز مانند دلیل چهارم از قرائن نبوت است.

مجموعه مقالات، ص: ۱۳۱

مسلط بر آنها نمود به نحوی که جمیع، مطیع و منقاد شدند یا آن که به شمشیر آب دار آن جناب کشته شدند و عقل قاطع است که این نمی شود مگر به تأیید ربّانی و توفیق سبحانی.

ششم آن که در زمان آن جناب کفر و ضلالت عالم را فرو گرفته بعضی عبادات اصنام می کردند و طایفه [ای] آفتاب را می پرستیدند و جمعی آتش پرست بودند و برخی گاو را عبادت می کردند و دانستی که لازم است بر خداوند بعث نبی از جهت هدایت خلق و قطعی است که در آن زمان کسی نبود که صلاحیت این امر عظیم داشته باشد و در مرتبه آن جناب باشد و

متّصف به صفات انبیاء باشد غیر از آن جناب پس باید آن جناب پیغمبر باشد.

هفتم این که آن جناب ادعای نبوت کرد و آورد شریعت تازه ای که ناسخ شرایع سابقه بود و مردم اطاعت [از] آن جناب نمودند و اخذ به طریقه و منهاج آن جناب نمودند از زمان بعثت آن جناب تا زمان ما بلکه قطعی است که این طریقه و این آئین بعد از این نیز باقی خواهد بود.

پس اگر آن جناب حق نبود بر خدا لازم بود ردع [۱] آن زیرا که مقصود خدا هدایت خلق است نه ضلالت آنها پس همین که ردع نکرد بلکه روز به روز در قوت است. یقین حاصل می شود به این که آن جناب بر حق است.

هشتم آن که جمیع اهل اسلام از فرق مختلفه و مذاهب متباینه متفقند

[۱] ردع: منع کردن

مجموعه مقالات، ص: ۱۳۲

نبوت آن جناب و محال است عادتاً که جمیع آنها متفق بر خطا باشند. خصوصاً بعد از ملاحظه آن که در جمله متفقین اشخاصی هستند صاحبان کرامت و مقامات عالیه و معجزات باهره و بینات ظاهره مثل اولاد طاهره آن جناب علیهم السلام و بالجمله بعد از تأمل و تفکر امر نبوت آن جناب اوضح است از آفتاب.

مجموعه مقالات، ص: ۱۳۳

مقصد سوّم در امامت

[فصل] اوّل بدان که امامت ریاستی است عامّه در امور دین و دنیا بطریق خلافت

از پیغمبر [۱] چنانچه معنی پیغمبری همان ریاست و سلطنت الهیّه عامّه است در

[۱] امامت از جمله مسائل مهم کلامی در اسلام می باشد که هم زمان با رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مورد بحث مسلمانان بوده است.

جریان امامت یکی از مطالب اتفاقی فرق اسلامی از سویی و اختلافی از سوی دیگر است. جهت

اتفاق این که اصل مسأله امامت در اسلام ثابت است و جهت اختلاف در جایگاه آن است که شیعه امامت را در کنار نبوت و استمرار خط پیامبر و به عنوان یکی از اصول اعتقادی خود مطرح می نماید و سایر فرق اسلامی امامت را در فروع طرح می نمایند.

اصرار شیعه بر کلامی کردن بحث امامت به معنی نفی طرح امامت در مباحث فرعی و فقهی نبوده است زیرا در مباحث سیاسی و حقوقی مانند جهاد و مبارزه با اهل بغی (متجاوزین داخلی) و .. از امامت بحث می شود با توضیح بالا امامت در شیعه از گستردگی و در سایر فرق اسلامی از محدودیت برخوردار است که در برخی موارد بین این دو دسته اختلاف فاحش است.

وقتی امامت دنباله نبوت و استمرار آن قلمداد می شود شرایط ویژه ای را می طلبد که همین شرایط نقطه مهم اختلافی بین فرق اسلامی است بدین معنی که شیعه عصمت و علم را از شرایط اصلی امامت می داند در صورتی که اهل سنت عصمت را فقط برای پیامبر قائل هستند.

(۱) تعریفی که حضرت ایشان از امامت ارائه داده اند از تفتازانی است که بیشتر بعد سیاسی و حکومتی امامت را مطرح می نماید.

(ر- ک به قوشچی شرح تجرید ص ۴۷۲، و داود رسائی حکومت اسلامی از نظر ابن خلدون ص ۹۱) عبد الجبار معتزلی در تعریف امامت می گوید: ولایت، تصرّف در امور امت است به نحوی که

مجموعه مقالات، ص: ۱۳۴

امر دین و دنیا از جانب حق تعالی پس تفاوت و فرقی نیست میان پیغمبر و امام در مرتبه و رتبه و منزلت بلی تفاوت و فرقی ایشان در ترتیب و ترتب و شرافت است

نه رتبه و مرتبه و منزلت.

مذهب شیعه آن است که بر خدا لازم است نصب امام هم چنان که لازم است [۱] نصب نبی و مذهب سنیان آن است که بر خدا لازم نیست نصب امام بلکه

دستی بالاتر از آن نیست. که این نظر جنبه ولایت تصرف که بعدی از ابعاد دینی ولایت است مورد بررسی قرار می دهد.

اما تعریفی که مفید «در اوائل المقالات» ارائه می دهد ابعاد مختلف امامت را در آن طرح می نماید ایشان می نویسد: «امامان جانشینان پیامبرند در تبلیغ احکام و بر پا داشتن حدود الهی و پاسداری از دین خدا و تربیت کردن نوع بشر» (ر- ک شیخ مفید- اوائل المقالات ص ۳۵ و مارتین مکدرموت، اندیشه های کلامی شیخ مفید ترجمه احمد آرام ص ۱۴۱).

نویسنده اندیشه های کلامی شیخ مفید می نویسد: «این تعریف ریشه آموزه ها و اعتقادات دیگری نیز هست که باید مورد مطالعه واقع شود. معصوم بودن از گناه، ضرورت وجود امام در همه زمانها، و راهی که از آن راه امام باید تعیین شود. (مارتین مکدرموت همان کتاب و همان صفحه)

[۱] بطور کلی بعثت نبی و انتصاب امام از ضروریات حیات بشری است و چون «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» انعام- ۱۲۴ ضرورت این دو به خدا برمی گردد. از سوی دیگر هدف از آفرینش موجودات از جمله انسانها رساندن آنان به کمال نهایی خویش است و تحقق این کمال متوقف بر وجود تعلیمات صحیح، مربی نمونه و قوانین سعادت بخش می باشد که این سه با بعثت انبیاء به منصف ظهور می رسد پس لازمه رسیدن انسان به کمال حقیقی مسأله بعثت است. طبعا چون امامت استمرار نبوت است لازمه تداوم خط

انبیاء وجود اولیاء می باشد.

قرآن ضرورت برانگیختگی پیامبران را عدم کفایت حسن و عقل در هدایت انسانها می داند و می فرماید «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (نساء ۱۶۵) فرستاد رسولانی را که بشارت دهنده و ترساننده بودند تا مردم پس از رسولان بر خدا حجت و عذر و بهانه ای نداشته باشند.»

از سوی دیگر در مورد امام روایت داریم که «إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى يَعْرِفَ» حجت بر مردم استوار نمی ماند مگر به وسیله امام آن گاه که شناخته شود.

مجموعه مقالات، ص: ۱۳۵

بر رعیت لازم است نصب امام [۱] و تعیین خلیفه پس هر کس که رعیت نصب کنند او امام و حجت خدا بر خلق خواهد بود در نزد ایشان.

و دلیل ما بر این که نصب امام بر خدا لازم است وجوه بسیار است از عقل و نقل و از جمله ادله عقلیه آن است که شبهه ای نیست که مردم محتاجند در امر دنیا و آخرت به رئیسی که ارشاد کند آنها را به راه حق و راهنمایی کند ایشان را به نفع و ضرر و مصلحت و مفسده و خیر و شر آنها و هدایت کند ایشان را به چیزی که مقرب به درگاه الهی است و این شخص یا نبی است یا وصی نبی [۲] پس هم چنانکه لازم است بر خدا بعث پیغمبر هم چنین لازم است بر خدا بعد از پیغمبر خصوصاً خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم نصب امامی که حافظ شریعت پیغمبر و مبین حلال و حرام و مصالح و مفاسد

پس رسول و امام حجت خدایند و بدون آنها پاداش و کیفر غیر حکیمانه است در نتیجه آفرینش بی هدف و زندگی عبث خواهد بود. و چون می دانیم که نظام آفرینش نظام حکیمانه ای است و در جهان هیچ چیز بی هدف خلق نشده برای هدایت بشر و رسیدن او به کمال واقعی خویش بر اساس حکمت الهی، ضرورت دارد که پیامبر مبعوث و امام منصوب شود.

[۱] سخن در این است که شیعه بخاطر اعتقاد به دو صفت عصمت و علم برای امام، امامت را منصبی الهی می داند که می بایست انتصاب او از سوی خدا و بواسطه پیامبر صورت پذیرد زیرا امت امکان شناخت معصوم ندارد و معصوم یا از سوی خدا و یا از سوی معصوم دیگر (پیامبر و امام) باید نصب شود. اما در مذهب عامه، عصمت شرط نیست و اعلمیت هم اجماعی مذاهب عامه نمی باشد.

[۲] شبیه این سخن بر اساس روایتی از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده که می فرماید:

انّا لا نجد فرقه من الفرق ولا مله من الملل بقوا وعاشورا الا بقیم و رئیس .. (ر. ک صدوق، علل الشرائع ج ۱ ص ۱۸۳ و معارف اسلامی ج ۲ ص ۲۰۳).

بدیهی است این روایت کلی است و اصل اجتناب ناپذیری امامت و رهبری عادل و آگاه در اسلام را مورد بررسی قرار می دهد.

مجموعه مقالات، ص: ۱۳۶

و سیل ثواب زیرا که علت احتیاج در هر دو یکی است و احتمال این که بعد از پیغمبر قرآن کفایت می کند واضح الفساد است [۱] زیرا که مشتمل است قرآن غالباً به احکام اجمالیّه و بر

ناسخ و منسوخ و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین و محکم و متشابه پس لا بد است از برای او از مؤول و مفسر و مبینی که معصوم از خطا باشد و آن نیست مگر امام.

و دیگر آن که نصب امام لطف [۲] است و لطف بر خدا لازم است چنانچه ظاهر شد و دیگر [۳] نصب امام اصلح به حال خلق است

[۱] این قسمت پاسخ سخن کسانی است که می خواستند با اشعار «حسبنا کتاب الله» مفسرین حقیقی قرآن را از صحنه خارج نمایند. عدم کفایت قرآن از واضحات است. زیرا آیات قرآن شامل ناسخ و منسوخ و عام و خاص و مقید و مطلق و .. است که در متن از آنها نام برده شده و احاطه بر همه آنها برای افراد عادی میسر نیست و «ظهور انواع فرقه ها در تاریخ اسلام هم چون اشاعره - معتزله - مجسّمه - معطله و .. و پدید آمدن انحرافات مختلف در برداشت از آیات قرآنی خود نتیجه عملی اعتقاد به کفایت قرآن بوده است.»

از سوی دیگر خود قرآن کریم که برخی به کفایت آن رأی می دهند می فرماید «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» واقعه ۷۹ «آن قرآنی است محترم که در کتابی نهفته است کتابی که جز افراد مطهر کسی آن را لمس نتواند کرد.»

بدون شك مطهرین به حقیقت قرآنی که در لوح محفوظ است واقفند و شك و تردید در اندیشه آنان راه ندارد و اینان همانهایی هستند که خداوند در آیه تطهیر از آنها یاد می کند که «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ

يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً» احزاب ۳۳ به علاوه درست است که تمام معارف مورد نیاز انسان در قرآن است اما قرآن جز اصول و کلیات معارف و احکام را بیان نفرموده و به جزئیات نپرداخته و وجود پیامبر و امام برای تفسیر معارف و احکام از ضروریات است و چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدت ۲۳ سال با آن همه مشکلات، امکان بیان تمام معارف و احکام برایش میسر نبود پس از رسالت حضرت ختمی مرتبت وجود امام برای تداوم و استمرار خط نبوت از ضروریات است.

[۲] در مورد قانده و برهان لطف به مبحث نبوت مراجعه فرمائید.

[۳] دلیل دیگر بر انتصابی بودن امام که مؤلف محترم مطرح نموده این است که نصب امام اصلح به

مجموعه مقالات، ص: ۱۳۷

و اتیان [۱] خلق به اصلح بر خدا واجب است چنانچه مشخص شد و ایضا بر رعیت خطا جایز است پس ممکن است که کسی را که تعیین کنند از برای امام قابل نباشد و مع ذلک چگونه بر رعیت لازم می شود تعیین امام و چگونه بعد از تعیین آن شخص واجب الاطاعه می شود.

و از جمله ادله نقلیه آیه [۲] شریفه است که می فرماید وَ قَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَيَّ رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ أَ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الدُّنْيَا

حال خلق است و شایسته مخلوقات می باشد دلیلی که جناب ایشان بیان فرموده چنین است که:

انسان جایز الخطاست، در صورت انتخاب امام توسط مخلوقات احتمال خطا در گزینش و انتخاب وجود دارد. از سوی دیگر امام واجب الاطاعه است و تحقق دستورات و اوامر او بر

امت ضروری است. حال، چگونه جایز الخطایی که توسط جایز الخطاها تعیین می شود، واجب الاطاعه می گردد. پس راهی جز این نیست که نصب امام از ناحیه خداوند صورت پذیرد.

[۱] اتیان روی آوردن.

[۲] حضرت ایشان پس از ذکر دلائل عقلی به بررسی ادله نقلی مبادرت نموده و آیاتی چند از جمله آیات ۳۲-۳۰ سوره زخرف که از اظهار نظر مشرکین پیرامون نفی پیامبری حضرت ختمی مرتبت صحبت به میان می آورد و پاسخ خدای تعالی به مشرکین به عنوان اثبات انتصابی بودن امامت مطرح می فرماید.

و در پایان دلائل نقلی به آیه ۶۸ سوره قصص اشاره می نماید که محدث قمی برای انتصابی بودن امام از ناحیه خداوند در تفسیر خویش بحث کرده است. (سید محمد حسین طباطبایی المیزان ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی ج ۳۱ ص ۱۱۷ به نقل از تفسیر قمی) صاحب فروغ هدایت از غایه المرام از حافظ محمد مؤمن شیرازی از یکی از بزرگان اهل سنت از قول انس بن مالک روایت می کند که گفت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر آیه را پرسیدم فرمود خداوند آدم را از گل خلق کرد و مرا و اهل بیت من از میان تمام مردم برگزید سپس مرا پیغمبر گردانید و علی بن ابی طالب علیه السلام جانشین من نمود. سپس فرمود (ما کان لهم الخیره) یعنی انتخاب سفرای خود را واگذار به بندگان نمودم بلکه خودم انتخاب کردم. از این رو من و اهل بیت من برگزیده خدا و انتخاب شده او در میان بندگان هستیم. (سید علی بهبهانی فروغ هدایت ترجمه علی دوانی - چاپ دوم تهران کتابخانه صدر ۱۳۴۹ ص ۱۸۰)

مجموعه

- إلی قوله تعالی - وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ «۱» و مضمون آیه وافی هدایت، آن است که کفار گفتند چرا نازل نشد این قرآن بر مرد بزرگ از اهل مکه و طایف یعنی صاحب مرتبه نبوت باید مرد بزرگی باشد از اهل مکه یا طایف، خداوند عالم در ردّ ایشان می فرماید که آیا ایشان رحمت خدا را قسمت می کنند و به هر کس می خواهند می دهند و حال این که رحمت خدا بزرگتر و بهتر است از مال و معیشت دنیا و ما اختیار آن را به ایشان نگذاشتیم بلکه خود تقسیم نمودیم و به هر کس آن چه خواستیم مقرر داشتیم پس چگونه رحمت خدا که بزرگتر است به ایشان واگذاریم پس نبوت که اعظم نعمای الهی و اکبر رحمتهای سبحانی است به اختیار ایشان باشد؟ و دلالت آیه بر مدعا این است که امامت نیز اعظم رحمتهای الهی است بعد از نبوت بلکه به منزله نبوت است پس آیه دلالت دارد بر این که تعیین آن با خداست نه با خلق و آیه دیگر قوله تعالی يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ «۲» یعنی کفار گفتند آیا ما را در کنار نبوت و امامت اختیاری باشد و بهره ای رسد بگو به ایشان که تمام کار با خداست و شما را هیچ اختیاری نیست هر که را خواهد نبی و هر که را خواهد امام می گرداند و هیچ کار را بر [ای] شما نگذارد.

و دلالت این آیه نیز بر مدعا ظاهر است و آیه دیگر آیه شریفه است که

(۱) زخرف - ۳۰ - ۳۲.

(۲) آل

می فرماید لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ «۱» یعنی اختیار هیچ امر که از آن جمله امامت با آن جناب نباشد، با رعیت بطریق اولی نخواهد بود و دیگر آن که می فرماید وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ «۲» یعنی خداوند عالم خلق می کند هر چیز را که می خواهد و اختیار می کند هر چیز را که می خواهد و از برای ایشان اختیاری نیست یا آن که معنی این است که خدای تعالی اختیار می کند از برای ایشان چیزی را که خیر و مصلحت است و با ایشان نیست و در هر صورت دلالت آیه بر مدعا ظاهر است.

فصل ثانی در شرایط امام است

بدان که شرط است در امام عصمت [۳] و افضلیت به دلیلی که در وجوب عصمت نبی و ائصاف به صفات کمالیه ذکر شد علاوه بر آیه شریفه که می فرماید لَا يَنْتَظِرُ الظَّالِمِينَ [۴] یعنی مرتبه

[۳] در این فصل مؤلف محترم به شرایط امامت می پردازد و عصمت را به عنوان یکی از شرایط امامت مطرح نموده و افضلیت را از آن استخراج می کند.

لازم به ذکر است که اهل سنت برای رهبری سه شرط عدالت، علم و بیعت قایلند ولی شیعه بیعت را شرط امامت نمی داند بلکه شرط تحقق و انعقاد امامت امام تلقی می کند به عبارت دیگر اگر مردم از امام تبعیت نکردند و آن امام نتوانست در جامعه حاکمیت نماید و مبسوط الید باشد، از امام سلب امامت نمی شود و اگر مردم با دیگری بیعت کردند اما شرایط امامت از دیدگاه شیعه (عصمت - علم) را نداشت امامت فرد دیگر تحقق نمی یابد در مورد دو شرط

علم و عدالت، شیعه معتقد است چون امامت استمرار نبوت است، و امام باید به جای پیامبر گام نهد، ضرورت دارد که او اعلم ناس بوده و از هر گونه نسیان و گناه مصون باشد و این دو با عصمت و اعلمیت تحقق می یابد. ملاحظه می شود که شیعه چیزی از شرایط را کم نکرده بلکه به جای علم به اعلمیت و به جای عدل به عصمت معتقد است که شرایطی کاملتر است.

[۴] آیه لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ: فقره انتهایی آیه ۱۲۴ بقره است که تمام آیه چنین است:

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي

(۱) آل عمران ۱۲۸

(۲) قصص ۶۸

مجموعه مقالات، ص: ۱۴۰

امامت به ظالم نمی رسد و معلوم است که ظالم غیر معصوم است پس مستحق امامت نیست و در جایی دیگر می فرماید کُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ [۱] و واضح

الظَّالِمِينَ.

و چون خدای ابراهیم او را به کلماتی آزمایش نمود و او آزمایشها را به انجام رساند به وی گفت من تو را امام خواهم کرد ابراهیم گفت از ذریه ام نیز کسانی را به امامت برسان فرمود عهد ما به ستمگران نمی رسد.

پیرامون فقره اخیر مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: «شخصی از یکی از اساتید ما پرسید: به چه بیانی این آیه دلالت به عصمت امام دارد؟ او در جواب فرمود: مردم به حکم عقل از یکی از چهار قسم بیرون نیستند و قسم پنجمی هم برای این تقسیم نیست. یا در تمامی عمر ظالمند و یا در تمامی عمر ظالم نیستند یا در اول عمر ظالم و در آخر توبه کارند و یا بالعکس

در اوّل صالح و در آخر ظالمند و ابراهیم علیه السّلام شأنش اجلّ از این است که از خدای تعالی در خواست کند که مقام امامت را به دسته اوّل و چهارم از ذریّه اش بدهد، پس بطور قطع دعای ابراهیم شامل حال این دو دسته نیست باقی می ماند دوّم و سوّم یعنی آن کسی که در تمام عمرش ظلم نمی کند و آن کسی که اگر در اوّل عمر ظلم کرده در آخر توبه کرده است از این دو قسم، قسم دوّم را خدا نفی کرده باقی می ماند یک قسم و آن کسی است که در تمامی عمرش هیچ ظلمی مرتکب نشده .. و در تمامی عمر معصوم باشد. (سید محمد حسین طباطبایی تفسیر المیزان ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی ج ۱ ص ۱۰۷).

□
[۱] یا أيها الذین آمنوا اتّقوا الله و کونوا مع الصّادقین (۱۱۹ توبه) ای ایمان دارها از خدا بترسید و با راست گویان باشید.

این آیه بنا به روایاتی که از شیعه و اهل سنت نقل شده در شأن علی علیه السّلام است.

□
حاکم حسکانی در شواهد التّنزیل از طریق متعدد از جمله ابن عباس - امام صادق و امام باقر (علیهما السّلام) و عبد الله عمر می آورد که آیه در باره علی علیه السّلام به صورت اختصاصی یا در شأن علی و یاران او یا در باره رسول خدا و اهل بیت او نازل شده است. (حاکم حسکانی شواهد التّنزیل، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد تحقیق شیخ محمد باقر محمودی چاپ اول ۱۴۱۱ ه. ق ج ۱ ص ۴۱-۳۴۵).

شبهه همین روایات را ابی نعیم اصفهانی نیز آورده است. (حافظ ابی نعیم اصفهانی

النور المشتعل من كتاب ما نزل انتشارات وزارت ارشاد اسلامی تحقیق شیخ محمد باقر محمودی طبع اول ۱۴۰۶ هـ. ق ص ۱۰۲-۱۰۵) و ابن عساکر در شرح حال امام علی بن ابی طالب ذکر کرده است (ابن عساکر ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام مؤسسه المحمودی للطباعة و النشر بیروت الطبعه الثانيه

مجموعه مقالات، ص: ۱۴۱

است که غیر معصوم صادق نیست پس قابلیت امامت ندارد پس این دو آیه دلالت می کند به شرط بودن عصمت در امام و عصمت مستلزم افضلیت [است] زیرا که معصوم افضل از غیر معصوم است بالضروره و شرط دیگر آن که امام باید از بنی هاشم باشد و دلیل عقل بر این مطلب قائم نیست بلکه از احادیث و اخبار معلوم می شود و عامه هیچ یک از این سه شرط را قائل نیستند و می گویند که ممکن است که امام غیر معصوم و مفضول و غیر هاشمی باشد و بطلان این قول از آن چه گفتیم ظاهر شد.

فصل [سوم امامت خاصه] [۱]

اشاره

در تعیین امام بعد از پیغمبر و آن به مذهب

۱۴۰۰ هـ- ق ج ۲ ص ۱-۴۲۲) صاحب المیزان در بحث روائی آیه فوق از تفسیر برهان و در المنثور همین نکات را بیان می نماید (المیزان ج ۱۸ ص ۳۵۵) نویسنده فروغ هدایت از کلینی از قول امام باقر علیه السلام روایت کرده که آیه مذکور ما را قصد کرده است و از حضرت رضا علیه السلام آورده که (الصادقون هم الائمه الصديقون بطاعتهم) یعنی راست گویان در این آیه امامان هستند که در اطاعت خدا سخت راست گو می باشند. نویسنده پس از ذکر دلائل نقلی می افزاید که:

«اگر مقصود از صدق» و راست گویی صدق و راست گویی بطور مطلق بود که شامل هر مرتبه آن باشد و از هر شخص با ایمانی انتظار برود و منظور از «صادقین» هم معنی عام آن بود که یکی از مراتب راست گویی را دارا باشد، لازم بود که در آیه شریفه به جای لفظ (مع) کلمه (من) بکار رود. زیرا هر مؤمنی باید از دروغ اجتناب ورزد و از راست گویان باشد پس این که به جای (من) در آیه شریفه (مع) بکار رفته است می رساند که منظور مرتبه مخصوصی از راستی است و راست گویان افراد معینی هستند.. و این مرتبه چیزی جز عصمت و طهارت که با داشتن آن دروغ در گفتار و کردار راه پیدا نمی کند، نیست.. و اینان نیز به نصّ آیه تطهیر و اتفاق تمام مسلمانان اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. (فروغ هدایت ص ۹۵)

[۱] در فصل جدید وارد بحث امامت خاصه شده و آن را در دو مطلب بیان فرموده است.

۱- دلایل امامت خاصه امیر المؤمنین علی علیه السلام ۲- دلایل امامت سایر ائمه اثنی عشریه نکته ای که لازم است پیرامون دلایل فوق الذکر دانسته شود این است که دلایل عقلی در باره اشخاص

مجموعه مقالات، ص: ۱۴۲

و مصادیق معین اقامه نمی شود و امکان اقامه دلایل عقلی برای اشخاص میسر نیست زیرا اشخاص زوال پذیرند و جزئی در صورتی که مقدمات براهین عقلی کلی - دائمی ضروری و ذاتی می باشد (برای اطلاع دقیقتر ر. ک به عبد الله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری تهران انتشارات الزهراء چاپ اول ۱۳۶۸ ص

۱۳۵) به همین خاطر برای امامت خاصه تنها باید به دلائل نقلی اکتفاء کرد این دلائل از سه صورت خارج نیستند یا مسائل تاریخی و مسلم بین ائمه است که مورد پذیرش عمومی است یا سیره پیامبر و روایات مسلم و قطعی الدلالت از معصوم است و یا آیات قرآنی است که قطعی الصدور از ناحیه حق متعال می باشد هر چند ظنی الدلالت باشد. پیرامون سیره نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و این که آن حضرت در مورد جریان هدایت جامعه و موفقیت مکتب و جذب ملل مختلف به اسلام بیش از پیش حساسیت نشان می داده و تمام هم و غم خود را مصروف تحقق اهداف عالی مکتب کرده است.

بر هیچ انسان آگاه و مورخ بصیر و جامعه شناس خبیر پوشیده نیست.

در تاریخ از پیامبر به عنوان شخصیتی تیزبین و آینده نگر یاد می شود و به همین خاطر برخی مستشرقین به اشتباه آن حضرت را نابغه، دانشمند و .. دانسته اند، فعالیت تشکیلاتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اجتماع خویش و سازماندهی غزوات و تعیین فرماندهان و .. نشان دهنده تیزبینی و دل سوزی آن حضرت نسبت به اسلام و پیشرفت مکتب بوده است. گذشت آن حضرت در مسائل شخصی و قاطعیتشان در مسائل مکتبی و اصولی پرده از این مهم برمی دارد که حتی اگر عصمت و انتصاب شرط امامت نبود پیامبر برای تداوم رسالتی که آن همه رنج متحمل شده و برای تحقق آن بطور متوسط هر سه ماه یک بار به یک سریه یا غزوه پرداخته، بی رهبر و مسئول رها نمی ساخت چگونه می توان پذیرفت که رسول

خدا برای یک یا دو روز بیرون رفتن از مدینه امام جماعت و رهبر اجتماعی و .. تعیین کند اما برای رفتن به سفر آخرت که هیچ گونه امیدی به برگشت خویش ندارد اقدامی انجام ندهد. به راستی اگر چنین تصور کنیم آیا به عقل رسول خدا که عقل کل و ختم رسل است خدشه وارد نساخته ایم. (اعاذنا الله من هذه الرويه).

از سوی دیگر پیامبری که می فرماید «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» کسی که امام زمان خویش را شناسد به مرگ جاهلی از دنیا رفته است چگونه با عدم انتصاب امام، خود مقدمات بازگشت به جاهلیت را فراهم می سازد و نقض غرض می نماید، یک انسان حکیم به خود اجازه بطلان هدف نمی دهد چگونه از حضرت ختمی مرتبت چنین نقض غرضی سرزند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بطور قطع برای تحقق اهداف و اغراض عالیه اسلام پس از رحلت خویش شخصی را برگزیده است. پیرامون این روایت بحثی دیگر مطرح خواهیم نمود.

مجموعه مقالات، ص: ۱۴۳

□
شیعه اثنی عشری جناب امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و بعد از آن یازده نفر از اولاد اطهار آن جناب حضرت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و علی بن الحسین علیه السلام و محمد بن علی علیه السلام و جعفر بن محمد علیه السلام و موسی بن جعفر علیه السلام و علی بن موسی الرضا علیه السلام و محمد بن علی التقی علیه السلام و علی بن محمد التقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام و حضرت قائم عجل الله فرجه صلوات

اللّٰه عليهم اجمعين پس در اینجا دو مطلب است.

مطلب اول در امامت جناب امیر المؤمنین است

اشاره

و این که آن جناب خلیفه بلا فصل پیغمبر است و دلیل بر این مطلب از هزار متجاوز است و این مختصر گنجایش آنها را ندارد و لکن اکتفا می شود به چند دلیل که کافی باشد از برای کسی که دیده بصیرت داشته باشد و کسی که دیده بصیرت نداشته باشد و ظلمت قلب او را فرو [فرا] گرفته باشد هزار دلیل نیز از برای او ثمر ندارد.

در میان فرق مختلف اسلامی هیچ یک جز شیعه مدّعی انتصاب شخص معین از سوی پیامبر نشده اند و تنها شیعه است که ضمن اعتقاد به عصمت معتقد به خلافت بلا فصل برای علی علیه السّلام می باشد و با توجه به آیات و روایات به استدلال آن می پردازد.

مؤلف محترم برای استدلال سخن بالا به پنج قسم دلیل استناد نموده است:

۱- اثبات امامت از طریق عصمت ۲- اثبات امامت از طریق افضلیت ۳- روایات متواتره از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم ۴- آیات قرآن ۵- تحقّق اعمال خارق العاده از آن حضرت و فرزندانش در مرگ و زندگی علّت این که عصمت و افضلیت را در آغاز مطرح فرموده شاید بخاطر فطری بودن مطلب باشد زیرا تبعیت از معصوم و افضل با فطرت بشر سازگار می باشد و فطرت در نهاد همه انسانها بطور یکسان به ودیعت نهاده شده است و این دو راه انسان را به سرشت اولیه اش بازگشت می دهد. اما آیات و روایات برای کسی مورد پذیرش است که به پیامبر و قرآن معتقد باشد.

مجموعه مقالات، ص: ۱۴۴

دلیل اول

آن که دانستی که امام باید معصوم باشد و به اتفاق جمیع مسلمین بعد از پیغمبر

هیچ کس غیر از آن جناب و سیده نساء و حسنین علیه السلام معصوم نبودند و قطعی است که در آن زمان حضرت فاطمه علیه السلام و حسنین علیه السلام مدعی امامت [نبوده اند] و این که آن جناب افضل از آنها بود پس امامت در آن زمان منحصر است در آن جناب و هو المدعی.

دلیل دوم

آن که مشخص شد که امام باید افضل باشد و افضلیت جناب امیر المؤمنین از خلفای ثلاثه از قطعیات است و متفق علیه بین الشیعه و اکثر معتزله زیرا که جهات فضیلت از علم و عمل و زهد و تقوی و ورع و سبقت به اسلام و قناعت و شجاعت و سخاوت و فصاحت و سایر کمالات نفسیه در آن جناب بیشتر بود [۱] و هیچ کس به مرتبه آن جناب نبود هم چنان که از تتبع قصص

[۱] نویسنده محترم مواردی از جهات فضیلت را به عنوان نمونه نام برده است که به طور قطع و یقین فضائل امام علیه السلام محدود به این جهات نیست. اما این نوشته نیز بیش از همان محدوده نمی تواند ذکر نمونه کند.

الف علم: خدای تعالی در آیه آخر سوره رعد می فرماید:

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ اى پیامبر بگو کافی است که گواه میان من و شما خداوند و کسی باشد که علم کتاب نزد اوست بنا به گفته کلینی در کافی و صفار در بصائر الدرجات که از امام باقر علیه السلام روایت کرده اند، جمله «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» به اهل بیت پیغمبر بر می گردد که بهترین آنان علی علیه السلام است. (ر. ک سید علی

بهبهانی، فروغ هدایت ترجمه علی دوانی ص ۲۷) صاحب فروغ هدایت از علی بن ابراهیم قمی، طبرسی، فیض کاشانی و صاحب المیزان از عیاشی و بحرانی نقل کرده اند که کسی که علم الکتاب نزد اوست، علی بن ابی طالب است. (ر. ک سید علی بهبهانی همان کتاب ص ۲۸-۲۹ و المیزان ج ۲۲ ص ۳۱۳). بعلاوه بحرانی در تفسیر خویش از کتب اهل سنت نیز نقل کرده که ابن مغزلی شافعی به یک طریق و ثعلبی به دو طریق روایت

مجموعه مقالات، ص: ۱۴۵

نموده اند که منظور از کسی که علم الکتاب نزد اوست علی بن ابی طالب است. حاکم حسکانی از ابی سعید خدری، سعید بن جبیر، ابن حنفیه و ابو صالح در روایات مختلف آورده که (من عنده علم الکتاب) علی بن ابی طالب علیه السلام است. (حاکم حسکانی حنفی، شواهد التنزیل طبعه الاولی و زارت الثقافه و الارشاد الاسلامی تهران ج ۱ ص ۴۰۰-۴۰۵) ابی نعیم اصفهانی مطلب فوق را از قول محمد بن حنفیه نقل کرده است (ر. ک به النور المشتعل من کتاب ما نزل ابی نعیم تهران وزارت الارشاد الاسلامی ص ۱۲۵) مصحح کتاب فوق الذکر در هامش آیه فوق می نویسد قرطبی در تفسیرش ج ۹ ص ۳۳۶ مطلب را همان طور که در پاورقی کتاب مناقب وجود دارد، نقل می نماید.

این که علم الکتاب چیست؟ آیا دانستن اسم اعظم است یا علم قرآن است هر چه باشد مهم این است که تمام علم الکتاب نزد ائمه است برای دانستن اهمیّت علم الکتاب به روایت زیر توجه فرمائید.

از سدید صیرفی نقل شده که امام صادق علیه السلام خطاب به

او فرمود آیا در قرآن مجید این آیه را خوانده ای که «آن کسی که بعضی از علم الکتاب نزد او بود به سلیمان گفت من تخت بلقیس را قبل از چشم به هم زدن برای شما می آورم» سدید عرض کرد آری حضرت فرمود آیا آن مرد را شناختی و دانستی که او چقدر از کتاب الهی را می دانست؟ سدید گفت شما بیان فرمائید. امام فرمود به اندازه یک قطره نسبت به اقیانوس، به این مقدار آصف بن برخیا از کتاب الهی آگاه بود گفت فدایت شویم این مقدار چقدر کم است حضرت فرمود چقدر زیاد است این علم که خداوند آن را علم و دانش خوانده است. سپس فرمود آیا این آیه را خوانده ای که «ای پیامبر به کفار قریش بگو بهترین و کافی ترین گواه بین من و شما خداست و آن کسی که تمام علم کتاب را دارد» سدید گفت خوانده ام، حضرت فرمود آیا آن کس که تمام علم کتاب را دارد دانشمندتر است یا کسی که بخشی از کتاب را بداند گفت البته آن کس که تمام کتاب را بداند آن گاه فرمود به خدا سوگند تمام علم کتاب نزد ماست (طبرسی - مجمع البیان ج ۳ ص ۳۰۱) با توجه به مطالب بالا و کلام رسول خدا که فرمود «انا مدینه العلم و علی بابها» گستردگی و عمق علوم نزد علی علیه السلام دانسته می شود. ابن ابی الحدید علی علیه السلام را سر چشمه همه علوم و معارف اسلامی می شمارد و می گوید:

۱- «تو می دانی که اشرف همه علوم علم الهی است زیرا شرف هر علمی به شرف موضوع آن علم است و موضوع علم

الهی اشرف همه موجودات یعنی ذات باری تعالی است و علم الهی همه از سخنان علی اقتباس شده و از او آغاز شده و بدو منتهی گشته زیرا معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظرند و دیگران این علم را از آنها آموخته اند از اصحاب و شاگردان علی هستند. چه

مجموعه مقالات، ص: ۱۴۶

□

پیشوای معتزله و اصل بن عطاء شاگرد ابو هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفیه بود و ابو هاشم شاگرد پدرش محمد حنفیه و محمد دست پرورده پدرش علی بن ابی طالب. اما اشعریان پیروان ابو الحسن اشعری هستند و ابو الحسن اشعری شاگرد ابو علی جبائی بود و ابو علی خود یکی از مشایخ معتزله بود و دیدیم که معتزله شاگردان علی علیه السلام بودند. اما امامیه و زیدیه انتسابشان به علی علیه السلام روشن است و نیاز به توجیه ندارد» (ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه به تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم - چاپ دوم دار الاحیاء الکتب العربیه ۱۳۸۵ ه ق ج ۱ ص ۱۷ - ۲۰ و یادنامه علامه امینی مقاله یازدهم) سپس پیرامون علم فقه و منشأ آن بحث می کند و فقه همه فقهای چهار گانه اهل نسبت را به علی علیه السلام بر می گرداند و بعد در رابطه با تفسیر قرآن می نویسد «سرچشمه این علم نیز علی علیه السلام است چون به کتب تفسیر نظر کنیم می بینیم همه مفسران از او و ابن عباس روایت کنند و دانستیم که ابن عباس شاگرد او بود. چنانکه روزی از ابن عباس پرسیدند که نسبت علم تو به علم پسر عمّت علی علیه السلام چگونه است؟ گفت علم من

چون قطره ای است و علم علی علیه السلام چون دریای محیط.» (ابن ابی الحدید همان مدرک و همان صفحه) بعد پیرامون اهل طریقت و علمای علم نحو مطالبی را می نگارد و منشأ این علوم نیز به علی علیه السلام برمی گرداند. و می افزاید «این تقسیم بندی (کلمه سه قسم است اسم- فعل- حرف) با این دقت از قدرت هیچ آفریده ای ساخته نیست و به معجزه شباهت دارد. (یادنامه علامه امینی ص ۲۵۳) ۲- در زهد علی علیه السلام به راستی پیشوای زاهدان بود پوشش او از دو پیراهن کرباس و کفشی که از لیف خرما می بافتند تجاوز نمی کرد نان خورشش سرکه یا نمک بود و اگر فراتر می رفت اندکی سیزی می افزود یا قدری شیر شتر، گوشت اندک می خورد و می فرمود شکمهای خود را گور حیوانات نسازید.

در نامه ای که آن حضرت به عثمان بن حنیف می نویسد خود از زهد و قناعت خویش پرده برمی دارد و می فرماید:

«پیشوای شما منم که از دنیا به دو پیراهن و دو قرص نان جو اکتفا کرده ام در حالی که اگر بخواهم می توانم از غسل تصفیه شده و مغز گندم برای خود غذا بسازم و از ابریشم خالص لباس تهیه کنم ولی هیئات که هوای نفس بر من چیره شود و میل به طعام بکشاندم با این که شاید در حجاز و یمامه کسی گرسنه باشد و به غذای خوب دسترسی نداشته باشد. (نهج البلاغه نامه شماره ۴۵ شرح فشرده نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۱۱-۱۱۲) ۳- در عبادت و پرهیزکاری امام المتقین بود همین طور که ابن ابی الحدید می نویسد «علی عابدترین

مجموعه مقالات، ص: ۱۴۷

مردم بود بیش از همه نماز

می خواند و روزه می گرفت دیگران نماز شب و ملازمت او راد و نوافل را از او آموختند. چه می پنداری در بارهٔ مردی که در «لیله الهیر» سجاده خود را در میان تیرهای دشمن انداخت .. چون دعاها و مناجاتهایش بنگری آگاه گردی که خوف و تعظیم پروردگار در دل او به چه پایه بود ..» (یادنامه ص ۲۵۷ با تصرّف) ۴- امیر المؤمنین در سبقت در اسلام نیز پیشاهنگ و امام بود برای روشن شدن این موضوع کافی است که سخن ابو الفتوح رازی را ذیل آیه «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» یاد آور شویم او می نویسد:

«چون نیک اندیشه کنی آن کسی که جامع بود سبق را در این همه خصال جز امیر المؤمنین علی علیه السلام نبود اما سبق اسلام اتفاق است که اول کسی از زنان خدیجه علیها سلام بود و از مردان امیر مردان علی علیه السلام و .. حدیث ابو ذر که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می گفت «یا علی أنت اول من آمن بی و اول من یصافحنی یوم القیامه و أنت الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم تفرّق بین الحقّ و الباطل و أنت یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الظلمه» «ای علی تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آوردی و اولین کسی خواهی بود که با من در روز قیامت مصافحه خواهد کرد تو صدیق اکبر و فاروق اعظم هستی که میان حق و باطل جدائی افکنی تو شاخص ترین فرد در میان مؤمنین هستی در حالی که مال بر جسته ترین شاخص ستم کاران است» ..

یک روز حدیث امیر المؤمنین علی علیه السلام را

پرسیدند از عبد الله بن عباس گفت .. به خدا سوگند از دو گران سنگ یکی اوست (قرآن و عترت) بر شهادتین (توحید و نبوت) سبقت برد، و به دو قبله با رسول نماز کرد. بیت المقدس و کعبه و دو بیعت با رسول خدا بیست. بیعت العقبه و بیعت الشجره او را دو بسطت داد یک بسطت علم و یکی جسم و او پدر حسن و حسین است و آفتاب برای او دو بار باز آوردند پس از آن که فرو شده بود از هر دو قبله و دو بار تیغ برآهیخت یکی برای تنزیل و یکی برای تأویل (در زمان رسول خدا و در جریان جنگهای زمان حکومت خویش) او خداوند دو کره است و مراد به دو کره دو رجعت است: یعنی دو بار بر امامت او اقرار کردند: یک بار روز غدیر خم و یک بار روز بیعت پس از قتل عثمان. مثل او مثل ذو القرنین است و او مولای من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است» (سید محمد باقر حجتی تفسیر سوره واقعه، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی چاپ اول ۱۳۶۱ ص ۳۳-۳۶) ۵- قناعت: علی علیه السلام نمونه بارز قناعت کنندگان زمان خود بود زندگی خویش را در سطح زندگی محرومان جامعه قرار داده بود و به نان جوین اکتفا می نمود در صورتی که اگر می خواست می توانست از عسل تصفیه شده برای خود غذا بسازد و از ابریشم خالص لباس تهیه کند. (و لو

مجموعه مقالات، ص: ۱۴۸

شئت لاهتدیت الطریق إلی مصفّی هذا العسل و لباب هذا القمح و نسائج هذا القز و لکن هیئات ان

یغلبنی هوای و یقودنی جشعی إلی تخیر الاطعمه).

تامه ۴۵ نهج البلاغه صبحی صالح ص ۴۱۸ زندگی کردن به دو قرص نان و دو پیراهن تنها شیوه اوست و دیگران تحمل چنین سختی را ندارند.

۶- شجاعت: ابن ابی الحدید می گوید «علی پهلوانی بود که هر گز از آوردگاه نگریخت و از خصم نهراسید و با کسی پنجه در نیفکند جز آن که بر او پیروز شد و هر گز ضربه ای نزد که نیاز به دیگر ضربه داشته باشد و در حدیث آمده که ضربتهای او طاق بود.

چون معاویه را به مبارزه طلبید تا با کشته شدن یکی از آن دو نبرد پایان یابد و عمرو عاص گفت:

انصاف همین است، معاویه در پاسخ گفت: هر گز در مشورت با من غدر نکرده بودی جز امروز، آیا مرا به جنگ ابو الحسن می فرستی و تو خود می دانی که او پهلوانی بی همتاست، گویا پس از من طمع در حکومت شام کرده ای .. خلاصه آن که در سراسر دنیا، هر جا، دلیری به او منتهی شود و از مشرق تا مغرب نام او را بر زبان آرند ..» (عبدالمحمد آیتی ابن ابی الحدید مقاله یازدهم یاد نامه علامه امینی ص ۲۵۴) میخائیل نعیمه می گوید: «قهرمانیهای امام علی فقط منحصر به میدانهای کارزار نیست، بلکه او در روشن اندیشی، پاکی وجدان، سحر بیان، عمق و کمال انسانیت، شور و حرارت ایمان، بلندی همت و فکر، یابوری و هواداری از رنج دیده ها در قبال جفاکاران و فروتنی در مقابل حق، هر کجا که تجلی کند نیز قهرمان بود. (رجب علی مظلومی، منظر اندیشه های علی علیه السلام از نظر دیگران، تهران، بنیاد

بعثت ۱۳۶۰ (ص ۴) ۷- سخاوت: در سخاوت علی علیه السلام همین بس که هر چه داشت در راه خدا انفاق می کرد آیه «يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَيَّ حُبِّهِ مَشِيكِينَ وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا» در شأن اوست. ابن ابی الحدید می نویسد «مفسران گویند که او تنها چهار درهم داشت یکی را در شب بخشید و یکی را در روز و یکی را پنهان و یکی را به آشکارا، و سپس این آیه در شأن او نازل شد: (الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً ..) تا آنجا که دشمن او معاویه که همواره در صدد عیبجویی از او بود، وقتی که از محقن بن ابی محقن ضبّی پرسید: از کجا می آیی، و او گفت از نزد بخیل ترین مردم و مقصودش علی بود و جوابش گفت: وای بر تو، چگونه چنین می گویی و حال آن که اگر علی خانه ای از زر و خانه ای از گاه داشته باشد، نخست آن خانه زر را در راه خدا انفاق خواهد کرد.» (عبدالمحمد آیتی ص ۲۵۵) ۸- فصاحت: شهید مطهری می نویسد: «کلمات امیر المؤمنین با دو امتیاز شناخته می شده است: یکی

مجموعه مقالات، ص: ۱۴۹

فصاحت و بلاغت و دیگر چند جانبه بودن و باصطلاح امروز چند بعدی بودن هر یک از این دو امتیاز به تنهایی کافی است که به کلمات علی علیه السلام ارزش فراوان بدهد، ولی توأم شدن این دو با یکدیگر .. سخن علی علیه السلام را قریب به حدّ اعجاز قرار داده است و به همین جهت سخن علی در حدّ وسط کلام مخلوق و کلام خالق قرار گرفته است و در باره اش گفته اند: «فوق

کلام المخلوق و دون کلام الخالق» (مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، تهران چاپخانه سپهر، چاپ دوم ۱۳۵۴ ص ۷) ابن ابی الحدید می نویسد: «خطبا و کتاب، سخنوری و نویسندگی از او آموختند. عبد الحمید بن یحیی گفت: هفتاد خطبه از خطب علی علیه السلام را از بر کردم و فیض آن هر روز بر من روز افزون شد و ابن نباته گفت: از خطابه گنجی به دستم افتاد که هر چه از آن می بخشم افزون می شود، زیرا صد فصل از مواعظ و حکم علی بن ابی طالب را از حفظ کرده ام» به راستی انسان نمی داند در باره این عصاره عالم وجود و واسطه وجوب و امکان چه بنویسد از کدام فضیلت او سخن بگوید که او پیشاهنگ اسوه کامل فضائل انسانی است به کدام مظلومیت او متمسک شود که او در مظلومیت نیز از دیگران گوی سبقت ربوده است.

علی علیه السلام در آزاد اندیشی و آزادی عقیده تا جایی که به فساد و تباهی منجر نشود، پایبند و معتقد بود.

نمونه آن که خبر دادند که جمعی برای قتل او همدست شده اند، باید دفع کرد.

فرمود: دشمن نیز از آزادی محروم نیست تا کاری نکنند علیه آنها اقدام نخواهم نمود.

جمعی از اهل حجاز و عراق را که به همدستی دشمن وی (معاویه) می شتافتند، پیشگیر نبود و فقط نصیحت کرد.

کیفیت رفتار امام با خوارج هم نمونه دیگری است که بهره آنان را از غنیمت جنگی به اندازه دیگران می پرداخت، اجازه می داد که به هر جا خواهند بروند و از کشتن آنها منع می کرد وی گفت:

خوارج را با معاویه و امثال او فرق بگذارید که ندانسته با حق

«حبيب بن مسلم فهری» امام را روبرو تهدید کرد ولی هر گز آزادی وی قطع نشد» (رجب علی مظلومی همان کتاب ص ۱۹) این مقال را با کلام خصم به پایان می بریم.

روزی احنف بن قیس بر سفره معاویه در ماه رمضان به افطار نشسته بود، انواع زیاد غذا او را متحیر ساخته، اشکش روان شد، معاویه علت پرسید گفت: به یاد افطاری افتادم که در خانه علی علیه السلام دعوت بودم که چه ساده بود.

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۰

و حکایات و اخبار و روایات متواتره بالمعنی ظاهر و مشخص می شود بلکه دوست و دشمن منکر فضایل و کمالات آن جناب نبودند و کفایت می کنند در فضل آن جناب آن که خلفای بنی امیه مثل معاویه با کمال عداوت و نهایت تسلط کمال سعی و اهتمام نمودند در کتمان فضایل و کمالات و اطفاء انوار مقدسه آن جناب حتی آن که در سالها بسیار امر نمودند به سب و لعن آن جناب در مجالس و محافل و منابر و بنا گذاشتند بر اذیت و قتل شیعیان آن حضرت تا آن که دشمنان از حسد و عداوت و دوستان از خوف و تقیه اظهار فضایل آن جناب نمی کردند و مع ذلک بحمد الله فضایل و کمالات آن جناب عالم را مملو نموده به نحوی که در هیچ کتاب نمی گنجد [۱] بلکه اگر جمیع آبهای دریا مرکب شود و

معاویه گفت: از او مگوی که او را مانند نیست. (رجب علی مظلومی همان کتاب ص ۱۹).

[۱] خلیل بن احمد فراهیدی می گوید: چه بگویم در باره کسی که دوستانش از بیمی که داشتند و دشمنانش از حسدی که در

دل می پروراندند فضائل او را پنهان کردند و مع ذلک شهرت فضیلتش شرق و غرب عالم را فرا گرفت. (رجب علی مظلومی همان کتاب ص ۳) ابن ابی الحدید می گوید: چه بگویم در حقّ مردی که دشمنانش نتوانستند به انکار فضائل و مناقب او پردازند و همه به برتری شخصیت او اعتراف نمودند.

تو خود می دانی که بنی امیه زمامداری اسلام را در شرق و غرب روی زمین به دست آوردند و با هر نوع حيله گری در خاموش ساختن نور او کوشیدند و هر گونه لعن و افترا را برای علی در روی منابر ترویج نمودند، هر کس که او را مدح و توصیف می کرد مورد تهدید قرار می گرفت بلکه آنها را حبس می کردند و می کشتند هر روایتی که متضمن فضیلت علی باشد یا نام او را بلند آوازه کند ممنوع ساختند حتی از نامگذاری به نام علی جلوگیری کردند با این همه جز عظمت و جلالت علی نتیجه ای نداد و این مانند مشک بود که هر چه به پوشانی بویش منتشر می شود و هر چه کتمان نمائی بیشتر پراکنده می گردد و یا مانند پوشاندن آفتاب با کف دست بود و مانند روشنایی روز که اگر از یک چشم محجوب گردد چشمان زیادی او را درک کنند.

من چه بگویم در باره مردی که همه فضائل به او نسبت داده می شود و هر فرقه ای خود را به او منتهی می نماید آری اوست رئیس و سرچشمه همه فضائل و ..» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۱

جميع درختان عالم قلم شود و صفحه آسمان و زمین کاغذ شوند و جميع ملائکه و جن و

انس نویسنده شوند، احصای فضایل آن جناب را نمی توانند نمود. شعر:

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنند سر انگشت و صفحه بشمارند

و ایضا در فضل آن جناب همین قدر کفایت می کند که تردید و تشکیک در خدائیش نموده اند بلکه جمعی قائل به خدائیش شده اند و نعم ما قال:

□
کفی فی فضل مولانا علیّ وقوع الشکّ فیہ أنّه الله

□
و مات الشّافعی و لیس یدری علی ربّه ام ربّه الله [۱] گر نگویم من خدایت یا امیر المؤمنین پس چه گویم در ثنایت یا امیر المؤمنین

و آیا هیچ عاقل تشکیک می کند در این که خلیفه پیغمبر چنین شخصی است که جامع جمیع صفات کمالیه است یا کسی که به اعتراف خودش زنان پس پرده افقهند از او. بالجمله با اتصاف آن جناب به جمیع فضایل و کمالات و افضلیت او از غیر، عقل تجویز نمی کند که خدا او را امام و رئیس خلق نگرداند بلکه کسی را تعیین کند که بهره از علم و فضل نداشته باشد و نسبت به فضایل و کمالات آن جناب چون قطره و دریا باشد بلکه عقل حکم قطعی می کند به این که

۱ - ص ۱۷-۱۶)

[۱] در فضیلت مولای ما علی علیه السّلام همین کفایت می کند که در خدائی او تردید نمودند. شافعی مرد و ندانست علی پروردگار اوست یا خدای علی پروردگار اوست. (شعر فوق به شافعی منسوب است)

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۲

آن جناب باید امام و خلیفه باشد.

دلیل سیم نصوص متواتره است

که از پیغمبر به ما رسیده در این که بعد از آن جناب علی بن ابی طالب خلیفه و جانشین است و از جمله آنها

حدیث منزلت [۱] است که فرمود «یا علی أنت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» یعنی تو نسبت به من به منزله هارونی نسبت به موسی و از جمله آنها حدیث غدیر [۲] است که متفق علیه بین فریقین است و در آنجا می فرماید

[۱] حدیث منزلت:

یکی از احادیثی که فریقین در فضیلت علی علیه السلام نقل نموده و وسیله ای برای استدلال امامت علی علیه السلام است، حدیث منزلت می باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مقام علی علیه السلام نسبت به خویشان را به منزله مقام هارون نسبت به موسی دانستند و فرمودند «اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» آیا نمی پسندی که منزلت و مقام تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشد مگر این که پس از من پیامبری نمی آید. که با استفاده از آیات قرآن (فرقان ۳۵ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا) طه ۲۹-۳۱ وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِي هَارُونَ اَخِي اَشْدُدْ بِهِ اُزْرِي اعراف ۱۴۲ و «قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» ..)

موقعیت هارون نسبت به موسی علیه السلام مشخص است و با استثنائی که رسول خدا ذکر می فرماید بجز مقام رسالت سایر مقامها یعنی وزارت- معاونت- جانشینی و خلافت برای امیر المؤمنین علیه السلام ثابت می باشد.

(برای اطلاع از مدارک و اسناد حدیث فوق رجوع کنید به احقاق الحق ج ۴ و ۱۶ آیه ۱ .. مرعشی نجفی نهج الحق و کشف الصدق علامه حلی ص ۲۱۶ المعیار و الموازنه ابی جعفر اسکافی معتزلی ص ۲۱۹)

[۲] حدیث غدیر این

حدیث نیز از احادیث متواتر بین فریقین است که علمای اهل سنت از زید بن ارقم - ابي الطفیل - عبد الرحمن بن ابی لیلی - عمیر بن سعد براء بن عازب - سعید بن وقاص - طلحه - عبد الله مسعود - جابر بن عبد الله انصاری و .. نقل کرده اند که رسول خدا فرمود «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» برخی دانسته یا ندانسته در واژه (مولا) که به معنی اولی به تصرف است یا دوست دار، خدشه کرده اند که به دلایل زیر خدشه وارد باطل می باشد.

۱- وجود اشعار فصحا و بلغای عرب در روز واقعه که اثبات می نماید از کلمه (مولی) امام و

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۳

«من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه» یعنی هر کس من سید و مولای اویم علی مولای اوست و از جمله است حدیث ثقلین [۱]
متواتر بین فریقین که در حین

هادی و رهبر فهمیده اند. به عنوان نمونه حسان بن ثابت می گوید.

فقال له قم يا علي فإني رضيتك من بعدى إماما و هاديا

۲- تبریک گروه بی شماری از صحابه به علی علیه السلام از جمله خلفای اول و دوم که پس از اتمام خطابه گفتند «هنيئاً لك يا عليّ بن ابي طالب اصبحت و أمسيت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنه» ۳- گواهی گرفتن رسول خدا در ابتدای خطبه از سه اصل اعتقادی (توحید- نبوت- معاد) برای آماده نمودن اذهان در پذیرش مسأله ولایت.

۴- بر کسی پوشیده نیست که علی علیه السلام یکی از پرهیزکاران و برجسته ترین مسلمانان زمان خود بوده و دوست داشتن هر مؤمن برای مؤمنین و مسلمین از ضروریات است و لزومی ندارد

که رسول خدا آن هم با آن جمعیت و در آن هوای گرم و آن وضعیت اجتماعی بیان فرماید.

با توجه به توضیحات فوق مشخص است که جریان غدیر جز تحقق مسأله رهبری و امامت و هدایت هیچ چیز دیگری نبوده است.

[۱] حدیث ثقلین:

این حدیث نیز از احادیث مشهور بین فریقین است و قابل قبول برای همه که رسول خدا بارها در اواخر عمر گرانبهای خویش فرمود «انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّٰه و عترتی اهل بیتی ما ان تمسّکتُم بهما لن تضلّوا ابدا و إنّهما لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض».

من شما را ترک می گویم در حالی که دو میراث گرانبها در میان شما می گذارم کتاب خدا و عترتم (اهل بیتم) که شما تا به این دو چنگ زنید هر گز گمراه نشوید و آن دو هیچ گاه از یکدیگر جدا نمی شوند تا در قیامت به من برسند.

«یکی از محققین شیعه به نام میر حامد حسین در کتاب عقبات الأنوار این حدیث را از حدود ۲۰۰ نفر از علمای اهل تسنن نقل کرده و چندی پیش دار التقریب بین المذاهب الاسلامیه رساله ای پیرامون متن و سند این حدیث منتشر نمود.» (معارف اسلامی انتشارات سمت ص ۲۱۸- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به نهج الحقّ و کشف الصدق علامه حلّی - منشورات دار الهجره ایران - قم ص ۲۲۵ و خاندان وحی در احادیث اهل سنّت نوشته دکتر عبد المعطی امین قلجی ترجمه صادق آیینه وند انتشارات امیر کبیر ص ۱۲-۱۳) هم طراز قرار دادن عترت با قرآن دلیل بر عصمت عترت است زیرا قرآن از هر گونه خطا و اشتباهی مصون است پس عترت که هم عدل

اوست از هر گونه خطا و اشتباهی مصون است و عصمت نیز همین است.

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۴

وفاتش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن وصیت فرمود: «أنتي تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابدا» و فرمود «مثل اهل بیتی کسفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق» [۱].

دلیل چهارم

آیات قرآنیه مثل آیه زکاه و آیه تطهیر و آیه مباحله و امثال آنها.

دلیل پنجم

معجزات صادره از آن جناب است و آن از حدّ و حصر افزون است و فوق مرتبه تواتر است بلکه معجزات صادره بعد از وفات آن جناب بی نهایت است و حقیر کتابی دیدم که تمام آن کتاب در معجزات آن جناب بعد از

[۱] حدیث سفینه:

این نیز از احادیث اتفاقی بین فریقین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت خویش را به کشتی که وسیله نجات از گردابها و غرقابهاست تشبیه فرموده است. و کشتی نوح وسیله نجات در خطرناکترین طوفانها بود و کسی که بر آن سوار نشد جز هلاکت و نابودی سرانجامی نداشت لذا است که تعبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اهل بیت و این تأکید که «من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق» نشان می دهد که تنها راه هدایت در این دریای طوفانی حیات بشری راه ائمه اهل بیت است.

این حدیث نیز بنا بر تحقیق مؤلف «عبارات الأنوار» توسط نود نفر از دانشمندان اسلامی که همگی از مشاهیر علمای اهل سنت هستند نقل شده است و در کتاب احقاق الحق موارد دیگری نیز بر آنها افزوده شده است. (معارف اسلامی ص ۲۱۹) گزینش چهار حدیث منزلت - غدیر - ثقلین و سفینه که اتفاقی فریقین می باشد پرده از یک راز برمی دارد که با وجود این احادیث معتبر آیا صحیح است در غیاب پیامبر هارون امت را کنار بگذارند و برای رهبری دیگر بیندیشند آیا صحیح است که امت اسلامی، عترت معصوم و هم سنگ قرآن را عقب

بزند و در احکام و حلال و حرام و اصول و فروع به واصل بن عطاء معتزلی، ابو الحسن اشعری و ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل مراجعه نماید (جعفر سبحانی الهیات ص ۶-۴۰۷) آیا تمرد از دستور پیامبر و رهایی از کشتی نجات جز غرق شدن در طوفان بلا نتیجه ای به دنبال دارد.

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۵

وفات آن جناب بود و هر گاه ضمّ شود به معجزات آن جناب معجزات و کرامات [۱] صادره از اولاد و اتباع آن جناب حیا و میتا اتفاق جمیع در امامت آن

[۱] کرامات و اخبار غیبی آن حضرت بسیار است که بعضی صاحب منتهی الآمال و بعضی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و اندکی شارح تجرید و دیگران نقل کرده اند از جمله بینا نمودن دختری که به وسیله آبله نابینا شده بود، سخن گفتن با مار در منبر کوفه که گویند از حکام جنّ بوده است- کندن در خیبر که هفتاد نفر از باز گرداندن آن عاجز بودند و ..

فقراتی از اخبار غیبی آن حضرت در نهج البلاغه بیان شده و ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه تحت عنوان «اخبار وارده از شناخت علی علیه السلام به امور غیبی» مباحثی را طرح نموده و صفحاتی به این مطلب اختصاص داده است از جمله اخبار غیبی امیر المؤمنین در باره حبیب بن حمار- حجاج- عمرو بن حمق- جویریة میثم تمار و .. (برای اطلاع بیشتر ر. ک به ابن ابی الحدید- شرح نهج البلاغه به تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم ج ۲ ص ۲۸۶-۲۹۷ و علامه حلّی- شرح

تجريد الاعتقاد ترجمه ابو الحسن شعرانی ص ۵۲۰ (۲) گزینش سه آیه زکات (آیه ولایت)، تطهیر و مباحله از میان آیات بسیار زیادی که در شأن علی علیه السلام نازل شده نشانگر دقت خاص مؤلف معظم است زیرا در آیه اول با صراحت تمام به اثبات ولایت می پردازد و در آیه دوم هر گونه پلیدی از اهل بیت دور می نماید و عصمت آن بزرگواران را که علی علیه السلام در میان آنان است به اثبات می رساند و در آیه سوم علی علیه السلام را عین وجود پیغمبر می داند.

نکته دیگر این که این سه آیه از جمله آیاتی است که اکثر علمای اهل سنت در شأن علی علیه السلام ذکر کرده اند.

صاحب المیزان در بحث روائی پس از ذکر منابع شیعه منابع اهل سنت را ذکر نموده و توضیحات کامل می دهد از جمله از ابن مغازلی شافعی در مناقب، حافظ ابی نعیم اصفهانی از زبیر، موسی بن قیس حضرمی از سلمه بن کهیل و .. (برای اطلاع بیشتر ر. ک به سید محمد حسین طباطبایی المیزان فی تفسیر القرآن - ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی ج ۱۱ ص ۱۱ - ۴۳) آیه ولایت یا آیه زکات آیه ۵۵ سوره مائده است که می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

منحصرا ولی شما خدا و رسول اوست کسانی که ایمان آورده اقامه نماز می نمایند و زکات می پردازند در حالی که در رکوع می باشند.

شأن نزول آیه بر اساس آن چه مفسران و محدثان ذکر کرده اند این است: سائلی وارد مسجد شد و درخواست مساعدت نمود کسی به او کمکی نکرد

اشاره فقیر را بسوی خود جلب نمود تا انگشتی را از دست او در آورد و سائل چنین کرد و به دنبال کار خویش رفت. خبر به پیامبر رسید، رسول خدا از خدا درخواست فرمود که همین طور که برای موسی از خاندان خودش وزیری معین فرمودی برای من نیز از اهل بیتم وزیری معین فرما، ناگاه فرشته وحی نازل و آیه یاد شده را برای رسول خدا آورد. (برای اطلاع بیشتر ر. ک به جعفر سبحانی الهیات ص ۳۹۴) حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن عباس - انس - محمد بن حنفیه - عطاء بن السائب - ابن جریح - عمار یاسر - جابر بن عبد الله انصاری - مقداد - ابو ذر غفاری بطرق مختلف روایت کرده که آیه در شأن علی علیه السلام است و مجموع روایات حدود ۳۰ صفحه کتاب را به خود اختصاص داده است. (حاکم حسکانی - شواهد التنزیل ج ۱ ص ۲۰۹ - ۲۴۵) زمخشری در کشف ذیل آیه فوق می نویسد:

این آیه در باره علی علیه السلام نازل شده در حالی که در رکوع بوده و انگشترش را به سائل داده است و اگر گفته شود چگونه در شأن علی است در حالی که لفظ جمع است پاسخ می دهیم که این نمونه ها می آید تا عاملی برای ترغیب دیگران به این عمل ارزشمند شده و انسانها را به نیکی و احسان و تفقّد به فقرا ترغیب نماید. (محمود بن عمر زمخشری - کشف مکتب الاعلام و الاسلامی قم - چاپ اول ۱۴۱۴ ج ۱ ص ۶۴۹) صاحب مراجعات پیرامون آیه فوق الذکر در ۵ نامه مطالب را

تحلیل می کشد که بخاطر اطاله کلام از آوردن آن صرف نظر شد علاقمندان را به نامه چهل تا چهل و چهارم مراجعات ارجاع می دهیم.

۲- آیه تطهیر (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) احزاب ۳۳ خداوند اراده فرموده که از شما اهل بیت (هر گونه) رجس و پلیدی را بزدايد و به طهارت واقعی برساند. این آیه بنا به روایات رسیده از سنی و شیعه پیرامون پنج تن از معصومین «رسول خدا- علی علیه السلام- فاطمه سلام الله علیها حسن و حسین علیهما السلام» نازل شده است. علامه طهرانی می نویسد «حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی این آیه را راجع به اصحاب کساء می دانند» سپس می افزاید روایاتی که در «غایه المرام» در این مسأله نقل شده است، مجموعاً ۷۵ روایت است. چهل و یک روایت آن از طریق عامه است و منتهی می شود به ام سلمه- عایشه- ابو سعید خدری و سعد وقاص و ..» (سید محمد حسین طهرانی- امام شناسی تهران انتشارات حکمت- چاپ اول ۱۴۰۴ ج ۳ ص ۱-۱۴۲)

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۷

جناب دیگر شبهه و تشکیکی از برای هیچ کس باقی نمی ماند و السلام علی من اتبع الهدی.

مطلب دوم [۱] در امامت باقی ائمه است

و ادله بر امامت ایشان همان

از مفسرین عامه سیوطی در الدر المنثور، طبری در تفسیر، واحدی در اسباب النزول و ثعلبی آن را ذکر کرده اند. (همان مدرک ص ۱۴۳) جالب این است که پیرامون این آیه هم شیعه و هم علمای اهل سنت از علی علیه السلام امام حسن و دیگر ائمه روایت کرده اند و ائمه نیز در جاهای مختلف به آیه مذکور استشهاد فرموده اند (ر. ک

همان مدرک ص ۱۵۹-۱۹۴) حدیث کساء که شیعه از فاطمه زهرا سلام الله علیها نقل نموده شرح جریان نزول آیه است.

۳- آیه مباهله «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَلِمْهُمْ فَنَجْعَلَ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» آل عمران آیه ۶۱ بیاید از پسران ما و پسران شما، زنان ما و زنان شما، خود ما و خود شما (مردان ما و شما) دعوت کرده آن گاه مباهله کنیم و قرار گذاریم که لعنت و طرد از رحمت خدا بهره دروغ گویان گردد.

داستان و آمدن مسیحیان نجران نزد پیامبر و پذیرفتن رسالت آن حضرت و جزیه دادن و .. در کتابهای مختلف نوشته شده است در این آیه واژه ابناء به حسن و حسن علیهما السلام و نساء به فاطمه زهرا سلام الله علیها برمی گردد در واژه انفس بر اساس روایات مختلف و با توجه به این که جز ۵ نفر (اهل کساء) کسی حضور نداشته به رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السلام بر می گردد یعنی علی علیه السلام نفس و وجود پیامبر است.

تویی که نفس رسولی هم از کلام خدای چنانکه هست در این آیه مباهله دال در پاورقی کتاب نهج الحق اسناد مختلف این آیه از علمای اهل سنت که به اهل بیت برمی گردد ذکر شده است.

ضمناً زمخشری در کشاف نیز جریان را به نحو بالا ذکر می کند. (ر. ک به علامه حلی، نهج الحق ص ۸-۱۷۷، و کشاف ج ۱ ص ۸-۳۶۹)

[۱] در امامت سایر ائمه علیهم السلام می باید مسأله را از دو جهت

الف) در اثبات امامان دوازده گانه از طریق احادیث اسلامی ب) افضلیت و عصمت ائمه بر حکام و رهبران جامعه اسلامی الف: در این که پیامبر خلفای خود را دوازده نفر معرفی فرموده مورد اتفاق فرق اسلامی است و اختلاف در مصداق آنان می باشد که محدثان اهل سنت مسأله را به حکام بنی امیه و بنی عباس

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۸

ادله ای است که در امامت جناب امیر المؤمنین ذکر شد از قاعده عصمت و افضلیت و نص بر امامت و صدور معجزات، بدان که فضایل و کمالات ائمه از حد و حصر افزون است بلکه ایشان معدن و اصل هر کمالی و فضلی می باشند و سایر کمالات که در دیگران است کالعدم است و قطره می باشد از بحر فضائل و کمالات ایشان هم چنان که مسلم ما بین شیعه است بلکه اعتقاد ما این است که افضل از جمیع ملائکه مقربین و انبیاء سابقینند و بالجمله اعتقاد ما این است که ایشان فوق مرتبه مخلوق و دون مرتبه خالقند و بعضی در حق ائمه غلو کرده اند و قائل به خدایی جناب امیر المؤمنین علیه السلام یا بعضی دیگران از ایشان شده اند و این محض کفر و زندقه است و بعضی دیگر امر خلق و رزق و حیات را مفوض به

برمی گردانند هر چند که آنان نیز از ۱۲ نفر متجاوزند اما شیعه فرزندان و فرزندزادگان فاطمه زهرا سلام الله علیها مصداق خلفای پیامبر می دانند.

در روایاتی که اهل سنت از جابر و ابن مسعود نقل کرده اند تعداد پیشوایان دینی را ۱۲ نفر می دانند.

۱- عن جابر بن سمره قال سمعت رسول الله، يقول: یكون □

اثنا عشر امیرا فقال کلمه لم استمعها، فقال ابی انه قال کلهم من قریش جابر می گوید با پدرم بر پیامبر وارد شدیم شنیدم می گوید این امر به پایان نمی رسد تا ۱۲ خلیفه در میان آنان بسر ببرد، سپس سخنی دیگر گفت که من نشنیدم به پدرم گفتم چه گفت؟ گفت فرمود همگی از قریش خواهند بود.

□

۲- عن ابن مسعود انه سئل کم یملک هذه الامه من خلیفه؟ فقال سألنا رسول الله فقال اثنا عشر كعده نباء بنی اسرائیل.

از ابن مسعود پرسیده شد که زمام این امت را چند نفر به دست می گیرند گفت ما از پیامبر سؤال کردیم وی فرمود ۱۲ نفر، به تعداد نقیبان بنی اسرائیل (جعفر سبحانی، الهیات ص ۱-۲۴۳) در مورد افضلیت و عصمت، هر چند علمای اهل سنت غیر از عصمت پیامبر به عصمت هیچ امام و خلیفه ای معتقد نیستند اما غالباً در افضلیت ائمه از نظر اعلیّت و اعدلیّت اعتراف دارند. به همین خاطر از بررسی این مورد صرف نظر می نمایم.

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۹

ائمه می دانند یعنی ایشان خالق و رازق و حیات دهنده و ممات دهنده اند و اعتقاد باین بنحو اطلاق و اصالت و استقلال و تفویض صرف باین نحو علت فاعلیّه یا مادّیه یا صوریه محل خلاف است و اما به نحو وساطت و نیابت و تبعیّت و علیّت غائیّه باین معنی که علت غائیّه خلق تمام مخلوقاتند و واسطه افاضه تمام فیوضاتند از جانب مبدأ فیاض صحیح و لازم و محلّ اتّفاق است [۱].

[۱] چکیده مطلب چنین است که اگر ائمه را واسطه فیض حق قرار دهیم و بگوئیم که این بزرگواران به اذن الهی تدبیر

خلقت و حتی موت و حیات و روزی و .. سایر موجودات به عهده دارند، اشکالی نیست و مسأله درست است زیرا بر اساس قاعده امکان اشرف در زبان فلاسفه و با توجه به تشکیکی بودن وجود و عین ربط بودن معلول نسبت به علت، هر وجودی که به واجب الوجود نزدیکتر باشد از حیث شدت وجودی قویتر و در دریافت فیض هستی مقدم تر است و بعد به وساطت ایشان فیض هستی به دیگران می رسد. لذا اینان حکم واسطه وجوب و امکان را دارند.

به اعتقاد شیعه ائمه اطهار از عالیترین درجه دریافت فیض و رحمت الهی برخوردارند که این مرز عالم وجوب و امکان است و لازمه پدید آمدن سایر موجودات، وساطت چنین مقامی در جریان فیض هستی است. روایاتی که از طریق شیعه و سنی مبنی بر مقام نورانیت پیامبر و ائمه نقل شده که اول چیزی که خداوند خلق نمود نور پیامبر اکرم و ائمه اطهار بود. (شبهه این مطلب از قول محی الدین عربی نقل نموده اند). یا امام صادق می فرماید «انّ الله خلقنا من نور عظمته» (خداوند ما را از نور عظمت خویش آفرید. اصول کافی ج ۲ ص ۳-۲۳۲) مؤید مطلب بالاست اما اگر مقصود مرگ و حیات و روزی دادن و .. بالاستقلال، باشد صحیح نیست زیرا استقلال در افعال با استقلال در ذات میسر است و هیچ موجودی نه در ذات نه در صفات و نه در افعال استقلال بالاصاله ندارد. بلکه تمام فاعلیت ها بالتبع است.

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۰

مقصد چهارم [۱]: در عدالت

باین معنی که صادر نمی شود از خدا افعال قبیحه از ظلم و غیره و آن چه از خدا

[۱] مقصد چهارم (عدل الهی) می دانیم که عدل یکی از صفات فعل الهی است و بهتر بود در بحث صفات الهی مورد بررسی قرار می گرفت. هر چند که متأخرین از متکلمین صفت عدل را جدای از مباحث صفات امام در مبحث توحید مورد بررسی قرار می دهند ولی متقدمین معمولا پس از بررسی سه اصل توحید و نبوّت و معاد یا پس از توحید و نبوّت و امامت می آورند که حضرت ایشان روش سوّم را برگزیده است.

به هر نحو علّت این که بحث عدل بطور تفصیل در کتب کلامی مورد بررسی قرار می گیرد بخاطر اختلاف فکری بین عدلیه (شیعه و معتزله) و اشاعره یا مجبّره است و ریشه مطلب هم در حسن و قبح عقلی و اعتباری می باشد به این تفصیل که شیعه و معتزله معتقدند عقل در تشخیص حسن و قبح افعال صلاحیت دارد خواه پیرامون آن فعل چیزی از شرع رسیده باشد یا نرسیده باشد. اما عدّه ای عقل را در تشخیص خوبیها و بدیها غیر صالح قلمداد کرده و گفتند آن چه شرع آن را نیک بداند نیک است و آن چه شرع آن را بد بداند بد است. کار خداوند میزان عدل است نه کارهای خداوند بر اساس عدل صورت می گیرد.

در این صورت توصیف خداوند به عادل لزومی ندارد هر کاری خداوند انجام دهد عدل است خواه از نظر ما عدل باشد یا ظلم این اندیشه که به اشاعره نسبت داده می شود. وسیله ای شد تا دو گروه معتزله و شیعه اصل عدل را به عنوان یکی از صفات الهی بر

اساس حسن و قبح عقلی و ذاتی مورد بررسی قرار دهند.

حضرت ایشان در اثبات عدل الهی از این جمله استفاده فرموده اند که «دلیل بر این از عقل و شرع واضح است زیرا که ظلم و فعل قبیح از صفات ممکنات است..» در این مطلب همان توضیحات بالا را بیان فرموده اند که بر اساس حسن و قبح عقلی ثابت است که ظلم عقلاً قبیح و عدل عقلاً نیکو است و شرع هم عدل را نیکو شمرده و به آن دستور داده و از ظلم نهی فرموده بعلاوه منشاء ظلم یا ناتوانی و احتیاج ظالم و یا نقص و جهل او می باشد که خداوند از همه اینها مبرا است.

برای اطلاع بیشتر از بحث عدل الهی علاقمندان را به کتاب عدل الهی شهید مطهری ارجاع می دهیم.

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۱

به اغراض و حکم و مصالح عاید به خود عباد، نه معبود و به خود و مکلف نه مکلف است و دلیل بر این از عقل و شرع واضح است زیرا که ظلم و فعل قبیح از صفات ممکنات است و صادر نمی شود الا از عاجز و محتاج و ناقص تعالی الله عن ذلك علواً کبیرا پس محال است صدور فعل قبیح و ترجیح مرجوح از واجب الوجود کامل و قادر علی الاطلاق و ترک راجح نمی کند البته.

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۲

مقصد پنجم [۱]: در معاد است

[۱] مقصد پنجم (معاد) مسأله معاد یا حیات پس از مرگ از اصول مسلم همه ادیان الهی بلکه از اصول تفکر بعضی انسانهای غیر الهی نیز می باشد به احتمال قریب به یقین تاریخچه معاد در ملل جهان با تاریخ پیدایش بشر، هم زمان بوده است. کتب مورّخین، جامعه

شناسان و دین شناسان سرشار از نکات مختلف معاد شناسی و اعتقاد به آن است. اعتقاد به معاد دنباله اعتقاد به مبدأ آفرینش بوده و هر دو از یک جریان فطری سرچشمه می گیرند. برخی از متکلمین اعتقاد به معاد را نتیجه اعتقاد به نبوت دانسته اند.

هر چند فطری بودن معاد از طریق میل به خلوص و بقای ابدی نیز قابل اثبات است، اما اصرار انبیاء بر مسأله معاد و مشترک بودن این اصل در میان ادیان از صحت و اهمیت آن پرده برمی دارد.

با توزیع در کتب تاریخ ادیان می توان نتیجه گرفت که معاد در میان اقوام قبل از تاریخ و بعد از آن، رواج داشته و یک مسأله بدیهی شمرده می شده و انگیزه منکرین از آغاز تا کنون نه بر اساس شبهات علمی که بر مبنای شهوات عملی استوار بوده است.

بطور مسلم اعتقاد به حیات پس از مرگ با گذشت زمان و تکامل اندیشه بشری، متکامل شده و استدلالی تر گردیده است لذا این مسأله را در سه برهه ذکر می کنیم.

۱- معاد در میان اقوام قبل از تاریخ که از طریق حفاریات باستان شناسی بدست آمده است زیرا در آن زمان از خط و نوشته در جهان اثری نبوده است. در این دوره پیکرهای مردگان با توجه خاص و مراسم ویژه ای به خاک سپرده می شد و بسیاری از وسایل خانه با آنها دفن می گردید.

۲- معاد در میان اقوام بعد از تاریخ مدارک تاریخی نشان می دهد که اقوام مختلف به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشته اند هر چند اعتقاد بعضی از آنها با خرافه توأم بوده است. مانند اعتقاد مصریان که احتمالاً اولین مردمی بودند که حدود ۴۶۰۰

سال قبل به عالم پس از مرگ معتقد بوده اند.

بابلیها حدود ۱۰ قرن پس از مصریها به عالم پس از مرگ و ثواب و عقاب آن معتقد بوده اند سومریها از اقوام متمدن باستانی و هندوها و بالاخره چینی ها، یونانیها و رومی ها نیز به معاد معتقد بوده اند. زردشت معاد را به نحو بسیار جالب توجه طرح نموده و نکات بسیار نزدیکی با معاد در اسلام دارد.

۳- عقیده به معاد در ادیان آسمانی عقیده به معاد در تورات، انجیل و قرآن وجود دارد مطالب تورات پیرامون معاد مختصر و در

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۳

یعنی زنده شدن مردم بعد از مردن در روز قیامت از جهت جزاء اعمال از ثواب و عقاب.

و دلیل بر ثبوت معاد این است که دانستی که خداوند عالم انسان را عبث خلق نکرده است بلکه از جهت تکالیف عقلیه و شرعیّه خلق کرده و به ازای آن

انجیل مفضّل تر و روشن تر به مسأله معاد پرداخته شده است در انجیل از عالم برزخ، پاداش، کیفر، بهشت، جهنّم، آمرزش گناهان و .. بحث شده است.

اما از آیات قرآن بر می آید که مسأله معاد از زمان حضرت آدم علیه السّلام مطرح بوده است. از کلام ابلیس بعد از رانده شدن از درگاه الهی دانسته می شود که این مسأله از آغاز آفرینش مطرح بوده و شیطان هم به آن یقین داشته است که می گوید قال أنظرنی إلی یوم یبعثون (اعراف ۱۴) شیطان گفت مرا تا روزی که به رستخیز درآیند مهلت ده.

پس از بررسی اجمالی تاریخچه معاد به راههای اثبات معاد پرداخته می شود. حضرت ایشان با جملات «دانستی که خداوند عالم، انسان را عبث خلق نکرده است» و

«وَعِدَّةٌ وَوَعِيدٌ بِجَزَاءٍ فَرْمُودَةٌ» و «دُنْيَا دَارُ جَزَاءٍ نَيْسَتْ». سه برهان حکمت، عدل و محدودیت در اثبات معاد بیان فرموده اند. صورت برهان اول چنین است آفرینش عبث و بیهوده خلق نشده و حکمت الهی ایجاب می کند که این خلقت به سر منزل مقصود برسد و عبور از منزل به منزل در عالم ماده هدف اصلی نیست و ماندن در عالم ماده و مردن بدون مسأله معاد کاری بیهوده و بی ارزش است. پس وجود معاد برای جلوگیری از بی هدفی آفرینش ضرورت دارد. و صورت برهان دوم چنین است که در مبحث توحید اثبات می شود که خداوند عادل است، از خدای عادل هیچ گونه ستمی سر نمی زند. از سوی دیگر و با توجه به برهان سوم خواهیم دانست که اجرای عدالت و انجام وعده و وعید در عالم ماده میسر نیست. اگر عالمی سوای این عالم نباشد خلاف عدالت است. پس مسلماً پس از این عالم، عالم دیگر خواهد بود.

اما برهان سوم به محدودیت عالم ماده می پردازد که امکان جزا و کیفر کامل در این عالم میسر نیست زیرا این عالم اسباب و وسایل جزا و کیفر را ندارد. به عنوان نمونه اگر فردی سی نفر را به قتل برساند و سپس دستگیر گردد، قاضی برای قاتل ۳۰ نفر چه حکمی را صادر می نماید. آیا می تواند ۳۰ بار او را بکشد و هر بار زنده سازد یا بعکس کسی که با درایت و کاردانی خویش جمعی را از گمراهی نجات داده در این عالم چه پاداشی برای او در نظر گرفته شود. به همین خاطر علی علیه السلام می فرماید «انَّ اللّٰهَ تَعَالٰی لَمْ يَرْضَهَا ثَوَابًا

لأولياءه ولا عقاباً لأعدائه» خدای تعالی راضی نشده است که دنیا جایگاهی برای پاداش دوستانش و کیفر دشمنانش باشد.

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۴

تکالیف وعده و وعید به جزا فرمود و وفا به وعده بالضروره ضرر است و معلوم است که دنیا دار جزا نیست البتّه زمانی دیگر و عالمی دیگر جدا باید باشد از برای وفاء به جزا [همان] و مراد از معاد همین زمان و [همان] عالم است و دلیل دیگر آیات قرآنیّه است و اخبار متواتره صادره از نبی و ائمه بلکه متفق علیه ما بین جمیع انبیاست پس شبهه [ای] در آن نیست و مقتضای آیات و اخبار، ثبوت معاد [۱] روحانی و جسمانی است پس انکار معاد جسمانی کفر محض است [و] هم چنین شبهه ای نیست در سؤال قبر و عذاب قبر و صراط و میزان و حساب و جنت و نار و سایر چیزهایی که از شریعت مقدّسه رسیده است زیرا که اینها از

[۱] در این که اصولاً معاد جسمانی است یا روحانی اقوال مختلفی وجود دارد.

بعضی معتقدند که معادی که با عقل می شود اثبات کرد معاد روحانی است و معاد جسمانی قابل اثبات عقلی نیست. نه این که محال بدانند بلکه معتقدند اثبات نمی توان کرد. این مطلب از ابو علی سینا و فلاسفه مشاء نقل شده است محدّثین معتقدند معاد، جسمانی است البتّه جسمانی به قول آنان نه به قول صدر المتألّهین زیرا آنان در جسمانی بودن معاد تفاوتی بین عالم ماده و قیامت نمی بینند و معتقدند تمام وضعیت همان طور است و تفاوت فقط در دفعه دوم بودن است. پس از نظر محدّثین معاد صد در

صد مادی است.

گروهی از حکما و عرفا و متکلمین و شخصیت‌هایی از علمای امامیه معتقد به هر دو معاد جسمانی و روحانی هستند که اینها به دو گروه تقسیم می‌شوند.

الف) روح به بدن طبیعی و عنصری که دارای فعل و انفعال طبیعی و شیمیایی است باز می‌گردد که آیات قرآن از این نظریه پشتیبانی می‌کند.

ب) روح به بدن مثالی و برزخی که لطیف است و جرم و ماده ندارد اما از مقدار و شکل برخوردار است، تعلق می‌گیرد و این بدن لطیف عین بدن دنیوی است تفاوت در عدم فعل و انفعالات شیمیایی و فیزیکی و عدم جرم و ماده است. این نظریه به سهروردی منسوب است و نظریه معاد جسمانی ملاً صدرا نیز قریب به همین است. جعفر سبحانی، الهیات و معارف اسلامی ص ۴۹۱ برای اطلاع بیشتر ر. ک به جعفر سبحانی معاد شناسی، ترجمه علی شیروانی ص ۱۲۷-۱۴۰، شهید مطهری، مجموعه آثار ص ۷۸۸-۸۰۲ ج ۴)

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۵

پیغمبر و ائمه معصومین صادر شده است بطریق یقین پس اعتقاد به آنها لازم است [۱] و بدان که مشهور ما بین علما آن است که این عقاید خمسه که ذکر شد بعضی از آنها اصول دین و بعضی از آنها اصول مذهب است باین معنی که توحید و نبوت و معاد از اصول دین است و منکر چیزی از آنها کافر است و عدل و امامت از اصول مذهب است.

و بعضی امامت را نیز از اصول دین گرفته‌اند و تحقیق این مطلب در علم فقه است و معرفت این که این عقاید کدام از اصول دین است یا اصول مذهب

لازم نیست به این معنی که شرط اسلام و ایمان دانستن این مسأله نیست.

[۱] مباحث عذاب قبر و صراط و میزان و حساب و جنت و نار و .. همین طور که مؤلف معظم اشاره فرموده اند از شریعت مقدسه و پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام صادر شده و هیچ یک از اینها با عقل استدلال نمی شود آن چه که عقلا قابل استدلال است اصل مسأله معاد برای اجرای عدالت و پاداش و کیفر است نه جزئیات آن.

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۶

خاتمه

بدان که دلیل جامع مانع کلی از جوامع کلم حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر تشخیص مشخص فرقه ناجیه از سایر فرق هالکه در حدیث متواتر بین فریقین «ستفترق أمتی علی نیف و سبعین فرقه فرقه ناجیه و الباقی هالکه» [۱] با اغماض از سایر ادله متفرقه وجوه لا- یحصی منها ضابط کلی مستفاد از حدیث متواتر «مثل اهل بیتی کسفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق» [۲] و منها عموم «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» [۳] نظر

[۱] این روایت را غالب فرق اسلامی نقل نموده و هر یک خود را فرقه ناجیه می دانند. (برای اطلاع بیشتر ر. ک به مقدمه کتاب ص

[۲] این حدیث در گذشته توضیح داده شده ر. ک به ص

[۳] روایت «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» را به اختصار توضیح می دهیم.

مسلم است منظور از شناخت امام زمان تنها شناخت اسمی و خانوادگی نیست بلکه بیشتر شناخت فکری و به اصطلاح امروز خطی است که امت فکر و اندیشه و روح عمل

کرد امام و پیامبر را بشناسد تا بتواند راه هدایت را تشخیص داده و از گمراهی و ضلالت اجتناب کند.

□

توضیح این که فرض کنیم پیک روز بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک مسلمان متدین از دنیا برود و فرض بر این باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخصی را بعنوان امام و رهبر منصوب نکرده باشد آیا مردن او مردن جاهلی است یا خیر؟ با توجه به این که پیامبر در حیات نیست و به فرض این که آن حضرت کسی را منصوب نکرده باشد، مردن او جاهلی خواهد بود و آن شخص به جهنم خواهد رفت. آیا تقصیر این عمل به عهده کیست؟ شخص مسلمان متدینی که نتوانسته امام را بشناسد یا العیاذ بالله وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که کسی را معرفی نکرده است؟ مسلماً شخص مذکور گناه کار نیست پس با فرض مزبور باید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که معصوم از هر گناه و اشتباهی است مقصر دانست که آن هم محال است پس راه سوئی نمی ماند جز این که بگوئیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۷

بسوی عدم صحّت و قابلیت و لیاقت غیر امام امامیه از برای امامت زمین و زمان [دارد] خصوصاً به قرینه اضافه بزمانه خارج می شود امامت قرآن در هر زمان که تأویل عامه است و منها قوله تعالی إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ وَإِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ* «۱» الایات.

نظر به این که

هر فرقه از فرق مختلفه هالکه از بدء آدم إلى خاتم صلی الله علیه و آله و سلم دعوی شرک و مشرک در توحید یا سایر صفات کمالیه ورزیده به هر تعبیر و لفظ مختلف که در معنی متحد و راجع به شرک واحد الکفر کله مله واحده مثل تعبیر ابلیس علیه اللعنه از آن شرک «به أنا خیر و فرعون به أنا ربکم و نمرود به أنا احیی و أمیت» [۲] و نصاری به اقانیم ثلاثه «و الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» و

امام بعد از خود را منصوب فرموده و جلو هر گونه گمراهی را مسدود ساخته است و از عقل کل و ختم رسل که چنین فرمان می دهند که «کسی که امام زمان خود را نشناخته بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است» نقض غرض سر نمی زند به عبارت دیگر پیامبری که مردن بدون شناخت امام را مردن جاهلی می داند باید امام را منصوب کرده به دیگران معرفی نماید تا هدایت انسانها تحقق یابد اگر چنین عملی انجام نشود، هدف او که شناخت امام و در نتیجه هدایت مردم است باطل می گردد و بطلان هدف از یک انسان عاقل بعید است چه رسد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

ضمناً این نکته که برخی امام را قرآن دانسته اند همین طور که حضرت مؤلف بیان فرموده اند با قرینه اضافه امام به زمانه قرآن از امام بودن خارج می شود زیرا قرآن برای همه زمانهاست و ربطی به زمان خاصی ندارد

[۲] قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین ص ۷۶ شیطان گفت من از او برترم مرا از آتش (نورانی) و

در اندک مدتی ۱۸ تن به او گرویدند که آنان به حروف (حی) موسومند.

وجه تسمیه «باب» که در عربی به معنی «در» است به این سبب نبوده که او در آغاز ادعا می نماید که من «باب» امام زمانم و برای پی بردن به اسرار و حقایق بزرگ و مقدّس ازلی و ابدی باید از «در» بگذرند و به حقیقت برسند پس باید به من ایمان بیاورند تا به کمک من به اسرار نهانی دست یابند.

بعدها دعوت او بالا گرفت و سبب شورشهای پیاپی در مازندران- زنجان و تبریز گردید. به دستور میرزا تقی خان امیر کبیر و موافقت ناصر الدین شاه در تبریز مجلس مباحثه ای بین علما و باب با حضور ولیعهد تشکیل شد (۱۲۶۳ ه ق) و علما حکم به قتل او دادند و او را در تبریز تیر باران کردند. (۱۲۶۶ ه ق) از آثار اوست بیان به فارسی و عربی- دلائل السّبعه و احسن القصص. راجع به کتاب بیان که حضرت مؤلف هم به آن اشاره ای فرموده اند یکی از کتابهای باب است که او مدّعی نازل شدنش از ناحیه خداست و می گوید این که خداوند در قرآن می فرماید «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» اشاره به او دارد کتاب بیان تألیفی است از جملات عربی مسجّع مغلوط و فارسی (محمّد معین فرهنگ فارسی ج ۵ ص ۲-۲۲۳ و علی اکبر دهخدا لغت نامه ج ۳ ص ۳۲۴۹ برای اطلاع بیشتر ر. ک به همین مدرک ص ۳۲۴۹-۳۲۷۷ انتشارات دانشگاه تهران)

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۹

مظهر ذات و بهاء و صبح ازل [۱] و اهل باطن و اِلٰی غیر ذلک از الفاظ مختلفه راجعه به معنی

واحد و شرک متّحد در توحید و صفات کمالیه حق تعالی که فرمود وَ لِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی [۲] و الامثال العلیا وَ لَا يُشْرِكُ فِی حُكْمِهِ أَحَدًا [۳].

فَلَا يُظْهِرُ عَلٰی غَيْبِهِ اَحَدًا اِلَّا مَنْ ارْتَضٰی مِنْ رَسُوْلٍ [۴] وَ اِنْ يَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهِ اِلَّا اِنَاثًا وَ اِنْ يَدْعُوْنَ اِلَّا شَيْطٰنًا مَّرِيْدًا [۵] چنانچه حضرت صادق علیه السّلام استدلال به همین آیه شریفه فرموده در مزار وسائل [۶] به این که هیچ کس دعوی نکرده امارت حقّه را مثل دعوی اولی الامریه یا مرشدیه یا نائبیت یا

[۱] بهاء و صبح ازل: دو برادر که فرزندان میرزا عباس اهل نور مازندران بودند دو شاخه بایّه را تشکیل دادند میرزا یحیی ملقب به صبح ازل متولّد ۱۲۴۶ یا ۱۲۴۷ قمری مؤسس فرقه ازلیان و میرزا حسین علی ملقب به بهاء الله متولّد ۱۲۳۲ قمری مؤسس فرقه بهائیان می باشند. ازلیان از حیث عدد کمترند و بهائیان قسمت عمده بایّه را تشکیل می دهند.

(برای اطلاع کامل ر. ک به علی اکبر دهخدا، لغت نامه ج ۹ ص ۱۳۰۹۲-۱۳۰۸۹ انتشارات دانشگاه تهران).

[۲] اعراف ۱۸۰ .. خدا راست نامهای نیکو به آنها خدا را بخوانید

[۳] کهف ۲۶ .. و کسی را در فرمان خود انباز نگیرد.

[۴] جن ۲۶- او دانای غیب عالم است و هیچ کس بر عالم غیب او آگاه نیست مگر آن کس از رسولان برگزیده است ..

[۵] نساء ۱۱۷- مشرکان غیر خدای عالم هر چه را بخوانند یا جمادی است (مانند بتهای لات- منات- عزّی) یا شیطانی سرکش و (فریبنده) است.

[۶] در حدیث به اختصاص داشتن صفت امیر المؤمنین به علی بن ابی طالب علیه السّلام اشاره شده

که آن حضرت از ناحیه خدای تعالی متصف به این صفت گشته و احدی جز آن حضرت سزاوار این توصیف نیست و امام صادق علیه السلام به آیه ۱۱۷ نساء استناد فرموده است. (برای اطلاع کامل ر. ک حر عاملی، وسائل الشیعه، کتاب الحج، ابواب المزار و ما یناسبه ج ۱۰ ص ۴۶۹ باب ۱۰۶ حدیث ۱۹۹۰۰، بیروت دار احیاء التراث العربی الطبعه الخامسه ۱۴۰۶ ه ق)

مجموعه مقالات، ص: ۱۷۰

رکن رابعیت یا امثال آن از دعاوی هر یک از فرق نیف [۱] و سبعین مگر این که مبتلا شد به رنج و مشقت و ننگ و خواری. فکفی بذلک لهم عارا و شنارا و نارا و خسارا و میزانا و معیارا و عبره و اعتبارا و لله الحجه البالغه و الحجه القاطعه گذشته از همه بعد از این که هر کس مدعی ریاست حقه شد از بدء ابلیس علیه اللعنه إلى من بعد کافر و مرحوم و مطرود گشته و هر کس هم طالب و مستدعی شد جواب مقرون به صواب از کتاب شنید مثل ملائکه که قالوا نحن نسیح بحمدک و نقدرس لک جواب آمد انی اعلم ما لا تعلمون [۲] و اقل لکم انی اعلم من الله ما لا تعلمون [۳] و حضرت خلیل علیه السلام لما قيل له انی جاعلک للناس إماما [۴] قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین و دیگران گفت لکن تؤمن حتی تؤتی مثل ما أوتی رسل الله .. جواب [شنیدند که] الله اعلم حیث یجعل رسالتہ [۵] با وجود این چگونه طمع و مجال برای جهال و اهل ضلال در دعوی شرک

[۱] نیف: فزونی و زیادتی گویند آن چه بر یکانهای دهگان افزوده شود تا به دهگان دوم برسد مثلاً نیف و سبعین یعنی هفتاد و اندی.

[۲] بقره ۳۰- حال آن که ما خود تو را تسبیح و تقدیس می کنیم ..

من چیزی (از اسرار خلقت بشر) می دانم که شما نمی دانید.

[۳] یوسف ۹۶- به شما نگفتم که من از لطف خدا به چیزی (از اسرار غیب) آگاهم که شما آگاه نیستید.

[۴] بقره ۱۲۴- خداوند بدو گفت من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم ابراهیم عرض کرد این پیشوایی به فرزندان من نیز عطا خواهی فرمود (آری اگر شایسته آن باشند) که عهد من هر گز به ستم کاران نخواهد رسید.

[۵] انعام ۱۲۴- گفتند ما ایمان نیاوریم تا مانند آن که بر رسولان نازل شده بر ما نیز نازل شود. خدا بهتر می داند که در کجا رسالت خود را مقرر دارد (و که را این مقام بلند بخشد).

مجموعه مقالات، ص: ۱۷۱

□
كما [باقی می ماند] با وجودی که ممتنع و محال این گونه قیل و قال و دعوی و مقال بوده ما اجرهم علی الله و علی انتهاك
حرمت الله تكاد السموات يتفطرن منه و تنشق الأرض و تخز الجبال هداً أن دعوا للرحمن ولماً و ما يبغي للرحمن أن يتخذ
ولداً [۱] با وجودی که مقصودشان از ولدیت ولد کرامت نه ولادت بوده و مثل پیغمبر اولو العزم، مسیح علیه السلام می باشد
نه غیر معصوم.

□
تمت الرساله بعون الله و توفيقه.

[۱] مریم ۹۳- ۹۰- نزدیک است از این گفتار زشت (و پندار باطل) آسمانها از هم فرو ریزد و زمین بشکافد و

کوهها متلاشی شوند. چرا برای خدای مهربان فرزندى دعوى کردید؟ در صورتى که هر گز خدا (که منزه از مثل و مانند است) به فرزند داشتند سزاوار نخواهد بود.

مجموعه مقالات، ص: ۱۷۸

۳- قانون مشروطه مشروعه

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۱۸۱

[مقدمه ناشر]

بسم الله الرحمن الرحيم دو رساله «قانون مشروطه مشروعه» و «قانون در اتحاد دولت و ملت» در سال ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ هجری قمرى در زمان حیات مؤلف چاپ سنگى شده اند، سالها بعد (۱۳۷۴) نیز در مجموعه «رسائل مشروطیت» که به همت جناب دکتر غلامحسین زرگرى نژاد گردآوری شده است چاپ گردیده است. اینک ضمن قدردانى از زحمات ایشان همان را در این مجموعه با حروف چینی مجدد و اصلاح برخی اغلاط می گنجانیم.

هیئت علمى کنگره

مجموعه مقالات، ص: ۱۸۳

[مقدمه مصحح]

رساله قانون مشروطه مشروعه، اثر مرحوم حاج سید عبدالحسین موسوى لارى دزفولى الاصل، يکى ديگر از رسائلى است که در دفاع از مشروطیت تألیف شده است. متأسفانه زمان تألیف رساله، دقیقاً معلوم نیست.

فقط همین اندازه می دانیم که قانون مشروطه مشروعه، در سال ۱۳۲۵ در مطبعه محمدى شیراز طبع شده است. با عنایت به همین تاریخ می توانیم بگوئیم که رساله مورد بحث از جمله رسائلى است که قبل از انحلال مجلس و تعطیل مشروطیت نوشته شده است. به همین دلیل نیز در لابلای مباحث آن توجهی به انتقادات مطروحه از سوى رسائل مشروعه خواهان که عمدتاً پس از استبداد صغیر تألیف شده اند، موجود نیست. علی رغم این که رساله مشروطه مشروعه، به دلیل دفاع از کلیت مشروطیت، در شمار رسائل مدافع مشروطه محسوب می شود، اما مشخصات و ویژگیهائى که مرحوم لارى برای مشروطیت مشروع و مورد تأیید خویش می شمارد، این رساله را از بنیاد با دیگر رسائلى که در دفاع از مشروطیت نوشته اند، متفاوت می سازد. سیرى در اهم مباحث این رساله، این معنی را بیشتر روشن می کند.

مجموعه مقالات، ص: ۱۸۴

مرحوم لاری در اولین عباراتی که،

قبل از بیان مقدمه رساله اش، در باره شورای ملی و اهمیت آن آورده است، می نویسد:

«شورای ملی و مصالح کلی حکیم لقمانی در عهد همایونی فتوحات سلطانی از عالم پنهانی و عالم ربّانی و معلم روحانی روح القدس آسمانی تجلی به آفاق ظلمانی و ارکان این عبد فانی یافته.» و پس از این تحلیل از شالوده شورای ملی، در مقدمه سخن، صحت آراء و اتفاق نظر صواب دید شورا را با اشاره به آن چه در این باب در قانون اساسی آمده است، مشروط به صحت عقیده، عدم تظاهر اعضای شورا به فسق و فجور، موقوف و مصروف بر حسن فطرت و رشاد و بصیرت و نیز اعتقاد و پای بندی به مضمون آیات زیر می داند:

«این را بدانید که پیروزی و نصرت جز از جانب خداوند نازل نمی شود» آل (عمران / ۱۲۶).

«شما نمی خواهید مگر آن که خدا بخواهد» (انسان / ۳۰) «هر گز مصیبتی بر ما وارد نمی شود، جز آن مصیبتی که خداوند بر پیشانی ما نوشته باشد» (توبه / ۵۱).

«به هیچ کس زیان و بلایی وارد نمی کردند، جز با رخصت خداوند جهان که مشیت او را به کار بندد» (بقره / ۱۰۱).

«چه کسی بهتر از خدا داوری خواهد کرد» (مائده / ۵۰).

«کیست که قول او از قول خدای صادق تر باشد» (نساء / ۱۲۲).

«کیست که بهتر از خدا تعمیم دهد» (بقره / ۱۳۸).

مجموعه مقالات، ص: ۱۸۵

مرحوم لاری پس از آن که شرط عضویت مجلس شورای ملی را داشتن خصایص شخصیتی فوق الذکر و باور به مضمون آیات بالا معرفی می کند، می نویسد که بنا بر این باید دانست که در دایره هستی هیچ اثر و آثاری، قدرت و اقتداری، هیچ والد و

مولودی و خلاصه هیچ موجودی پا به عرصه هستی نخواهد گذاشت، مگر به افاضه و عنایت باری تعالی و فیاض واجب الوجود. از نظر لاری، معنای توحید کلی و نفی شرک جلی و خفی و اعتقاد به خلافت عامه و ریاست و سلطنت مطلقه و ولایت مطلقه همین است و جز این نیست.

نویسنده پس از تکیه و تأکید به ضرورت باور بر این عقیده توحیدی، تصریح می کند که از نظر مذهب عدلیه یا شیعه، همه دلایل و براهین عقلی و نقلی و نیز محکومات کتاب خدا و نیز سنت پیامبر، حاکی از این هستند که افعال الهی و احکام خداوندی عبث و بیهوده نیست و هر کدام متوجه مقصود و غرض خاصی است. جبریه، صوفیه، و بابیه و اشاعره که منکر حسن و قبح عقلی هستند، ظلم و عدول از عدالت را بر خداوند جایز شمرده و معتقدند که آن چه خدا انجام دهد، عدل است.

به عقیده مرحوم لاری با عنایت به عقاید کلامی شیعه، که در بالا اشاره شد و از جمله آنها این بود که افعال خداوند ناظر و به اغراض معین هستند و احکام الهی برای روشن کردن مصالح و مفاسد بندگان بیان شده اند، می توان نتیجه گرفت که:

- هیچ نظر و شورایی و هیچ تدبیر و آرای، از هیچ عقل و عقلایی و هیچ ذی شعور و دانایی محل اعتبار نخواهد بود، مگر آن که مستند به نظر و سخن

مجموعه مقالات، ص: ۱۸۶

انبیاء عظام، علماء اعلام و نواب حضرت خیر الانام و عقل عقیل مستقل امام و قواعد شرع اسلام باشد.

- انسان، کامل ترین مخلوق الهی است، هم در کیفیت و

هم در کمیت محاسن خلقت. مثل انسان، مانند مثل قرآن است که اگر انس و جن جمع شوند، مانند آن را نتوانند آورد. به همین گونه آفریدن موجودی چون انسان نیز از سوی غیر خدا ممکن نیست. حکمت خلقت انسان به گونه ای است که هر گاه عضوی از اعضای انسانی، وظیفه ای غیر از آن چه دارد و آن گونه که باید، انجام دهد، مانند عقب عقب راه رفتن، باعث بروز خطر و قبح منظر و ضرر خواهد شد. وقتی انحراف از هر جزئی از تدابیر خداوند، موجب قبح منظر و نقصان و اختلال و نسیان می شود. چگونه می توان گفت که با تدبیر سقیم و رأی شیطان رجیم و تخلف از قرآن و شریعت اسلامی می توان نظم هفت اقلیم را داد؟

□

- از روزگار حضرت آدم تا زمان پیامبری حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و از صدر اسلام تا روز قیامت، همه بی اعتدالی ها و اختلال نظم و زوال نعمت ها، به واسطه مخالفت حکم و شورای ملت و کفران نعمت اسلام بوده است. چنانچه از صدر اسلام تا کنون، کسی به ریاست و نعمت سلطنت و خلافت نرسیده، مگر به واسطه مصاحبت یا مجاورت و سرایت متابعت و حمایت از صورت و سیرت اسلام. استیلاء خارق العاده بر مشرق و مغرب زمین به دلیل همین تمسک و توسل و اتکای آنان به اسلام و مشورت با والی ملت و امام امت بود.

انقراض دولت و زوال سلطنت اسلام نیز از زمانی آغاز شد که مسلمین با

مجموعه مقالات، ص: ۱۸۷

جفا امام را مجبور به غیبت کردند و باعث اطفاء نور هدایت به دلیل

طولانی کردن هجرت و غیبت حضرت حجت علیه السلام و بی بهره شدن از شوری^{۱۱} و مشورت با امام شدند.

- دوام سلطنت صفویه از برکات پیوند آنان با علماء دین و ترویج مذهب امامیه بود. این دولت ما دام که به اعمال سوء روی نیاورده بود، در نهایت اقتدار قرار داشت. ولی وقتی تغییر حال داد و به اعمال سوء روی آورد، تحت تسلط افغانه گمراه قرار گرفت. علت تسلط روسها بر ایران نیز به دلیل مخالفت با آیت الله سید محمد مجاهد و رفتار کوفیانه با ایشان بود. منشاء دوام سلطنت ناصر الدین شاه نیز حسن عقیده او به اهل شریعت و نشر عدالت خصوصا در اوایل سلطنتش بود که در تمام مملکت به قلع و قمع بابیه و دفع شیخیه و لغو رژی مبادرت کرد. سلطنت هندوستان و حبشه نیز با آن قدمت و اقتدار، دچار ضعف و شکست نشد، مگر به واسطه مداخله کفار و کنار گذاشتن دین. به عکس، افغانه کابل و قندهار به دلیل پرهیز از مداخله دادن کفار در کشور خود، تا کنون زیر بار ننگ تسلط بیگانه نرفته اند.

- دولت فرانسه که دولتی نیرومند بود، پس از آن که به وضع قانون مزخرف فنون پرداخت، منکوب و اسیر شد. سلطان عبد العزیز پادشاه عثمانی نیز چون به اجرای همان قانون فنون پرداخت، از روسها شکست خورد. ولی سلطان عبد الحمید به واسطه رأی سدید و تلافی شدید اکید در حمایت اسلام و علماء اعلام، با کمال اقتدار و فتوحات بسیار تدارک و انحاء و کسر و انکسار نموده.

مجموعه مقالات، ص: ۱۸۸

- غلبه ژاپن بر روسیه، بر خوارق عادیّه،

در این ازمنه حالیه نیز ناشی از باطن شریعت و بواسطه استجابت دعاء یکی از خدام علماء بود. چنانچه سبب حدوث طاعون و وبا و نزول سختی و آفت و بلا- در میان دشمنان کافر، که از ده سال قبل تا به این زمان حادث شده، به دلیل نفرین یکی از خدام اهل دین بود.

مرحوم لاری پس از بیان سخنان بالا، و تصریح به این که همه وقایع و اتفاقات بی واسطه و با واسطه از خداوند عالم نشأت می گیرد و هیچ فعلی و عملی خارج از دایره اراده الهی نیست، تأکید می کند که باید سایر احوال مردم را نیز بر همین مبنا قیاس کرد. مجموعه تأکیدات نویسنده رساله مشروطه مشروعه، بر این مبنای مذهبی، بدون تردید پای بندی و شدت حساسیت او را به تنظیم همه امور، از جمله ارکان مشروطیت، بر شالوده های الهی و مذهب شیعه نشان می دهد. این همه تأکید بر ضرورت تنظیم همه امور فردی، اجتماعی و سیاسی را بر پایه های شریعت اسلامی در رسائل دیگر این دوران بسیار کمتر می بینیم. مرحوم لاری، به خوبی متوجه است که، ممکن است برخی این شبهه را مطرح نمایند که اگر هیچ رشد و تعالی و ترقی و استقامت بدون یاری الهی و برخورداری از ظاهر و باطن شریعت میسر نیست، پس دوام و استقامت قدرتهای باطل و فرقه های گمراه را چگونه باید تفسیر کرد؟ پاسخ لاری به این شبهه حاوی دو قسمت است. او در باب اصل شبهه و پاسخهای آن چنین نوشته است:

اگر بگویی، مشهود و معهود است استقامت سلطنت دول و نحل باطله،

مجموعه مقالات، ص: ۱۸۹

مخالفت تمام اهل شرع و

ملل بدون ملل و علل، بلافتور و زلل و بلا اختلال و خلل، پاسخ گویم که: .. أولا: اجمالا به این که شبهه، مصادم ضرورت نمی شود قطعاً. چرا که حکمت حکیم جبار در رفع الجاء از فاعل مختار، مقتضی همین است که در مقابل هر عقلی، جهلی و هر ضرورتی، شبهه ای و هر حقی، باطلی .. [قرار دهد] ..

و ثانيا: نقضا به این که تمام فنون فساد و مفساد و افساد و اذیت عباد و خرابی بلاد ناشی و منتهی به نفوس خبیثه شریره مرده ابالیس بنی جان است.

و با وجود این استیلا- و سلطنت ایشان از آدم تا آخر عالم بر تمام نفوس و اموال و ناموس امم بر وجه اتم و اعم و ادوم و اقوم از سلاطین عالم یجری فیهم مجری الدّم فی العروق اقتدار و انتمار از هر جهت.

مرحوم لاری، پس از دفع شبهه فوق الذکر از طریق پاسخهایی که فشرده آنها را آوردیم، به سراغ بحث دیگری می رود و در قالب مباحث عدیده و با عنوان و سر سخن قانون ملی، انتظارات خود را از مجلس شورای ملی و نظام مشروطیت بیان می دارد. به همین جهت می توان گفت که رساله مشروطه مشروعه، رساله ای است در دفاع از مشروطیت مورد نظر مرحوم لاری و نه نظامی که در چهار چوب قانون اساسی و متمم آن تبلور یافته است. لاری در قالب این قسمت از رساله خویش، خصایصی را برای قانون ملی و وظایفی را برای نمایندگان مجلس و زمام داران حکومت مشروطه مطرح می کند که در صورت تحقق آنها، آن نظام، مشروطه مشروعه خواهد بود

مجموعه مقالات، ص: ۱۹۰

دیدیم

که نخستین پایه مشروطه مشروعه لاری، شورایی مبتنی بر شریعت و برای اجرای احکام الهی است. در این تفکر مشروطه خواهی، باید همگی جدا بر این باور باشند که تمام اعمال بشری زائیده اراده الهی است و از دایره مقدرات باری تعالی خارج نیست. گفتیم که مرحوم لاری پس از آن که هر نظر و شورایی را برای اعتبار و اعتناء، راجع یا مبتنی بر شورای انبیاء، علمای اعلام و نواب حضرت خیر الانام و عقل عقیل مستقل امام والا مقام و قوانین شریعت معرفی می کند، انتظارات خویش را از مشروطه در قالب توصیف قانون ملی بیان می کند. این انتظارات را، که می توان پایه های دیگری از مشروطه مشروعه نویسنده دانست، می توان به شرح زیر تلخیص و دسته بندی کرد:

۱- قانون ملی باید ناظر به تحقیق تبری از شوم مشئوم همراهی و مشابهت، همانندی، همگونی و پوشیدن لباسهای غیر مسلمین باشد و کاری کند که مسلمین به لباسهای اسلامی که سبب شرافت آنهاست و دارای شعائر و علائم اسلامی است، ملبوس شوند «۱».

□
۲- قانون ملی باید در جهت از میان برداشتن بدعت تذکره مروری و قرنطینه عبوری عابری سیل زوار و حاجیان بیت الله الحرام، وضع و تنظیم گردد، چرا که از زمان وضع بدعت تذکره ستمهای زیادی بر زائران خانه خدا

(۱) مرحوم لاری در ادامه و انتهای این بحث و سخن خود، نقش شعار و نشان سر و سینه، نقش سکه مبارکه اسلام نقش شمشیر و سیف و نقش تاج را نیز ترسیم کرده است، که عکس آنها را در پایان رساله آورده ایم.

مجموعه مقالات، ص: ۱۹۱

رفته است: به خصوص کسانی که توانایی پرداخت

پول تذکره و قرنطینه را نداشته اند، بیشتر مورد ستم قرار گرفته و در حرم امن خدا به محبس انفرادی افتاده اند.

۳- قانون ملی باید در جهت کوتاه کردن دست طبای خبیث خارجی وضع شود.

۴- قانون ملی باید به اجرای احکام الهی در باره اهل ذمه و کفار اهل کتاب پرداخته و مقررات شرعی را در این باره کما و کیفاً به مرحله اجراء گذارد.

۵- قانون ملی باید ناظر به پرهیز از استفاده از البسه بیگانگان و تشبّه به مجوس باشد و مسلمانان را به پوشیدن البسه اسلامی تحریص نماید.

۶- قانون ملی باید سنت شوم ابالسه کفره را در زدن طبل و ناقوس و انداختن توپ، که از ملامت منکره ابالسه است، بر اندازد و در عوض مسلمانان را به رفعت اذان و تعظیم شعائر الهی وادارد.

۷- قانون ملی باید عمّال و ضابطه های حکومتی را به عدالت و اجرای اصول شرع وادارد و اجحاف و گرفتن قلق، جریمه و سرانه، تذکره و قرنطینه را به هر اسم و عنوان بر اندازد.

۸- قانون ملی باید مردم مسلمان را از تفرقه و پراکندگی دور بدارد و همه مسلمین را اعم از مرد و زن، پیر و جوان و شیعه و سنی در صف واحد جهاد در مقابل دشمنان خارجی متشکل نموده و آماده جهاد کند. باید دانست که اس و اساس اسلام به جهاد وابسته است. فتوحات تمام دوره های اسلامی از همین

مجموعه مقالات، ص: ۱۹۲

جهاد حاصل شده است اقتدار تمام دولتها از جهاد حاصل شده است، چنانچه اقتدار کنونی سلطان عبد الحمید خان عثمانی به سه طایفه متکی است که عبارتند از: جندیّه، ملکیه و عدلیّه. این

سه طایفه نیز به هیچ وجه به حوزه وظایف هم تجاوز نمی کنند.

۹- قانون ملی، باید ناظر به چشم پوشی از خصوص مالیات قصابی به ضمیمه اضافات فروع زاید بر اصل باشد، چه این مالیات و اضافات آن موجب زیان کلی قصاب و موجب مفسده او می شود.

۱۰- قانون ملی باید در جهت قطع ید فساد و مفسده کفار خارجه از همه امور، خصوصاً اختیار گمرکات اقدام کند. قرار داشتن اختیار گمرکات در دست خارجیان موجب ورشکستگی تجار و فرار آنان به دیار کفار گشته است.

۱۱- قانون ملی، باید به حسب تکلیف شرعی و ملی اسلامی، موجب عهد و میثاق و اتحاد بین هر دو دولت اسلام [ایران و عثمانی] و منشأ تقویت و عقد اخوت گردد. دو دولت باید عقود اکیده و شدیدیه بر این مودت و اتحاد جاری کنند. لازمه این اتحاد کلی و وداد نوعی، رفع ما به الانفراد جزئی است از اسباب مفسده خلف از جمله مواد اتحاد باید رفع تفتیش و تفحص در گمرکات و بندرات از کتب علمیه باشد. دو دولت نباید به کتب فرقه های اسلامی سخت گیری کنند. آنان وظیفه دارند به اصلاح میان مسلمین پردازند.

۱۲- قانون ملی باید در جهت بطلان هر فعل و عملی که از روی،

مجموعه مقالات، ص: ۱۹۳

سهو و نسیان، خطاء و اغراء و نادانی انجام گیرد، اقدام کند، زیرا خطاء و افراد در حق خود خطا کار بی مبنا و بی بنیاد است، تا چه رسد در حق دیگر مسلمانان خصوصاً سلطان، آن افعال از هر کس، حتی اگر از امین السلطان هم صادر شود، باید باطل گردد. بنا بر این هر قرارداد و معامله

و معاهده که بر آن بنیادها بسته شود، باطل و عاقل است و غیر مقبول. از جمله این افعال باطل، واگذاری بندر عدن به خارجه و تمکین خارجه از مملکت مصر ورود نیل است.

۱۳- قانون ملی با حکم جلی و لطف خفی خداوند و با توسل به باطن شریعت و اشاره حضرت حجت علیه السلام به دلیل آن که بر آن حضرت لطف تقریب به قدرت و دور شدن از معصیت و اظهار قدرت و اتمام حجت واجب است، با نصب قانون شورا و مشورت و مشروطه مشروعه، به گونه ای که خرق عادت و اظهار کرامت بود ریشه استبداد را به قدرت کامله الهی و حجت بالغه از بیخ و بن برکند. مردم باید به شکرانه این لطف الهی و موهبت کبری با طوع و رغبت، با جان و مال، نه با حرف بدون عمل به تأیید انجمن ملی محترم اسلام پردازند. انجمنی که در قرآن و حدیث از مانند آن حمایت شده است. نصوص صحیحه و صریحه [که مؤلف در متن آنها را نقل می کند] بر فوائد کلیه و مصالح نوعیه ای که ناشی و منتهی به حضرت حجت و صاحب شریعت است دلالت دارند، از جمله آنها، اقامه این انجمن و دخول در این چمن گلشن است. اهل این انجمن به دلیل قیام و اقدام به مصالح امام و لوازم اسلام و تحصیل خشنودی امام والا مقام افضل مهاجرین و انصار و افضل حواریین، اشراقین و مشائیین

مجموعه مقالات، ص: ۱۹۴

و مرابطین در حفظ ثغور اسلام در بسط عدل و قوانین شرع و حاملین تابوت و سکنیه و بقیه ما ترک آل موسی

و ليله القدر و نزول ملائکه و روح .. هستند.

اهل انجمن هم چنین لسان صدق و نطق گویان امام زمان و کاشف قطعی از حکم شرعی و مستلزم عادی از حکم واقعی و از رأی رضای معصوم می باشند.

مخالفت مخالفان با رأی صواب دید اهل ملت، محکوم به حکم قول به فصل و خرق اجماع امت است و اجتهاد در مقابل نص شمرده می شود و عاطل و باطل محسوب می شود استعفاء و تخلف و عذر و معذرت از خدمت و اطاعت انجمن بدون عذر شرعی، محکوم به حکم فرار از یورش به دشمن و عدول از جهاد است.

تمام این مراتب لیاقت و قابلیت که برای اعضای مجلس و انجمن شمردیم، مشروط و منوط به اجتماع شروط قابلیت و تحصیل لیاقت و جامعیت و دیانت و کفایت و حسن فطرت و عدالت و محاسن اخلاق سیرت و صورت است.

شرط اول تبری از لوث سرایت بدی اغیار و قبح مجالست و مجاورت اشرار و کفار مستبد و مفسد است که چون شیطان خود را داخل انجمن می کنند.

باید این شیطان را از ورود به انجمن ها مانع شد.

شرط دوم تحلی و تجلی اهل انجمن اقدس است به انوار و آثار وقار و محاسن سیرت و صورت اسلام خصوصا عدالت و التزام به محکمت قرآن و اعتقاد به بهشت و عمل به ارکان است.

مجموعه مقالات، ص: ۱۹۵

شرط سوم این که باید دخول در کعبه انجمن به قصد خلوص، محرم به احرام مخصوص و به اندیشه خدمت خالصانه در خدمت به مردم و با پیراستگی از پلیدیهای ظاهری و باطنی باشد. کسانی که وارد انجمن می شوند، باید در طلب علایق شخصی

و نفسانی نبوده و در طلب کمال، مجاهده و جهاد و استمداد از خداوند باشند و آن را کعبه خدمت به مردم انکارند. چنانکه خداوند در باب ورود به خانه خدا فرموده است اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ و در باب ورود به خانه پیامبر خدا گفته است که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ. مراد از خانه، خانه اسلام و دیانت است، نه خانه های سنگی و گلی. کسب اذن باید بنا به سیره و روش مجاهدین باشد که به هنگام جهاد با کافران از پیامبر اجازه می گرفتند. در این زمان نیز با توجه غیبت امام زمان علیه السلام، بنا به ظاهر اخبار، مردم باید در حلال و حرام، هم چنان که سیره روات در کسب اجازه در روایت کردن احادیث است، از نواب عام اجازه بگیرند.

۱۴- قانون ملی باید هر سال برای هر یک از عمّال اعلانی صادر کند مبنی بر این که به موجب فرمان انجمن محترم ملی و فرامین مؤکده، مسابقه دولتی، مالیات راهداری، قصابی، خبازی و سرانه، به هر اسم و رسم که باشد، از مسلمین گرفته نشود و این مالیات از اقباح قبايح و افحش فواحش و هتك اسلام شمرده شود و گیرنده و مباشر آن و حلال شمارنده آن خارج از ربقه اسلام تلقی گردد و تحت سیاست و حدود شرعیه قرار گیرد.

۱۵- قانون ملی باید موجب الزام و التزام تمام مردم، خصوصاً عمّال

مجموعه مقالات، ص: ۱۹۶

و ضابطین و حکام، به حدود شرعیه و سیاسات ملیّه گردد و انجمن محترم، این امور را تحت نظارت قرار دهد.

مرحوم لاری با بیان چهاردهمین انتظار خویش

از مجلس و اعضای انجمن ها، رساله خویش را خاتمه می دهد. چنانکه دیدیم لاری در سراسر رساله خویش بر ضرورت پای بندی مجلس و مشروطه طلبان بر حدود شرعیه و استعانت از علماء و مراجع و فقها تأکید می کند.

مجموعه مقالات، ص: ۱۹۷

[مقدمه مؤلف]

هو الله بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين شورای ملی و مصالح کلی حکیم لقمانی در عهد همایونی فتوحات سلطانی از عالم پنهانی و عالم ربانی و معلم روحانی، روح القدس آسمانی تجلی به آفاق ظلمانی و ارکان این عبد فانی یافته، و من باب کثره الأعوان دلیل عظمت السلطان لا جبران النقصان به نصّ و شاورهم فی الأمر «۱»، و أمرهم شوری بینهم «۲».

[مقدمه قانون]

صحه آراء و اتفاق نظر صواب دید شورى، چنانچه در نظامنامه «۳» اشاره به صحت عقیده و عدم تظاهر به فسق و فجور نموده، موقوف و مصروف بر حسن فطرت و رشاد و بصیرت و اعتقاد به مضمون آیات محکّمات [زیر است]:

(۱) آل عمران / ۱۵۹.

(۲) شوری / ۳۸.

(۳) اشاره است به قسمتهایی از مواد سوم، چهارم و پنجم قانون اساسی در شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان رفع تهمت.

مجموعه مقالات، ص: ۱۹۸

وَ مَا النَّصِيرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ * «۱» وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ * «۲» «و لا اله الا الله و لا حول و لا قوه الا بالله» لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ «۳» وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ «۴» وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا «۵» وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا «۶» وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا «۷» وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً «۸».

فعلى هذا: هیچ اثر و آثاری و قدرت و اقتداری از فیض وجود و عقول و قصود و غیاب و شهود و والد و مولود و هستی و قدرت و عمر عزت و دولت و سلطنت دنیا و آخرت من البدایه إلى النهایه، از

علل محدثه و مبقیه «۹» بأسرها «۱۰» و جمیعها نبوده و نخواهد بود مگر به افاضه و عنایت حضرت معبود و وسایط فیض مبدأ فیاض واجب الوجود. چنانچه همین است معنی توحید کلی و نفی شرک جلی و خفی و خلافت عامه و ریاست و سلطنت کلیه تامه

(۱) آل عمران/ ۱۲۶، انفال/ ۱۰- این را بدانید که پیروزی و نصرت جز از جانب خداوند نازل نمی شود.

(۲) انسان/ ۳۰- و شما نمی خواهید، مگر آن که خدا بخواهد.

(۳) توبه/ ۵۱- هر گز مصیبتی بر ما وارد نمی شود، جز آن مصیبتی که خداوند بر پیشانی ما نوشته باشد.

(۴) بقره/ ۱۰۲- به هیچ کس زیان و بلایی وارد نمی کردند، جز با رخصت خداوند جهان که مشیت او را به کار بندد.

(۵) مائده/ ۵۰- چه کسی بهتر از خداوند داوری خواهد کرد.

(۶) نساء/ ۸۷- کیست که سخن او از سخن خدا درست تر باشد؟

(۷) نساء/ ۱۲۲- کیست که قول او از قول خدا صادق تر باشد؟

(۸) بقره/ ۱۳۸- کیست که رنگ او بهتر از خداوند است.

(۹) علل پدید آورنده و بقاء دهنده.

(۱۰) اسر: همگی، تمامی.

مجموعه مقالات، ص: ۱۹۹

و ولایت مطلقه اولی الامریه اُولَیِّی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ «۱» و اموالهم و مضامین براهین عقلیه و نقلیه و محکّمات کتاب و سنت مذهب عدلیه به این که افعال الله معلّل به اغراض است و احکام الله تابع مصالح و مفسد نفس الامریه عایدۀ به خود عباد است نه مستند به عبث و لغو و ظلم و تصویب و تفویض، مگر بقول جبریّه و صوفیه و شیخیه و باییه و اشاعره منکره قبح و حسن عقلی «۲».

فعلی هذا: هر نظر و شورایی و

خیال و آرائی که مخالف قواعد و قوانین شرایع و دین اسلام و مسلمین است، از مزخرفات و وحی شیاطین و منشاء تمام مفسد دنیا و دین و خلل و اختلال نظم حال و اعتدال آسمان و زمین و مخرج از ربقة اسلام و مسلمین است.

فعلی هذا: بدیهی است که هیچ نظر و شورایی و هیچ تدبیر و آرای از هیچ عقل و عقلایی و هیچ ذی شعور و دانایی محل اعتبار و اعتنایی نبوده و نخواهد بود، مگر راجع بنظر صواب دید آراء و شورای انبیاء عظام و علماء اعلام و نواب حضرت خیر الانام و عقل عقیل مستقل امام علیه السلام و الا مقام و قواعد و قوانین شرع اسلام.

چنانچه هیچ اسمی رسمی و هیچ حکمتی و حکمی و هیچ نظر و فهمی

(۱) احزاب/ ۶- پیامبر از خود مؤمنان، به مؤمنان سزاوارتر است که برای آنان تصمیم بگیرد و اعمال ولایت و سرپرستی کند.

(۲) مقصود این است که افعال الهی دارای جهت و غرض خاصی است و احکام خداوندی نیز تابع مصالح و مفسدی است که از خود بندگان ناشی می شود. چنین است که مطابق عقیده برخی از فرق دیگر، چون اشاعره افعال الهی متکی به حسن و قبح عقلی نباشد و فی المثل خداوند بر خلاف قبح عقلی ظلم، ظالمی را پاداش دهد و بر عکس، فرد مصیبی را مجازات کند.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۰

و هیچ تدبیر و نظمی اصلح و احکم و افهم و اعلم و انفع و اتم و اسلم و اعم و انظم و اقدم و اعظم نبوده و نخواهد بود، از تدبیر مدبّر عوالم امکان و حکم حکیم

حضرت علام، لقوله تعالى إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ «۱» و ما سواء زخاريف الاوهام و اراجيف الاصنام و اضغاث احلام بئس لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا «۲» قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا «۳» أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ يَتِيهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ «۴» قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَوْ أَغْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ «۵» قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ «۶» وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ لَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ «۷»

(۱) آل عمران / ۱۹- در پیشگاه خداوند، دین همان اسلام است.

(۲) کهف / ۵۰- شیطان برای سیه کاران و ظالمان بدترین مولای بدلی است.

(۳) کهف / ۱۰۳، ۱۰۴- بگو ای مردم مایلید اعلام کنم، چه کسی در پاداش عمل از دیگران خسارت بیشتری خواهد برد؟ آنان که ثمره تلاش و فعالیت آنان در زندگی دنیا گم شد و می پندارند که در ساختار جامعه نیک اندیشی می نمایند.

(۴) محمد / ۱۴- آیا کسی که از پیشگاه پروردگارش گواه روشنی دارد با آن کسی همپایه است که دستاورد ناصوابش در نظر آراسته و زیبا می نماید؟ اینان کافر شده اند و دنبال هوسهای خود رفته اند.

(۵) مائده / ۱۰۰- بگو پاک و ناپاک برابر نمی شوند. گر چه ناپاکها چندان وافر و موفور باشند که تو را به شگفت آورند.

(۶) رعد / ۱۶- بگو آیا خدای کور با خدای بینا برابر است، آیا چند سیاهی با روشنایی برابر است؟

(۷) غافر / ۵۸- آن کسانی که می دانند، با آن کسانی که نمی دانند، برابر نمی شوند. مردم نابینا و

مردم بینا یکسان نخواهند بود و آن کسانی که ایمان آورده اند و اعمال شایسته دارند، با کافران بدکاره برابر نخواهند بود. شما این نکته ها را کمتر به خاطر می سپارید.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۱

وَ لَمَّا الظُّلُمَاتُ وَ لَمَّا الظُّلُورُ وَ لَمَّا يَشِيْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَمَّا الْأَمْوَاتُ «۱» أَ فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ
«۲» مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَ الْأَصْمَمِ وَ الْبَصِيرِ وَ السَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَ فَلَا تَذَكَّرُونَ «۳» وَ الْمَعْلُومِ بِالْبَدَاهَةِ وَ حَسَنِ الْفَطْرَةِ
این که انسان که یکی از بدایع صنع حکیم مطلق و مخبر صادق مصدق فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «۴» است، در کیفیت و کمیت
محاسن خلقت و تشکیل هیئت و بدایع صنعت و حکمت غیر متناهی حکیم مطلق جَلَّتْ عِزَّتُهُ وَ حَكْمَتُهُ مَثَلِشْ مَثَلِ اعْجَازِ قُرْآنِ
که در محاسن بدیع و فصاحت و بلاغت و جوامع کلم که لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ
بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا «۵». پس چنانچه تمام فصحاء و بلغا عالم، عاجز و ناتوان از زبان و بیان یک حرف، یا یک
وصف قرآن، در محاسن ترتیب و بدایع ترکیب، مگر آن که از منقصه لسان زیاده و نقصان آن، خجل و منفعل و حیران و
سرگردان. و هم چنین حکمت خلقت انسان. هر عضوی از اعضاء آن که وضع در غیر موضع وضع حکیم یا اعمال در غیر
محل مستقیم مثل اکل از قفا و مشی

(۱) فاطر / ۲۲-۱۹- و سیاهی و نور با هم برابر نیستند، نه سایه و نه آفتاب با هم

برابرند. زندگان و مردگان هم برابر نخواهند بود.

(۲) سجده / ۱۸- آیا کسانی که مؤمن بوده اند، همپایه آن کسانی می شوند که متمرّد و فاسق بوده اند.

(۳) هود / ۲۴- حکایت این دو گروه، حکایت کوران و کران است با مردمان بینا و شنوا. آیا دو گروه با هم برابرند؟ آیا یادآور نمی شوید؟

(۴) مؤمنون / ۱۴- جاوید باد خداوند رحمان، بهترین آفرینندگان.

(۵) الاسراء / ۸۸- بگو به حق سوگند اگر آدمی و پری گرد هم آیند که با تبادل فرهنگ و ادب مانند این قرآن، قرآنی بیاورند، هر گز نتوانند مانند این قرآن، قرآنی بیاورند. گر چه با کمال حمیت هنر و ابداع خود را روی هم بریزند و سالهای سال یار و هم کار هم باشند.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۲

قهقری موجب خطر و قبح منظر و اضرار و ضرر، کعمی البصر «۱»، پس انحراف از هر جزئی از تدابیر حکیم و انصراف از هر قدری از تقادیر قادر عظیم، در هر یک از هفت عضو، هفت شبر «۲» طول و عرض انسان و ترکیب سبع المثانی قرآن که موجب این همه قبح منظر و نقصان و اختلال نظم و نسیان می شود.

پس چگونه به تدبیر سقیم و رأی شیطان رجیم و تخلف از صراط مستقیم و لقمان حکیم و قرآن و شارع عظیم می توان داد نظم هفت اقلیم به تحکم و تحکیم؟ هیهات، هیهات، محال است و ممتنع است تمام مفسد عالم و بی اعتدالی امم و اختلال نظم و حکم و زوال نعم به نغم «۳» و وجود به عدم از بداء آدم تا خاتم و از صدر اسلام تا یوم القیام نبوده و نخواهد بود مگر به واسطه مخالفت حکم و

شورای ملت و کفران نعمت.

چنانچه از صدر اسلام تا کنون کسی مغتنم به غنیمت ریاست و نعمت سلطنت و خلافت نشده، مگر به واسطه برکت مصاحبت یا مجاورت و سرایت با متابعت و اطاعت و یا حمایت و محافظت صورت یا سیرت ظاهر الاسلام والا مقام. و لو در بعض اعوام و قدیم الایام، و کسی محروم و معدوم از این مقام معلوم و غنم مغنوم نشده و نمی شود، مگر به واسطه شوم مشئوم «۴» و ستم مسموم کفران این نعمت و مخالفت ملت و قدر ندانی سعادت و شرافت و برکات فیوضات

(۱) کعمی البصر، مانند کسی که چشمانش کور است.

(۲) شبر: وجب.

(۳) نقم: جمیع نعمت: عذاب، رنج و سختی، پاداش بد.

(۴) اصل: می شوم در سراسر رساله نیز همین می شوم به غلط به جای مشئوم آمده است. چنانکه قبلاً گفته ایم.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۳

غیر متناهی صورت و سیرت اهل اسلام والا مقام و اکسیر اتم باطن شریعت خیر الانام، علیه الصلاه و السلام، چنانچه استیلا اعراب علی خرق العاده و العجائب بر تمام مشارق و مغارب و ملوک اکاسره و جابره در مدت ششصد سال بعد از هجرت نشد و نمی شد مگر به واسطه باطن شریعت و مدد و امداد شوری و مشورت با والی ملت و امام امت علیه السلام. چنانچه انقراض دولت و زوال سلطنت بعد از آن نشد و نمی شود، از ایشان تا کنون مگر بعد از جفاء امت در اخفاء امامت و اطفاء نور هدایت به طول هجرت و غیبت حضرت حجت علیه السلام و شوری و مشورت خواجه نصیر ملت.

و هم چنین دوام سلطنت صفویه از برکات علماء ملیه

و ترویج مذهب عدلیّه امامیه در مدت مدید پانصد سال، در نهایت اقتدار و اعتدال و عدم عروض زوال و انتقام مگر بعد از تغییر کلی حال و احوال به سوء الفعال و تسلیط عمال جهّال و افاغنه ضلال بر حال و مال مسلمانان.

چنانچه تسلّط روسیّین بر اطراف ثغور مسلمین به واسطه مخالفت سید المجاهدین «۱» و اقتدار به جفای کوفیّین.

چنانچه دوام مدت سلطنت شاه شهید نبود مگر از حسن عقیدت به اهل شریعت، خصوصاً در اوایل سلطنت به نشر صندوق عدالت در تمام مملکت و قمع بایبه و دفع شیخیه و رفع دخائنه و منع کفّار از مداخله در کار.

(۱) اشاره است به آیت الله سید محمد مجاهد که در آستانه جنگهای دوره دوم ایران و روس، فتوای جهاد علیه روسها داد و خود نیز در جبهه ها حضور یافت. مؤلف محترم تلویحا شکست ایران در جنگهای مذکور را به دلیل مخالفت با مرحوم آیت الله مجاهد دانسته و عدم یاری او را به جفای کوفیان نسبت به امام حسین علیه السلام تشبیه می کند.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۴

و چنانچه سلطنت هندوستان و حبشه و زنگبار با دوام استمرار و قدم و استقرار و کمال اقتدار اسیر و گرفتار و صغار و انکسار نشد و نمی شد، مگر به واسطه مداخله کفار در کار و دیار به سوء کردار و رفتار و رفع آثار ملت و شعار، بر عکس افاغنه کابل و قندهار که به واسطه حذر «۱» و حذار از مداخله دادن کفّار تا کنون نرفته اند، زیر بار این عار و شعار و باقی اند بر اقتدار و اختیار.

و هم چنین دولت فرانسه با کمال شهنشاهی و

منافسه «۲» به محض احداث قانون مزخرف فنون مغلول «۳» و منکوب و اسیر و دستگیر شد. هم چنین سلطان عبد العزیز عثمانی به محض شوم اجراء همین قانون مشئوم معزول و معدوم و گرفتار محاربه کفار روسیه شد، ولی برادر رشید سلطان عبد الحمید به واسطه رأی سدید و تلافی شدید اکید در حکایت اسلام و علماء اعلام با کمال اقتدار و فتوحات بسیار تدارک و انجبار و کسر و انکسار «۴» نموده.

هم چنین غلبه ژاپن بر روسیه، بر خوارق عادیه در این ازمنه حالیه، از باطن شریعت غزّاء و ملت و استجابت دعاء یکی از خدام علماء.

چنانچه سبب حدوث طاعون و وباء و تنزل و عناء «۵» و آفت و بلاء در کفره اعداء «۶» از تاریخ ده سال قبل از این تا کنون، به واسطه نفرین یکی از خدام اهل

(۱) حذر: پرهیز کردن، دوری جستن.

(۲) منافسه: رقابت.

(۳) مغلول: اسیر، کسی که به غل و زنجیر افتاده است.

(۴) کسر و انکسار: شکستن و شکسته شدن

(۵) عناء: رنج و سختی.

(۶) کفره اعداء: دشمنان کافر.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۵

دین. و علی هذا القیاس، احوال سایر الناس من حیث الصحّه و الالتباس و الغناء و الافلاس و الترقی و الانعکاس فاعتبر، بهذا المقیاس و الاقتباس احوال سائر الاناس فانه خیر مقیاس و اساس فی الفراسه و الافتراس «۱» پس از مشاهده این اخبار و آثار، و تجربه و اختبار و عبرت و اعتبار، معلوم است به حسن الفطره و البداهه چنانچه خالق و رازق و مدبّر و مسخر عالم نیست، مگر خلاق عالم و مصوّر بنی آدم.

هم چنین به هیچ تدبیر و تسخیر و نظم

و تنظیم و حکمت و تحکیم و علم و تعلیم و فهم و تفهیم و دین و تدوین و حسن و تحسین در عالم نیست، مگر شورای ملی و آراء کلی و توحید «لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار» و ما عداه نار و عار و ذلّ و صغار و شعبده السحره و مسخره الکفره «۲».

فان قلت «۳»: مشهود و معهود است استقامت سلطنت دول و نحل باطله، مخالفت تمام اهل شرع و ملل بدون ملل و علل بلا فتور و زلل و بلا اختلال و خلل «۴».

قلت «۵» در جواب مقرون به صواب اولاً- اجمالاً به این که شبهه مصادم «۶» ضرورت نمی شود، قطعاً. و عذر و معذرت خطاء نیست، عقلاً، چرا که حکمت

(۱) پس در نظر آور بر همین مقیاس، احوال سایر مردم را، چه این بهترین مقیاس و اساس در فهم و دریافت است.

(۲) و جز آن هر چه هست آتش، ننگ، ذلت و خواری و نیرنگ ساحران و ریشخند کافران است.

(۳) فان قلت پس اگر [اشکال کنی] و به گویی.

(۴) خلل: و هن، فساد، تباهی.

(۵) قلت: گویم.

(۶) مصادم: صدمه زننده.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۶

حکیم جبار در رفع الجاء «۱» و اجبار از فاعل مختار، مقتضی همین است که در مقابل هر عقلی، جهلی و هر ضرورتی شبهه ای و هر حقی باطلی و هر حکمتی جهالتی و هر صلاحی فسادی و هر خیری شرّی و هر محکمی متشابهی و هر پیغمبری شیطانی. چنانچه فرموده و ما أرسلنا من قبلك من رسولٍ و لا نبيٍّ إلا إذا تمنى ألقى الشيطان في أميته «۲» و كذلك جعلنا لكل نبيّ عدواً

شَّيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنَّ يُوحَىٰ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا ﴿٣﴾ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ ﴿٤﴾ به این که چیزی را که خدا کشد بهتر از کشتن دیگر است. در مقابل و لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ ﴿٥﴾. الآیه.

و ثانیاً نقضا به این که تمام فنون فساد و مفساد و افساد و اذیت عباد و خرابی بلاد ناشی و منتهی به نفوس خبیثه شریره مرده ابالیس بنی جان است و با وجود این استیلا و سلطنت ایشان از آدم تا آخر عالم بر تمام نفوس و اموال و ناموس

(۱) الجاء: ناچار ساختن و واداشتن به کاری

(۲) حج/ ۵۲- ما پیش از تو رسولی نفرستادیم و نه پیامبری، که آیات ما را بر مردم تلاوت کنند جز آن که هر گاه آیات خدا را زیر لب زمزمه کردند، شیطان در زمزمه آنان و لوله افکند و باطلی را به صورت آیات حق به جلوه در آورد.

(۳) انعام/ ۱۱۲- به همین صورت که شاهد آنید ما برای هر پیامبری، دشمنی از بدخواهان آدمی و پری برانگیخته ایم تا با نیرنگ و فریب سخن شبهه ساز خود را به دیگری تلقین نماید و راه ایمان را مسدود سازد.

(۴) انعام/ ۱۲۱- شما باید این را بدانید که شیاطین ناپیدا به دوستان مشرک خود وحی و اشارت می کنند، تا با این بافته های خرافی با شما به بحث و جدل بنشینند.

(۵) انعام/ ۱۲۱- شما نباید از گوشت آن دامی تناول کنید که به هنگام سر بریدنش نام خدا بر آن یاد نشود. این را بدانید که تناول از گوشت آن دامی

که عمداً نام خدا بر آن یاد نگردد، فسق است.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۷

امم بر وجه اتم و اعم و اقوم از سلاطین عالم یجری فیهم مجری الدّم فی العروق «۱» اقتدار و انتمار «۲» از هر جهت.

و اما حلّا فی أحد الوجوه علی سبیل منع الخلوّ.

منها: این که اقتدار و استمرار و سلطنت کفار نیست مگر بر خصوص کفار و اشرار خبیث بی صاحب و بی ملّت امثال خود از ابل نه بر اختیار ابرار مسلمین صاحب دار مثل پروردگار عزیز جبار و والی دار مثل ائمه اطهار و صاحب کار چنانچه فرموده

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ * «۳» إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ «۴» أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تُوْزُهُمْ أَرْأَى «۵» و من المعلوم این که کشتن هزار کلب هراش «۶» و عقور «۷» بی صاحب هیچ نقلی نیست و مورد مؤاخذه کسی نیست، به خلاف کشتن یک کلب معلم و یک سگ پاسبان که مورد هزار مؤاخذه و دیه سلطان است.

و منها این که اقتدار و استمرار سلطنت باطله کفار از باب امهال «۸» و انظار «۹»

(۱) هم چون خون در رگها، از ایشان جریان می یابد.

(۲) انتمار: پلنگی کردن.

(۳) حجر / ۴۲- بی شک بندگان من از قریب تو مفتون نمی شوند و تو را بر آنان سلطه نخواهد بود.

(۴) نحل / ۱۰۰- نفوذ شیطان بر سر آن کسانی است که او را مولای خود گرفته اند و از او فرمان می برند و بر سر آن کسانی است که به اطاعت و پرستش شیطان مشرک شده اند.

(۵) مریم / ۸۳- ما شیطانها را بر سر کافران فرستاده ایم تا دلهايشان را

از کینه به جوش آورند.

(۶) هراش: هار.

(۷) عقور: گاز گیرنده، هار.

(۸) امهال: مهلت دادن.

(۹) انظار: مهلت دادن.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۸

خاص به کفار است. چنانچه فرموده فَمَهَّلِ الْكَافِرِينَ أَمَهُلَهُمْ رُوَيْدًا «۱» یا از باب استدراج و املاء است چنانچه فرموده سَسَيْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ أَمَلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ * «۲» وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ نُمَلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ «۳» چنانچه داد شداد و قوم عادِ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ «۴» یا از باب ایفاء «۵» جزاء حسنات ایشان است در دنیا، که حظی نداشته باشند در آخرت چنانچه فرموده يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ «۶» و یا از باب تبعیت و سرایت حسنات اسلاف ماضین و اعقاب آتین «۷» یا به جهت مجاورت و صحابه مؤمنین و رحمه للعالمین چنانچه فرموده وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ «۸» لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا «۹»

(۱) الطارق / ۱۷- اینک کافران را وا بگذار با فرصتی اندک تا به کمین برسند.

(۲) اعراف / ۱۸۲ و ۱۸۳، القلم ۴۴ و ۴۵- از آنجا که ندانند، تدریجا آنان را به سوی هلاکت می کشانیم. آنان را مدد می رسانیم تا بر کفر و طغیان خود بیفزایند و پیمانۀ آنان پر شود.

(۳) آل عمران / ۱۷۸- آن کسانی که با دو رویی و دو رنگی کافر شدند، تصور نکنند که این عمر طولانی و رفاه زندگی را به خاطر خوشبختی به آنان عطا کردیم. ما بدین منظور بر عمر و رفاه آنان افزوده ایم تا بر زور گویی و طغیان

خود بیفزایند و از آمرزش حق محروم شوند. اینان یاران دوزخند و برای آنان عذاب خوار کننده ای مهیا است.

(۴) فجر / ۸-۷- همان بانیان شهر ارم که با طاقها و ستونهای بلند، شهری که مانند آن را در میان شهرها پدید نیاورده اند.

(۵) ایفاء: وفا کردن.

(۶) آل عمران / ۱۷۶- خداوند جهان که آنان را مهلت و رخصت می دهد می خواهد با تاخت و تازشان در کفر و ضلالت، از رحمت آخرت محروم شوند.

(۷) آتین: آیندگان.

(۸) انفال / ۳۲- اما خداوند رحمان مردمان را با این گونه عذابها هلاک نخواهد کرد ما دام که تو در میان آنان باشی.

(۹) فتح / ۲۵- اگر آن مردان و زنان مؤمن از شهر مکه خارج می شدند و از جمع کافران جدا می گشتند بی شک کافران مکه را با عذاب دردناکی عذاب می کردیم.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۹

وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ * «۱» ای یدافع من الاشرار ببر الاخيار.

چنانچه انظار ابلیس، جزاء چندین سال عبادات سابقه اش بوده و صحبتش با انبیاء و مدارات و سلوکش با عباد الله و انظار فرعون، جزاء حق التربیه حضرت کلیم و مجاورت مؤمن آل فرعون و آسیه مؤمنه زوجه اش بوده.

چنانچه انظار منافقین از مهاجرین جزاء حق المهاجره را و انصار جزاء حق الانتظار و از اغیار وجود آثار و اخبار رحمه للعالمین، از مثل قرآن و امام زمان.

و چنانچه از برکات فیوضات علمی و عملی علماء ملی و شورای حکمت آراء عقلی، آثار انتصار کلی و اقتدار ولی سلاطین صفوی دار السلطنه اصفهان تا کنون مأمون به امنیت و امان و مشحون به حکمت لقمان و ترقیات شأن فوق شأن و دوام ملک و سلطان إلى آخر

زمان، بر خلاف سایر بلدان مملو از حدثان نقصان و حرمان.

[۱- نفی تشبه به کفار از هر جهت]

قانون ملی و فواید کلی غیر متناهی اولی اول، تبری و تخلی از شوم مشئوم مشاکله «۲» و مشابهه «۳» و مجانسه «۴» و ملابسه «۵» مسوخ «۶» ابالسئ

(۱) بقره/ ۲۵۱- و اگر سنت الهی بر این جاری نبود که شر نابکاران را به وسیله دیگران دفع کند ..

(۲) مشاکله: با یکدیگر موافقت و همراهی کردن، همانند و مشابه شدن.

(۳) مشابهه: همانند بودن، شباهت داشتن.

(۴) مجانسه: هم جنس بودن، همگونی.

(۵) ملابسه: در هم آمیختن، مشتبه ساختن، پوشیدن.

(۶) مسوخ: مسخ شدگان.

مجموعه مقالات، ص: ۲۱۰

خارج است و تجلی «۱» و تجلی به حلیه و زینت ما به الامتیازات و ممیزات، شرافات اسلامی است از هر جهت در صورت و سیرت و نشانه و سکه و علامت و هیاکل و حمایل و علائم و قوائم و مظاهر و شعائر و ملابس و نفایس و محاسن و قرائن و تیجان «۲» و ارکان مطرّز و ممیز به علامت و نشان فوق شأن اسلام و اسلامیان، چرا که در تحلی به حلیه طراز و امتیاز شعار و شعائر اسلام و الامقام، منظور نظر انور حضرت علّام و ملائکه کرام و ائمه انام و علماء اعلام [است و] از فوائد کلیه غیر متناهی، رفعت مقام و اکرام و اعظام و مراتب حرمت و احترام و شکوه سلطنت و سلطان و یمین میمنت و امان و هیمنت بر عدوان و تفرق و تفوق بر اصداد و نفرت از انداد و عشق و رغبت در اتحاد و دخول در مواد و عداد.

چنانچه مشاهد و محسوس این که میل نفوس و انس

مأنوس به سنخیت و جنسیت و نفرت از بینوئیت است بالطبع، چنانچه در حدیث الجنس یمیل إلى الجنس الا ترى الفیل یألف الفیلان (۳).

[۲- مرز قائل نشدن برای دولت اسلامی]

قانون ملی و عوائد کلیه غیر منتهای اولی عملی تخلیه و تخلی از شوم مشئوم، بدعت تذکره مروری و قرنطینه عبوری عابری سبیل زوار و حاج بیت الله الحرام. چرا که از تاریخ حدوث این بدعت شوم مشئوم نقص و نقصان و کسر و خسران در ارکان و بنیان عاملان و بانیان این ظلم و عدوان به عیان و برهان، به نص قرآن و فرقان، واضح و هویداست، از هر جهت.

(۱) تحلی: آراسته شدن.

(۲) تیجان: تاجها، دیهیم ها.

(۳) هر جنسی به جنس خود می گراید، آیا نمی بینی که فیل با فیلان الفت می گیرد؟

مجموعه مقالات، ص: ۲۱۱

چرا که به عوض تعظیم و تکریم غریبان مهمان پناه آوران مستجیران ضیف الله و زوار بیت الله که تعظیمشان تعظیم شعائر الله و من تعظیم حرمت الله ایشان را در هر بند و معبر باشد، ذل و انکسار و خواری و صغار به اضعاف جزیه کفار پول تذکره و قرنطینه گرفته و فقیر غیر قادر را حبس در بیت القاذور (۱) تبرعا کرده تا دیگران جزیه او را تبرعا بدهند.

واقبح و افحش و افضح از این ننگ و عار و شنار و خزی اهل ملت و دولت این که تمام حاج ضیف الله و زوار بیت الله الحرام از رجال و نسوان و صبیان اقلا یک عشره حبس قرنطینه جهنم قرینه آتش مکینه (۲) عریان کرده و دود خورده، گرفتار اکفر کفار لا یشعر، خمّار دیوانه شعار مستی وار، اما ابرار اخیار زوار به قطار قطار

فی العشی و الابکار (۳) برای تعداد و شمار باشد ذل و صغار کفار زنگبار این مست دیوانه به محض بهانه بیگانه به امر غلامانه خذوا فلان و فلانه از مرد و زنانه در مریض خانه زنده به گور اهل کفور و فجور. دیگر کسی را خبر نمی دهند از کشتن و سوختن آن مسلمان مهمان زوار بیت الله و مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا (۴) سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّامًا آمِنِينَ (۵) لَتَبِيكَ عَلَى الْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ بَاكِيًا فَقَدْ ضَيَّعَ أَحْكَامَهُ وَ اسْتَحَلَّتْ.

(۱) بیت القاذور: اینجا به معنی: مجلس انفرادی است.

(۲) آتش مکینه: آتش جایگاه.

(۳) عشی و ابکار: شب و صبح اشاره است به آیه ۴۱ آل عمران که می فرماید: و اذکر ربک کثیرا بالعشی و الابکار: پروردگارت را فراوان یاد کن و در شامگاه و بامداد خدا را تسبیح کن.

(۴) آل عمران/ ۹۷- هر کس به حریم کعبه وارد شود، ایمن خواهد بود.

(۵) سبا/ ۱۸- اینک بی زاد سفر چند شب و روز در نهایت امن و امان راه برگیرید.

مجموعه مقالات، ص: ۲۱۲

[۳- عدم دخالت کفار در شؤون مملکت اسلامی]

قانون ملی و فواید کلی لازمه غیر متناهی تخلیه و تخلی از نجاست کثافت اخشین طبابت و حکمت و تحکم و حکومت کفره خارجه است از هر چیز و هر جهت.

چرا که صفت حکمت و حکم حکومت از اجل صفات جلالیه، خاصه حکیم و حکم احکم الحاکمین است که لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (۱) فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبَهُ أَحَدًا إِلَّا مَنْ أَرْتَضِي مِنْ رَسُولٍ (۲) پس کسی که در پستی ضدیت و بت پرستی مشرکیت و نجاست و خباثت کفریه به مثابه صحت سلب انسانیت به مصداق صُمُّ بُكْمٌ عُمِّي

فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ «۳» إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا «۴» محال و ممتنع است، قابلیت و لیاقت مظهریه چنین صفت و وراثت، چنین فهم و رفعت لاستحاله القبیح و اجتماع الضدین علی العادل الحکیم چنانچه فرموده لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ «۵» و الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ «۶».

(۱) كهف/ ۲۶- و در فرمان خود کسی را شرکت نمی دهد.

(۲) جن/ ۲۷- ۲۶- و بر غیب خویش کسی را آگاه نسازد جز کسی را که به عنوان رسول خود پسندیده باشد.

(۳) بقره/ ۱۷۱- گویا این مردم همگان کر و لال و کورند که از کلمات و اشارات قرآن چیزی نمی فهمند از این رو عقل و اندیشه بکار نمی بندند.

(۴) فرقان/ ۴۴- اینان فقط مانند بهائم در فکر خوراک و زفافند، بلکه گمراه تر که خوراک لایق و زفاف مناسب خود را هم نمی شناسند.

(۵) بقره/ ۱۲۴- عهد و فرمان من به سیه کاران دودمانت نخواهد رسید.

(۶) اشاره به آیه ۲۶ سوره نور است که می فرماید «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ ..» زنان ناپاک مال مردان ناپاکند و مردان ناپاک مال زنان ناپاک. زنان پاک مال مردان پاکند و مردان پاک مال زنان پاک.

مجموعه مقالات، ص: ۲۱۳

پس چنین مفسدین و ابالیس مرده «۱» و اخوان قرده «۲» و عبده اصنام و اولاد حرام به مفسد اوهام و اضغاث احلام «۳» إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ و با مستی خمور و پستی فجور چگونه قابل و نایل حکمت و حکیم و حاکم و تحکیم و ذوق سلیم و فهم مستقیم و فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ می شود. حاشا و کلاً ابی الله ان

يَجْعَلُ قُوَّةَ الْاَنْبِيَاءِ لِلْاَشْقِيَاءِ «٤» عَلَاقَهُ بِرِ اَيَاتِ مَحْكَمَاتِ لَا تَنْجِدُوْا بِطَانَهُ مِنْ دُوْنِكُمْ لَا يَأْتُوْنَكُمْ خَلِيْلًا «٥» وَلَا تُمَسِّكُوْا بِعَصْمِ الْكُوْفْرِ «٦» وَلَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ «٧» (و من يتولهم فلئیس من الله فی شیء) و الفاسد لا یصدر منه إلا المفسد، بل المعتقد و المعتمد علی الفاسد افسد منه، و علی السفيه اسفه منه، و علی الضال أضل منه.

[٤- نفی تشبه به کفار در لباس]

قانون ملی و مصلحت کلی مقتضی تحلی و تجلی به حلیه و حلی و زیور شرع انور، عقد ذمه و ضرب جزیه بر کفار و اهل کتاب بر وجه مقرّر شرعی [است]، کما و کیفا و اخذا و صرفا و مصرفه مصارف بیت المال المعد لمصالح المسلمین، لکن به نظر و صواب دید اهل ملت و شریعت که بر وفق حکمت و مصلحت کلی اهل ملت و شریعت که بر وفق حکمت و مصلحت کلی

(١) مرده: جمع مارد: سرکش، متکبر.

(٢) قرده: بوزینه ماده.

(٣) اضغاث احلام: خوابهای آشفته.

(٤) خداوند امتناع دارد از این که قوت انبیاء را برای اشقیاء قرار دهد.

(٥) آل عمران/ ١١٨- غیر از هم کیشان خود کسی را به دوستی و همرازی خود اختیار مکنید که دیگران شما همراز و همدم نمی شوند. بلکه از جنگ روانی با شما کوتاهی نمی نمایند.

(٦) ممتحنه/ ١٠- شما مؤمنان حق ندارید به بازوی زنان کافر خود بچسبید و آنان را هم سر خود بدانید.

(٧) ممتحنه/ ١٣- با امت یهود هم که خدا بر آنان غضب آورده است، دست دوستی مدهید.

مجموعه مقالات، ص: ٢١٤

شرعی طرفین مجری از هر جهت شود، نه به اختیار عمال بد اعمال خونه «١» ملت و دولت که بر خلاف

شریعت و نقض حکمت و مزید عَلمت جزیه را بر عمله خمر و خماره می گیرند که در عوض و مقابل آن جزیه اضعاف مضاعف نجاست بول و غایط خودشان به خورد مسلمانان داده و پول از مسلمانان گرفته.

و اما فواید کلّیه و مصالح نوعیه و احکام ملیّه اهل جزیه این است که هر کدام مخالفت شرایط مقرّره ذمه نمودند، خون و مال او حلال و داخل بیت المال.

و امّا فواید کلی و مصالح نوعی عملی شرعی این است که اگر به این منوال و حکم عدل و اعتدال مقدر به حکمت ذی الجلال با کفّار معامله و اعمال [می شد]، هر آینه تمام کفره بالطّوع و الرّغبه در چند سال مشرف به شرف اسلام می شدند و تا کنون یک کافر در عالم باقی بر کفر نبوده. به واسطه حکمت حکم حضرت حکیم متعال، ولی به واسطه مخالفت حکمت حکیم و لطف کریم نتیجه بر عکس، شفاء سقیم، داء «۲» عظیم و عظام را رمیم «۳» نموده و تا کنون چندین کرور به مرور دهور به واسطه شدّت ظلم و زور از دار القرار فرار [و] به دیار کفّار با تبعه خارجه یا زیر علم کفره رفته و می روند، از مسلمانان.

این است حکمت فرمایش معصوم که «عدل ساعه خیر من عباده سبعین سنه» «۴» و این که، سلطان عادل شریک است در عبادت خلائق، چنانچه سلطان

(۱) خونه: خائنین.

(۲) داء: بیماری، مرض.

(۳) رمیم: پوسیده.

(۴) یک ساعت عدالت، بهتر از هفتاد سال عبادت است.

مجموعه مقالات، ص: ۲۱۵

انوشیروان، مخبر صادق خبر داده که به واسطه کفر در جهنم است ولی به واسطه عدل غیر معذب است. و هم

چنین عمر بن عبد العزیز مروانی در تمام ایام سلطنت کسی تفاحه «۱» به رسم هدیه برایش آورد، قبول نکرد، عرض کردند «آنها هدیه و النبئی کان یقبل الهدیه» جواب داد «انها فی زمن النبئی هدیه و فی زماننا هذا رشوه» یعنی کسی غرض و مرض طمع به پیغمبر ندارد که رشوه بدهد، به خلاف من، که غیر از این رشوه غرضی و مرضی نیست و روز اول جلوس مسند سلطنت، پیغام به زوجه اش دختر عمویش عبد الملک مروانی [داد] که قلاده مروارید که پدر به تو داده در شب زفاف، از بیت المال مسلمین است. یا آن را اختیار کن و مرا معاف دار یا مرا اختیار کن و آن را برگردان به بیت المال. و زوجه او را اختیار کرد، و آن را برگردانید، إلی غیر ذلک از عدالت مداری ملوک و ملوک زادگان سلف که فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ «۲» الایه.

۵- نفی تشبه به کفار در تراشیدن ریش]

لاری، سید عبد الحسین، مجموعه مقالات، در یک جلد، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ ه ق

مجموعه مقالات؛ ص: ۲۱۵

قانون ملی و فواید کلی و فواید کلی عملی، تخرلی از شوم مشثوم البسه ابالسئ مسوخ و تشبه به مجوس در تغییر و صورت و سیرت که خود ابلیس گفته:

□
وَ لَا مَرْنَهُمْ فَلْيَعْبِرَنَّ خَلَقَ اللَّهُ «۳» چنانچه از مسوخ امم سالفه جری «۴» و مار

(۱) تفاحه: سیب.

(۲) الاعراف / ۱۶۹، مریم / ۵۹- پس از پی آنها باقی ماندگان بودند.

(۳) نساء / ۱۱۹- فرمائشان می دهم که فطرت الهی را دگرگون سازند تا از دائرة فطرت خارج شوند.

(۴) جری: نوعی ماهی که به فارسی مار ماهی و در السنه دیگر با نامهای گوناگون

آمده است این ماهی عظیم الجثه است و در دریای سرخ وجود دارد. سیاه رنگ بدون فلس با استخوان کم و شارب است و هم چون مار باریک و دراز و دارای سری طویل است.

مجموعه مقالات، ص: ۲۱۶

ماهی است که به واسطه حلق لحاء «۱» و فتل شوارب «۲» مسخ شده اند چنانچه منصوص در نصوص مستفیضه است و در حدیث قدسی «قل لعبادی لا تلبسوا ملابس اعدائی و لا تطعموا مطاعم اعدائی و لا تشبهوا بأعدائی فتکونوا اعدائی کما هم اعدائی» «۳» و تحلی به جلیه و زینت و حسن محاسن نورانیت اسلام و اسلامیان زینة الله الّتی أخرج لِعِبَادِهِ «۴» و لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ «۵» و فِطْرَتَ اللَّهِ الّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا «۶» و صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً «۷».

[۶- وضع اذان در اوقات شرعی به جای طبل و مزیکه و ناقوس و توپ زدن]

قانون ملی و فواید کلی تخلیه و تخلی از شوم مشثوم ابالسّه کفره در اوقات طلوع و غروب به زدن طبل و مزیکه و ناقوس و توپ که از ملاحی «۸» منکره ابالسّه است در عوض و مقابل تحلی و تجلی به رفعت اذان و اعلام و اعلان به شکوه اسلام والا مقام که تمام خوارق عادات از غزوات و فتوحات اسلام مزید و مسدد همین قیام و اقدام و همّت و اهتمام و لزوم و التزام به اذان و اعلام و سایر

(۱) لحي: فک، استخوان آرواره، حلق لحاء: گلوی استخوانی.

(۲) فتل شوارب: تاباندن شارب.

(۳) ای پیامبر به بندگان من بگو که لباس های دشمنان مرا نپوشند، خوراکیهای دشمنان مرا نخورند و خود را به دشمنان من شبیه نسازند که در این صورت دشمن من خواهند بود، چنانکه آنان

(۴) اعراف / ۳۲- زینت های طبیعی را که خداوند برای آراستن بندگان خود به عمل آورده.

(۵) اعراف / ۲۶- لباس تقوی که زشتی و پلیدی را به وجود شما راه ندهد، بهتر از جامه ستر است که زشتی را نهان می سازد.

(۶) روم / ۳۰- سرشت خدا را دنبال کن، همان سرشتی که جان مردم را بر آن بسرشت.

(۷) بقره / ۱۳۸- ایمان بی تعصب و اخلاص همان تعمیم الهی است و کیست که بهتر از خدا تعمیم دهد.

(۸) ملاحی: جمع ملهی: آلت لهو.

مجموعه مقالات، ص: ۲۱۷

شعائر اسلام که محلّ نظر ملک علّام و ملائکه کرام [است] وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ﴿۱﴾.

[۷- اجرای قسط و عدل]

قانون ملّی و فواید کلّی غیر متناهی اولی کلّی فعلی عدلی و مصالح کلّی و سلطنت اسلامی عدل و اعتدالی بموجب و إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ﴿۲﴾ و جواب الزام و التزام از عمّال و ضباط و حکّام بر وجه ضمانت و غرامت و سیاست شرعی بر مخالفت عدل و تعدیل بین رعیت در گفتار و کردار و رفتار بحق و صدق و عدل و نصیح و اعتدال در حال و احوال و ترک عادات سیئه شوم مشؤم بی اعتدالی از اجحاف به هر اسم و رسم و بهانه و قَلَق ﴿۳﴾ و جریمه و سرانه و تذکره و قرنطینه و جزای نقدینه و سایر حرکات وحشیانه با هر آشنا و بیگانه از فنون ظلم و عدوان و فریه ﴿۴﴾ و بهتان بر خصوص مسلمانان و بندگان بی پناه و بی گناه [است] اگر در خانه کسی است همین بس است که از تاریخ هشتاد سال تا کنون که در

عبره و اعتبار و سیاحت و تجربه و اختیار که خاطر داریم و به چشم بصیرت و حسن فطرت تعقل کرده ایم قریب ده کرور مسلمانان داخله فرار به خارجه نموده اند و به این واسطه بلاد محروسه ایران در تنزل و خرابی و بلاد خارجه در ترقی و آبادی [شده]، در خصوص یک عراق عرب از بغداد الی کوفه و بصره پنج کرور ایرانی از هر صنف مشغول تعمیر و آبادی و رعیتی و تجارت و فلاحت و زراعت از هر جهت و از عرب در تمام ایران ده نفر

(۱) آل عمران/ ۱۲۶، انفال ۱۰- پیروزی و نصرت جز از جانب خدا نازل نمی شود.

(۲) نساء/ ۵۸- چون در میان مردم به داوری بنشینید، به عدل و داد، داوری نمایید.

(۳) قلق: واژه ترکی است به معنی: رشوه.

(۴) فریه: افتراء.

مجموعه مقالات، ص: ۲۱۸

نه تاجر نه زارع نه محصل نه تبعه به هیچ وجه نیست. عاقل را کافی است که جهت و سبب چیست و نیست مگر حرمان و نقصان سلطنت قاهره به واسطه انفراد از فواید کلیه اتحاد و استمداد به جهاد و جدّ و اجتهاد حمایت و معیت شورای ملی و ملّیین.

[۸- وحدت ملی]

قانون ملی و فواید کلی و مصالح نوعی غیر متناهی شرعی ملّتی و دولتی و حکیم لقمانی و نصوص قرآنی، تخلّی و تبری از وحشت شتات «۱» و انفراد و تحلی و تجلّی بقوّت و عزّت عدد و اتّحاد و استمداد مدد ربّ العباد در مجاهده و جهاد بر جمیع افراد و آحاد اهل بوادی و بلاد از قریب و بعید و داخله و خارجه مسلمین از ملّیین از مخالف و مؤالف از

خاصّه و عامّه و سنی [و] شیعه حتی بر نسوان و صبیان در خصوص دفاع اعداء دین از مال و جان «۲» و نفوس و ناموس اسلام و مسلمین [است] از هر جهت و از هر بابت.

چنانچه فرموده إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُيُوتٌ مَرْصُورَةٌ «۳» و إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ «۴» و قال عليه السّلام: «ان الجهاد باب من ابواب الجنه هو لباس التقوى و درع الله الحصينه و جنته الوثيقه فمن تركه رغبه البسه الله ثوب الذلّ و شمله البلاء و ديث بالصغار

(۱) شتات: پراکندگی.

(۲) اصل: حال.

(۳) صف / ۴- خداوند جهان کسانی را دوست دارد که در راه او صف زده، پیکار می نمایند و چنان پایدارند که گویا دیواری از سنگ و سرب بر آورده اند.

(۴) محمد / ۷- اگر شما خداوند را یاری نمایید، او نیز شما را یاری خواهد کرد و قدمهای شما را در معرکه نبرد استوار خواهد ساخت.

مجموعه مقالات، ص: ۲۱۹

و القماءه .. «۱».

چنانچه سلطنت داود و امارت طالوت به قتل جالوت و سلطنت جمیع انبیاء و رسل خصوصاً فتوحات اسلام از صدر تا کنون خلفا عن سلف به همین مدد و استمداد به جهاد ربّ العباد بوده و اسّ اساس دین و آئین و رکن رکین و حصن حصین و عون و معین اقتدار و نصرت و انتصار سلطنت و عزّت و دوام ملک و دولت مبنی و مبتنی بر جهاد و اتحاد با اهل ملّت و سداد و وداد و تخلّی از انفراد و وحدت آحاد [است].

چنانچه اقتدار حالی سلطان عبد الحمید خان عثمانی با وجودی که دولت قاهره است

و امور مملکت و دولت را منوط و مربوط به سه طایفه نموده، جندیّه و ملکیّه و عدلیّه بلکه جندیّه که عسکرّیه باشند غیر از معد و مستعد حرب و محاربه، به هیچ وجه اختیار ملکی و ملکی به ایشان نمی دهند و ملکیّه که حضرات ولات و نایب مناب «۲» ولاتند، به هم چنین به هیچ وجه اختیار ولایت و حکومت نمی دهند، مگر استیفاء مالیات و رفع رجوع فساد ملکی محلی و تمام امور کلیّه مکّرمه و ولایت از سیاسیّات و مرافعات و فصل خصومات

(۱) در متن رساله، خطبهٔ بالا افتادگی ها و اغلاطی داشت که با مراجعه به نهج البلاغه خطبه ۲۷ تصحیح شد. ترجمه عبارات خطبهٔ جهاد در ترجمه استاد دکتر سید جعفر شهیدی چنین است:

«جهاد دری است از درهای بهشت که خدا به روی گزیدهٔ دوستان خود گشوده است و جامهٔ تقوی است که بر تن آنها پوشیده است. زرهٔ استوار الهی که آسیب نبیند و سپر محکم اوست- که تیر در آن ننشیند- هر که جهاد را واگذار و ناخوشایند داند، خدا جامه خواری بر تن او پوشاند و فوج بلا بر سرش کشاند و در زبونی و فرومایگی بماند..» نهج البلاغه ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰، ص ۲۷.

(۲) نایب مناب: جانشین.

مجموعه مقالات، ص: ۲۲۰

و عزل و نصب قضات و مفتین و وکیل اوقاف و رئیس جنایات، تمام را رجوع به عدلیّه ملّیه که شیخ الاسلام نموده و مع ذلک هر یک از مناصب عدلیّه و ملکیّه را مدّتی معین قلیل است که تجاوز از آن مدّت را، مخلّ و مضرّ به حال رعیت

و عدالت مداری می دانند.

و هم چنین بر هر منصبی از مناصب عدلیه و ملکیه، قضات و ولات ناظر و مدعی و مفتشی معین کرده اند که مانع و رادع آنها شود از رشوه گرفتن و مخالف قانون نمودن و تفتیش صدق و کذب شکایت هر شاکی و لو فضولی باشد، از هر کس، و لو والی الولاه باشد، نماید و به موجب تفتیش رفتار کند.

[۹- تسهیل در اخذ مالیات]

قانون ملی و مصالح کلی نوعی و عملی ملزم، اغماض و چشم پوشی از خصوص مالیات قصابی است به ضمیمه اضافات فروع زاید بر اصل مأمورین و مباشرین عمال و ضباط ضرر کلی و فساد عملی مستوجب و مستغرق گوشت و پوست بلکه خون خود قصاب است و مستلزم خلل و زلل تعشیر و تعذر قصابی است. چرا [که] از عهده بر نمی آید مگر به اقتحام «۱» در مفسده حرام به هر قسمی از اقسام چپو «۲» و دزدی انعام.

به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی در آورند غلامان او درخت از بیخ

لهذا، حسب المصلحه الملزمه و اولویه دفع المفسده از جلب المنفعه، اعلان فرمان اکید و قدغن شدید بر معافی قصابی از مالیات سلطانی به هر اسم

(۱) اقتحام: خود را در مشقت انداختن - هجوم بردن، سرازیر شدن.

(۲) چپو: غارت، یغما.

مجموعه مقالات، ص: ۲۲۱

و رسم دیوانی.

[۱۰- پاکسازی مرزهای اسلامی از دست کفار و اجانب]

قانون ملی و مصلحت کلی، تخلیه و تخلی ید فساد و مفسده کفار خارجه است از هر کار و اختیار خصوصا از اختیار گمرکات سر حدود اسلام چرا که مفسده آن عظیم و ضررش جسیم و خطرش عظیم و عمیم و اخراجات «۱» بی اندازه دارد از دولت و اجحافات کلیه بر رعیت که موجب انکسار و شکست کار و فرار تجار اخیار به دیار کفار [است] گذشته از ننگ و عار و سر شکستگی دولت اسلام است که دست اندر کار و صاحبان اختیار با چنین کفار سفاهت مدار مسخره وار مفسده کار دیوانه شعار یعنی در تمام مملکت اسلامیان قابل مدیر

گمرکات نیست که مستغنی از فسده و اخوان قرده خارجه شوند و اسلامیان را از ذل حاجت و ننگ احتیاج استخراج نمایند البته رفع این مفسده از دولت و ملت اسلامیان، اولی است از جلب هزار منفعت چنانچه در تمام دول خارجه احدی از خارجه را دخیل و مداخله در کاری نمی گذارند و نخواهند گذاشت.

[۱۱- التزام به عهد و قرارداد بین دول اسلامی]

قانون ملی و مصالح کلی عملی اولی و حسب التکلیف شرعی ملی، اسلامی، وجوب عهد و میثاق اتحاد و اتفاق بین هر دو دولت اسلام است در حمایت و تقویت و عقد اخوت، و مشورت و مصلحت و دولت و سلطنت از هر جهت کنفس واحده متحد و اخوان توأمان، کالفرقدان «۲» لا یفترقان در شعار

(۱) اخراجات: مخارج.

(۲) فرقدان: نام دو ستاره نزدیک قطب شمال که در فارسی موسوم به دو برادرند. کالفرقدان لا یفترقان: مانند دو ستاره برادر که از یکدیگر فاصله نمی گیرند.

مجموعه مقالات، ص: ۲۲۲

و دثار «۱» و ما به الافتخار و اقتدار و انتصار «۲» در حرب و محاربه اغیار کفار.

چنانچه حق تعالی فرموده وَ اغْتَصَبَ مُوَا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا «۳» و معاهده عهد و ثیقه و معاهده عقود اکیده شدیده بر این موَدّت و اتحاد و نفی بینوئیت و انفراد از اهمّ مهمّیات و الزم ملزمات و اعظم فواید کلیه و اتم مصالح عزّت و اقتدار سلطنت اسلام است از هر جهت ولی لازمه این اتحاد کلی و و داد نوعی رفع ما به الانفراد جزئی است از اسباب مفسده خلف و نفاق و انفراد و شقاق که منافی با کمال اتحاد و اتفاق است.

منها رفع تفتیش و تفحص در گمرکات و بندرات از

کتب علمیّه و مذاهب مختلفه نیف «۴» و سبعین فرقه و رفع ضبط و تحجیر «۵» و اتلاف و حرق و غرق کتب علمیّه چرا که تکلیف دولت چنانچه حق تعالی فرموده وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ «۶» اصلاح بین مسلمین است چنانچه در هیچ دولتی تفتیش و تحجیر کتب علمیّه و اتلاف آنها نبوده و نیست نهاییه، منع و مانع شوند از دخول و ادخال در مملکت دیگر، تفتیش و تحجیر و اتلاف چرا؟ خصوصا در صورتی که اغلب آن کتب تفاسیر قرآن و احکام حضرت سبحان و پیغمبر آخر الزمان که اتلافش هتک شعائر اسلام والا مقام و شوم مشئوم عقوبت و انتقام [است] که از شوم

(۱) دثار: جامه، لباس.

(۲) انتصار: پیروزی.

(۳) آل عمران/ ۱۰۳.

(۴) نیف: خورده ای، نیف و سبعین: هفتاد و چندی.

(۵) تحجیر: قرنطینه.

(۶) انفال/ ۱.

مجموعه مقالات، ص: ۲۲۳

مشئوم همین قسم از بدعتها آثاره حرب روسیه و اتلاف آلاف الوف مسلمین و عزل و انزال سلطان عبد العزیز چه فایده که مفسدین فتنه انگیزان و خائنین در گاه سلطان مناع الخیر خیر خواهان عدالتشان انوشیروان هستند.

[۱۲- تضمین امنیت اموال شخصی مردم]

قانون ملی و مصالح کلی و قواعد عقلانی و مستقلات هر عاقل و دانایی حاکم و جازم و قانع و ملزم و ملتزم و فساد و بطلان و خسران و حرمان هر فعل سهو و نسیان و خطاء و اغراء «۱» و سفه «۲» و نقصان از هر انسان و لو امین السلطان باشد. چرا که خطا و اغراء و فعل سفهاء در حقّ خود مخطی و مغرور و سفیه، نافذ و جری نیست، عقلا و شرعا، جزما و قطعاً، فضلا از انفاذش «۳» در حق

دیگران از مسلمانان خصوصا در حق سلطان.

فعلی هذا هر کار و کردار و قرار و مدار و معاهده و معامله که بر وجه سفه و اکراه یا خطاء و اغراء یا مخالف قانون ملت بیضاء، و شورای عقلاء صادر و ظاهر از و کلاء و امنای دولت اسلام شده باطل، و عاطل و نکول «۴» و معلول و غیر مقبول است.

منها تفویض بندر عدن «۵» به خارجه و تمکین «۶» خارجه از مملکت مصر و بحر نیل و سایر بحار ممالک اسلام و هم چنین تمکین از مداخله کفار در جزائر

(۱) اغراء: برانگیختن.

(۲) سفه: نادانی، بی خردی.

(۳) نفاذ: روان گردانیدن، اجراء فرمان.

(۴) نکول: خودداری.

(۵) بندر عدن: بندری در سواحل جنوبی شبه جزیره عربستان که پس از تأسیس جمهوری یمن جزء آن گردید.

(۶) تمکین: جای دادن، پا برجا کردن.

مجموعه مقالات، ص: ۲۲۴

عرب و ثغور اسلام با وجود منع شدید در وصایای نبویّه از سکناى کفار و مداخله آنها در جزایر و ثغور اسلام.

منها تفویض بندر مسقط ببعض خوارج که مطمع خارجه شده با وجودی که تا کنون کشتیهای جنگی نادری لنگر انداخته بر دورش.

منها تفویض بحرین به خوارج «۱»، با وجودی که معدن غوص لالی و مروارید است و به هم چنین بندر دویی و شارجه «۲» و بزّ عمان که معدن غوص مروارید است با وجود اتصالش به بیخه جات خلیج فارس که در نهایت آسانی است رفع ید خوارج و قطع طمع خارجه از برای خوانین خلیج.

و هم چنین ارض و زمینی از بندر جاسک و هم چنین بلاد قفقازیّه و ترکمانیه و افغانیه که بطریق خیانت و سفاهت و غدر و غبن و

جهل و اغراء از دست داده اند با عدا و به قاعده عقل و عقلاء و مشروطيه دانايي و شوري^۱ و فساد جهل اغراء و افعال سفها در وکلا- و امرا و وزرا بايد تمام اين بلاد مسترد و مرجوع به اصل اصیل خود کما کان فی السابق لا حق و فائق گردد و رفع يد غدرو عدوان از بلاد مسلمانان بر تمام اسلاميان واجب است و قوت اتحاد و وجوب جهاد در رفع فساد و افساد از معاش و معاد عباد.

[۱۳- اقتدار جامعه اسلامی]

قانون ملی و مصالح کلی و حکم جبلی و لطف خفی حکیم ملت و باطن شریعت و اشاره مشیت اعلا قدرت حضرت حجه علیه السلام محض وجوب و لطف تقریب به طاعت و تبعید از معصیت و اظهار قدرت و اتمام حجت نه حاجت

(۱) خوارج: خارجيها.

(۲) اصل: شارکه.

مجموعه مقالات، ص: ۲۲۵

بسط بساط عدل عدالت و ارائه طریق هدایت و بصیرت به نصب قانون شوری^۱ و مشورت و مشروطیت مشروعیه علی خوارج عادات و اظهار الکرامات و المعجزات إفاضه فیض عنایت فرمودند، جلت قدرته و کبریائه و عظمته، و ریشه استبداد و فساد افساد را به قدرت کامله و حجه بالغه فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ «۱» و يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ «۲» از بیخ و بنیاد کنده و قوت اقتدار حضرت پروردگار و اشاره ائمه اطهار سلام الله عليهم اجمعين اشرار کفار و فجار خمار، ذلیل و خوار، گرفتار سوء کردار و رفتار و خزی دنیا و عذاب النار و العار گشته و به مژده شکرانه این نعمت عظمی و موهبت کبری، تبریک و تهنیت و آلا ف سلام و تحیت و تشکر

و تذکر [گفته] از هر جهت از جهات طوع و رغبت و بندگی و اطاعت از جمیع کاینات اهل ارض و سماوات جانا و مالا، قولاً و فعلاً- و حالا و احوالاً پروانه نثار و ایثار قدم و قلم اقدامات مهمه انجمن محترم ملی اسلام و انصار حواریین، روح افزای امام والا- مقام علیه السلام که مظهر آثار بسط عدل و اقتدار و محلّ نظر انوار قسط و انتصار محض اتمام حجّت و اظهار حیات و قدرت و قطع محجّه «۳» و احیاء دین و ملت و مَنْ أَحْيَاهَا فَكَاثِرًا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا «۴» چنانچه فرموده: أ تجلسون و تحدّثون؟ فقالوا: نعم. فقال عليه السلام: انّی احبّ تلك المجالس الّتی یحیی فیها أمرنا.

و قال علیه السلام: ان لله بابواب الظالمین من نور الله و أخذ له البرهان و مکن

(۱) انعام/ ۱۴۹- پس سند قطعی و حجت رسا از آن خداوند است.

(۲) فتح/ ۱۰.

(۳) محجّه: راه راست.

(۴) مائده/ ۳۲.

مجموعه مقالات، ص: ۲۲۶

له فی البلاد، لیدفع بهم عن أولیائه، و یصلح الله به امور المسلمین، إلیهم یلجأ المؤمن من الضیّ، و إلیهم مرجع ذوی الحاجه من شیعتنا، و بهم یؤمن الله روعه المؤمنین فی دار الظلمه، أولئک المؤمنون حقاً أولئک امناء الله فی ارضه، أولئک نور الله فی رعیتهم یوم القیامه، و ینور نورهم لأهل السّماوات كما ینور نور الكواكب لأهل الأرض، أولئک من نورهم یوم القیامه تضىء منهم القیامه، خلقوا و الله للجنه، و خلقت الجنه لهم فهنیئاً لهم، ما علی احدکم ان لو شاء لنال هذا کله؟

قلت: بما ذا جعلت فداک؟

قال: تكون معهم فتسرّنا بإدخال السرور علی شیعتنا» «۱» الحدیث.

و لا یخفی دلاله

هذه النصوص الصحيحة الصِّريحه بر فوايد كليه و مصالح نوعيه ناشى و منتهى به حضرت حجه عليه السلام، و صاحب شريعت صلى الله عليه و آله و سلم.

منها اين كه اقامه اين انجمن و دخول در اين چمن گلشن از جمله مجاهدات واجبه موجه سروران امام شكور منصور و سعى مشكور و ذنب مغفور و نور فوق نور يوم النشور و خلود جنان حور و قصور خواهد بود.

و منها اين كه اقامه اين انجمن اقدس از عنايات و اشارات لطف واجب بر حكيم محض تقريب به طاعت و تبعيد از معصيت و اظهار حيات و قدرت و اتمام حجه نه حاجت حضرت حجه است لا غير.

و منها اين كه قيام و اقدام و لزوم و التزام بلوزام و عزائم اين مقام و مصالح انام و شريعت خير الانام و حفظ مراتب اسلام والا مقام و رفع مفسد مفسدين از ظلام

(۱) البحار / ۷۵، ص ۳۵۰ ح ۵۸.

مجموعه مقالات، ص: ۲۲۷

از اعظم شعائر اسلام و مجاهده فى سبيل الملك العلام و محلّ نظر و منظر انور كيميا اثر در گاه بارگاه اسلام پناه حجه الله است لا غير. و و منها اين كه اهل اين انجمن محترم به واسطه قيام و اقدام به مصالح امام و لوازم اسلام و تحصيل مرضات امام والا مقام، افضل مهاجرين و انصار و مجاهدين و حواريين و اشراقين و مشائين و مرابطين [هستند] «۱» در حفظ ثغور مسلمين و بسط موازين عدل و دين و قوانين شرع سيد المرسلين و حاملين تابوت و سكينه و بقيه ما ترك آل موسى و هارون «۲» و ليله القدر و نزول الملائكه و

الرُّوح و بیت المقدس روح القدس و مسجد الحرام و قبله انام و مطاف اسلام و رکن و مقام و انصار امام والا مقام و اصحاب کهف و رقیم «۳» و رکن حطیم «۴» و مقام کریم و عرش عظیم و دار الامان دین و ایمان مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا «۵» و

(۱) مرابطین: مرزداران.

(۲) اشاره است به آیه ۲۴۸ بقره که می فرماید: پیامبرشان به آنان گفت: [مقصود بنی اسرائیل است] نشانه پادشاهی و صاحب اختیاری طالوت آن است که صندوق موسی با آرامشی که از جانب پروردگارتان در آن نهفته باشد و میراثی که از خاندان موسی و هارون بر جا مانده است، به شما واصل می شود و حامل آن فرشتگان خدایند. وصول این صندوق مقدس برای شما نشانه ای است از رضایت حق به پادشاهی و سلطنت طالوت. اگر شما اهل ایمان باشید، سلطنت او را می پذیرید.

(۳) اصحاب رقیم: در باب اصحاب رقیم و واژه رقیم، اظهار نظرهای متعددی هست. برخی آنان را همان اصحاب کهف، بعضی سه تن دیگر دانسته اند که به غاری رفتند و در غار مسدود شد. در باره آن نیز برخی گفته اند که رقیم سگ اصحاب کهف بود. بعضی نوشته اند که رقیم نام کوهی بوده است که غار مذکور در آن قرار داشت. رقیم را برخی نام بیابانی دانسته اند. بنگرید به: قریشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران دار الکتب اسلامیه ۱۳۵۳، جلد سوم، ص ۱۱۶.

(۴) حطیم: دیوار کعبه، ما بین رکن و زمزم و مقام.

(۵) آل عمران/ ۹۷- هر کس به حریم کعبه وارد شود، ایمن خواهد بود.

مجموعه مقالات، ص: ۲۲۸

سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ «۱» و لسان

صدق فی الآخِرین و صدق لسان و حق بیان و نطق گویان امام زمان علیه السّلام و کاشف قطعی از حکم شرعی و مستلزم عادی از حکم واقعی و از رأی و رضای معصوم و صدور از مصدر ظهور نُورٌ عَلَی نُوْرٍ «۲» فی بُیُوتِ اَئِمَّةٍ اَللّٰهُ اَنْ تَرْفَعَ وَ یَذْکَرَ فِیْهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیْهَا بِالْعُدُوِّ وَ الْاَصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا یَبِیْعُ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ «۳».

و منها این که: مخالفت و معاندت با رأی صواب دید اهل ملت محکوم بحکم قول به فصل و خرق اجماع امت و اجتهاد در مقابل نصّ باطل و عاقل [است] و داخل و حاصل از و اِنَّ الشَّیَاطِیْنَ لَیُوْحُوْنَ اِلَیْ اَوْلِیَائِهِمْ لِیُجَادِلُوْکُمْ «۴» وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیَاطِیْنَ الْاِنْسِ وَ الْجِنِّ یُوْحِیْ بَعْضُهُمْ اِلَیْ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوْرًا «۵».

و منها استعفاء و استغناء و خلف و تخلف و عذر و معذرت از خدمت و اطاعت انجمن ملت بدون عذر شرعی محکوم بحکم فرار «۶» از زحف «۷»

(۱) سبأ/ ۱۸.

(۲) نور/ ۳۵.

(۳) نور/ ۳۶-۳۵- این دوازده نور پاک در خانه هایی مأوی دارند که خداوند رحمان رخصت داده است که بنیانش رفیع شود و نام خدا در آن خانه ها چون مساجد یاد شود، در آن خانه ها به صبح و عصر با نماز نافله خدا را تسبیح بگویند. مردانی که تجارت کالا و مبادلات نیازمندیها از یاد خدا غافلشان نسازد.

(۴) انعام/ ۱۲۱.

(۵) انعام/ ۱۱۲ به همین صورت که شاهد آنید ما برای هر پیامبری دشمنی از بدخواهان آدمی و پری برانگیخته ایم، تا با نیرنگ و فریب سخن شبهه ساز خود را به دیگری تلقین نماید

و راه ایمان را مسدود سازد.

(۶) اصل: قرار.

(۷) زحف: یورش بردن، هجوم بردن به دشمن.

مجموعه مقالات، ص: ۲۲۹

و تخلف از حق الجهاد و طریق سداد و رشاد است. ولی تمام این مراتب، لیاقت و قابلیت فیوضات و سعادات غیر متناهیه من البدایه إلى النّهایه مشروط و منوط به اجتماع شروط قابلیت و تحصیل لیاقت و جامعیت امانت و دیانت و کفایت و حسن فطرت و عدالت و محاسن اخلاق سیرت و صورت از هر جهه است چنانچه فرموده: لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی و لکن بشرطها و شروطها. «۱»

شرط اوّل تخلیه و تخلی و استعاذه و تبری از لوث سرایه سوء اغیار و قبح مجالست و مجاورت اشرار و سموم سوء کفار مستبدین مفسدین عجل خوار که خود را مثل شیطان داخل انجمن ملک پاسبان می نمایند محض اغراض و امراض باطله تسویل «۲» باطل به صورت حق و تزیین کذب به زینت صدق و القاء خلف و اختلاف و استراق سمع و اختفا و باید این قسم از مخالطه شیاطین ممنوع و مدفوع این مکان و مکین از آسمان به زمین به شهاب مبین و عذاب مهین افکنده شوند لقله تعالی إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ «۳» لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ «۴».

(۱) حدیث معروف به سلسله الذهب است که از امام هشتم به نقل از پدران طاهرینشان نقل شده است به این معنی که خداوند می فرماید: لا اله الا الله دژ و حصار من است، هر کس که در این حصار وارد شود از عذاب من ایمان خواهد بود، اما مشروط

به شروطی [که قبول امامت و تمکین از او از جمله این شروط است] مؤلف در متن این حدیث را نقل می کند و به جای جمله انتهایی حدیث که داخل دو کروشه آورده ایم، شرایط تحصیل سعادت و توفیق اعضاء انجمنها را بیان می دارد.

(۲) تسویل: آراستن چیزی به قصد فریب.

(۳) توبه/ ۲۸- مشرکان پلیدند و به خاطر پلیدی نباید از سال دیگر به مسجد الحرام نزدیک شوند.

(۴) واقعه/ ۸۰-۷۹ (در متن، جای دو آیه پس و پیش بود)، نسخه اصل آن در یک کتاب نهان ثبت است جز دست پاگان دست کسی به نسخه اصلی نمی رسد.

مجموعه مقالات، ص: ۲۳۰

شرط ثانی تحلی و تجلی اهل انجمن اقدس به انوار و آثار وقار محاسن سیرت و صورت اسلام و اسلامیان و تحصیل ملکات و سیمای عدالت و ایمان و بسط موازین قسط و عدل در میان و الزام و التزام به محکمت قرآن و حکم لقمان دین و ایمان به جنان و لسان و فعل و بیان و اعتقاد به جنان و عمل به ارکان [است] چنانچه فرموده: الایمان هو الاقرار باللسان و الاعتقاد بالجنان و العمل بالأركان و إلاً فهو كالقرآن لا یزید الظالمین إلاً الخسران و الطّغیان «۱».

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

هر چه اسباب سعادت فزونتر اسباب شقاوت بیشتر و فراهمتر قال علیه السلام یا زراره: ان الشیطان انما عهد لك و لأصحابك و اما الاخرون فقد فرغ منهم لیس من یعلم كمن لا یعلم ان المنافقین لفی اسفل درك من الجحیم.

شرط ثالث این که: دخول در کعبه انجمن حرم

محترم ملی باید بقصد خلوص محرم با حرام مخصوص و قول منصوص لیبیک و سعید یک پس از تخلیه و تطهیر از اخبثات و احداث ظاهریه و باطنیه و تجرد از علایق نفسیه و اغراض شخصیّه و طلب جد و اجتهاد و کمال مجاهده و جهاد و مدد و استمداد از ربّ العباد، در تحصیل حق و سداد و وصول به صدق و رشاد و رفع فساد و افساد و اذن دخول از کرام الکاتبین و امام مبین [باشد].

(۱) ایمان عبارتست از اعتقاد به بهشت، عمل با ارکان و گرنه او هم چون قرآن خواهد بود که برای ظالمین جز خسران و طغیان چیزی نمی افزاید.

مجموعه مقالات، ص: ۲۳۱

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ «۱» چنانچه فرموده \square يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ «۲» فان المراد بیوت الاسلام و الدین، لا بیوت الحجار و الطین، كما كان عليه سيره المجاهدين في مطالبه الاذن الخاص في جهاد الكافرين، حيناً بعد حين، و في هذه الاعصار و ان كان الغائب عن الابصار حاضراً في الأمصار، و ناضراً في كل الامور و الآثار، إلاً ان ظاهر الأخبار و الاعتبار ارجاعهم العوام إلى نوابه العام في كل حلال و حرام، و استیذان و استعلام، كما عليه سيره الرواه في الاجازة و الاستجازه في الروایات، فان من جد و جد و أَنْ لَيْسَ لِلنَّاسِ إِلَّا مَا سَعَى \square وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يُرَى \square «۳» وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا «۴» و إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ «۵» و ضابط کلی و جامع علمی و عملی شرایط ملی و فقد موانع فعلی قوله

عليه السلام في تفسير العسكري: «فأما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه - أي من المعاصي - حافظا لدينه، أي من التغيير و التبدل - مخالفا لهواه مطيعا لأمر مولاه فللعوام أن يقلده، و ذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة لا جميعهم» الحديث.

[۱۴- لزوم بازرسی از عمل کرد عمال دولت]

قانون ملی در رفع مفساد کلی فعلی غیر متناهی ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ

(۱) حجر / ۴۶- با سلامتی و ایمنی از هر درد و رنج به بهشت برین در آید.

(۲) احزاب / ۵۳- ای مؤمنان، به خانه های پیامبر وارد نشوید مگر آن که به شما اذن و رود داده شود.

(۳) نجم / ۴۰- ۳۹- انسان به پاداشی دست نمی یابد، جز همان پاداشی که در تحصیل آن تلاش کرده باشد و نتیجه تلاش او به زودی نمایانده می شود.

(۴) عنکبوت / ۶۹- و آنان که در راه ما تلاش کنند، بی شک آنان را به راه خود هدایت می کنیم.

(۵) نحل / ۱۲۸- به یقین خداوند جهان با پرهیزکاران است و با آن مردمی که نیک اندیش و نیک خواه اند.

مجموعه مقالات، ص: ۲۳۲

وَ الْبُحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ «۱» این که: در هر سال برای هر یک از عمال و محال تجدید و تأکید و تشدید اعلان حکمت بیان و مصلحت بنیان به این که حسب الحکم انجمن محترم ملی و فرامین مؤکده سابقه دولتی این که راه داری و قضایی و ختیازی و سرانه و جریمه به هر اسم و رسم که باشد از حضرات مسلمین مرفوع و موضوع و از اقباح قبایح و افحش فواحش ننگ و هتک اسلام و اسلامیان که فاعل و عامل و مباشر و مستحل این قسم را ننگ و هتک اسلام، خارج از ربهه اسلام

و مستوجب سیاست و انتقام و حدود شرعیّه اسلام [است].

۱۵- اقتدار و استحکام در اجرای حدود الهی

قانون ملی و رفع مفسد کلی فعلی عملی نوعی موجب إلزام و التزام و تجدید اعلان و اعلام به این که: حسب الحکم ملی اسلام و رفع مفسد کلی از انام لزوم و التزام تمام انام، خصوصاً عمال و ضباط و حکام، به اطاعت و متابعت و تقویت نظر و نظارت کلیّه انجمن ملی اسلام والا مقام و خلف و مخالفت احکام ملت مستوجب حدود شرعیّه و سیاست ملیّه [است] إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْأَخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ «۲». تمت.

(۱) الروم / ۴۱.

(۲) مانده / ۳۳- به یقین غارتگرانی که با خدا و رسول خدا بر سر جنگ می شوند و با شمشیر آخته در عرصه زمین به تباهی و آتش زدن اموال و غارت مواسی تلاش می نمایند، کیفری کمتر از این ندارند که پاره پاره شوند و یا بردار شوند و یا دست و پای آنان از چپ و راست بریده شود و یا حد اقل از آن سرزمین تبعید شوند. این کیفر دنیای آنها است که خوار و رسوا گردند و در آخرت عذاب بزرگی برای آنان مهیا است.

مجموعه مقالات، ص: ۲۳۷

۴- قانون در اتحاد دولت و ملت

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۲۳۹

مقدمه [الناشر]

رساله «قانون در اتحاد دولت و ملت»، رساله دیگری است از مرحوم سید عبد الحسین لاری، که وی آن را چند ماه قبل از آغاز استبداد صغیر تألیف کرده و در محرم الحرام سال ۱۳۲۶ چاپ نموده است. قانون در اتحاد دولت و ملت، همانند رساله مشروطه مشروعه، در حمایت و دفاع از مشروطیت و با همان نثر مکلف و کاملاً غیر متعارف، نوشته شده است. قالب و شالوده های کلی دفاع لاری از مشروطیت در این رساله نیز همان شالوده های رساله مشروطه مشروعه است. او آن چه را در این رساله بررسی کرده است. انتظارات خودش از مشروطه است، نه مشروطیت موجود، بنا بر این در باب این رساله هم باید همان سخنی را گفت که در باب رساله قبلی او گفتیم و آن این که دفاع لاری با سبک و سیاق و دلایل سایر علمائی که در حمایت مشروطیت رساله نوشته اند، تفاوت دارد، اما او که قطعاً به تفاوت تلقی خود از مشروطیت با سایر علماء آگاه است، همواره از مشروطه موجود حمایت می کند و به سختی بر مشروعه خواهانی که می گفتند: «ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمی خواهیم»،

می تازد.

مرحوم لاری، پس از آن که در همان آغاز رساله، ابطال مشروطیت

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۰

موجود را توسط مشروعه خواهان مورد انتقاد و سرزنش قرار می دهد و در قالب ارائه آیه ۱۲۱ سوره انعام، سخنان مشروعه خواهان را وحی شیاطین به ایشان می خواند، به توصیف و بیان شروط مشروعه مجلس ملی اسلام پرداخته و می نویسد که بسط بساط این عدل و اعتدال در ضمن چند فصل ذکر می شود:

در فصل اول،

مرحوم لاری، تعداد لازم برای صحت انعقاد مجلس را، همان تعداد لازم برای حیات امور حسیّه می داند. حد اقل این تعداد، یک نفر و حد اکثرش متکی به اندازه کفایت برای آن حیات است. لاری به دنبال این سخن، سرانجام با استناد به معمول زمان و مکان، تعداد دوازده نفر را به دلیل آن که آن تعداد، عدد میمون است، مناسبتر می داند.

مرحوم لاری در فصل دوم، شروط عضویت در مجلس را شروط اربعه تکلیف، یعنی کمال عقل، بلوغ، علم و قدرت معرفی می کند.

فصل سوم، در بیان احکام تکلیفه است که عبارت از حفظ محاسن صورت و مکارم سیرت و تولی و تبری از اشرار و کفار. لاری در ادامه همین سخن، و در همین فصل تأکید می کند که شروط کمال و تکمیل مجلس این است که اقلاً و اولاً، شخص اول مجلس فقیه عادل و جامع الشرائط باشد و بدل و قائم مقام وی نیز از عدول مؤمنین تعیین گردد.

این سخن و شرط لاری، یکی از مصادیق همان سخنی است که گفتیم مبانی مشروطیت و خصایص آن در نظر مرحوم لاری، با مشروطه در اندیشه سایر علماء مدافع این نظام متفاوت است. می دانیم که هیچ کدام از علمای

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۱

دیگر، در رسائلی که نوشته اند، شرط ریاست مجلس را فقاقت رئیس آن ندانسته اند. اما می بینیم که مرحوم لاری بر این معنی تأکید دارد. او هم چنین تأکید می کند که نمایندگی مجلس در شمار واجبات کفائی است و این مطلب نیز به این صراحت در رسائل دیگران نیامده است.

از جمله تأکیدات نویسنده در فصل سوم این است که برای شرط اکمال و تکمیل مجلس

باید تشکیل آن در مناسبترین و بهترین ایام یعنی صبحهای پنجشنبه و جمعه و در بهترین امکان، نظیر بقاع مشرفه، مساجد، مدارس و معابد باشد. به هنگام افتتاح نیز، باید مجلس با نام خدا، رسول اکرم و امام زمان افتتاح شود تا منظور نظر خدا و رسولش قرار گیرد.

فصل چهارم رساله حاضر، ناظر به بیان این معنی است که همان گونه که ولایت اجرای حدود شرعی و مجازاتهای الهی و احکام خداوندی حق انحصاری حاکم شرع است، حق تعیین اسم و رسم، لقب، منصب ناظر، قیام، وکیل، امین، کاتب، منشی، معین، ناظم، خازن، ولی، والی و متولی و تعیین مراتب هر کس از هر جهت، حتی بزرگداشت یا تکذیب و هر تغییر و تبدیلی، حق انحصاری حاکم شرع مسلم العداله اهل مجلس است.

قبلا در فصل سوم دیدیم که مرحوم لاری جایگاه این حاکم شرع را ریاست مجلس می داند. بنا بر این می توان گفت که در مشروطیتی که لاری تصویر می کند، عملاً رئیس مجلس بزرگترین و منحصرترین مرجع سیاسی، اداری، قضائی و قانون گذاری است و دیگران تنها حکم مشاوران وی را دارند

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۲

و لا غیر، متأسفانه، لاری مشخص نمی سازد که به این ترتیب جایگاه سلطان در نظام مشروطه کجاست و مشروطیتی که تمام قوای آن در یک جا تمرکز یافته، چه کسی یا چه نهادی را مشروط و مقید می سازد، برای این که میزان قدرت رئیس مجلس یا حاکم شرع حاضر در مجلس را در دیدگاه لاری بهتر بشناسیم، اجازه دهید تا بخشی دیگر از سخن او را در فصل چهارم مورد تأمل قرار دهیم. می نویسد: «کسی را حق مخالفت، معارضه، رد

ایراد، عقد مجلس ضرار در مقابل مجلس اخیار .. بر هیچ حقی نیست .. هم چنین احدی حق شفاعت سیئه ندارد، از خائن و فاسق، مرتشی، مستبد، مفسده، هم چنین حق تعطیل حدود شرعیه و سیاسات الهیه کسی ندارد، مگر در صورت مانع با عذر شرعی و ایضا کسی حق عقد مجلس و نه حق تعیین، نه حق انتخاب، نه ابتداء، نه استدامه نیست، مگر به اذن و رخصت حاکم شرع مسلم العداله از مشروطه خواهان، نه مستبدین که در هر بلد به اغراض فاسد و اسم مشروطه در مقابل مسجد پیامبر صلی مجلس اسس علی التقوی تأسیس مسجد و مجلس ضرار ..

نموده اند. چنین مستبدین محکوم به حکم مفسدین فی الارض و محاربین با مسلمین هستند از هر جهت وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.

فصل پنجم رساله قانون در اتحاد ملت و دولت، باز هم ناظر به بیان وجهی دیگر از قلمرو قدرت و اختیارات رئیس مجلس یا، به قول مرحوم لاری، حاکم شرع مسلم العداله مجلس است.

فصل از موارد مصرف و اختیار بیت المال مسلمین سخن می گوید و ضمن

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۳

بر شمردن موارد مصرف آن، از قبیل مصالح معاد و معاش مسلمین، احداث راه، کاروانسرا، مساجد، حمام، مدرسه، ایجاد صنایع مورد نیاز، ابزار و آلات جنگی و دفاعی و غیره، اختیار مطلق مصرف آن را به همان ولی مسلمین یا حاکم مسلم العداله مجلس می سپارد. از نظر مرحوم لاری بخشی در منابع تأمین بیت المال مسلمین عبارتند از:

۱- ارث بدون وارث که متعلق به امام است، ۲- نذورات، ۳- اوقاف عامه بر وجوه برّ و احسان، ۴-

مطلق خیرات و مبرات که از جمله آنها سهم سبیل الله از سهام زکاه، بلکه مطلق سهام زکاه است بنا بر اقوی، ۵- خمس غنایم دار الحرب و آن چه به صورت غیله و حيله گرفته شود، از جمله خمس اعیان سبعه، بلکه مطلق خمس غنایم، ۶- انفال مخصوص به امام، نظیر اراضی و نهاده شده یا تسلیم شده به مسلمین از روی رضا مانند بحرین، فصل ششم رساله حاضر، به بحث در باب کمیت و کیفیت اخذ خراج مقاسمه شرعیه، که عبارت است از مالیات حسایبه موضوعه بر اراضی مفتوحه العنوه، می پردازد. وی اندازه و کمیت دریافت آن را اگر چه منوط به نظر امام غایب و نایب عام آن حضرت می داند، ولی تأکید می کند که اعدل در مذهب شیعه، که مذهب عدل و سداد است، آن است که اقتصار و اقتصاد را در دریافت خراج رعایت کنند و آن را بر مبنای گرفتن عشر حاصل و محصول اراضی قرار

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۴

دهند. به عقیده مرحوم لاری این مالیات هم می تواند از عین جنس و محصول برداشته شود و یا قسمت معادل آن مالیات دریافت گردد. ولی، در هر حال، عشریه مالیات قطعی و معینی است که از محصول زمینهای معلوم المالک، مجهول المالک، مزارعات، مغارسات و حتی اراضی بخش کار و غیره دریافت می شود و نوع زمین در اندازه مالیات تغییری ایجاد نمی کند، نویسنده رساله پس از تعیین میزان و کمیت دریافت خراج و مالیات مزروعی، در باب کیفیت آن توضیحاتی می آورد که اهم آنها را می توان به شکل زیر دسته بندی کرد:

۱- کیفیت اخذ و استیفاء مالیات باید به تصویب

و تعیین عدول مؤمنین مجلس کنونی هر محل [انجمن هر شهر] باشد، ۲- این مجلس محلی باید نسبت به محل خود به تعیین ممیز امینی مبادرت کند و آن ممیز به وصول و ایصال و نقل و انتقال مالیات پردازد، ۳- اخذ مالیات باید در موقع خود انجام گیرد نه در غیر موقع، ۴- هر گز نباید به بهانه گرفتن مالیات مأمور شراب خوار و فاجری را متولی بر جان و مال و عرض و ناموس رعایا کرد، مرحوم لاری پس از توضیح در باب کیفیت اخذ مالیات، از سایر حرکات وحشیانه معموله دوره استبداد که به بهانه های عدیده مانند سرانه، مالیات دواب، تذکره، قرنطینه، راهداری و گمرک از مردم مالیات دریافت می کردند، به شدت انتقاد می کند و اخذ آن مالیاتها را موجب پراکندگی خلاق و تخریب بلاد و از بین رفتن و داد و اتحاد می شمارد.

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۵

آخرین بحث مرحوم لاری، در رساله قانون در اتحاد ملت و دولت، بیان فرق دولت مشروطه مشروعه با دولت استبدادیه است. که تفاوتهای دو نظام را به شکل اجمالی توضیح می دهد. باز هم اهم مباحث وی را می توان به شکل زیر دسته بندی و تسهیل کرد:

۱- فرق مشروطه مشروعه و مستبده، فرق اسلام با کفر، حلال و حرام، حق و باطل و بهشت و دوزخ است.

۲- تمام اسلام و ایمان و جنان و روح و ریحان و رضا و رضوان ناشی و منتهی به سلطان عدل و احسان و برکت قرآن و امام زمان است، چنانچه تمام کفر و کفران و نقص و نقصان، راجع و مرجوع و ناشی و منتسب و منتهی به ظلم

و عدوان و جور و طغیان است. به همین دلیل است که سلطان عادل شریک در عبادت و صلاح تمام عباد و صلحاء است و سلطان ظالم، شریک در کفر و فسق تمام کفره و فسقه است.

قبلاً گفتیم که مشروطیت مورد نظر مرحوم لاری که او از آن به عنوان مشروطه مشروعه یاد می کند با مشروطه موجود متفاوت است. او علی رغم این تفاوت، مشروطه موجود را مورد تأیید قرار می دهد. و به صرف تفاوت آرمان و واقعیت، واقعیت را محکوم نمی کند. وی درست با توجه به همین واقع گرایبی است که در نتیجه آخرین بحث خود به تفاوت مشروطه مشروعه آرمانی خود با مشروطه موجود اشاره می کند و در قالب سخنان زیر مشروطه موجود را مورد تأیید قرار می دهد:

«ایقاظ و تنبیه و عبرت و تجربه و حجت بالغه و محجّه قاطعه این است که

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۶

قریب دو سال است که احیاء اسم ملت و مجلس مشروطیت حسب الامر شریعت و حضرت حجّت «عج» شده با وجودی که اسم بدون مسمی و بدون حقیقت و معنی و بدون ترتیب آثار و سمیت و مراسم ملت و شریعت از مجازات و سیاست و حفظ محاسن صورت و سیرت مع ذلک کله این اسم اعظم ملت اسلام تسخر تام و تأثر عام در قلوب خواص و عام و تألیف نفوس انام مثل علاقه ارحام بین مختلف الاقوام نموده ..».

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۷

□
بسم الله الرحمن الرحيم قانون در اتحاد ملت و دولت و انطباق اساس مشروطیت و مشروعیت و تطبیق با شرع و ملت، از هر جهت و از هر بابت، حسب الامر صاحب

شریعت و حضرت حجت در مقام اتمام حجت، و حسم ماده بهانه و معذرت در ابطال مشروطیت بانها «کلمه حق یراد بها الباطل» (۱) و این که «مشروطه نمی خواهیم دین نبوی خواهیم» (۲) و به امثال این شعریات و مغالطات بهانه رد و ایراد و افروختن آتشکده استبداد و فتنه فساد و افساد و قتل و غارت و تخریب بلاد، به اضعاف مضاعف آتش نمرود و شداد و یزید و ابن زیاد، و تفریق و داد و اتحاد، و شق عصای مسلمین و تفریق مؤمنین و اوصیا «لمن حارب الله و رسوله» (۳) و در مقابل مجلس ملی، احیاء (۴) و تأسیس مجلس ضرار و عجل (۵) خوار نمودن، و اغواء اشرار از هر گوشه و کنار و کوچه و بازار کردن به سوء گفتار و کردار و رفتار، مثلا تا کنون. وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ (۶)

(۱) اشاره است به این سخن حضرت علی در مقابل شعار تحکیم خوارج که وقتی آنان گفتند: لا حکم الا لله امام پاسخ داد که کلمه حق یراد بها الباطل، یعنی سخن حقی است که از آن اراده باطل می شود.

(۲) شعار مشروعه خواهان بود، در مقابله با مشروطیت.

(۳) برای کسی که به محاربه و جنگ با خدا و رسولش پرداخته است. مقصود محمد علی شاه است.

(۴) اصل: احبنا.

(۵) عجل: گوساله، اشاره به گوساله سامری و داستان رجعت بنی اسرائیل به گوساله پرستی.

(۶) انعام، ۱۲۱، شما باید این را بدانید که شیاطین ناپیدا به دوستان مشرک خود وحی و اشارت می کنند تا با این بافته های خرافی با شما به بحث و جدل بنشینند.

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۸

و امتحان کفر و ایمان و ظلم و عدوان آخر الزمان در میان و در طغیانست. نعم ما قال:

ليس البليه في أيماننا عجب بل السلامه فيها اعجب العجب

«۱» الکلام در بیان شروط مشروطه مشروعه مجلس ملى اسلام والا مقام، من حيث الصحه و الکمال و الکم و کیف و الحال، و احکام شرعیه و وظایف نوعیه و حقوق کلیه. بسط بساط این عدل و اعتدال که در ضمن فصول چند ذکر می شود:

فصل اول این که شرط صحت انعقاد این مجلس عدد من به الکفایه «۲» است در تحیز کلیه امور حسیه و رفع مفاسد کلیه

و حفظ حقوق نوعیه که اقل عددش عدد کلی منحصر در فرد و اکثرش مختلف به اختلاف من به الکفایه است. عاداتا من حیث الزمان و المکین و المکان، بلی شرط کمالش تکمیل من به الکفایه است به عدد میمون بروج اثنی عشر فلک دوار و ساعات اعتدالیه لیل و نهار و عدد نقباء

(۱) چه خوب گفته است که: وجود بلیه در روزگار ما شگفت نیست، بلکه صلح و سلامت در این روزگار از عجب ترین عجایب است.

(۲) عدد من به الکفایه است در تحیز کلیه امور حسیه: یعنی تعداد لازم برای انعقاد مجلس، و شرط صحت انعقاد آن، همان تعدادی است که برای حیات امور حسیه و رفع حقوق کلیه لازم است که: «اقل عددش می تواند یک نفر و حد اکثر آن به اندازه کفایت و ضرورت است بر حسب زمان و مکان».

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۹

بنی اسرائیل و ائمه اطهار علیه السلام و اکمل از آن هر چه بیشتر بهتر «۱».

فصل ثانی در شروط کیفیت حال و اعتدال اعضاء مجلس

و آن منحصر است در شروط اربعه تکلیف که کمال عقل و رشد و بلوغ و علم و قدرت است، «۲» لا غیر.

فصل سیم در احکام تکلیفیه و حقوق وضعیه و وظایف شرعیه

یعنی اتصاف خودشان و متصف نمودن دیگران را به آن صفات و اوصاف کریمه، که عبارت از حفظ محاسن صورت و مکارم سیرت و مراسم ملت و شریعت است، از هر جهت از جهت کردار و گفتار و رفتار و تولى ابرار و تبری از اشرار و کفار و مآکل و مشارب و البسه و اسنار «۳» و سیما و اسماء، و تشکیل و تشبیه قولاً و فعلاً و عملاً.

و اما شروط کمال و تکمیل مجلس این است که اقلاً و اولاً شخص اول مجلس

(۱) مؤلف در عبارت اخیر بشرط کمال مجلس را، عدد میمون، یعنی دوازده نفر به تعداد نقباء بنی اسرائیل و ائمه اطهار می داند ولی ادامه می دهد که شرط اکمل آن هر چه بیش از دوازده نفر باشد، بهتر است.

(۲) یعنی شرط عضویت در مجلس داشتن همان شرایط اربعه تکلیف و مکلف شدن است. این شروط اربعه عبارتند از: کمال عقل و رشد، بلوغ، علم و قدرت.

(۳) اسنار: پس مانده.

مجموعه مقالات، ص: ۲۵۰

فقیه عادل و جامع الشرائط باشد. پس از آن بدل و قائم مقام ایشان از عدول مؤمنین هر چه بیشتر بهتر. پس از آن ال-ادین فالادین من اهل الدین، پس از آن الاسلام فالاسلم من المسلمین.

ولی هر یک از اصناف ثلثه مکلفین علی اختلاف مراتبهم المتشبهه، از حاکم شرع و عدول مؤمنین و سایر مسلمین مشترکند در تکلیف به امور حسبیه و واجبات کفائیه، به این معنی که هر کدام که در اقدام به انجام

و اتمام این قسم از تکالیف مشترکه کفائیه مثل اطفاء حریق و انقاذ غریق استباق «۱» نمودند، اگر چه ثوابش مختص به همان مباشر است لا غیر، ولی مسقط «۲» از دیگران شرکاء هست و عقاب ترکش نیز «۳» بر تمام تارکان است.

و از اینجا معلوم می شود که استعفا نمودن از تعاون و قیام و اقدام در این تکالیف و واجبات کفائیه محل استعفاء و مسقط از تکالیف نیست، مگر، در صورت مانع یا عذر شرعی مسقط، لا غیر، بلکه من باب **تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى - وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا**، لازم و واجب است، اتحاد، اتفاق، اجماع و اجتماع بر حاکم، محکوم، رئیس، مرئوس، تابع، متبوع، آمر و مأمور و این که همراهی، تقویت، تعاون و معیت از قیام، اقدام، همت، اهتمام در انجام، اتمام تمام تکالیف نوعیه و واجبات کفائیه نمایند.

اگر چه امر به اقامه حدود شرعیه و مجازات الهیه، حکم به جمعه و جهاد،

(۱) استباق: سبقت بستن.

(۲) مسقط: ساقط شده.

(۳) اصل: و عقاب نیز ترکش.

مجموعه مقالات، ص: ۲۵۱

حکم به قضاء و افتاء از وظایف فقیه عادل است، ولی اعتماد به این اوامر و اقامه و اجراء این احکام واجب کفائیهست بر همه انام «۱» که به انجام و اتمام برسانند.

فعلى هذا، حقّ الولاية كلیه الاولیة اولى بالمؤمنین من أنفسهم و أموالهم «۲»، هر حاکم شرع را بر تمام طبقات من دونه از تمام مکلفین است شرعا از سلطان، حکام، عمّال، ضبّاط، شاه و گدا در کلیه امور حسبیّه و اجراء حدود شرعیّه، ترجیح، تعیین احکام کلیه، مصالح نوعیه از عزل و نصب، تعزیر، تحدید، تغییر، تبدیل، تقریب

ما حَقَّه التباعد و تبعید ما حقه التقرب به مسوغات «۳» شرعیه مثل تألیف قلوب یا تبلیغ احکام یا اتمام حجت، رسول و امام، حاکم شرع حق بر تمام انام دارد و مقدم و نافذ الحکم است و کسی را حق مخالفت و معارضه در آن نیست، شرعا.

و اما وظیفه عدول مؤمنین و سایر مسلمین در کلیه امور حسیه در صورت اذن و رخصت، با عدم حضور حاکم شرع است. به این معنی که در طول حاکم هستند نه در عرض «۴».

(۱) انام: مردم، آفریده گان.

(۲) اشاره به آیه ۶ سوره احزاب که می فرماید النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ - پیامبر از خود مؤمنان به مؤمنان سزاوارتر است که برای آنان تصمیم بگیرد و اعمال ولایت و سرپرستی کند.

مؤلف در عبارت هر حاکم شرع را بر تمام طبقات من دونه از تمام مکلفین .. حق ولایت پیامبر و امام معصوم را به فقیه و حاکم شرع تعمیم می دهد و این همان اصل ولایت فقیه است که مؤلف به آن ولایت اعتقاد دارد.

(۳) مسوغات: روا شناخته شده ها، اجازه داده شده ها.

(۴) مقصود این است که در صورت عدم حضور حاکم شرع، عدول مؤمنین و سایر مسلمین با داشتن اجازه و رخصت از حاکم شرع، می توانند در امور حسیه دخالت کنند. این جواز دخالت به این معنی نیست که آنان در مقام اعمال ولایت همتای حاکم شرع و ولی فقیه هستند، بلکه مرتبه ولایتی آنان، پس از فقیه قرار دارد.

مجموعه مقالات، ص: ۲۵۲

و امّا وظیفه و تکلیف و وجوب کفائی عام عموم سایر انجمن و وجوب این که ساعی و جاهد باشند در تحصیل اتحاد، اتفاق، حمایت، رعایت، مواسات، مساوات به

جان و جاه و مال و حال با همدیگر در حفظ حقوق نوعیه اموال و نفوس، اعراض، ناموس مسلمانان، من فی حکمهم، رفع مفسد ظلم و عدوان از هر جهت و از هر بابت و از هر کس، چه شاه باشد و چه گدا، چه امراء باشد، چه فقرا و وجوب امر به معروف و نهی از منکر و ملاحی «۱» و مناهی شرعیه.

من جمله شروط اکمال و تکمیل آن مجلس مقدس عقد مجلس است در اسعد سعادات و ایام، که صبیحه «۲» خمیس و جمعه [باشد] و در اشرف بقاع مشرفه [مانند] مساجد، مدارس، معابد. و افتتاح کلام در آن مقام به اسم ملک علام، نعت حضرت خیر الانام و امام والا مقام علیه الصلاه و السلام تا این که محل نظر منظر انور خیر البشر و فیاض الاثر «انّی احب تلک المجالس الّتی یحیی فیها امرنا در محضر شیاطین و مسکن ظالمین که محل عقاب و عتاب و سَکَنْتُمْ فِی مَسَاکِنِ الَّذِیْنَ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ کَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ» «۳» الی غیر ذلک از شروط کمال و تکمیل مجلس که مقرّر در خاتمه قانون سابق است.

(۱) ملاحی: آلات لهو.

(۲) صبیحه: پگاه، بامداد.

(۳) ابراهیم/۴۵، شما در خانه های همان کافرانی جا گرفته بودید که جان خود را به سیاهی کشانده بودند با آن که معلوماتان بود که ما با آنان چه کردیم.

مجموعه مقالات، ص: ۲۵۳

فصل چهارم چنانچه ولایت کلیه اجراء حدود شرعیه و سیاسات الهیه و احکام تکلیفیه از هر جهت حق حقیق حاکم شرع عادل است

، لا- غیر، کذلک و هم چنین ترجیح کلیه آراء شورى و تعیین اسم و رسم و لقب، منصب، ناظر، قیم، وکیل، امین، کاتب، منشی، معین، ناظم، خازن، ولی، والی، متولی، تعیین مراتب هر کس از حیث

جرح، تعدیل، اصیل، وکیل، تبجیل «۱»، تجلیل، تصدیق، تکذیب، تغییر، تبدیل، توقیت «۲» و توصیف از هر جهت حق حقیق حاکم شرع مسلم العداله اهل مجلس است، لا غیر، و کسی را حق مخالفت، معارضه، رد، ایراد، عقد مجلس ضرار در مقابل مجلس اختیار و تفریقاً بین المؤمنین و ارسادا لمن حارب الله و رسوله به هیچ وجه حقی نیست. مگر این که عدول مؤمنین مسلم العداله اثبات فسق و خیانت او را نمایند و عزل و انزال او را نمایند. در این صورت از درجه اعتبار ساقط است شرعاً و داخل وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ «۳» و أولئك اضر على شيعتنا من جيش يزيد بن معاوية على الحسين «۴» عليه السلام [است]

(۱) تبجیل: گرامی داشتن، بزرگ شمردن.

(۲) توقیت: تعیین وقت.

(۳) مائده/۴۴، هر کس که به موجب احکام الهی داوری نکند از کافران خواهد بود

(۴) و چنین کسانی بر شیعیان ما بیش از زبانی که سپاه یزید بن معاویه بر امام حسین وارد کرد، زیان وارد می کنند.

مجموعه مقالات، ص: ۲۵۴

و هم چنین احدی حق شفاعت سیئه «۱» ندارد خائن و فاسق، مرتشی، مستبد، مفسد. و هم چنین حق تعطیل حدود شرعی و سیاسات الهیه کسی ندارد، مگر در صورت مانع با عذر شرعی و ایضا کسی را حق عقد مجلس و نه حق تعیین و نه حق انتخاب، نه ابتداء و نه استدامه نیست، مگر به اذن و رخصت حاکم شرع مسلم العداله از مشروطه خواهان، نه مستبدین که در هر بلد به اغراض فاسد و اسم مشروطه در مقابل مسجد و مجلس اسس علی التقوی «۲»،

تأسيس مسجد و مجلس ضرار و جمع اشرار بر عجل خوار تفریقا بین المؤمنین و ارضادا لمن حارب الله و رسوله نموده اند. چنین مستبدین محکوم به حکم مفسدین فی الارض و محاربین با مسلمین هستند از هر جهت وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ «۳».

فصل پنجم اختیار بیت المال مسلمین از هر جهت از جهات قبض و صرف، تعیین مصرف، صارف، متصرف و امین، در تحت عموم ولایت ولی عام

امین مؤتمن شرعی مسلم الامانه و العداله است. و مصرف آن، مال عموم مصالح مسلمین است از مصالح معاد و معاش، دین، دنیای مسلمین از مثل بناء

(۱) سیئه: گناه.

(۲) اشاره است به آیه ۱۰۸ توبه که می فرماید: لَمْسَجِدُ أُنْسَ عَلَى التَّقْوَى.

(۳) مانده: ۴۴.

مجموعه مقالات، ص: ۲۵۵

طرقنا «۱»، رباط، مساجد، معابد، حمامات، مدارس علوم، تعلیم، تعلّم اصول و فروع، حرف، صنایع ما یحتاج الیه المسلمون بقدر الکفایه و الغناء و العفاف از کفار، اشرار خارجه، تعلیم، تعلّم سبق و مایه و تحصیل ملکات، شجاعت، مراتب مجاهده، محاربه، مدافعه اشرار و کفار از ضرر و اضرار بر دین و آئین مسلمین از جمله مصارف واجبه، مصالح لازمه شرعیّه بیت المال است از هر جهت تعلیم و تعلما، اعمالا، اتحادا، اعتیادا، اعدادا، استعدادا، اجتماعا، اجتماعا و پیغمبر صلی لجمیع ما یقتضیه الحال و الزّمان و المكان «۲» از اسباب و آلات حرب، مدافعه، مجاهده، مرابطه در ثغور، سر حدود اسلام.

و اما وجوه بیت المال المعدّ لعموم مصالح المسلمین فوجوه پیغمبر صلی منها ارث من لا وارث له «۳» که راجع به امام است.

و منها مال الوصایه، نذورات، اوقاف عامّه بر وجوه برّ و احسان و مطلق خیرات و میرّات.

منها سهم سبیل الله از سهام زکاه بل مطلق سهام زکاه علی الاقوی.

و منها خمس غنایم دار الحرب و

ما اخذ غيله «۴» او حيله «۵» منها.

و منها خمس الاعيان السبعة بل خمس مطلق الغنائم و هي مطلق الفوائد العائده و لو يارث، واصله او صداق على الاظهر و منها الانفال الخاصه بالإمام و هي الاراضى المتجلى عنها أهلها أو سلمت إلى المسلمين طوعا كالبحرين

(۱) ساختن راههای ما.

(۲) برای همه آن چه اقتضای حال، زمان و مکان را بکند.

(۳) و جوهی از آن ارثی است که وارثی ندارد.

(۴) غيله: قتل و کشتن.

(۵) حيله: اینجا به معنی قدرت و توانایی.

مجموعه مقالات، ص: ۲۵۶

و الاجام و رعوس الجبال و بطون الاوديه و ما منها من شجر و معدن و صوافى ملوك اهل الحرب، بل كل الارض و ما فيها و ما عليها و ما سقت و ما اسقت من الانهار و البحار و الاشجار على الظاهر الجمع بين الاخبار و مقتضى الآثار و الاعتبار بالأئمه الاطهار.

و منها الجزیه المقرره على اهل الذمه المنوطه بنظر الامام، كما و كيفا.

و منها مجهول المالك و اللقطه «۱» و وجوه مظالم العباد التي منها تركه الظلمه التي يتعسر وصولها أو إيصالها إلى اربابها.

و منها خراج و مقاسمه اراضى مفتوحه العنوه که منوط بنظر امام عليه السلام [است]، كما و كيفا.

فصل [ششم] در کمیّت و کیفیت اخذ خراج و مقاسمه «۲» شرعیه

، که عبارت از مالیات حسابیه موضوعه بر اراضی مفتوحه العنوه «۳».

اما کمیّت آن اگر چه منوط به امام و نایب عام است، ولی اعدل به مذهب عدل و سداد و حسم ماده فساد، بهانه استبداد در اهلاک عباد و تخریب بلاد، اقتصار و اقتصاد بر اخذ عشر حاصل و محصول، غله و مدخول آن اراضی است، عینا با قیمت، چه از معلوم المالك و چه از مجهول

(۱) اللقطه: مالی که در روی زمین پیدا می شود و مالکی ندارد.

(۲) مقاسمه: مالیات مخصوص اراضی از مسلمین یا اجانب با مقررات خاصی می گرفت.

(۳) مفتوحه العنوه: اراضی تصرف شده با جنگ.

مجموعه مقالات، ص: ۲۵۷

و چه از مغارسات «۱» و چه اراضی بخش کار «۲» و چه غیرها مطلقا.

و اما کیفیت اخذ و استیفاء اینست که به تصویب و تعیین عدول مؤمنین مجلس ملی حالی، هر محل نسبت به محل خود تعیین ممیز خراص «۳» قابض «۴» امین مؤتمنی نمایند که به وصول و ایصال و نقل و انتقال مالیات حسابی پردازد در موقع خود، نه این که در غیر موقع به بهانه مالیات مأمور خمور کفور ذی الفجوری را مثل خالد بن ولید مستولی بر قتل و غارت مال و نفوس و عرض و ناموس قوم مالک و غیره، فرمانفرما نمایند.

و اما سایر حرکات وحشیانه و بهانه سرانه نفوس و دواب و تذکره و قرنطینه و راهداری و گمرک که بهانه استبداد و فساد و افساد در تنفر عباد و تخریب بلاد و تقریب عناد و تنفیر «۵» و داد و اتحاد که شده که نعم البدل و ابدال از وجوه مدخول حلال و محصول اموال وصول و ایصال به احسن حال و احوال می شود بدون وبال و قیل و قال.

و منها تبدیل گمرکات و امثالش از اجحافات غیر مشروع به وضع جزیه و سرانه بر خصوص نفوس و اموال و اجناس کفره خارجه و داخله به هر اندازه که بخواهند مشروع و خیر موضوع و کافی و وافی و مستغنی و مغنی از آن گمرکات و اجحافات غیر

مشروع است.

و منها تخصیص گمرکات به اجناس منقوله از دار الحرب یا منتقله به کفار

(۱) مغارسات: درختان.

(۲) اراضی بخش کار: زمینهایی که بدون آب کشت شوند.

(۳) خراص: تخمین زننده.

(۴) قابض: گیرنده، مسلط، اینجا: همان مسلط معنی می دهد.

(۵) تنفیر: اینجا از بین بردن.

مجموعه مقالات، ص: ۲۵۸

حربی یا محکوم به حکم از ذمّین این زمان و زمین، دون اجناس منقله از مسلم به مسلم و از دار الاسلام به دار الاسلام دیگر و من جمله ابدال محلله از آن اموال محرّمه غیر مشروعّه، املاک خالصجات و مجهول المالک و ارث من لا وارث له و مظالم عباد و ترکّه ظلمه مستغرّمه از وجوه بیت المال که معدّ برای مصالح مسلمین است و راجع به نظر و اختیار امام است من باب کلّ شیء یرجع الی اصله که مکفی و موفی و معنی و مستغنی از وجوه مالیات محرّمه غیر مشروعّه که بهانه و سرمایه استبداد مستبدین و فساد و افساد مفسدین مشروطیت مشروعیه است به قتل و غارت یا به قول قائل المشروطیه کلمه حق یراد بها الباطل یا مشروطه نمی خواهیم دین نبوی خواهیم یا به امثال این از شعریات و مغالطات.

و اگر چنانچه این همه دخل و مداخل کلیه حلال و وجوه کثیره اموال بیت المال کافی و وافی نشد، به حال و احوال خروج و مخارج سفائیه اسراف و تبذیر و خمور و شرور و جیره و مواجب فسق و فجور کلاب عقور «۱» و قول زور و قوم بور و کفور، پس اصلاح و افلاح به حال دولت و ملت و رعیت و ملک و مملکت، تنصیف و تخفیف و اسقاط و

احباط این قسم از خرج و مخارج حرام و جیره و مواجب ظلام و حکام [است] که اظلم و احرم [اند] از دم مسفوح «۲» و خون قروح «۳» و جروح دل ارامل «۴» و ایتم و ارحام امام علیه السلام

(۱) عقور: هار، گاز گیرنده.

(۲) دم مسفوح: خون ریخته شده.

(۳) قروح: زخمها: جراحات.

(۴) ارامل: مستمندان، فقیران.

مجموعه مقالات، ص: ۲۵۹

خاتمه فرق بین فواید کلیه دولت مشروطیت مشروعیه و مفاصد غیر متناهیة مستبده قهریه جوریه غیر مشروعیه.

اما اجمالا: فکالفرق بین الکفر و الاسلام و الحلال و الحرام و الحق و الباطل و الجنه و النار و النعم و الجحیم، بلکه تمام اسلام و ایمان، جنان، روح، ریحان، رضا، رضوان ناشی و منتهی به سلطان عدل و احسان و برکت قرآن و امام زمان.

چنانچه تمام کفر و کفران نقص و نقصان، تمام عوالم امکان راجع و مرجوع و ناشی و مسبب و منتهی به ظلم و عدوان و جور و طغیان است، لا غیر. این است که سلطان عادل شریک در عبادت و صلاح تمام عباد و صلحاء است.

سلطان ظالم شریک در کفر و فسق تمام کفره و فسقه است. چنانچه فرموده تعالی **مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا** «۱».

ایفاظ «۲» و تنبیه و عبرت و تجربه و حجت بالغه و محجة قاطعه این است که قریب دو سال است که احیاء اسم ملت و مجلس مشروطیت حسب الامر

(۱) مائده: ۳۲ هر کس انسان مؤمنی را بکشد. با آن که مقتول کسی را کشته باشد، چنان است که تمام مردم را کشته باشد و هر کس جان مؤمنی را از قتل و مرگ برهاند، چنان است

که تمام مردم را از مرگ رهانیده باشد.

(۲) ایقاظ: بیدار کردن، هوشیار ساختن.

مجموعه مقالات، ص: ۲۶۰

صاحب شریعت و حضرت حجت علیه السّلام شده، با وجودی که اسم بدون مسمی و بدون حقیقت و معنی و بدون ترتیب آثار رسمیت و مراسم ملت و شریعت از مجازات و سیاست و حفظ محاسن صورت و سیرت، مع ذلک، کله این اسم اعظم ملت اسلام تسخر تام و تأثر عام در قلوب خواص و عوام و تألیف نفوس انام مثل علاقه ارحام بین مختلف الاقوام نموده و اگر چنانچه تا کنون یک رسمیت و معنویت یا ترتیب آثار دین و ملت یا احکام شریعت با حفظ محاسن صورت و سیرت با اجراء یک مجازات و سیاست بر وفق شریعت جاری و مجری می شد، هر آینه جلوگیری و حسم ماده این همه مفسد کلیه و تضييع حقوق نوعیه چهار کرور اهل فارس به واسطه قتل و غارت اموال و نفوس و هتک عرض و ناموس و خروج دجال و سفیانی به هیچ وجه نمی شد، بلکه موجب تسخیر سبع الاقالیم و احیاء عظام رمیم و تسخیر عرش عظیم ممالک عثمانی و قتل سفیانی به حشمت سلیمانی و حکم لقمانی و آثار قرآنی [می شد]، بلکه سالی کرور کرور افواج از خارج بر عکس سابق یَدْخُلُونَ فِی دینِ اللّهِ أَفْوَاجاً «۱».

تنبیه و ایقاظ

اگر چه رسم اعظم ملت اسلام و اجراء احکام شریعت خیر الانام از باطن شریعت و حضرت حجت مغنی و مستغنی از من سوی الله و توسّل و توسط حجت است از هر جهت، الا- این که حسب التکلیف شرعی تمام انام حمایت و رعایت و تقویت و همراهی و

(۱) نصر ۴: (مردم) دسته دسته در دین خدا داخل می شوند

مجموعه مقالات، ص: ۲۶۱

و كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى، بلکه وجوب اکرام و اعظام و ارفاق و انفاق به وجوه احسان، تحبیس و تسهیل منافع اوقات و مال الوصایات و نذورات و خیرات و صدقات جاریه و وجوه بیت المال بر ملازمین آن مجالس مقدسه [است].
أَنْتِي أَحَبُّ تِلْكَ الْمَجَالِسِ الَّتِي يُحْيِي فِيهَا أَمْرُنَا وَ مِنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّهَا أَحْيَى النَّاسِ جَمِيعًا وَ لِي بِهَ شَرْطُهَا وَ شَرْطُهَا الْمَقْرُورَةُ فِي خَاتَمِ قَانُونٍ دِيْكَرٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ وَ لَا يَنَالُهُ إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ. تَمَّتْ.

مجموعه مقالات، ص: ۲۶۵

۵- بیانیه دفاعیه

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۲۶۷

[مقدمه الناشر]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مقدمه آن چه «بیانیه دفاعیه جهاد با اِجانب در جنگ جهانی اول» نامیده شده، آخرین رساله سیاسی مجاهد خستگی ناپذیر خطه فارس و لارستان مرحوم آیت الله العظمی سید عبد الحسین لاری است که از تبعید گاه خویش «فیروز آباد» صادر نموده است و علی رغم فشار و اختناق حاکم آن زمان، در حدّ ضرورت بصورت دست نویس منتشر شده و بنا به گفته برخی مطلعین حتی در بعضی از کتب مغرب زمینی ها از وجود آن بحث شده است.

با تشکر از جناب آقای ابو الحسن مؤیدی لازم به توضیح است که آن چه در تصحیح و تکمیل متن صورت گرفته، ترجمه جملات عربی، تهیه فهرست آیات و روایات و توضیح بعضی جملات مبهم بوده که در فقره اخیر از محبت های بی دریغ دانشمند معظم و خطیب محترم حضرت حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید حسین نسابه امام جمعه موقت لار کمال استفاده شده است.

هیئت علمی کنگره

مجموعه مقالات، ص: ۲۷۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حسب الاحكام ملك عَلام و امام والامقام و حجج اسلام و محكمات قرآن.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ * « ۱ » وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَمَا آتَاهُ مِنْهُمْ « ۲ » اعلان می شود به هر جا که بر هر کس از فرق ششصد کرور مسلمین داخله و خارجه حتی بر صبیان و نسوان واجب فوری است جهاد و دفاع روس و انگلیس و اعوان این کفار و سد ابواب طمع و بهانه و مالیات و گمرک و قرنطینه و تذکره و گرفتن اسلحه از مسلمانان و هم چنین سد ابواب فرار و جای قرار بر این کفار و اعوان این کفار از هر

گوشه و کنار و کوچه و بازار بدون مهلت و انظار جز بعذاب النار و خزی عار و صغار و عبره لأولى الابصار چنانچه حق تعالی موده فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصِرُوهُمْ «۳» وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ «۴» وَ مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ «۵» و له من الانعام فی کل عام مائتا دینار فی بیت مال المسلمین من سهم المؤلفه و المجاهدین مع الاجر العظیم و انابه زعیم «۶».

اقلّ خدام الشریعه المطهره عبده عبد الحسین الموسوی

(۱) توبه: ۷۳- ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن.

(۲) مائده: ۵۱- و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود.

(۳) توبه: ۵- مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر و به محاصره در آورید.

(۴) نساء: ۹۵- و مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است.

(۵) عنکبوت: ۶- هر که بکوشد تنها برای خودش می کوشد.

(۶) علاوه بر اجر الهی سالیانه ۲۰۰ دینار در بیت المال از سهم مؤلفه و مجاهدین انعام خواهد داشت و من آن را ضمانت می نمایم.

مجموعه مقالات، ص: ۲۷۳

مقدمه،

بدان که حکمت و مصلحت حضرت سبحان در خلق عالم امکان به جهت محض امتحان کفر و ایمان و مجاهده است با شیاطین انس و جان چنانچه فرموده اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ * «۱». و ایضا وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا .. «۲».

و چنانچه تمام علت و علت تامه کائنات و خیرات و سعادات و افاضات و فیوضات عالم امکان از مبدأ تا معاد، منحصر و محصور به

حصر عقلی و نقلی، در وجود انبیاء و صلحا [است] که به جهت و سبب تدبیر و ترتیب اصلاح و اصلاحات عالم امکان خلق شده اند کذلک «۳» و هم چنین تمام علت و علت تامه تمام مفسد و فساد کون معاش و معاد منحصر و محصور به حصر عقلی و نقلی خاص مخصوص، بخصوص وجود شیاطین الانس و الجن است خاصه

(۱) اعراف: ۲۴- «.. فرود آید که بعضی از شما بعضی [دیگر] ید.

(۲) انعام: ۱۱۲- و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انس و جان برگماشتیم بعضی از آنها به بعضی، برای فریب [یکدیگر] سخنان آراسته القا می کند.

(۳) [کذلک] زائد بنظر می رسد.

مجموعه مقالات، ص: ۲۷۴

شیاطین الانس دیوانیان ابالیس انگلیس و روس بدتر از مجوس که غیر از فساد و افساد و تخریب بلاد و ایثار فتنه «۱» و عناد اهلاک عباد به فنون سحر و شعبده و نیرنگ و چشم بندی، تسخیر مال و جان عقول ناقصه اهل ضلال به انواع سحر و خیال .. يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى «۲» کرده و می کنند صدق الله و رسوله صُمَّ بُكُمْ عُمَى فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ «۳» إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا «۴» چرا که جمیع اصناف بهایم و انعام وحوش وحشیانه سباع و مسوخ درنده «۵» حتی خنازیر و کلاب عقور «۶»، از حالت خبیث سریره فساد درندگی خود تعدی و تجاوز به افسد فالافسد نمی کنند، به خلاف ابالیس روس و انگلیس این زمان که افسد از شیاطین [اند] بالغایه و الی غیر النهایه [و] حد یقف ندارد در فساد و افساد و مفسد.

و ما قیل «۷» از این که فرنگ و روس از فرق یهود و نصاری و مجوس [اند]

فهو توهم و اشتباه

و مغلظه محضه «۸»، چرا که دیوانیان و دولتیان فضلا «۹» از روس و انگلیس، مثل فرقه بابیه و جبریه از اهل نحل «۱۰» هستند، بینونت «۱۱» کلیه

(۱) ایثار فتنه: فتنه گزینی.

(۲) طه: ۶۶- بر اثر سحرشان در خیال [چنین] می نمود که آنها به شتاب می خزند.

(۳) بقره: ۱۷۱ .. کردند، لالند، کورند [و] در نمی یابند.

(۴) فرقان: ۴۴ .. آنان جز مانند ستوران نیستند، بلکه گمراه ترند.

(۵) مسوخ درنده: درندگان مسخ شده.

(۶) خنازیر و کلاب عقور: خوکها و سگهای گزنده.

(۷) و آن چه گفته شده.

(۸) فهو توهم و اشتباه یعنی آن و هم و پندار و مغلظه است.

(۹) فضلا: علاوه.

(۱۰) اهل نحل: اهل مذهب و آئین ها.

(۱۱) بینونت: جدائی.

مجموعه مقالات، ص: ۲۷۵

و ضدیت نوعیه با هر ملتی دارند در امور کلیه و جزئیه، خاصه فرنگ و روس که اسفح سفاح و افحش فواحش «۱» مجوس هستند و به هیچ قرار و مدار، بهائم وحشی وحشیان حتی شیطان بنی جان رفتار نمی کنند.

و ما قیل که اینها نظم و نسق «۲» و قانون دارند فهو ایضا توهم

، اشتباه و غلط [و] مغلظه محضه، چرا که شدت فساد و افساد ایشان به حدی است که إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَہَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذَلِکَ یَفْعَلُونَ «۳» جمیع اسلحه و مال و منال و حال و لسان و جان و زبان و ایمان و اقتدار و اختیار مردم را من جمیع الجهات خواهند گرفت و می گیرند حتی اختیار ملک و ملک ممالیک و املاک و آب و زمین و دین و آئین و عرض و ناموس به آنها نمی گذارند و هیچ چیز را فرو گذار نخواهند کرد مگر آن که همه را به حیظه تصرف خود در می آورند و

و اجله و ملوک مملکت را عِبْدًا مَمْلُوكًا لَا یَقْدِرُ عَلَیْ شَیْءٍ «۴» محتاج و مسخر بذل صغار کفار با هزار گونه عار خواهند کرد و می کنند حتی اختیار آب دریا و علف و صحرا و اختیار زن و دختر برای احدی باقی نمی گذارند بلکه اختیار اموات و احیاء خود را نیز ندارند.

چنانچه هشتاد کرور «۵» مداخل «۶» موقوفات سلاطین هندوستان برای

(۱) خون ریزترین خون ریزان- بد زبانترین بدزبانان.

(۲) نسق: روش.

(۳) نمل: ۳۴.. چون به شهری در آیند، آن را تباه و عزیزانش را خوار می گردانند و این گونه می کنند.

(۴) نحل: ۷۵- بنده ای است زر خرید که هیچ کاری از او بر نمی آید.

(۵) کرور: واحد شمار است و نزد هندوان ده میلیون است. (دکتر معین فرهنگ فارسی ج ۳ ص ۲۹۵۹ ص ۲۹۵۹).

(۶) مداخل: جمع مدخل در آمد- عواید.

مجموعه مقالات، ص: ۲۷۶

اصناف فقرا و انواع خیرات و صدقات، اختیار یک دینار بلکه اختیار تولیت و نظارت و وکالت به هیچ وجه از برای ذوی الحقوق باقی نگذاشته و تمام را خود متصرف شده و تمام ملوک را اموات قبور بی حس و حرکت، زنده به گور کرده و می کنند و اسم آن را نظم و نسق و امتیت و عدالت می گذارند.

این گونه نظم و نسق و عدالت و امنیت نیست بلکه از قبیل سالبه به انتفاء موضوع است «۱» و شبه شیء به طبابت طیب معجون که طبابت و علاج مجانی به چوب زدن می کند تا به حدی که از حس و حرکت انداخت آنان را، آن وقت می گوید جن معجون را بیرون کردم و او را عافیت و راحت دادم، سر

وقت مجنون که می روند می بینند او را که از شدت زدن مرده.

نظم و نسق و طبابت و حکمت و حکومت و علم و معرفت و سیاست و کفایت فرنگیان و مطلق دیوانیان دولتی تمام از این قبیل، مغلظه و مضحکه و مسخره است. چنانچه صنایع مصنوعه آنها هم تماما از قبیل و ائمه اکبر من نفعه «۲» لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ «۳» یا از قبیل فنون سحر و شعبده و نیرنگ بازی و چشم بندی است و خیالات یُحَيِّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى

(۱) سالبه به انتفاء موضوع: سلب نسبت حکمیة محمول است از موضوع، از آن جهت که موضوع در خارج وجود ندارد تا محمول برای آن ثابت باشد مثلا در قضیه احمد عالم است احمد موضوع و عالم محمول است وقتی احمد وجود نداشته باشد عالم بودن احمد معنی ندارد زیرا وقتی موضوع (احمد) منتفی باشد، محمول بطور قطع منتفی خواهد بود.

(۲) اشاره به آیه ۲۱۹ بقره پیرامون شراب و قمار می باشد که می فرماید قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ اشاره به این است که به هر نحو مضرات آنان از فوایدشان بیشتر است.

(۳) غاشیه: ۷- نه فربه کند، و نه گرسنگی را باز دارد.

مجموعه مقالات، ص: ۲۷۷

«۱» است.

و اما ما قیل از این که دولت ما و دول قانون دارند،

فیه «۲»، هر چیزی که در مقابل ملت و شریعت جعل و تدوین کرده اند به هر اسم و رسم و قاعده و قانون، تمام مفسده و مسخره و غلط و مغلظه و قباحت و شناعة و سفاهت و حماقت، در صورت و سیرت و حالت و سیاست و معرفت و حکومت و حکمت از هر جهت [است] حتی در شکل

و اکل و افعال و اشکال و اقوال و احوال و خیال موجب نفرت و ضلالت و نجاست و خباثت و قباحت.

چه مفسده افسد و اقبیح است از این که انسان مأنوس و محشور با سگ و خنزیر [شود]، مأکول و مشروبش خمور و لحم خنزیر و زن و دختر و مادرش پیش رویش از اجانب «۳» مکشوف العوره در محضر اجانب باشند به قسمی که فطرت سلیمه بهائم از آن ابا و امتناع و نفرت و غیرت دارند.

و ائی خزی و عار و شنار و مفسده و ضرار و اضرار، اعظم و اقبیح «۴» از این که زوجه و محارم و حریم محترم انسان را در محضر اجانب مکشوف الصوره در آورند؟

و کدام خزی و عار و شنار و مفسده و ضرر و اضرار، اعظم از این است که اعزّه و اجلّه در قرنطینه کفار به بهانه ناخوشی و امراض، اختیار محارم و عورات و اموات به هیچ جهتی از جهات ندارند نه تجهیز، نه غسل، نه کفن، نه دفن

(۱) طه: ۶۶.

(۲) فیه: در آن این اشکال است که ..

(۳) [اجانب] در جمله بالا زائد به نظر می رسد.

(۴) و کدام خواری و ذلت و تنگ و پستی و فساد .. بزرگتر از این است که ..

مجموعه مقالات، ص: ۲۷۸

«مصیبه ما اعظمها و اعظم رزیتها فی الاسلام ..» «۱».

□
سالی چقدرها مسلمانان زوار و حجّاج بیت الله الحرام به این مصیبت و رزیّه گرفتار خزی عار و شنار و ذلّ صغار این کفار، اسیر و ذلیل و خوار هستند و این قسم از مفسد شنیعه و قبیح فاحشه، اسم آن را قانون گذاشتن مثل

اسم الله و آلهه نهادن به بت و اصنام و ازلام است و معبودیت اصنام محکوم به کفر و شرک صریح است و بدتر از مفساد، استحلال خمر و مسکرات و میته و خمور به اسم ماء الحیوه.

و متشابهات فیہما اِثْمٌ کَبِیْرٌ وَ مَذَاقِعٌ لِلنَّاسِ «۲» در مقابل محکمت اِثْمًا الْخَمْرُ وَ الْمِیْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ «۳» و قوله اِثْمًا یُرِیْدُ الشَّیْطَانُ اَنْ یُوْقَعَ بَیْنَكُمْ الْعِیَادَةَ وَ الْبُغْضَاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمِیْسِرِ وَ یَصِیْدُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُوْنَ «۴».

و ایضا کدام مفساد کلیه معاش و معاد اعظم از این است که ممالیک، از کنیز و غلام، و از جمله شعائر اسلام که مصالح کلیه لازم به لزوم در تمام ملل و شرایع سالفه بوده، حال آنها را سر خود و مطلق العنان مثل حیوان وحشیان پریشان و سرگردان در تمام بلدان مشغول مفساد دزدی و هیزی و فاحشه گری

(۱) چه مصیبت بزرگی است و چه داغ عظیمی.

(۲) بقره: ۲۱۹.

(۳) مائده: ۹۰- شراب و قمار و بت ها و تیرهای قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند. پس، از آنها دوری گزینید. باشد که رستگار شوید.

(۴) مائده: ۹۱- «همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. پس آیا شما دست برمی دارید؟»

مجموعه مقالات، ص: ۲۷۹

بدون مرد .. «۱» و جلوگیری نموده اند و اسم چنین مفساد کلیه را قانون گذارده اند.

و قس علی هذا جمیع قوانین مدوّنہ دولتی از کلی و جزئی از گمرک و قرنطینه و راهداری و رسومات

مالیات به هر اسم و رسم، حقوق دولتی که در مقابل ملل و شرایع تدوین کرده اند و می کنند، من جمیع الجهات، در صورت و سیرت و حالت و معاشرت و حکومت و سیاست و علم و معرفت و خیالات و تصورات و تصدیقات و سیاست و تکلمات و خطوطات و رسومات تمام این قوانین ابالیس انگلیس و روس، معکوس و منکوس و فاسد و مفسد و افسد است. کما لا یخفی علی الخیر البصیر بمفاسدهم «۲».

و ما قبل فی القرآن

.. لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَشْكُرُونَ وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ .. «۳».

فالجواب ان ذلك مدح خاص مختص بالمتسلمين من النصارى كالنجاشي كما هو صريح الوصف و الصله و العله لا مطلق النصارى فضلا عن ينحل بالأديان بالتهمة و البهتان من اهل الديوان و حزب الشيطان «۴».

(۱) در متن چند کلمه ناخوانا بود.

(۲) همان طور که مفاسد آنها بر آگاه بینا مخفی نمی ماند.

(۳) مائده: ۸۲-۸۳ .. و قطعاً کسانی را که گفتند: «ما نصرانی هستیم» نزدیکترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت، زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی اند که تکبر نمی ورزند. چون آن چه را به سوی این پیامبر نازل شده، بشنوند می بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته اند، اشک از چشمايشان سرازير می شود.

(۴) پاسخ این است که آن ستایش، ویژه تسلیم شدگانی از نصاری همانند «نجاشی» است همین طور که ارتباط و سبب و توصیف، صراحت دارد که شامل همه نصاری نمی شود چه رسد به دینهایی که اتهاماتی به خود بسته اند از اهل

و ما قيل ايضا في القرآن وان من اهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل موته و يوم القيامه يكون عليهم شهيدا

«۱». فالجواب ان كل كافر حتى فرعون لما رأى الموت و العذاب آمن بالله فلم يك ينفعهم إيمانهم لما رأوا بأسنا «۲» حتى انه فى الرجعه «۳» قال الله .. يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ (يعنى القائم) لَأَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا .. «۴».

(۱) نساء: ۱۵۹- و از اهل کتاب کسی نیست مگر آن که پیش از مرگ خود حتما به او ایمان می آورد و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود.

(۲) مؤمن ۸۴- هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برای آنان سودی ندارد.

(۳) پاسخ این است که هر کافری حتی فرعون وقتی مرگ و عذاب را دید، به خدا ایمان آورد اما ایمان آنان بر ایشان سودمند نیست چون عذاب ما را دیدند. حتی در حالت مرگ و رجعت [به عالم دیگر] قرار گرفتند، که خدای تعالی می فرماید.

(۴) انعام: ۱۵۸- روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت [پدید] آید کسی که قبلا ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود بدست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد ..

این که حضرت ایشان «بعضی آیات ربک» را به ظهور حضرت بقیه الله تفسیر فرموده اند.

صحیح است زیرا غالب علمای اسلامی اعم از شیعه و سنی فقره سابق الذکر از آیه را به «طلوع آفتاب از مغربش» تفسیر کرده اند که خود یکی از علائم ظهور است.

تفسیر الجلالین می نویسد «و هی طلوع الشمس من مغربها كما فی حدیث الصحیحین» (جلال الدین محمد بن احمد الحلّی و جلال الدین عبد الرحمن بن سیوطی، تفسیر الجلالین، الطبعه الاولى بیروت

مؤسسه النور للمطبوعات ۱۴۱۶ ص ۱۵۳ و مختصر تفسیر الطبری الطبعه الثانيه دمشق ۱۴۱۳ ص ۱۵۰).

صاحب المیزان در بحث روایی مربوط به این آیه می نویسد:

«مسأله طلوع آفتاب از مغرب در روایات بسیاری از طریق شیعه از امامان اهل بیت علیهم السلام و از طریق سنی از جمعی صحابه رسول خدا از قبیل ابو سعید خدری و ابن مسعود و ابی هریره و عبد الله عمر و حذیفه و ابی ذر وارد شده و البته در مضمون آنها اختلاف فاحشی وجود دارد.

نظریه های علمی امروز هم انکار ندارد که ممکن است روزی کره زمین بر خلاف حرکتی که تا آن روز شرقی بوده حرکتی غربی کند و یا دو قطب آن تغییر یافته شمالیش جنوبی و یا جنوبیش شمالی شود حالا یا بطور تدریج هم چنان که رصد خانه ها آن را پیش بینی نموده اند یا آن که یک حادثه جهانی و عمومی جوی این تحول را یک مرتبه بوجود بیاورد. البته همه این سخنان در جایی است که کلمه طلوع خورشید از مغرب در روایات، رمزی در باره سّری از اسرار حقایق نبوده باشد».

سید محمد حسین طباطبایی المیزان فی تفسیر القرآن ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی چاپ سوم تهران کانون انتشارات محمدی ۱۳۶۲- ج ۱۴ ص ۳-۲۸۴.

مجموعه مقالات، ص: ۲۸۱

و ما یقال و ما یتراً من ان دنیا هم معوره «۱».

فالجواب ان «الدنيا سجن المؤمن و جنّه الكافر» «۲» و لا یحسبَنَّ الَّذینَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّی لَهُمْ خَیْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّی لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ «۳» و لَآ تَمِدَّنْ عَیْنُكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَ رِزْقٌ رَبِّكَ خَیْرٌ وَ أَتَقَى «۴».

گذشته از این

که مال و منال و عزت و سلطنت و اقتدار از عموم دولتیان فضلا از خصوص فرنگیان، ملک طلق و حق صدق مسلمین است
بالاصاله و انما هی بالعرض و الغصب و السَّرِقَه و النهب و فنون الحيله و الغيله و الجبر و السحر سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ
«۵» و زید عادیه و ظلم و عدوان دولتیان به

(۱) دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و آن چه که گفته شده که دنیای آنها آباد و در رفاه هستند.

(۲) رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کنز العمال ح ۶۰۸۱. به نقل از محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه ج ۳ ص
۳۱۸.

(۳) آل عمران: ۱۷۸- و البته نباید کسانی که کافر شده اند تصور کنند این که به ایشان مهلت می دهیم برای آنان نیکوست.
فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند و [آن گاه] عذابی خفت آور خواهند داشت.

(۴) طه: ۱۳۱- و زنهار به سوی آن چه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و فقط] زیور زندگی دنیاست تا ایشان را
در آن بیازماییم، دیدگاه خود مدوز. و [بدان که] روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است.

(۵) الاعراف: ۱۱۶.

مجموعه مقالات، ص: ۲۸۲

سوء اختیار مسلمانان افتاده «۱» و «ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»* - «وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ» «۲».

چنانچه کسی تخت و تاج سلطنت و اقتدار مملکت دیگری را به سوء اختیار یا به قهر و اجبار صاحب ملک به انواع سرقت و
غصب و نهب، غارت کند عند العقلا مورد تَعَزُّ مِنْ تَشَاءُ وَ تُدَلُّ مِنْ تَشَاءُ «۳» نیست و

نخواهد بود بلکه مورد غلط و مغلطه و قبح ظلم و جور و ستم و عقوبات جهنم [است].

أَمَّا مَا قِيلَ مِغَالَطَةٌ وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ ..

«۴» فمن المعلوم من خصوص الاستثناء و نصوص وجوب الجهاد و الهجره و التبري، التخصيص بما قبل التبليغ لإتمام الحجّه

(۱) مال و منال و عزّت و اقتدار همه حکام جور گذشته از غربی ها اصالتاً ملک طلق و حقّ حقیقی مسلمین است و آنان به غصب و سرقت و غارت و از راه خدعه و فریب و زور و اغفال و سحر و فریفتن و تسخیر دیدگان مردم و ترساندن و گسترش دشمنی و ستم و سوء استفاده از سوء تدبیر برخی مسلمانان بصورت موقت و عارضی بدست آورده اند.

(۲) و آن به خاطر چیزهایی است که خودشان به دست آورده اند و خداوند به کسی ظلم روا نمی دارد و اراده ظلم به جهانیان نیز ننموده است. فقرات یاد شده نکاتی که نویسنده محترم بخاطر نتیجه گیری از مطالب سابق الذکر و توجه آیندگان به وضعیت گذشته بیان فرموده اند و از آیات قرآن اقتباس شده است که اصل آن چنین است.

الف) ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتَ أَيَّدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ* آل عمران: ۱۸۲، انفال: ۵۱.

این [کفر] دستاوردهای پیشین شماست و [گر نه] خدا بر بندگان [خود] ستم کار نیست.

ب) مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ غافر: ۳۱.

و خدا بر بندگان [خود] ستم نمی خواهد.

(۳) آل عمران: ۲۶ .. هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی.

(۴) عنکبوت: ۴۶- و با اهل کتاب جز به [شیوه ای] که بهتر است، مجادله مکنید مگر به کسانی از آنان که ستم کرده اند.

مجموعه مقالات، ص: ۲۸۳

و الذکری.

و اما بعد،

فهو روايات المهاجره و المجادله و المقاتله و يكفيك سورة البراءه و قوله تعالى يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ* «١» .. و لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً. «٢» و مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ «٣».

إلى غير ذلك مما لا يحصى من محكمات الكتاب و السنه الصحيحه الصريحه فى وجوب البراءه منهم و اللعن عليهم و وجوب هجرهم و مهاجرتهم و حرمة مجاورتهم و مسافرتهم و موادتهم و معاونتهم و معاملتهم و شفاعتهم [و] محاورتهم و الرضا ببقائهم مغلطه.

لا يقال هذا التكليف عسر و حرج بل لا يطاق، خارج من الاختيار.

لأننا نقول:

أولاً ما فى [الاجبار ب] الاختيار لا ينافى الاختيار.

و ثانيا العسر المنفى ما لم يكن بسوء الاختيار و تكليف بالمحال ما لم يكن بسوء الافعال و ألما فلا- مانع منه شرعا و عقلا كالمتوسط فى الارض المغصوبه فانه مأمور و منهى كما ورد «و من سنَّ سنَّه سيئه كان عليه وزر من عمل بها» «٤» و «من ارتدَّ عن فطره لا يستتاب و هو مأمور بالتوبه».

فان قلت ما من نبى او وصى من لدن آدم عليه السَّلام إلى الخاتم عليه السَّلام الَّا و معاشرته و مجاورته و مخالطته و مواصلته و محاجته مع الكفار و المنافقين من أمته

(١) توبه: ٧٣- اى پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر ..

(٢) توبه: ١٢٣ .. و آنان باید در شما خشونت بیابند ..

(٣) توبه: ٢٣- و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستم کارانند.

(٤) بحار الأنوار: ج ٧١، ص ٢٥٨.

مجموعه مقالات، ص: ٢٨٤

و ازواجه و اولاده و اصحابه و اقاربه.

قلت معاشره

الانبياء و الاوصياء مع هؤلاء ليست الا من اعظم المحن و جزيل البلاء من باب اتمام الحجه و قطع المحجه و هو من اعظم مراتب الجهاد و لا- الوداد كما يشهد عليه سوره البراءه و اللعن عليهم في كل موقف وقف فيه نبيك صلى الله عليه و آله و سلم خصوصا في الصلاه و في قنوت المغرب و الغداه و المأثور من التعقيبات «(۱)»

(۱) و غير از اينها كه بي شمارند از آيات كتاب محكم الهى و سنت صحيح و صريح نبوى در وجوب بيزارى از آنها و لعن و نفرين به آنها و كناره گيرى و در وى گزیدن از آنها و حرام بودن همنشینی با آنان و مسافرت و دوستی با آن ها و مساعدت و معامله با آنها و نادرست بودن شفاعت آنان و رضایت دادن به بقاء آنها. گفته نشود این تکلیف عسر و حرج می آورد و خارج از طاقت بشری و اختیار است زیرا پاسخ می دهیم كه:

أولا مجبور بودن به اختیار، سلب اختیار نمی نماید (انسانی كه مجبور است اختیار داشته باشد، آزاد است و از او سلب اختیار نمی شود).

ثانيا عسری كه در شرع نفی شده، مادامی است كه ناشی از سوء اختیار شخص مختار نباشد و تكلیف به محال كه در شرع محال است، نیز هنگامی است كه از سوء عمل خود انسان ناشی نشده باشد. در غیر این صورت هیچ مانعی نه شرعی و نه عقلی از افتادن در عسر و حرج وجود ندارد مانند انسانی كه در زمین غصبی قرار گرفته كه به آن امر و نهی شده است. (از يك طرف قرار گرفتن در زمین غصبی ممنوع است و از

طرف دیگر اگر بخواهد حرکت کند و گام بردارد و از زمین غضبی بیرون رود باز تصرف در زمین غضبی است. پس بنا بر این اجتماع امر و نهی در موضوع واحد محقق شده است که می گویند امر و نهی در موضوع واحد محال است ولی بخاطر سوء افعال خودش، خویش را در امر محال انداخته است).

همین طور که وارد شده است.

کسی که سنت ناپسندی (بدعت) را بین مردم ترویج نماید گناه کسی که به آن عمل می کند به عهده اوست. و کسی که از فطرت روی گردان باشد (ارتداد فطری) توبه اش پذیرفته نشود در حالی که او مأمور به توبه می باشد.

پس اگر بگوییم هیچ پیغمبری از آدم علیه السّلام تا خاتم علیه السّلام نبوده و نیست مگر با معاشرت و مجاورت و مواصلت و بحث و استدلال با کفار و منافقین از امت خویش و زنان و فرزندان و یاران و نزدیکان آنان. می گویم: معاشرت پیامبران و اوصیاء با آنان، صورت نپذیرفته مگر در بزرگترین محنت ها و سنگین ترین بلاها از اتمام حجّت و دلائل قطعی و آن از بزرگترین مراتب جهاد است نه دوستی با آنان، همین طور که سوره برائت و لعن بر آنها در هر جایگاهی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن جا لعن می کرده است خصوصا در نماز و قنوت مغرب و صبح و در تعقیبات وارده از ائمه علیهم السلام شاهد مدّعاست.

مجموعه مقالات، ص: ۲۸۵

خاتمه

قد تبین مما ذکرنا انه كما أنّ فرض وجوب الطهاره و الصلاه خصوصا الجمعه و الجماعات الذی هو من اعظم شعائر الاسلام و عمود الدین «ان قبلت قبل ما

سواها و ان ردت رد ما سواها» (١) اذا تعذّر او تعسّر بعض مراتبها تعيّن ساير مراتبها الاخر و لم يسقط التكليف رأسا كما لو تعذرت الطهاره الكامله تعينت الناقصه كالجبيره او تعذرت المائيه تعينت الترايبه او تعذرت الصلاه جماعه تعينت الفرادى او تعذّر القيام تعين القعود او تعذر القعود تعين ما دونه من المراتب إلى ان ينتهى إلى الايماء و الاشاره و تعينت المعاونه عند سقوط المباشره.

كذلك وجوب مراتب الجهاد بل جميع مراتبها العديده من الكليه

(١) صدوق من لا يحضره الفقيه منشورات جماعه المدرسين، قم، الطبعة الثانيه ج ١ ص ٢٠٨ حديث ٦٢٦ متن حديث در مأخذ ياد شده چنین است و قال الصادق عليه السّلام: أوّل ما يحاسب به العبد الصلاه، فإذا قبلت قبل سائر عمله و إذا ردت عليه رد عليه سائر عمله.

مجموعه مقالات، ص: ٢٨٦

و الجزئيه من المباشره و المعاونه باليد و اللسان و الاركان و من المال و الحال و المهاجره و المجاهده و التبرّى و البراءه باللعن و الطعن بالقول و الفعل إلى ان ينتهى مراتب الجهاد و إلى مجرد ملكه توطين النفس و الاعراض القلبي، جميع هذه المراتب على كثرتها واجبه و لم يسقط شىء من مراتبها جميعا مهما أمكن.

و [اذا] فرض تعذّر بعضها و سقوطه فالواجب من مراتب الصلاه و افرادها العديده احدها الممكن مرتبا لا جمعا بخلاف مراتب الجهاد و افراد العديده الممكنه فإنها واجبه جمعا و جميعا إلا ما تعذّر فيختصّ هو بالسقوط لا غير بل قد يسقط الصلاه رأسا عن الصبيان و النسوان احيانا و لا يسقط مراتب الجهاد و دفاع الكفار عنهم اذا هجموا على المسلمين و خيف على بيضه الاسلام

كما في زماننا هذا.

فانه يجب على كافة الناس حتى النسوان و الصبيان به جميع مراتبها و اقسامها الممكنة جمعا و جميعا.

لا يقال ما الحكمه و العله و الفائدة و العائده فى وجوب هذا الجهاد و المجاهده به جميع مراتبه و اقسامه و أنواعه و افراده حتى على الصبيان و النسوان مع خوف القتل و نهب الاموال و سفك الدماء و هتك النفوس و الاعراض؟

لأننا نقول لكل حكم من الاحكام التعبدية الالهيه مصلح و حكم غير متناهيه و فوائد و عوائد غير خفيه.

منها اعزاز الدين و تفضيح الكافرين و ابطال المبطلين و حفظ بيضه

مجموعه مقالات، ص: ٢٨٧

الاسلام و كسر الاصنام و حفظ احكام الحلال و الحرام و اظهار الحق و العدل و الصدق و ابطال الكفر و الظلم و الفسق إلى غير ذلك مما لا يحصى حكمه جلّت حكمته.

□

و من هذا الباب جهاد آدم عليه السّلام و هبوطه إلى الارض لدفاع ابليس عدو الله عن سائر قرب و عزه جلاله، و هكذا جهاد الأنبياء و الأوصياء عليه السّلام إلى ان انتهى إلى جهاد الحسين عليه السّلام و ارث آدم و سائر الانبياء وراثه، و جهاد اصحاب الحسين عليه السّلام «الذين بذلوا مهجهم دون الحسين عليه السّلام» حتى النسوان و الصبيان لإعزاز الدين و الايمان، و اظهار العدل و الاحسان، و تفضيح الظلم و العدوان، و اتمام الحجّه و البرهان، و رفع التهمه و البهتان، و السهو و النسيان، و الخطأ و النقصان، و أراجيف و حى الشيطان من الملك المنان.

و هكذا سيره جميع الانبياء و الاوصياء و خواصهم «كأبى ذر» و أمثاله مع جميع الأحوال و حسن الافعال و الأقوال، جامعين لجميع مراتب المهاجره و

[۱] ترجمه: از آن چه ذکر کردیم روشن گردید همین طور که فرض وجوب طهارت و نماز خصوصا جمعه و جماعات که از بزرگترین شعائر اسلام و عمود دین است و اگر پذیرفته شود سائر اعمال پذیرفته می گردد و اگر پذیرفته نشود بقیه اعمال نیز مردود می گردد، هنگامی که عذر یا سختی در بعضی از مراتب آن تعیین گردد سایر مراتب انجام می شود و تکلیف بطور کلی ساقط نمی شود. مثلا اگر طهارت کامل ممکن نباشد طهارت ناقص مقرر می شود مانند جیره اگر از آب معذور باشد تیمم و اگر از جماعت معذور باشد، فرادی معین می شود اگر از ایستادن معذور باشد نشستن و اگر از نشستن معذور باشد مراتب پایین تر مقرر می گردد و به همین ترتیب اجازه داده شده تا به اشاره و ایما منتهی می شود و کمک گرفتن معین می گردد، وقتی که خود انسان به تنهایی نتواند وظیفه خود را انجام دهد، هم چنین است وجوب مراتب جهاد بلکه تمام مراتب

مجموعه مقالات، ص: ۲۸۸

متعدد آن از کلیه و جزئیه از مباشرت و معاونت با دست و زبان و اعضاء و جوارح و مال و حال هجرت و مجاهدت و بیزاری از دشمنان با لعن و نفرین به گفتار و عمل تا این که منتهی می شود به پایین ترین مراتب جهاد به مجرد آماده کردن خود برای مجاهده و روی گردانی قلبی از دشمن در تمام این مراتب با کثرت و تعدد آن واجب است و در حال امکان و توان هیچ یک از مراتب آن بطور

کلی ساقط نمی شود و اگر در بعضی از مراتب آن عذری پیش آید آن مرتبه ساقط گردد و انجام مراتب دیگر آن واجب است. پس در مراتب نماز و اجزاء متعدده آن یکی از مراتب واجب است نه جمیع مراتب به خلاف جهاد و اجزاء و اقسام متعدد آن که همه موارد و مراتب واجب است مگر این که عذری باشد که فقط آن مرحله ساقط می شود نه غیر آن، بلکه گاهی اصل نماز از کودکان و احیاناً زنان ساقط می شود در صورتی که اگر بر مسلمانان تهاجم نمایند و ترس از نابودی اساس اسلام باشد، مراتب جهاد و دفاع با کفار از آنان ساقط نمی شود. همین طور که در زمان ما چنین است.

پس [جهاد و دفاع] بر جمیع مردم حتی زنان و کودکان به تمام مراتب و اقسام ممکنه آن بطور تمام و کمال واجب است.

گفت نشود چه حکمت و سبب و فایده و عایده در وجوب این جهاد و مجاهده به تمام مراتب و اقسام و اجزاء آن مترتب است، که حتی بر کودکان و زنان هم واجب باشد با ترس از کشتن و غارت اموال و خونریزی و هتک حرمت و ناموس جامعه. زیرا گفتیم که برای هر یک از احکام الهی عبادی مصالح و فوائد و عوائدی است آشکار که از آن جمله است عزت دین و خفت و خواری کافرین و نابودی باطل و حفظ اساس اسلام و شکستن بتها و محافظت احکام حلال و حرام و اظهار حق و صدق عدل و ابطال کفر و فسق و ظلم و .. از چیزهایی که حکمتهای آن جلیل و غیر قابل

شمارش است.

و از این مقوله است جهاد آدم علیه السّلام و هبوط او به زمین به خاطر دفع ابلیس در دور نمودن آدم علیه السّلام از تقرب حق و عظمت و جلال او. همین طور جهاد انبیاء و اوصیاء تا این که منتهی می شود به جهاد امام حسین علیه السّلام وارث آدم و سایر انبیاء و جهاد اصحاب آن حضرت که در راه او بی دریغ جان فشانی کردند حتی زنان و کودکان به جهت عزت دین و ایمان و اظهار عدل و احسان و خوار نمودن ظلم و دشمنی و اتمام حجت و برهان و رفع تهمت و بهتان و سهو و فراموشی و خطا و نقصان و وسوسه های بیهوده شیطان از ملک منان و همین طور است روش همه پیامبران و اوصیاء و اصحاب خاص آنان هم چون ابو ذر و مانند او در همه حالات در نیکی اعمال و گفتار به تمام معنی و تمام مراتب مهاجرت و مجاهدت در راه خدا با بالاترین کلمه حق و عدل و رسوایی ظلم و ستم.

مجموعه مقالات، ص: ۲۹۱

۶- احکام قانون اداره بلدیہ

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۲۹۳

مقدمه [الناشر]

«احکام قانون اداره بلدیہ» کتاب دیگری است از علامه مجاهد مرحوم سید عبدالحسین موسوی لاری قدس سره این کتاب که در ۲۹ صفر سال ۱۳۲۶ ه. ق. به خط میرزا آقا ارسنجانلی کتابت و در مطبع اسلامیہ شیراز به چاپ رسیده است، حاوی پاسخ به سؤالاتی در زمینه اداره بلدیہ است.

با توجه به این که متن به شیوۀ فنی و متناسب با ادبیات زمان خود نگارش شده، شامل آیات و روایات مستند احکام و نیز اصول و قواعد استنباط می باشد و علاوه بر آن از لغاتی سود جستہ که در موارد زیادی در نگارش امروز نامأنوس است. خصوصیات فوق مطالعه و فهم مطالب را برای دانشجویان و جوانان علاقمند و دیگر خوانندگان با فرهنگی که سابقه حضور در حوزه و آشنایی با مباحث اصولی و فقهی را ندارند دشوار می سازد.

بر این اساس تلاش شد با توجه به بضاعت مزجات علمی و وقت اندکی که در اختیار بود به روان سازی فهم مطالب پر محتوایی که از سوی آن علامه مجاهد نگاشته شده کمک شود. این توضیحات در قالب پی نوشت (و یا پاورقی) متن تنظیم شده و شامل توضیح برخی از مباحث اصولی، ارائه نشانی آیات و نهایتاً ترجمه فارسی برخی لغات و روایات بکار رفته در متن می باشد.

با تشکر از زحمات جناب آقای دکتر جمشید جعفر پور، امید است این تلاش مختصر به آشنایی بیشتر اهل معرفت و نسل نو با چهره پر فروغ علمی آن مجاهد کمکی کرده باشد.

هیئت علمی کنگره

مجموعه مقالات، ص: ۲۹۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال: احکام قانون اداره بلدیّه چیست؟

جواب: کلیه «۱» اداره بلدیّه عبارت از کلیه دفع مفسد و جلب منافع و

مصالح بلدیة است ولی بر وجه مشروعیت عدل و احسان نه بر وجه بدعت و ظلم و عدوان و قیاس «۲» و استحسان «۳» که فارق بین اهل کفر و ایمانست.

(۱) در پاسخ به سؤال احکام قانون اداره بلدیة، مرحوم مصنف ابتدا جهتگیری کلی حکومت را بیان می فرماید که عبارت از دفع مفساد و جلب منافع مملکت باشد و مبنای مشروعیت احکام صادره از سوی حکومت را رعایت عدالت و احسان می داند و از هر گونه بدعت و استقرار شیوه های جدید و غیر معمول و توأم با ظلم و ستم کاری نهی می کند.

در تفصیل مطالب کلی فوق، ابراز می دارد که زیبا سازی شهرها و آراسته گرداندن ظاهر مملکت تمام وظیفه حکومت نیست بلکه از مسئولیتهای ابتدایی نظام است. وظیفه اصلی حکومت اسلامی زمینه سازی رشد و تعالی روحی و بازسازی معنوی و آراسته گرداندن درونی شهروندان است که این مهم از طریق مبارزه با منکرات در مصادیق متناسب هر زمان صورت می گیرد.

(۲) قیاس: از منابع اجتهاد در فقه اهل سنت، بویژه نزد حنفیان است و عبارت است از تسری حکم از قضیه معلوم به قضیه مجهول بخاطر مشابهتی که بین دو قضیه وجود دارد.

ارکان قیاس عبارتند از: ۱- اصل (قضیه معلوم). ۲- فرع (قضیه مجهول). ۳- جامع (وجه شبه). ۴- حکم (حکم قضیه معلوم که به قضیه مجهول سرایت داده می شود).

(۳) استحسان: از منابع اجتهاد در فقه اهل سنت بویژه نزد مالکیان است و مشهورترین تعریف آن چنین است: حکمی که به ذهن مجتهد خطور می کند و او آن را به عقل خویش نیکو می شمارد ولی از ارائه دلیلی برای آن ناتوان است.

مجموعه مقالات، ص:

و اما جزئیاتش منحصر نیست در آن چه توهم شده از مستحبات رفع کثافات و قذارات خبیثه منفره طبع از فضلات بول و غایط و جیف اموات و حیوانات و کنایس و مزابل و مذابح معفنه اهویه و میاه محدثه امراض بلکه اهم و الزم و اوجب رفع کثافات و نجاسات حدیثه معنویه است از شوم می شوم اعمال قبیحه و معاصی فزیه فواحش و مسکرات و خمور و قمار و غنا و مغنیات و طبول و دفوف و ساز و نقاره و مرقصات از مناهی و ملامهی و معاصی و منکرات معفنه میاه و اهویه «۱» و محدثه امراض مهلکه طاعون و وباء و آبله و بلاء و قحط و غلاء و خسف و زلازل «۲» و عناء به اضعاف مضاعف «۳» قذارات و نجاسات خبیثه و حدیثه بول و غایط و جنابت چنانچه فرموده ذلک بما عصوا و كانوا یعتدون* «۴» فتلک بیوتهم خاویه بما ظلموا «۵» فیظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احللت لهم «۶» و «حق علی الله ان لا یعصی فی مکان إلا و اظهرته الشمس».

چنانچه حجر الاسود و تلالو بیاض و نورش از جهات اربع ممتد بحدود حرم بود و از مس و استلام عصات «۷» تار و تاریک و سیاه شده و چنانچه بیت

(۱) میاه و اهویه: آبها و هوا.

(۲) غلاء و خسف و زلازل: گرانی و فرو رفتن در زمین و زلزله ها در چند مورد اخیر مرحوم مصنف به تأثیرات تکوینی و شیوع و نزول انواع بلایای طبیعی در اثر گسترش منکرات و بی بند و باری اشاره نموده است.

(۳) عناء به اضعاف مضاعف: سختیهای چند

برابر.

(۴) بقره / ۶۱.

(۵) نمل / ۵۲.

(۶) نساء / ۱۶۰.

(۷) استلام عصات: دست مالیدن نافرمانان.

مجموعه مقالات، ص: ۲۹۷

المقدس شکایت بحق تعالی نمودن که من مطاف و مدفن و مسجد پیغمبرانم و بخت نصر مرا خراب و مزبله کرده، وحی رسید که این کفاره رفت آمد فسقه و فجره است بر روی تو و طریق رفع نجاسات خبثیه و حدیثیه «۱»، به آب و جاروب و وضوء و غسل و تیمم است.

و امّا نجاسات و قذارات معاصی و منکرات که بامر بمعروف و نهی از منکر و اجراء حدود شرعیّه و مجازات الهیّه و تعزیر و نفی و تبعید عصات و معاصی به توبه و انابه و تطهیر به تکفیر و کفاره و استتابه از شوم می شوم و لوث نجاست مسریه مهلکه منکرات، نه این که باین بهانه احداث بدعت و مزید علّت ظلم و معصیت راه داری و سرانه بر ملاک و املاک و دکاکین و خانه و تذکره و بلیت و قرنطینه و سایر بدایع وحشیانه شر خیز و کفر آمیز فساد و افساد و منفره عباد و مخربه بلاد رفع فاسد به افسد.

و امّا جلب منافع بلدیه نه اینست که اسباب تأمین و تسکین از ملاحی و مناهی و قهوه خانه و قمارخانه و خمور و فجور و وافور و مغنیات و سایر منکرات فراهم آوردن برای معاصی و عصات، بلکه بنای قناطر و مساجد و مدارس و حمامات و توسعه طرّ و شوارع و مشارع و مغاسل و مدافن اموات و مطاحن و آبار «۲» و قنوات و موقوفات و سایر مصالح معاش و معاذ از ماکولات و مشروبات و ملبوسات و منسوجات

(۱) نجاسات خبیثه و حدیثیه: آلودگیهای ظاهری و معنوی.

(۲) مطاحن و آبار: آسیابها و آب انبارها.

(۳) تسعیر غلات: قیمت گذاری غلات، اساسا بحث قیمت گذاری کالاها توسط حکومت در زمان کمبود عرضه و فراوانی تقاضا در فقه مطرح می شود. برخی از فقهاء مطلقا، با توجه به مالکیت فروشنده بر کالا، قیمت گذاری را مجاز نمی دانند.

مجموعه مقالات، ص: ۲۹۸

و مشروع نه به جور و زور که دأب و دیدن «۱» جائرین است و از ممر حلال نه حرام و از ید و سوق مسلمین نه از اسنار کفار «۲» که اصل، صحت و طهارت و تذکیه و حلیت درید و سوق آنها نیست بلکه، عکس و ضدش هست علاوه بر مفسد و مضار و ضرر و ضرار اسنار کفاری که سوء العادات احیاء و اموات ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ «۳» شده و اما محلّ و مدخل این مخارج و مصالح عامه مسلمین که معین از ممر حلال و جوه بیت المال مشروع و نه از مال حرام موضوع بر نفوس و اموال مسلمین که بناء بدعت و عادت و اذیت و مزید علت دفع الفساد بالأفسد از هر جهت نهاده اند لا و فقههم الله.

سؤال: چه می فرمایید در طهارت و نجاست و حلیت و حرمت مثل قند

و چاهی «۴» و نطف و شمع و جلود و جوهریات و سایر منسوجات و مصنوعات بلاد کفره؟

جواب: أولا- چنانچه «سور المؤمن شفاء من سبعین داء» كذلك سور الكافر داء، أي داء و ليس له دواء، أسوأ الأسواء، سریع الفناء، مشحون بالبلاء و العناء، و الطاعون و الوباء، موجب للفساد و شار كهم في الأموال و الأولاد «۵»

(۱) دأب و دیدن:

(۲) اسنار کفار: اسنار جمع سؤر به معنای نیم خورده و باقی مانده غذا می باشد.

(۳) روم / ۴۱.

(۴) چاهی: جای.

(۵) بنی اسرائیل / ۶۴.

مجموعه مقالات، ص: ۲۹۹

و النقصان و الخسران، و ضعف الایمان.

و ثانیاً اصل و اماره «۱» از ید و سوق مسلمین از اصول مقرر شرعی برای شاک در طهارت و حلیت و تذکیه و صحت اسنار کفار نیست شرعاً بلکه اصول مقرر در آنها منتج عکس و ضد است شرعاً.

و ثالثاً علم عادی از تواتر قرائن قطعیه است که آن مصنوعات خارج از ید و عمله و اسباب و آلات و چرخ و کارخانه های خاصه مخصوصه کفره و مباشره با رطوبت و نجاسات آنهاست لا غیر و هو من الحرام البین و بر فرض شبهه «۲»، شبهه

(۱) اماره: نشانه، در اصطلاح فقهی امارت به نشانه هایی اطلاق می شود که موجب ظن می شوند و از سوی شارع به عنوان کاشف از واقع معتبر شمرده شده اند. در باره اماره ید بطور مختصر باید گفت منظور از «ید» داشتن تسلط بر شیء و تصرف در آن است. اگر کالایی را در اختیار فردی بینیم ولی نسبت به مالکیت او بر آن شک داشته باشیم باید به حکم اماره ید، معتقد شویم آن کالا متعلق به او است.

اماره «سوق مسلمین» به این معنا است که اگر از بازار مسلمانان کالایی خریداری شود اما نسبت به طاهر بودن آن و یا حلال و قابل مصرف بودن آن شک پیدا شود، مسلمانان بودن فروشنده این اطمینان را بوجود می آورد که این جنبه ها را رعایت کرده است.

(۲) شبهه: اشتباه، در اصطلاح اصول فقه شبهه به دو دسته تقسیم می شود:

شبهه محصوره و شبهه غیر محصوره. منظور از شبهه محصوره آن است که تعداد مواردی که بین آنها شک پیش آمده محدود و عادتاً قابل اجتناب می باشند مانند آن که در نجس شدن یکی از دو فرض منزل شک پیدا شود در این صورت باید احتیاط کرد و بر هیچ کدام نماز نخواند.

شبهه غیر محصوره یعنی تعداد موارد به اندازه ای زیاد است که اجتناب از همه آنها عقلایی نیست. مانند آن که یقین داشته باشیم مغازه ای در شهر اجناس مسروقه را به فروش می رساند.

اگر برای اجتناب از خرید کالای مسروقه از هیچ مغازه ای خرید نکنیم دچار عسر و حرج می گردیم لذا در این موارد احتیاط واجب نیست.

مرحوم مصنف می فرمایند حتی اگر به نجس بودن کالاهای وارداتی از بلاد کفر یقین هم نداشته باشیم حد اقل شبهه آن وجود دارد و با توجه به این که در مصرف نکردن کالاهای وارداتی، که اقلام آن محدود است، حرج و سختی فراوانی وجود ندارد لازم است از خرید و مصرف آنها اجتناب نمود.

مجموعه مقالات، ص: ۳۰۰

محصوره واجب الاجتناب است نه غیر محصوره و عسر حرج در اجتناب از آنها نیست بر فرض که باشد از سوء اختیار منفی نیست کالمتوسط عمدا فی الارض المغصوبه «۱» که مکلف به تکلیف ما لا یطاق، خروج از غضب و عدم غضب، کالمجنب عمدا با علم بتضرر و تعسر استعمال آب سرد که منصوص است تحمل آن ضرر و عسر.

(۱) کالمتوسط عمدا فی الارض المغصوبه اشاره است به بحث مفصلی در اصول فقه با عنوان «اجتماع امر و نهی».

مختصر بحث این است که آیا قابل تصور است که شارع در یک

زمان از مکلف هم انجام کاری را طلب کند و هم ترک آن را؟ مانند آن که فردی بدون اجازه قدم به زمین و ملک دیگری بگذارد و در آن به پیشروی پردازد.

این عمل او غضب و حرام محسوب می شود. اگر این فرد آن قدر به پیشروی ادامه دهد که خروج از آن مستلزم وقت زیادی است و این فرد بخاطر آورد که نمازش را نخوانده و خورشید در حال غروب کردن است.

از یک طرف به او امر می شود که باید نماز بخواند و از سوی دیگر نماز خواندن مستلزم تصرف بدون اجازه در ملک دیگران است که از آن نهی می شود.

در این گونه موارد از آنجایی که این مزیقه و گرفتاری بدلیل عمل اختیاری این فرد پدید آمده و با دست خود به این مخصصه دچار شده حکم می شود که نماز خواندن او صحیح نیست و مانند کسی است که عملاً نماز را نخوانده است فقها در این مورد می گویند:

«الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» یعنی کسی که به اختیار خود و از ابتدا انجام واجبی را بر خود ممنوع و غیر ممکن بگرداند مانند آن است که به اختیار خود آن واجب را ترک کرده است.

مرحوم مصنف می فرماید اگر مسلمین از ابتدا به جای تولید و مصرف کالاهای مورد نیاز خود در داخل، به خرید از سرزمینهای کفر اقدام کنند و آن قدر در این وابستگی پیشروی کنند که مصرف نکردن کالای خارجی موجب عسر و حرج گردد در خریدن کالای خارجی معذور نیستند زیرا با دست خود، خود را به این وضع دچار کرده اند.

مجموعه مقالات، ص: ۳۰۱

چنانچه چهل سال قبل حاجی ملاً

علی کنی در رساله علمیّه و حاجی میرزا حسین نوری در کتاب دار السلام افسوس افسوس خورده بر مسلمین و اسلام از سوء اقتحام «۱» در این شبهات نجاست و حرام که فتح این باب از ظلام و حکام و مداهنه انام و عوام و من جمله امور حسیه «۲» و واجبات کفائیه سد و انسداد باب این مفسد کلّیه است از اهل اسلام و الّا فعلی الاسلام السلام.

سؤال: بیع و شراء و تعاطی «۳» اسباب آلات ملامی و منکرات جایز است یا نه؟

جواب: به اتفاق نصوص و فتاوی حرام و معصیت است از هر جهت صنعت و اجرت و حفظ و محافظت و اعانت و رضا و محبت اسباب و الایات لهو و لعب و قمار و دف و ساز و طبل و نقاره و مزمار و ماشی «۴» و ریش تراشی و صور مصوره ذی روح و لو غیر مجسمه و لو به عکس عکاس باشد و کتب ضلال فلاسفه و بابّیه و شیخیه و صوفیه و عامّه مثل احیاء علوم عزالی و محی الدین بن عربی و کتب محرفه و تورات و انجیل و زبور و علوم باطله مثل نجوم و رمل و جفر و عدد و فال و مشّاقی «۵» و غنا و موسیقی و اشعار باطله مثل صوفیه و مثنوی و یغمی و حافظ و قانّی و قوانین باطله مبنی بر قیاس و استحسان و مصالح مرسله «۶» و اجتهاد در

(۱) اقتحام: فرو افتادن، مبتلا شدن.

(۲) امور حسیه: اموری که برای گردش کار جامعه لازم است و شارع به ترک آنها از سوی همه افراد جامعه رضایت ندارد.

(۳) تعاطی: خرید و فروش که در آن صیغۀ «بعث» و «اشتریت» جاری نشود.

(۴) ماشی: ماشین،

منظور ماشین ریش تراشی است.

(۵) مشاقي: کيمياگري.

(۶) مصالح مرسله: از منابع اجتهاد در نزد اهل سنت و داراي دو قسم است:

مصالح مرسله به معنای خاص یعنی دادن حکمی بر اساس مصلحت سنجی برای پدیده هایی که در شرع برای آنها حکمی بیان نشده است.

مصالح مرسله به معنای عام یعنی دادن حکم بر اساس مصلحت سنجی هر چند برای آن موضوعات حکمی مخالف در کتاب و سنت موجود باشد.

مجموعه مقالات، ص: ۳۰۲

مقابل نص مثل مذاهب عامه و قوانین فرانسه و عثمانیه و کفره و جائزین فسقه و ابالیس انگلیس و آخر تابع لهم علی ذلک.

و سایر اسباب مفسد و ملاحی و مناہی به هر جهت از جهات معونات و تقلبات و حمایات و محافظات و لو به معونات عقود و ایقاعات که مقدمه وصول و ایصال به هر یک از این محرّمات و ملهیات باشد محکوم بحکم ذی المقدمه محرّمه است «۱» بلکه غایات مترتبه بر هر یک از این محرّمات مثل مقدمات حرام، حرام است از باب ملازمه عقلیه بین حرمة الشیء و حرمة غایاته و مقدماته و عموم نصوص $\text{لَا تَعَاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ}$ «۲» و سایر نصوص تحف العقول «۳»، و غیرها که صحیح و صریح در عموم حرمت است مطلقا و لو در عروسی و عزاء یا در مقام بکاء و ابکاء.

(۱) مقدمه محکوم به حکم ذی المقدمه محرّمه است: بحثی است در اصول فقه در دو جهت، یکی آن که اگر چیزی واجب باشد آیا مقدمات آن که در شرع به وجوب آنها تصریح نشده خود دارای چه حکمی است؟

که برخی مقدمه را واجب شرعی و برخی دیگر واجب

عقلی می دانند. بحث دوم آن است که اگر عملی حرام باشد مقدمات آن که در شرع حکمی برایش بیان نشده دارای چه حکمی است؟ برخی از اصولیین مقدمات را هم فی نفسه حرام می دانند و برخی دیگر مقدمات را تا زمانی که منجر به ارتکاب حرام نشده مباح دانسته اند این بحث در اصول اهل سنت زیر عنوان «سد ذرایع» مطرح می شود.

(۲) مائده / ۲.

(۳) تحف العقول: کتابی است در حدیث شیعه که در آن احادیث به تفکیک معصومین آمده است این کتاب را علامه حرّانی تدوین کرده است.

مجموعه مقالات، ص: ۳۰۳

سؤال: چه می فرمایید در بعضی اخبار جواز دف و غنا و اجرت مغنیه در عروسی و عزاء و ختان و بکاء و ابکاء

مثل «اعلنوا النکاح بالغربال» (۱) «الفصل بین الحلال و الحرام بالدف» و «اختتن ابراهیم نفسه بعد ثمانین سنه بالدف» (۲) و «لیس منّا من لم یتغن بالقرآن» (۳) و «لا بأس بأجره المغنیه فی الأعراس» (۴).

جواب: این قسم از اخبار بحسب قواعد جرح و تعدیل، صیافه اخبار تقیه و شاذ نادره ضعیفه السند و الدلاله بلکه از اراجیف عامه سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ* (۵) مأخوذه از کتب ضالت محرّمه تورات و انجیل و معارض به اصح و اصرح و اشهر و اظهر و اوفق بکتاب و سنت و ابعده از تقیه و موافقت عامه فافهم وَ اسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ (۶).

سؤال: چه می فرمایید در حکم حلق لحيه «۷» و محاسن تراشی؟

جواب: حلق لحيه و محاسن از دأب مجوس و يهود [است] و اول مبدعین آن در اسلام معاویه و مسوخ بنی مروان و اخر تابع لهم من اهل هذا الزمان تجاهر به فسق و حرمت و مخالف نصوص کتاب و سنت و محاسن صورت و سیرت اهل

(۱) اعلنوا النکاح بالغربال حدیثی است که در سنن ابن ماجه از کتب معتبر حدیث اهل سنت وارد شده.

غربال به معنای الک است که برای بیختن آرد بکار می رود و در این حدیث به معنای دایره می باشد.

(۲) بحار ۱۲ / ۱۰ ح ۲۵.

(۳) بحار ۷۹ / ۲۵۵ ح ۵.

(۴) وسائل ۱۷ / ۱۲۱ ب «۱۵».

لاری، سید عبد الحسین، مجموعه مقالات، در یک جلد، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ ه ق

مجموعه مقالات؛ ص: ۳۰۳

(۵) مائده / ۴۲.

(۶) شوری / ۱۵.

(۷) حلق لحيه: تراشیدن ریش.

مجموعه مقالات، ص: ۳۰۴

شرع و ملت.

چنانچه معصوم فرموده «حلق اللّحيه مثله و فيه الديه» «۱» و «حَقُّوا الشَّوَارِبَ وَ أَعْفُوا اللَّحْيَ وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ وَ الْمَجُوسِ» «۲»

«و ان قوما فتلوا شواربهم و حلقوا لحاهم فمسخوا» (۳) «ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة و لا ينظر إليهم و لا يزكهم و لهم عذاب أليم الناتف شبیه، و الناکح نفسه، و المنکوح فی دبره» (۴).

إلى غير ذلك از نصوص متواتره صحیحه صریحه در حرمت و مسوخیت و تغییر محاسن صورت و سیرت اسلام.

سؤال: آیا حلق جزء از تحت محاسن یا فوق عارض حکم کل دارد یا نه؟

جواب: جزء تابع کل است کلیه چنانچه هر موئی از مواضع غسل و وضوء و تیمم واجب التطهیر و محرم الترك من باب تبعیت و جزئیت، هم چنین هر موئی از محاسن لحيه واجب الاحترام و محرم الحلق است خصوصا در احرام.

(۱) وسائل ۱۱۸ / ۲ ب «۶۷». تراشیدن ریش در حکم مثله کردن است و باید برای آن ديه پرداخت.

(۲) وسائل ۱۱۸ / ۲ ب «۶۷». سیلها را کوتاه کنید و ریش را فرو گذارید و خود را به یهودیان و زرتشتیان شبیه مسازید.

(۳) کافی ۱ / ۳۴۶ ح ۳. گروهی که سیلها را تاب دادند و ریشهای خود را تراشیدند مسخ شدند.

(۴) بحار ۱۰۶ / ۷۶ ح ۱. خداوند با سه دسته در روز قیامت سخن نمی گوید و به آنها توجه نمی کند و آنها را پاکیزه نمی گرداند و آنها دارای عذاب دردناک هستند: آن که به خود ارضایی (استمناء) می پردازد، و آن که با او عمل شنیع لواط انجام می گیرد.

مجموعه مقالات، ص: ۳۰۵

و چنانچه حلق لحيه حرام است به هم چنین نتف و قرض «۱» به مقراض و آلت ماشی یا اطلاق یا دوا بلکه استعمال دوايي قبل از ظهور لحيه که مانع باشد از بروز لحيه ایضا حرام است بتقیح المناط «۲» القطعی و عموم قاعده کلیه «کَلَّمَا زَادَ وَ

نقص عن الخلقه الأصلية فهو عيب» (۳).

سؤال: چه می فرمایید در حکم عادت به وافور و تریاک و قهوه و تنباک؟

جواب: اعتیاد به کلیه دوا در موقع غذا بالعکس اسراف و تبذیر و ملامی و مناهی و تضيع عمر و مال و ضرر و اضرار و فساد و افساد است از هر جهت چنانچه فرموده و إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ * «(۴) وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ «(۵) إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ «(۶) خصوصا وافور که مزید خشکی دماغ و فتور و ضعف عقل و قصور و سکر خفی و کسور و المعتاد غیر معذور و ان کان فی ترک العاده غیر مقدور لان الاضرار بسوء الاختیار فی حکم الاختیار «(۷).

(۱) نتف و قرض: کندن و چیدن.

(۲) تنقیح المناط: بدست آوردن علت صدور یک حکم شرعی بطور قطع و تسری آن حکم به سایر مواردی که آن علت در آنها وجود دارد. اکثر اصولیون شیعه تنقیح مناط را از قیاسی که از آن نهی شده استثناء می دانند.

(۳) کَلَّمَا زَادَ أَوْ نَقَصَ عَنِ الْخَلْقَةِ الْأَصْلِيَّةِ فَهُوَ عَيْبٌ: هر تغییری که شیء را از حالت طبیعی و معمولی آن خارج سازد عیب محسوب می گردد. به این قاعده در کتب بیع در مبحث خیار عیب استناد می شود.

(۴) انعام / ۱۴۱.

(۵) غافر / ۴۳.

(۶) اسراء / ۲۷.

(۷) الاضرار بسوء الاختیار فی حکم الاختیار: نگاه کنید به شماره ۲۱.

مجموعه مقالات، ص: ۳۰۶

سؤال نظر اجنبی با اجنبیه و بالعکس جایز است یا خیر؟

جواب: نظر هر یک از اجنبی با اجنبیه و بالعکس و لو بغیر ریه حرام بعموم قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ مِنْ أَبْصَارِهِمْ «(۱) وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ «(۲) خصوصا به اشعار سیاق وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ بلکه اجماعات منقوله «صوت المرأه عوره» «(۳) و منصوص «لا يجوز للمرأة أن تكلم الأجنبی الا بخمس كلمات فی الضروره» «(۴) وَ الْقَوَاعِدُ

مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَزُجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ لِيَابِهِنَّ «۵» و من خطبه فی نهج البلاغه، چنانچه جواهر از محقق در معتبر نقل فرموده «لا يستحب للنساء زيارة القبور حتى المشاهد، بل يحرم عليها» «۶» اما چه جایی که در مجالس و مساجد و شوارع و اسواق مزاحم و مزاحمه اجانب نمایند بدون ضروره مسوغه این هم از انکر منکرات منهیّه واجب النّهی است بر عموم مکلفین.

سؤال: چه می فرماید در جواز تداوی مرض به خمر یا حفظ نفس محترمه

(۱) نور / ۳۰.

(۲) نور / ۳۱.

(۳) عوره: آن چه باید پوشیده شود و صوت المرأه عوره یعنی صدای زن نیز باید از نامحرم مخفی نگاه داشته شود.

(۴) ترجمه: برای زن جز در مواقع ضروری که می تواند تا ۵ کلمه با مرد نامحرم سخن گوید: در مواقع عادی سخن گفتن جایز نیست. البته بجز زندهای مسنی که دیگر امید ازدواج ندارند که برای آنها ایرادی ندارد لباسهای روی خود را کنار بگذارند.

(۵) نور / ۶۰.

(۶) برای زنان رفتن به سر قبر مستحب نیست حتی اگر زیارت قبر ائمه و مشاهد شریفه باشد بلکه بر آنان حرام است.

مجموعه مقالات، ص: ۳۰۷

از تلف به خمر در صورت اضطرار یا انحصار؟

جواب: از جمله خطا و اشتباه بعض متفقه است تجویز حفظ نفس بلکه تداوی مرض در صورت اضطرار یا انحصار حفظ و تداوی به خمر بعموم «لا ضرر و لا ضرار» «۱» «و الضرورات تبيح المحظورات» «۲» «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» «۳» و عموم «رفع عن أمتي تسعه: فمنها ما أكرهوا عليه و ما اضطروا اليه» «۴» وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ «۵» يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ

إلى غير ذلك من عمومات مخصّصة حرمت محرّمات بغير صورت اضطرار و تعسر و اعسار چرا که تمام این عمومات مبیحه، مخصّص و محکوم نصوص «ما جعل الله في الخمر شفاء» (٧) و نواهی منع از تداوی و معالجه مرض و معالجه

(١) بحار ٢/ ٢٧٦ ح ٢٧. ترجمه: در اسلام ضرر و ضرار نیست. «لا ضرر» یکی از قواعد بسیار مهم فقهی است که مستند آن حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قضیه مزاحمت‌های سمره بن جندب می باشد.

(٢) ترجمه: در مواقع ضرورت منعها بر داشته می شود. قاعده اضطرار نیز از قواعد مهم فقهی است که برای اطلاع از مقدار دلالت قاعده باید به کتابهای قواعد فقهی مراجعه کرد.

(٣) بقره/ ١٧٣.

(٤) بحار ٢/ ٢٨٠ ح ٤٧. رفع عن امتی تسعه حدیث معروفی است از پیامبر که به «حدیث رفع» مشهور است. در این حدیث پیامبر به برداشتن مؤاخذه و مجازات امت اسلام در ٩ عمل بشارت داده است یکی از آنها ارتکاب عمل خلاف در صورت اجبار و دیگری در صورت اضطرار است.

(٥) حج/ ٧٨.

(٦) بقره/ ١٨٥.

(٧) وسائل ٢٥/ ٣٤٨ ب «٢٠».

مجموعه مقالات، ص: ٣٠٨

موت به خمر و حرام و «ان في كلّ شيء ء تقيه إلما في الخمر و الدّماء» (١) [هستند] چرا که این عمومات حاکم و مخصّص عمومات لا ضرر است «٢».

بلکه علاوه بر خروج خمر و حرام از عمومات نفی و ضرر و عسر و اضطرار به خروج حکمی و تخصیص، خارج است به خروج موضوعی و تخصّص، به این که فرض اضطرار و انحصار به خمر فرض غیر عادی است با وجود ابدال عدیده محلّله

و محرّمه غیر خمر که مساوی با خمر است در خاصیت و طبیعت و لو دم مسفوح و لحم خنزیر و بول و غایط حرام گوشت باشد که بدل مقدم بر خمر است شرعا چرا که حرمت خمریّه فوق حرمت سائر محرّمات است.

و چنانچه ابدال محلله هر حرامی مقدّم بر آن حرام است عند الدوران به هم چنین ابدال محرّمه خمر از هر حرامی و لو بول و غایط نجس العین باشد مقدّم بر خمر است شرعا عند الدوران.

لهذا استحلال خمر در فرض اضطرار و انحصار ناشی از اغماض و چشم پوشی از تخصیص یا تخصص عمومات نفی ضرر و عسر و اضطرار است

(۱) وسائل ۲۵ / ۳۵۱ ب «۲۲».

(۲) مرحوم مصنف در این مقام به ارائه نظریه ای اصولی پرداخته که جالب توجه و دقت می باشد و آن این است که در تعارض دلیل لا ضرر و دلیل حرمت خمر، دلیل حرمت خمر مقدم و حاکم بر دلیل لا ضرر می باشد یعنی آن قانون کلی که در صورت ضرورت و اضطرار، ارتکاب محرّمات را جایز می کرد شامل خمر نمی شود و این بدان خاطر است که با توجه به شدت معنی که در ادله در شرب خمر وجود دارد. دلیل لا- ضرر نمی تواند حکم حرمت را از خمر بردارد یعنی شرب خمر از حکم لا ضرر استثناء می باشد و در این تعارض دلیل حرمت خمر اقوی و مقدم می باشد. سپس مرحوم مصنف به لحاظ صغروی و موضوعی نیز نمی پذیرد که ممکن است صورتی در خارج تحقق پیدا کند که یک بیماری منحصر با خمر مداوا شود یعنی این که موضوع خمر از دلیل لا ضرر موضوعا و

تخصّصاً خارج است.

مجموعه مقالات، ص: ۳۰۹

بخصوص و حکومه «لیس فی الخمر شفاء و لا تقيه» و «أنه لو وقعت قطره من الخمر فی بحر، ثم جفّ البحر و نبت علیه نبات، فرعاه شاه ثم اشتبه الشاه فی قطیع غنم لم آكل من لحم ذلك القطیع قَطًّا» و «شارب الخمر عروس الشيطان».

یعنی ملوطه و «أنه امّ الفساد و یورث الדיاثه» (۱) یعنی مورث دیوثی و نیل محارم و نهی عن تزویجه و أنه لیس بکفو.

سؤال: چه می فرماید در آیه یَسْتُلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ «۲»؟

جواب: چون که اول بعثت مردم منهمک در داب و عادت جاهلیت و ادمان در خمر و میسر [بودند] بلکه معنی تاجر در جاهلیت بیاع الخمر، مثل تاجر حال که حمل و نقل قند و چاهی و تنباک است. لهذا حکمت حکیمانانه مدارات و کجدار و مریض و مصلحت حالیه خیر انگیز «كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَدَرِ عَقُولِهِمْ» (۳) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ «۴» و سیاسات مدنیه، تدریج در بیان تکالیف و معالجات امراض به اندازه حاجت و استعداد و قابلیت، مانع از بیان واقعی دفعی [بوده] و مقتضی تا خیر اصل بیان تا وقت حاجه یَسْتُلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ به جواب قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ [است] یعنی منافع زعمیه موهومه انحصار تجارات و ملهیات به خمر و میسر که قمار است مثل

(۱) بحار ۲۴/۸۸ ح ۱.

(۲) بقره/ ۲۱۹.

(۳) بحار ۱/ ۸۵ ح ۷.

(۴) ابراهیم/ ۴.

مجموعه مقالات، ص: ۳۱۰

خطاب عقاب خیز جهنمی بقوله ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ «۱» یعنی بحسب زعمک الفاسد و قوله تعالی رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي «۲» از باب مدارات الجاهل تخطئه لجهله او مقدمه

لرفع جهله، پس از آن مدارات تدریجی، منع فی الجملة از خمر در اوقات خصوص صلاه فرمود بقوله تعالیٰ لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَىٰ ﴿۳﴾ پس از مدتی که ترک ادمان خمر در خصوص وقت صلاه سهل و آسان شد، حکمه حاجه مقتضی منع مطلق بیان مفاسد کلیه آن فرمود به آیه رابعه وافیهِ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ ﴿۴﴾.

سؤال: چه می فرمایید در حلیت خمر قبل از اسلام؟

جواب: این اشتباه ایضا ماخوذ است از مغالطه شعریات برید است استحلال را به حلیت و تشریح را به مشروعیت و بدعت را به ملت «۵» چیزی که مشروع و ملت یهود و نصاری بوده مثل ضرب ناقوس و استقبال مشرق و مغرب بخلاف خمر و نکاح محارم که در هیچ شرعی از شرایع مشروع و حلال و ملت نبوده بلکه تشریح و استحلال جهال در کتب محرفه بدعت شده.

سؤال: چه می فرمایید در صحت و فساد و حلیت و حرمت و طهارت و نجاست افعال و اعمال و اقوال صادره از ید و سوق مسلمین

از مثل عقود و طلاق

(۱) دخان / ۴۹.

(۲) انعام / ۷۶.

(۳) نساء / ۴۳.

(۴) مائده / ۹۱.

(۵) ملت: آئین، کیش.

مجموعه مقالات، ص: ۳۱۱

و سایر ایقاعات و ذبیح و مناکح «۱» و تطهیر متنجسات و تغسیل اموات و عقد مطلقات «۲» و فراغ ذمه از وکالات و وصایات و ولایات و نیابات و عبادات و استحقاق اجرت و اسقاط ما فی الذمه از دیون و عبادت؟

جواب: اعتبار هر یک از اصول مقررۀ شاک، مثل اصالت طهارت و حلیت «۳» منوط و مشروط است بعدم معارضه بمثل یا به اقوی، مثل ظاهر که مقدم بر اصل است «۴» و استصحاب نجاست و حرمت و عدم تذکیه که مقدم بر اصل

(۱) ذبیح و مناکح: ذبح حیوان حلال گوشت و ازدواج.

(۲) عقد مطلقات: ازدواج با زنانی که طلاق داده شده اند.

(۳) اصالت طهارت و حلیت: به هنگام شك در استفاده از يك شیء، نیازمند مبنا و بستری هستیم که تا زمانی که یقین حاصل نشده، شیء را بر آن حالت حمل نماییم. این حالت عمومی و مبنایی را «اصل» می نامند و به هنگام شك، طرف مراجعه قرار می گیرد. اصالت طهارت به این معنا است که در برخورد با چیزی که نمی دانیم

طاهر است یا نجس و از حالت سابق آن نیز بی خبریم باید حکم نماییم که آن شیء طاهر است و اصالت حلیت نیز آن است که اگر در حلال بودن چیزی شک داریم بنا بر حلال بودن آن باید گذاشت.

(۴) ظاهر که مقدم بر اصل است: ظاهر را می توان بطور مختصر حالت بیرونی یک شیء دانست که در غالب مشاهده کنندگان ایجاد ظن می کند. در اصول فقه بحثی وجود دارد که اگر در باره یک شیء اصل به گونه ای حکم کند ولی ظاهر آن بر خلاف را نشان بدهد باید کدامیک را پذیرفت.

مثلا اگر خود کار شما در توالی خانه، که خیس است بیفتد (خارج از سنگ توالی) و ندانید آبی که باعث خیس شدن توالی و خود کار شده چه می باشد از یک سو با توجه به محیط توالی و کاربرد آن این احتمال در نفس آدمی تقویت می شود که خود کار نجس شده است.

این ظاهر است.

از طرفی هم چون به نجس بودن زمین توالی یقین ندارید طبق اصل طهارت باید حکم نمایید که تری زمین و خود کار از نوع جنس نیست. این را اصل می گوید. باید به کدامیک عمل کرد؟

در تقدیم هر یک از این دو، بحثهای فراوانی در گرفته است و نظر مرحوم مصنف آن است که باید جانب ظاهر را ترجیح داد.

مجموعه مقالات، ص: ۳۱۲

طهارت و حلیت و صحت است و با وجود معارضه مجری اصول مذکوره صحیح نیست چنانچه امارات شرعی از ید و سوق و اصاله صحت و قول عدل و بینه به هم چنین اعتبارش مشروط و منوط است بعدم معارضه بمثل یا به ظن بر خلاف، بلکه اعتبار کلیه

امارات شرعیه منوط است به ظن فعلی و شخصی بر وفاق «۱» چنانچه اصالت صحّت منوط است بقوله علیه السلام «ما غلب علیه المسلمون فلا بأس به».

پس در صورتی که ید و فعل یا سوق مسلمین بحسب زمان یا مکان یا حالات یا عادات مشوب شد بعدم غلبه صحّت یا غلبه عکس که فساد و افساد مثل چنین ازمنه و امکانه غلبه فساد و استبداد، نه اصاله صحّت، و نه سایر امارات صحّت جاریست، بلکه اجراء هر یک از اصول و امارات صحّت در موارد غلبه فساد، عین غرر و ضرر، چنانچه منصوص و محسوس است و معین در خصوص

(۱) اعتبار کلیه امارات شرعیه منوط است به ظنّ فعلی و شخصی بر وفاق: هنگامی که در مکلف بطور قطع و یقین وظیفه خود را نیابد، برای آن که در عمل متحیر و سرگردان نماند از طرف شارع نشانه هایی معتبر دانسته شده که با کمک آن راه و مسیر خود را بیابد به این نشانه ها اماره گفته می شود. همانند اصالت طهارت، حلیت، قاعده ید که توضیح مختصر آنها گذشت. جای این بحث است که یک فرد چه زمانی می تواند با این نشانه ها، راه یابی کند و آنها را راهنمای عمل خود قرار دهد. آیا باید آن چه از این امارات نتیجه می شود هم سو با ظنّ درونی او باشد و او نیز فارغ از اماره، نسبت به آن تمایل داشته باشد یا این که می تواند نسبت به آن چه اماره می گوید و خلاف آن، علی السویه باشد و یا حتی اماره چیزی را بگوید که او از مشاهده اوضاع و احوال خلاف آن را برتر می داند؟

مرحوم

مصنف «قدس سره» می فرماید که باید عملاً او به مؤدّی و نتیجۀ اماره نظر مثبت داشته باشد و آن را برتر بداند (ظن فعلی) و علاوه بر آن ملائک اعتبار اماره وجود ظن شخصی است نه ظنّ نوعی یعنی فرد شاک زمانی می تواند به اماره عمل کند که برای شخص او نسبت به مؤدّای اماره ظن وجود داشته باشد.

مجموعه مقالات، ص: ۳۱۳

این امکنه و بلاد: غلبه فساد و افساد و استبداد و ارتداد مهما ممکن رعایت حسن عقلی و نقلی احتیاط کلی است که سبیل نجات است از هر جهت «اخوک دینک فاحتط لدینک ما شئت» «۱» «من ارتكب الشبهات وقع فی المحرمات و هلک من حیث لا یعلم» «۲» چنانچه مشهود و معهود است که ترک احتیاط و اقتحام در شبهات به مطلق اصول و امارات، مستلزم وقوع در محرّمات اسنار کفار و افعال اشرار و تعاطی ربا و قمار و فجور در امر فروج و وفور خمور و وافور و سلب نعمت و توفیق طاعت و فیض سعادت و خیر و برکت و قصر عمر و عنایت و طیب ولادت و حسن فطرت و موجب هلاکت و نفرت از اهل دین و ملت و حرمان از فیض عدل و عدالت و قبح منظر و مسخ صورت و فساد عقیدت و خبث سریره و سیرت و طینت و ولادت و رفع حیاء از نساء و عفت و عصمت و سوء عاقبت و عقوبت شرک و کفر و ضلالت و شراکت به رضا و محبت و تصدیق و اعانت و همراهی و معیت با عصات و معصیت و شایعت و بایعت علی القتل و

الغارہ در رؤساء دین و ملت و نواب حضرت حجت علیہ السّلام و ہتک اسلام و شریعت و عموم اہل ملت و شریعت [است] در مثل دار العلم شیراز کہ چشم ایران و قوم سلمان و یس قرآن بہ واسطہ خیانت و امتحان کفر و ایمان و طاعت و عصیان و کیلان خیانت کنندگان

(۱) وسائل ۱۶۷/۲۷ ح ۴۶. دین تو بہ منزله برادر تو می باشد لذا تا می توانی برای حفظ آن باید جانب احتیاط را مراعات نمایی. این حدیث از ادلہ عمل بہ احتیاط می باشد.

(۲) کافی ۶۸/۱ ح ۱۰. هر کہ بہ انجام کارهای مشتبه (کہ جایز بودن یا نبودن آن برایش مشخص نیست) اقدام کند دچار انجام کارهای حرام می شود و از ناحیہ ای کہ نمی داند نابود می گردد. این حدیث نیز از ادلہ عمل بہ احتیاط می باشد.

مجموعہ مقالات، ص: ۳۱۴

و اعوان اعیان نسبت بہ غربا و مهمان و خدام امام زمان علیہ السّلام بعوض مهمانی و احسان، این ہمہ جفا و عدوان و قطع تأمین و امان از مال و جان و نسوان و صبیان مسلمانان در اشهر حرم و رمضان و منع از آب و نان و قتل اسلام پناہان و مثلہ کردن شہیدان و حرق سیدان مقتولان کہ علامت شرک شیطان و نطفہ زانیان حرامزادگان بنی سفیان و بنی مروان.

سؤال: بیان فرمایید کہ علاج این امراض مسریہ مہلکہ و احکام ہالکین چیست؟

جواب: اما سبب و منشاء این امراض مسریہ مہلکہ کہ فہمیدید ناشی و مسبب از مجاورت و مجالست و مسایرت و مشابہت و تولی کفار و اشرار شیاطین جنّ و انس است و از ترک امر بمعروف و نہی از منکر و نصیحت و فضیحت است از ہر جہہ.

اما علاج این امراض که منحصر در تبری و حذر و استعاذه از شرّ و ضرر شیاطین خصوصا شیاطین انسی [است] که ضرر و اضرار و فساد و افسادشان اضعاف مضاعف شیاطین جن است و معالجه نمودن فساد به اضرار که تولی و اطاعت و تاسی و معیت اختیار و ابرار انبیاء و ائمه اطهار.

و اما احکام حکمت آمیز شرعیه کلیه نوعیه این هالکین مفسدین حالیه و محاربین فعلیه و مرتدین از فطرت اسلام بالخصوص و النصوص فلاّن و فلاّن که منحصر به حصر **إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ** «۱» الآیه در وجوب فوری مجازات از جهات عدیده و اسباب متراکمه [است].

(۱) مائده / ۳۳.

مجموعه مقالات، ص: ۳۱۵

سبب اوّل ارتداد قولی استحلال ظلم و حرام که کرات و مرات مسموع لتکونوا شهداء علی الناس است.

الثانی: ارتداد عملی که تعاطی فنون ظلم و انواع جور به قسمی که کاشف از استحلال قلبی به اقوی کاشف قولی، فان الافعال اقوی کشفاً من الاقوال.

الثالث: استحلال قلبی و اعتقاد جنانی هر گونه ظلم و جور به شواهد حال و کواشف اقوال و اعمال.

الرابع: از اسباب کفر و ارتداد فطری ایشان امن از وعید و عذاب شدید که کاشف قطعی آن عدم تعقب ندامت و عدم توبه عن قریب که علّت منصوص امن از وعید و معاد است در مرسله ابن ابی عمیر.

الخامس: احداث فنون بدعت ظلم و معصیت بر اهل ملت و شریعت که سبب مستقل حد قتل است.

السادس: اعراض ورد و اعتراض بر حکام شرع و احکام شرعیه که رد بر خدا و رسول و استخفاف بدین و هو فی حدّ الشرك و الکفر بالله.

السابع: فساد و افساد و اذیت

عباد و تخریب بلاد که از اسباب وجوب مدافعه و مقاتله و حسم «۱» ماده فساد مفسدین است بموجب «اقتلوا المؤذی قبل أن يؤذی» و وجوب حفظ نفوس و ناموس و حال و مال مسلمین.

الثامن: از اسباب موجه قتل مستبدین وجوب حفظ بیضه الاسلام از تفریق و تفرق حوزه اجتماع و اتفاق بر ملت و شریعت و احکام عدل و عدالت.

التاسع: از اسباب موجه قتل محاربه مسلمین است.

(۱) حسم: بر کندن، قطع.

مجموعه مقالات، ص: ۳۱۶

العاشر: از اسباب موجه قتل این مفسدین قصاص جنایات وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ «۱» بلکه از هر موجبی از موجبات عشره نوعیه قتل افراد لا یعدّ و لا یحصی موجه قتل این مفسدین مجتمع و متراکم در آنها شده که لا یحصیها الاّ علام الغیوب.

سؤال: چه می فرمایید در حکم اموال و املاک این مستبدین مشهود و معهود؟

جواب: اولاً- که به قواعد و قوانین عدلیه اسلام و الامقام، اموال و املاک این ظلام و اقوام، تمام غصب و عدوان و مجهول المالک و موقوفات مدارس و مساجد و مشاهد و انفال امام و امام زادگان و زوّار و فقراء و علماء و ایتام که از باب کل شیء یرجع إلى اصله، ضبط ملت و بیت المال مسلمین است شرعاً.

و ثانیاً بر فرضی که مالک ملکی باشند ولی بواسطه مظالم و دیون مستغرقه «۲» باید بحکم شرع اقدس صرف مظالم و یارّد دیانین و دیون مستغرقه ایشان شود.

و ثالثاً بر فرضی که مالک ملکی باشند و مظالم عباد و دیون مستغرقه بر ذمه نداشته باشند ولی دیه جنایات و غرامات و اتلافات حقوق اراامل و ایتام شهداء مستغرق آن املاک است به اضعاف مضاعف، پس در هر صورت حکم شرعی قطعی در

حق این اقوام، مجازات بحدود و قصاص و اموالشان تقاص حقوق الناس است.

(۱) بقره/ ۱۷۹.

(۲) دیون مستغرقه: بدهکاریهایی که تمامی دارایی مدیون را در بر می گیرد.

مجموعه مقالات، ص: ۳۱۷

سؤال: چه می فرمایید در حکم اعانه و اعوان ظلمه؟

جواب: امّا اعانه ظلم که فی نفسه عین ظلم و قبْحش از مستقلات عقل و محکّمات کتاب و سنّت متواتره و اجماعی الحرّمه است عموماً به نحوی که قابل تخصیص نیست عقلاً نه کما، و نه کیفاً، نه زماناً، نه مکاناً، به هیچ وجهی من الوجوه بعموم نکره فی سیاق النفی «۱» وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَی الْاِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ «لَوْ اَعْطِيتِ السَّيِّعِ الْاَقَالِيْمَ عَلٰی اَنْ اَظْلَمَ نَمْلَةٌ فِي قَشْرِ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلَتْ» «۲».

و امّا اعانت ظالم نه ظلم اگر چه قبْحش از مستقلات عقل «۳» آبی از تخصیص «۴» نیست خصوصاً در غیر محرّمات کخیاطه ثوب من المباحات خصوصاً در واجبات و مستحبات کالحج و الصّلاه ولی مع ذلك کله حرام و معاصی کبیره و موعود علیه النار بالأدله الثلاث، بل الاربع «۵» فمن الكتاب فحوى وَ لَا تَرْكُنُوا اِلَى الَّذِيْنَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمْ النَّارُ «۶»

(۱) نکره در سیاق نفی: در ادبیات عربی برای نشان دادن عموم و کلی بودن یک حکم از شیوه ها و اداتی استفاده می شود. یکی آنها ذکر لفظ نکره بعد از حکم منفی است که از چنین جمله ای تمامی مصادیق آن نکره فهمیده می شود.

(۲) نهج البلاغه خطبه ۲۲۴. اگر هفت اقلیم را به من بدهند که به اندازه پوست جوی به مورچه ای ظلم نمایم این کار را نخواهم کرد.

(۳) مستقلات عقل: در اصول فقه بحثی است با همین عنوان و مدار بحث در مواردی است

که عقل بدون کمک گرفتن از یک حکم شرعی، خود می تواند حکمی را استنباط کند و یقین داشته باشد این حکم مورد قبول شرع نیز می باشد.

(۴) آبی از تخصیص: غیر قابل استثناء، احکامی که عقل در زمینه ای صادر می کند استثناء بردار نیست.

(۵) ادله اربع قرآن، سنت، اجماع و عقل می باشد.

(۶) هود/۱۱۳.

مجموعه مقالات، ص: ۳۱۸

فَلَا تَقْعُدُوا بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۱﴾ و من السنّه قوله عليه السلام في المستفيضة «انّ أعوان الظلمه يوم القيامة في سرادق من النار» ﴿۲﴾ و قوله عليه السلام: «يا صفوان كلّ شيء منك حسن جميل ما عدا شيئا، قال: ما هو؟ قال عليه السلام: كرائك هذا الرجل» ﴿۳﴾ الحديث. و في الموثق «لا تعنهم على بناء مسجد» ﴿۴﴾ و في المستفيضة قال عليه السلام: «لان اسقط من حالق فانقطع قطعه قطعه احبّ إليّ من أن أتولّى لأحد منهم عملا- أو أطأ بساط رجل منهم إلّا لتفريج كربه عن مؤمن أو فكّ أسره أو قضاء دينه» ﴿۵﴾ الحديث.

إلى غير ذلك از آن چه منقوله است در رساله آيات الظالمين و حاشية مكاسب از آيات و نصوص صحيحة صريحة در حرمت اعانت ظلمه حتى در واجبات و مستحبات بلکه علاوه بر اين منصوص است «من رضى ببقائهم كان منهم» ﴿۶﴾ و مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ﴿۷﴾ «و من رضى بعمل قوم حشر

(۱) انعام/ ۶۸.

(۲) وسائل ۱۲/ ۱۳۹ ح ۶. ياران ستمگران در روز قيامت در سرا پرده هايي از آتش جای دارند.

(۳) وسائل ۱۲/ ۱۷ ح ۱۳۱. ای صفوان تمام کارهای تو خوب است مگر یک کار و آن کرایه دادن شتر به هارون الرشید است.

(۴) وسائل ۱۲/ ۱۳۹

ح ۴. حتی در ساختن مسجد با ظالمین هم کاری نکن.

(۵) وسائل ۱۲ / ۱۴۰ ح ۹. اگر از بلندی سقوط کنم و پاره پاره شوم برای من محبوبتر است از این که از جانب یکی از ستمگران مسئول کاری شوم یا سفره یکی از آنها را پهن کنم مگر آن که از این راه اندوه مؤمنی را بر طرف سازم یا او را از بند نجات دهم یا بدهم او را پردازم ..

(۶) هر کس به بقای ستم کاران راضی باشد از جمله ستم کاران است.

(۷) مائده / ۵۱. هر کس با ظالمین پیوند دوستی برقرار سازد از آنان محسوب می شود.

مجموعه مقالات، ص: ۳۱۹

معهم» (۱) «وَأَمَّا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالْغَضَبُ» (۲) بلکه علاوه بر این منصوص است «یا ابن مسعود من أحب حجرا حشر معه» (۳) «وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَفَسَّرَ الرُّكُونَ بِالرِّضَا ببقائهم و بأدنی میل و بالموده و النصيحة و الطاعة لهم بلکه علاوه بر این فرموده «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۴) بلکه علاوه بر این نهی فرموده:

فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ بلکه علاوه بر این نهی فرموده از تولى و امر فرموده به تبرى از مطلق مساورت بلکه از مصاهرت بلکه از مجاورت، بلکه او از مجالست بلکه و از ادنی مشابَهت و ملابست چنانچه در حدیث قدسی «قل لعبادی لا تأکلوا مطاعم اعدائی و لا تلبسوا ملابس اعدائی و لا تشبهوا بأعدائی فتکونوا اعدائی کما هم اعدائی» (۵).

چنانچه در باب امر بمعروف و نهی از منکر از وسائل باب مبوب فی وجوب هجر الفاسق

من جمله فرموده «الأحلمن ذنوب سفهائكم على علمائكم و لاخذن البرىء بذنوب السقيم، و لم لا افعل و أنتم يبلغكم عن الرجل منكم القبيح فلا- تنكرون عليه و لا- تهجرونه و لا تؤذونه حتى يترك- إلى أن قال الراوى:- جعلت فداك اذا لا يقبلون منا، قال عليه السلام: اهجروهم و اجتنبوا مجالستهم» (۶)

(۱) بحار ۱۳۱ / ۶۸ ح ۶۲. هر کس به کرده گروهی راضی باشد با آنان محشور می شود.

(۲) المحاسن ۱ / ۲۶۲. مردمان را علائق مشترک و نارضایی های مشترک با هم جمع می شوند.

(۳) ای ابن مسعود، هر کس سنگی را دوست داشته باشد با آن محشور خواهد شد.

(۴) طه / ۱۳۱.

(۵) من لا يحضره الفقيه ۱ / ۲۵۲ ح ۷۷۰. از خوردنیهایی که دشمنان من می خوردند نخورید و همانند آنها لباس نپوشید و خود را شبیه آنان نسازید که شما نیز همانند آنان دشمن من خواهید شد.

(۶) وسائل ۱۱ / ۴۱۵ ح ۳، ۴ و ج ۱۶ / ۱۴۵ ح ۳. یقیناً گناهان افراد نادان را به پای دانایان خواهم نوشت و بی گناه را به جرم گناه کار مجازات خواهم کرد و چرا چنین نکنم در حالی که می بینید یکی از شما مرتکب گناه می شود و او را باز نمی دارید و از او دوری نمی کنید و او را مجازات نمی کنید تا آن را ترک کند. راوی گفت: از ما نمی پذیرند. حضرت فرمود: از آنها دوری کنید و با آنان همنشینی ننمایید.

مجموعه مقالات، ص: ۳۲۰

و هذا مما يقصم الظهور، و يوجب الفتور و الكسور، و الفرار و النفور، عن كل قوم بور، و قول زور، و يقطع الغدر و الغرور، في مجالسه كل كفور، و اهل الفسق و الفجور.

سؤال: چه می فرمایید در احکام خود ظالم و فاسق، آیا حق الوایه و حق التولیه و حق الوصایه و نظاره شرعیّه در امور حسبیه

و حق النیابه و استنابه در عبادات و حق الاستحقاق وجوهات خمس و زکاه و حق الابوه در طاعت و حق الحرمة اخوت و رحمت و حرمة غیبت دارد یا نه؟

جواب: اگر چه تمام این مسائل خلافیه است و احوط بلکه ظاهر عموم و اطلاق ادله ثبوت عموم این حقوق است از برای مطلق ذوی الحقوق و لو کان ظالماً فاسقاً ولی اظهر از نصوص مخصوص کتاب و سنت تخصیص تمام این مراتب مخصوصه است بخصوص عدول مؤمنین است لا- غیر چرا که تمام این مراتب حرمت و کرامت است و لا- حرمة و لا- کرامه للفاسق و این که رکون و تولى ظالم است و لا تَزَكُّنَا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ و لا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ «۱» و مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ «۲» و مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ «۳» و این که این مراتب مواده است

(۱) ممتحنه/۱۳.

(۲) توبه/۲۳.

(۳) مائده/۵۱.

مجموعه مقالات، ص: ۳۲۱

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ .. «۱» خصوصاً حصر إِنْما الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ «۲» و إِنْما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ «۳» و إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ «۴».

و تفسیر رشدی که معتبر در صحت عقود و ایقاعات و ولایات در جمله از نصوص و فتاوی بخصوص عدالت و تفسیر سغه مانع از صحت، خصوصاً از تزویج، به مطلق فسق خصوصاً در شرب خمر خصوصاً به ملاحظه فحوی صحّه سلب عقل از وسواس بقوله علیه السلام:

«و أى عقل له و هو يعبد الشيطان» «۵» خصوصاً به ملاحظه تفسیر رشد بالصّلاح و اصابه

الحق و خلاف العمى و الضلال و كون الرشيد كالعدل من اسمائه تعالى و وصف خلفائه الائمه الراشدون و تفسير سفه بمسرف و مبذر و جاهل و احمق، و لا- تؤتوا السفهاء بالصبيان و النسوان كما فى الكافى: «من عامل الناس فلم يظلمهم، و حدّثهم فلم يكذبهم، و وعدهم فلم يخلفهم، كان ممّن حرمت غيبته و كملت مروته فظهرت عدالته و وجبت اخوته» «٦» و فى الصحيح «اذا رأيتم

(١) مجادله / ٢٢.

(٢) حجرات / ١٠.

(٣) مائده / ٢٧.

(٤) حجرات / ١٣.

(٥) كافى ١٢ / ١ ح ١٠ و فى الحديث يطبع الشيطان.

(٦) كافى ٢٣٩ / ٢ ح ٢٨. هر كه با مردم معامله كرد و به ايشان ستم نكرد و با ايشان سخن گفت و به آنها دروغ نگفت و وعده داد و خلاف نكرد غيبتش حرام و مروتش كامل و عدالتش ظاهر و برادرى با او واجب است.

مجموعه مقالات، ص: ٣٢٢

اهل الريب و البدع من بعدى فآظهروا البراءه منهم و اكثرُوا مِنْ سَبِّهِمْ و القول فيهم و الوقيعه و باهتوهم كيلا يطمعوا فى الفساد فى الاسلام و يحذرهم الناس و لا يتعلمون من بدعهم يكتب الله لكم الحسنات و يرفع لكم الدرجات» «١».

إلى غير ذلك از نصوص صحيحه صريحه مفهومه و منظوقا در تخصيص عمومات حقوق ولايت و توليت و نظارت و ابوت و اخوت و رحمت و قبول اصول و فروع دين و ملت و حرمت غيبت و ساير وجوه تولى و كرامت و قرابت، بخصوص اهل تقوى و عدالت و اهل شرع و ملت لا- غير علاوه بر اين، خصوص نصوص كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ «٢» و

قوله تعالى إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ «۳» و جواب اعراض زید النَّار بر پرادرش حضرت رضا علیه السلام بقوله «انا ابن ابیک و لا ترد علی جواب سلامی فقال علیه السلام: أنت أخی ما دمت اطعت الله، فإذا عصيته لم یکن بینی و بینک إخاء» «۴» و «ان المحسن منّا له کفلان من الثواب و المسیء منّا له ضعفان من العذاب کنساء النبی» «۵».

(۱) کافی ۲ / ۳۷۵ ح ۴. هر گاه پس از من فریبکاران و بدعت گزاران را دیدید صراحتاً از آنها بیزاری بجویید و فراوان دشنامشان دهید و در باره آنان سخن گوید و به آنها بهتان بزنید تا به طمع فساد در دین نیفتند و مردم از آنها بر حذر باشند و بدعتهایشان را فراموش کنند که در این صورت خداوند برای شما حسنه خواهد نوشت و درجه شما را بالا خواهد برد.

(۲) نساء / ۱۳۵.

(۳) هود / ۴۶.

(۴) بحار ۴۹ / ۲۲۱ ح ۱۰. زید برادر امام رضا علیه السلام به ایشان گفت: من فرزند پدر توام پس چرا جواب سلام را نمی دهی. امام فرمود: تا زمانی که در اطاعت خداوند باشی برادر من هستی ولی هنگامی که عصیان کردی بین من و تو اخوتی نیست.

(۵) هر کدام از شیعیان ما که نیکوکاری کنند دو برابر ثواب خواهد داشت و شیعیان بدکار دو برابر دیگران عذاب خواهند داشت همانند زنان پیامبر.

مجموعه مقالات، ص: ۳۲۳

إلی غیر ذلک شواهد صحیحه صریحه معینه تقدیم عموم ادله و جوب تبری و براه و لعنت و اهانت و غیبت اهل جور و بدعت و ظلم و معصیت بر عموم ادله حقوق ذوی الحقوق تولی و

ولایت و حرمت و اطاعت و وجوه کرامت بلکه عموم تعلیل کفر اصرار بر معصیت و عدم توبه عن قریب و ندامت با من از وعید و عدم اعتقاد به معاد در صحیحہ ابن ابی عمیر، اقوی و اوضح شاهد خروج ظالم و فاسق است از عموم ادلّٰه من له حق تولی و ولایت و تولیت بنحو خروج تخصیص، علاوه بر تخصیص و موضوعی علاوه بر حکمی و در هر صورت، ظلم و فسق مانع ابتدائی جعل حق تولیه و توصیت و نظارت ظالم و فاسق است و بر فرض عدم مانع ابتدائی، خیانت مانع استدامتی است و موجب انزال است علی المختار و عزل است علی غیر المختار بل علی المختار قبولی تمام مراتب اصول و فروع دین از توحید و ما دونه مشروط به عدالت است بعموم حصر **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** «۱».

سؤال: چه می فرمایید در حکم و خاصیت نقل اموات؟

جواب: اما جواز نقل مؤمن کلیه مشروط است بصورت عدم استلزام هتک میّت مؤمن به نبش یا کشف قبر یا انتشار رایحه یا انفصال اعضا و الا در صورت استلزام هتک خصوصا در نظر اشرار و کفار راه دار، خصوصا با آن ذل و احتقار و گرفتن تذکره و جزیه و صغار و موجب هتک احترام، حرام و اعانت ظالمان است

(۱) مائده / ۲۷.

مجموعه مقالات، ص: ۳۲۴

بعموم «حرمة المؤمن میّتا حرمة حیّا» «۱» و فحوی نصوص «۲» القاء میّت در سفینه فی الماء و لا ينتظر السّاحل اذا استلزم التّغییر و الهتک و نصوص ناهیه از نقل شهداء احد و غیر هم بسوی جوار حرم الرّسول «ادفونهم فی مضاجعهم و لا تكونوا کالیهود ینقلون أمواتهم إلى بیت المقدس»

«۳» خصوصا به ملاحظه نصوص مستفیضه ملائکه نقاله چنانچه در کتاب لالی و دار السلام منقولست.

سؤال: چه می فرمایید در تکلیف وصی در نقل مستلزم هتک؟

جواب: کلیه وصیت بغیر مشروع مثل وصیت بهتک و مثله و نبش و کشف خصوصا بنقل بعد از دفن نافذ و مشروع نیست
اجماعا خصوصا دفن فوق الارض که بدعت و حيله غير مشروع صيد يوم سبت اصحاب سبت است.

(۱) وسائل ۳ / ۵۵ ح ۱.

(۲) کافی ۳ / ۲۱۴ ح ۳.

(۳) بحار ۸۲ / ۶۷ ح ۳.

مجموعه مقالات، ص: ۳۲۷

۷- رساله سؤال و جواب جنس خارجی

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۳۲۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ

سؤال استعمال مطعومات و مشروبات و ملبوسات و مصنوعات مجلوبه «۱» از بلاد کفره

اشاره

که جمیع یا اغلب اهالی آنها کفارند و منتشر در بلاد اسلامیّه شده چه صورت دارد بینوا توجروا «۲».

جواب علاوه بر صریح کریمه إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ «۳» و اجماع «کَلَّ سُوْر طَاهِرِ الْإِلْمَا سُوْر الْکَلْبِ وَ الْخَنْزِيْرِ وَ الْکَافِرِ» «۴» و مفهوم «ما غلب علیه المسلمون فلا بأس» «۵» و علاوه بر نهی صریح

(۱) مجلوبه: چیزهایی که حاضر می آورند- جلب شده منظور کالاهای وارداتی از کشورهای غیر مسلمان است.

(۲) بینوا توجروا بیان فرماید تا از خداوند پاداش دریافت دارید.

(۳) توبه آیه ۲۸- محققا بدانید که مشرکان نجس و پلیدند.

(۴) نظر اجماعی فقها بر این است که «هر باقی مانده ای از غذاهای خورده شده طاهر است مگر باقی مانده سگ و خوک و کافر».

(۵) نظر اجماعی دیگر این است که «آن چه که جامعه اسلامی بر آن غلبه دارد در آن نگرانی نیست».

مجموعه مقالات، ص: ۳۳۰

لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ «۱» امروز آن چه پول از بلاد اسلامی به بلاد خارجه می رود اعانت به اعداء دین و استعداد کفار است برای ریختن خون [از] اسلام و مسلمین [و] حرام است استعمال آنها سیاست و دیانه حفظا للإسلام و المسلمین مگر در صورت اضطرار و عدم وجود اشیاء وطنی اسلامی به هیچ وجه من الوجوه آن هم پس از عدم علم به نجاست که با علم به نجاست چنانچه الان علم عادی موجود است، واجب است اجتناب و احتراز از [آن] اکلا و شربا و لبسا فی الصّلاه و الطّواف «۲» خصوص جلود و لحوم و شحوم «۳» که اصل در اینها عدم

تزکیه است و پس از حصول علم عادی چشم بر هم گذاردن، قاطع عذر و رافع تکلیف نیست و اصالت طهارت در مورد شک است نه علم، و عسر و حرج «۴» اگر در بعضی از آنها فرض شود رافع تکلیف است نه نجاست با این که عسر و حرج در مواردش از باب رخصت «۵» است نه عزیمت، و اعتبار ید و سوق منوط به غلبه صحّت و اسلامیت است نه غلبه فساد و کفر.

پس حرام است استعمال آنها، و واجب بر جمیع مسلمانان استعمال مطعومات و ملبوسات و مصنوعات بلاد اسلامیّه و قطع علائق احتیاج از کفره خارجه و فراهم نمودن وسایل قطع روابط احتیاجات از کفار چنانچه مرحمت

(۱) مائده آیه ۲- بر گناه و ستم کاری نباید به هم کمک کنید.

(۲) خوردن و آشامیدن و پوشیدن در نماز و طواف.

(۳) پوست، گوشت و پیه.

(۴) عسر و حرج سختی و تنگی

(۵) رخصت و عزیمت: رخصت در لغت به معنی سهولت و در اصطلاح به مستحبات گویند و عزیمت مقابل آن است که به واجبات اطلاق شود.

مجموعه مقالات، ص: ۳۳۱

□
پناه آقای حجه الاسلام الحاج میرزا محمّد حسن شیرازی اعلی الله مقامه ایماء به مراتب مزبوره فرموده اند در جواب از این سؤال و طبع و نشر گشته (بسم الله الرحمن الرحيم) و صورت آن این است.

مسأله در جواب سؤال از قند و غیره.

□
«آن چه نوشته بودید از ترتب مفاسد بر حمل اجناس از بلاد کفره به محروسه ایران صانها الله تعالی عن حوادث الزمان «۱» صواب، و همیشه ملتفت به آنها و اصناف آن که مایه خرابی دین و دنیای مسلمین است بوده ام و از اقدام شما در تهیه

دفع آنها که باید از محض غیرت دین و خیر خواهی مسلمین باشد زیادت مسرور شدم و البته به هر وسیله که ممکن باشد رفع این مفساد باید بشود، در اعصاری که دولت و ملت در یک محل مستقر بود چون زمان حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سلم.

تکلیف سیاست در این قسم از امور عامه در عهده همان شخص معظم بود و حال که به اقتضای حکمت های الهیه جل ذکره هر یک در محلی است در عهده هر دو است که به اعانت یکدیگر دین و دنیای عباد را حراست کرده بیضه اسلام را در غیبت ولی عصر عجل الله فرجه محافظت نمایند و با تقاعد و کوتاهی از یکی، امر معوق و رعیت به امثال این بلاها مبتلا می شوند و چون که از ملت جز گفتن و تحریص و تخویف و تهدید امری دیگر بر نمی آید و انفاذ و اجراء با دولت است تا از دولت کمال همراهی را نبیند اقدام نمی تواند نمود و اگر ببیند که دولت به تکلیف لازم خود اقدام دارد و در صدد بیرون آمدن از عهده آن کما

(۱) خداوند آن را از حوادث روزگار مصون دارد.

مجموعه مقالات، ص: ۳۳۲

ینبغی «۱» می باشد البته ملت آن چه بر او و شایسته از اوست خواهد کرد و چگونه نکند و حال آن که خود را از جانب ولی عصر عجل الله فرجه منصوب بر این امر و حافظ دین و دنیای رعایای آن جناب و مسئول از حال ایشان می داند و باید تمام مجهود «۲» خود را در نگاهداری اینها مبذول دارد و آن چه در

این مقام مورد این تکلیف است غیر از احکام کلیه است که آن وظیفه عالم است لا- غیر و غیر از موضوعات شخصیّه مثل نجاست چیز خاص و حرمت آن که عالم و عامی و مجتهد و مقلّد در آن یکسانند که هر یکی از مکلفین اگر علمی یا طریقی دارد به آن عمل می کند و اگر ندارد و نزد او داخل در مشتبّه است که شارع مقدّس حکم آن را در مقام عمل و طهارت و حلّیت مقرر فرموده.

و لکن عجب است از اقبال طباع «۳» در خوردن مثل قند مجلوب «۴» از آن حدود با شیوع این همه اخبار چنانچه این جانب محض استماع این قذارات «۵» بالطبع متنفر و از خوردن آن مجانبت «۶» می کنم إن شاء الله بلکه مورد مذکور باب سیاسات و مصالح عامه اوست و تکلیف در این باب عمده بر ذوی الشوکه «۷» از مسلمین است که با عزم محکم مبرم در صدد رفع احتیاج از مسلمانان می باشد، به

(۱) کما ینبغی: همان گونه که سزاوار است.

(۲) مجهود: کوشش شده.

(۳) طباع: جمع طبع، اقبال طباع روی آوردن سرشت است.

(۴) قند مجلوب: قند وارداتی

(۵) قذارات جمع قذارات، پلیدی و چرکی

(۶) مجانبت: دوری گزیدن.

(۷) ذوی الشوکه: صاحبان جاه و جلال و خداوندان حشمت و عظمت

مجموعه مقالات، ص: ۳۳۳

مهیا کردن ما یحتاج آنها چه رجاء ترک اموری که در ازمنه متطاوله «۱» عادت شده از اهل این زمان نیست و منع فرماید نفس خود و رعیت را از قند و غیر آن نیز بلکه منع از ادخال در ملک «۲» خود نماید و بر این تقدیر ان شاء الله تعالی

آن چه تکلیف است در مقام پیشرفت این امر از بیان و اعلان و نحو آن کوتاهی نخواهد شد بحول الله و قوته نسال الله تعالی اعزاز الدین و نصره المؤمنین و قطع دابر المعاندين ادام الله تعالی توفیقکم و السلام علیکم و رحمہ الله و برکاته».

(۱) ازمنه متناوله: زمانهای طولانی.

(۲) منع از ادخال در ملک خود نماید: اجازه ورود به آنها ندهند.

مجموعه مقالات، ص: ۳۳۷

۸- رساله سؤال و جواب فقهی

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۳۳۹

مقدمه [الناشر]

این رساله متن سؤالهای آقای ملا زایر محمد بن علی انصاری اشکنانی است و به لحاظ این که مورد ابتلا و نیاز مردم منطقه بوده است نامبرده در طی چند سال از محضر آیه الله مجاهد سید عبد الحسین لاری پرسیده و پاسخ دریافت نموده است.

وی پس از آن این سؤالات را در یک ماه جمع آوری و دسته بندی کرده و در واقع به عنوان رساله عملیه مورد استفاده قرار می داده است.

سؤالات به خط زایر محمد است و جوابها بخط مرحوم سید.

این رساله چندی پیش توسط آقای دکتر محمد باقر وثوق از طریق نواده های مرحوم انصاری اشکنانی بدست آمده و نسخه خطی آن نزد ایشان محفوظ است، تاریخ کتابت آن در سال ۱۳۱۴ می باشد.

نظر به کسب اطلاع از نظرات فقهی سید و با توجه به این که سؤالات بیانگر وضعیت اجتماعی و معیشتی خیلی از افراد محلی آن دوران است در مجموعه رسائل سید گنجانده شد.

هیئت عملی کنگره

مجموعه مقالات، ص: ۳۴۱

سؤال یک: زن به حرامزاده دادن چه صورت دارد؟ خوب است یا خوب نیست؟

جواب: هر گاه اظهار اسلام و ایمان نماید جایز است و آلا فلا.

سؤال دو: شخص هر گاه در وقت از خانه بیرون رفتن نیت و قصد غسل کردن داشت

وقتی که می خواست داخل حوض یا چشمه آب برود نیت و قصد غسل را فراموش نمود داخل آب رفت بعد از بیرون آمدن از آب به خاطرش آمد که نیت غسل فراموش کرده غسل او چه صورت دارد؟ غسل او صحیح است یا نیست جواب: غسل او صحیح است إن شاء الله

سؤال سه: عامل زکات باید عادل باشد یا نه؟

جواب بلی باید عادل باشد.

سؤال چهار: شخص عوام می تواند نایب الزیاره میت بشود برود در کربلای معلی یا مشهد رضوی یا نه؟

جواب: بله می تواند و جایز است.

سؤال پنج: شخصی ملکی بیع شرط کرده به مدتی که هر گاه در انقضاء مدّت، رد مثل ثمن نماید مسلط بر فسخ بیع باشد

و قبل از انقضاء مدت فوت شد و وارث او هم قادر بر رد مثل ثمن نشد تا مدت منقضی شد و بعد از انقضاء مدت

مجموعه مقالات، ص: ۳۴۲

رد مثل ثمن به مشتری نمودند و مشتری قبول نمی نماید، می گوید مدت منقضی شده و شرط بیع بات شده با پدرت. و وارث می گویند آن وقت که تو شرط بیع بات کرده ای با پدر، ملک مال پدر بوده حال بعد از پدر ملک به ما فرزندان انتقال یافته، هر گاه بعد از فوت پدر ما فرزندان آمده بودیم و تجدید شرط کرده بودیم صحیح بود، چون که ما نیامده ایم و شرط با تو نکرده ایم در بیع بات، صحیح نیست، بفرمایید حق با بایعان است یا حق با مشتری است؟

جواب: مدّت خیار شرط که منقضی شد بیع لازم و بات می شود چه بایع زنده باشد یا مرده چه وارث بداند یا نداند چه قبول شرط کرده باشد یا نکرده باشد.

سؤال شش: [حکم جاهل به احکام]

کسانی که اصول دین و فروع دین و تقلید از امور واجبه و مستحسنة و از منجسات و مطهرات و از مقدمات نماز و واجبات و مبطلات وضو و غسل و شکیات و سهویات و واجبات بیت الخلا هم نمی فهمند معاشرت و مؤانست و مجالست و مباشرت و نان دست ایشان خوردن و با ایشان طعام خوردن چه صورت دارد؟

جواب: جایز است مگر برای امر به معروف و نهی از منکر که واجب می شود هجرت و مهاجرت ایشان که تارک منکر شوند.

سؤال هفتم: در مجلس اهل ظلمه و حکام دیوانیان رفتن و قهوه و چای و طعام ایشان خوردن و ماهوت و عبا و قبا و کلخچه ایشان پوشیدن چه صورت دارد؟

هر گاه موالیان و سادات بروند در مجلس ایشان قهوه و چایی و طعام ایشان بخورند و ماهوت و عبا و قبا و کلخچه ایشان به پوشند از عوض زکات و خمس و ردّ

مجموعه مقالات، ص: ۳۴۳

مظالم حساب نمایند چه صورت دارد؟

جواب: حق تعالی فرموده **وَلَا تَزْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ** (۱) **فَلَا تَقْعُدُوا بَعْدَ الذِّكْرِ** **مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** (۲) یعنی میل نکنید بسوی ظالم که به آتش ظلمش سوخته می شوید و ننشینید با ظالمین مگر برای نصیحت و نهی از منکر و رفع ظلم و در حدیث است: «لن تصیبوا من دنیاهم شیئا الا و اصابوا من دینکم مثله»، یعنی از دنیای ایشان که پول و قبا و عبا بوده باشد به شما چیزی عاید نمی شود مگر این که بقدر آن و به مثل آن در دین شما برمی دارند و تلف می کنند. و قریب چهار صد آیه از قرآن جمع نموده ام در مذمت ظالمین و اعوان ایشان که اسمش کتاب «نصایح و فضایح» است، فرستاده ام چاپ نمایند هر گاه آوردند برای شما می فرستم تا عبرت گیری و عبرت گیرند.

سؤال هشتم: رشته قنواتی مدتی در دست اهل ظلام و دیوانیان بوده سابق بر این. قدیم الایام

رشته دیگر از پهلوی آن تازه، حال بنیاد نموده اند و آب جاری نموده اند یقین که چنین قنواتی مجهول المالک می باشد زیرا که صاحب اصلی آن معلوم نیست، حال یکی از اهل دیوانیان هم همان قنوات جاری نموده بفرمایید که اذن از سرکار مولانا حجت الاسلام هست که از آن فاریاب وضو و غسل، این عاصی نماید یا نه؟ و اذن هست که این عاصی اذن به دیگران داده و به عمل فاریاب داده تا وضوء و غسل نمایند یا نه؟ از بعضی ملّاها مسموع شد که

به رسم اجاره می توان اذن داد، قدر و مقدار اجاره چقدر باید باشد؟

(۱) هود/ ۱۱۳.

(۲) انعام/ ۶۸.

مجموعه مقالات، ص: ۳۴۴

جواب: هر کس مؤمن فقیه باشد مأذون است از جانب این داعی که بر خود حساب کند صدقه از جانب صاحب اصلی آن قنوت آن چه را که استعمال و دریافت می کند از آب و منافع آن قنوت و هر کس که غنی باشد مأذون است که استعمال نماید و مثل یا قیمت آن آب مستعمل را به فقراء صدقه بدهد از جانب صاحب و مالک اصلی آن آب و معنی مقدار الاجاره آن مثل یا قیمت آن آب است که مذکور شد.

سؤال نهم: بعضی از ملاها دیده شده به چشم خود که اموال ایتام صغار و کبار منقسم می کنند میان وراث، ده یک که عشر باشد از میان اموال برمی دارند از برای خودشان

که از برای ما مباح است، حق السعی خودمان می باشد، سخن ایشان صدق است یا کذب؟

جواب: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾ * (۱) «و تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ» (۲) «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» * (۳) «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّخْتِ» (۴). در تفسیر اکالون للسخت روایت شده کسی است که زحمت بکشد برای برادر دینی و از او هدیه قبول کند.

بعد از آن که هدیه قبول کردن برای زحمت کشیدن سحت و حرام باشد، خود به خود ده یک برداشتن اشد سحتا و اغلظ حرمتا و اکثر عقوبتا می باشد بالبداهه.

(۱) بقره/ ۱۸۸.

(۲) انفال/ ۲۷.

(۳) انعام/ ۱۵۲، اسراء/ ۳۴.

(۴) مائده/ ۴۲.

مجموعه مقالات، ص: ۳۴۵

سؤال دهم: قرار است در این قراء نخل که وقف می کنند یا نذر که می کنند «وقت هذا النخيل» به عربی نمی گویند

هم چنین به فارسی هم نمی گویند که «وقف کردم این نخل که ثمر این نخل به مسجد ببرند نذرهم»، هم چنین هیچ کس «نذرت لله علی هکذا» نمی گویند، به فارسی هم نمی گویند «که خدا را بر ذمه باد که چنین کنم» می گویند به زبان خودشان مثل حرف لاری یا غیره که متعارف می باشد یک گوشتی به حضرت عباس دادم که بیمارم شفا بیابد هم چنین به زبان خودشان می گویند که این نخل دادم به مسجد، چنین وقفی چه صورت دارد؟ هر گاه وقف چنین کرده باشند به الفاظ متعارفی خودشان؟ خدام مسجد هر گاه همزم مسجد بیاورد در خانه اش افروخته بکند چه صورت دارد؟

هر گاه نخل در وقت بریدن هر کس بخورد که در مسجد نباشد چه صورت دارد؟ قلم از جهت بوریا ساختن این مسجد و آن مسجد تغییر و تبدیل می توان کرد یا نه؟ هم چنین کوزه این مسجد به آن مسجد می توان برد یا نه؟

هم چنین روغن مسجد

می توان به قرض به شخصی داده که بعد از یک ماه کامله روغن پشت آورده باشد؟ با اینها که عرض شد هیچ یک می توان تغییر و تبدیل کرد، دخل و تصرف در مال مسجد به هیچ وجه من الوجوه می توان کرد، مفصلا عرض نمایید؟

جواب: اما وقف و نذر، بی صیغه عربی یا فارسی مطابق عربی منعقد نمی شود و باقی بر ملکیت و اختیار صاحبش است، و در هر چه می خواهد صرفش نماید و اما تغییر و تبدیل در اوقاف و نذورات بعد از انعقاد و لزوم، پس جایز نیست به هیچ وجه من الوجوه المذکورها و غیرها.

مجموعه مقالات، ص: ۳۴۶

سؤال یازدهم: هر گاه شخصی در وسط حیض با زوجه مقاربت کرده باشد

و لیکن هیچ نداشته باشد که تصدق بدهد، خود آن شخص در همان حالت که زوالش در بابت زکات و تصدق باشد مقدار کمی موفق شده است و آن چه که در قوه داشته باشد هم صرف فقراء کرده باشد بعدها صاحب مال شده باشد باید آن چه حکم دارد بدهد یا آن وقت که در حالت فقر و فاقه بود مبلغ کمی که داد کفایت می کند هم چنین هر گاه شخص هیچ نداشته باشد که بدهد توبه کفایت می کند یا نمی کند؟

جواب: هر گاه متمکن نشد از اداء کفاره در تمام عمرش، به استغفار تنها کفایت می کند و الا هر وقت از عمرش که متمکن شود احوط دادن تمام کفاره است یا تتمه آن.

سؤال دوازدهم: عرق در حالت حیض مقاربت کردن نجس است یا نه

هم چنین عرق مقاربت در روز ماه مبارک رمضان نجس است یا نه؟

جواب: اظهر و اقوی نجاست عرق جنب از زنا است و اما عرق جنب از حیض و یا از صوم رمضان احوط اجتناب است نه اظهر.

سؤال سیزدهم: چه می فرمایید در خصوص شخصی که سید و اولاد رسول باشد و صرف و نحو خوانده باشد و ایام عاشورا شبیه امام علیه السلام بشود

در جمعی که مردان و زنان برابر یکدیگر نشستند بعضی از زنان و برخی از مردان همه رختهای جدید در بر و چشمها مکحول به سرمه کرده و سرنا و ساز و نقاره و سنتور هم می زنند هر گاه یکی از شبیه ها لکنت بر زبانشان وارد آید یا اسب یکی از شبیه ها رم کند و زمین بخورد این قدر خنده و قهقهه می زنند که آن غیر مناسب است

مجموعه مقالات، ص: ۳۴۷

بفرمایید اقتداء کردن به چنین سیدی چه صورت دارد و هم چنین می آید در اشکنان آن چه درخت اموال و مال اموات بزرگان برمی دارد می گوید این حیل زده و مظالم و خمس است که من برمی دارم و در مجلس دیوانیان می رود قهوه و چایی آنها می خورد و ماهوت و عبا و قبای آنها می پوشد می گوید من از جانب مجتهدین مرخصم که از مال اهل ظلمه و

دیوانیان بنوشم و به پوشم حساب خمس می کنم و رد مظالم، حرف این سید ثباتی دارد؟ صدق است یا کذب، چنین سید از عدالت دور است یا نه؟

هم چنین می آید در اشکنان هر گاه دو نفر ادعایی با یکدیگر داشته باشند و مدعی و مدعی علیه حکم سوگند خوردن به منکر می کند به او می گویند حکم سوگند با مجتهد عادل جامع الشرائط است تو که مقلد هستی حکم سوگند مکن می گوید من این قدر از جانب مجتهدین اذن

دارم، بفرمایید عقب سر چنین سید نماز خواندن چه صورت دارد مرافعه نمودن نزد این سید چه صورت دارد؟

جواب: اما اصل شبیه شدن و در آوردن پس شک و شبهه نیست که تعزیه داری سید الشهداء از عبادات مقرر شرعیه است از زمان آدم إلى یوم القیامه و کل عبادة توقیفی یتوقف فی کیفیه و الكمیه علی المتلقى من الشارع فالمعدی عن کیفیه و الكمیه المتلقاه شرعا فی ای عبادة بدعه و تشریح محرم کصلاه الضحی و التراویح .. و مستحله .. (۱)

سؤال چهاردهم: هر گاه بینه عادل نباشد میان مدعی و مدعی علیه

شش نفر یا هفت نفر غیر عادل بیایند و گواه بدهند گواهی ایشان صحیح است یا صحیح نیست؟

(۱) در متن خطی عبارت ناخوانا بود.

مجموعه مقالات، ص: ۳۴۸

جواب: به اخبار غیر عادل چیزی ثابت نمی شود و لو هزار نفر باشند مگر آن که از اخبار ایشان علم قطعی حاصل شود مثل تواتر.

سؤال پانزدهم: کسانی که تقلید مجتهد نمی کنند پیروی مسائل امور واجبه خودشان نمی کنند زکات و فطره به چنین کسانی دادن صحیح است یا نه.

جواب: احتیاط، دادن زکات و فطره بلکه هر وجهی از وجوهات به عدول است نه فسقه و هر گاه عدول نباشد متجاهر به فسق نباشد که متجاهر داخل اعداء الله است و تقرب، در احسان به اعداء الله حاصل نمی شود مگر از بابت حفظ نفس محترمه که واجب است.

سؤال شانزدهم: مقتدی الامامی، عرض می شود که این خمره هایی که در بیابانها یا در صحراهایی که قریب آب انبارها در زمین نصب کرده اند

از جهت عبور مترددین آب بخورند هر گاه مترددین آب از آن خمره بردارند از جهت قضای حاجت یا وضو گرفتن وضوی ایشان صحیح است یا نه؟ آبی که برده اند مخرج بول و غائط تطهیر کرده اند حق الماء بر ذمه ایشان قرار می گیرد یا نه؟

جواب: وضو گرفتن از آب آن خمره ها عیب ندارد. و اما قضاء سائر حوائج هر گاه آبش فراوان باشد که مزاحمت با خوردن دیگران را ضرر به دیگران نرسد هم عیب ندارد و الا جائز نیست و مقدار آن آبی که صرف در غیر محل جائز نموده بایست در همان موضع برسد و صرف در همان موضع شود.

سؤال هفدهم: شخص هر گاه صد من گندم از کسی بخرد و صیغه هم بخواند و یک من گندم از روی صد من گندم بردارد

دست آویز کند تا بایع نتواند حاشا

مجموعه مقالات، ص: ۳۴۹

نماید. و گندم در خانه بایع بگذارد تا دو ماه یا سه ماه و یا آن که یک سال یا دو سال بگذرد و بعد به سراغ گندم آید بایع به مشتری بگوید تو تا حال نیامدی و طول دادی و گندم جمیع هم تصرف نکرده بودی مگر یک من وجه هم تمام نداده بودی مگر نصفه این بیع صحیح نیست حق تا بایع است یا مشتری چنین بیعی چه صورت دارد هر گاه شخص مشتری گندم تمام تصرف کرده بود و وجه قیمت گندم تمام به بایع داده بود و خیار ساقط کرده بود و گندم به رسم امانت در خانه بایع گذارده بود چه صورت داشت بیع او؟

جواب: بیعش بعد از صیغه خواندن صحیح است و خیار فسخ هم ندارد مگر به یکی از خيارات معدوده.

سؤال هیجدهم: هر گاه بایع و مشتری ثمن و مثن تمام تحویل یکدیگر نمایند و صیغه هم خوانده باشند

و خیار هم ساقط نمایند به این نوع که همین که قدم از منزل بیرون نهادی هیچ یک نتوانیم ثمن و مثن به هم پس بدهیم چنین بیعی پیش از سه روز، روز دوم، می توان فسخ بیع کرد یا نه؟

جواب: بعد از اسقاط خیار نمی توان فسخ کرد.

سؤال نوزدهم: [درخواست رساله]

فدای تراب نعال مبارکت گردد این عبد عاصی جانی فانی محمد ابن زایر علی اشکنانی دخیل دخیل رساله سرکار خودشان بفرستند که زیاد زیاد ضروری است. در باب هجرت از این ولایت آن چه مصلحت این عبد تبه روزگار می دانند زحمت کشیده بنویسند جزاءك الله خیرا رساله خودتان، هر گاه از چاپخانه نیامده یک رساله محتاط بسیار خوبی از جهت این ذره فرستاده باشند که تا عمل به آن نموده باشیم به صحت آن مقتدای الامام،

مجموعه مقالات، ص: ۳۵۰

مدتی است که بعد از وفات حجه الاسلام «۱»، معطل و سرگردان و متحیر و پریشان و در کار خود مستأصل و در مانده هستم و عبادات هباء منشورا گردیده چند نفر از برادران ایمانی و اخوان روحانی که تردد و آمد و شد که با این ذره هم جلیس و حبیب هستند هم بی، تقلید می باشند، این ذره هیچ علاجی ندارد چه در جواب ایشان بگوید تقلید میت که بکار نمی خورد البته الف البته رساله که عمل بتوان کرد فرستاده باشید شما امروز جای امام نشسته اید بر شما واجب و لازم و مصمم است که راهی بدست شیعیان و امتان پیغمبر داده باشید زیرا که در این صفحه جات ملّا نیست، در گردن شماست، فردای قیامت دامن شما خواهم گرفت و شکایت در نزد جناب شفیع المذنبین خواهم کرد

رساله فرستاده باشید شرم از خدا و رسولش نمایید؟

جواب: جواب این مسأله و رفع این شبهه مفصلاً نوشته شد سابقاً، گذشته از این از وقتی که فتح باب کلام شده تا حال شما به قدر یک رساله استفتاء نموده اید اگر به نصف آن عمل شود کفایت می کند، علاوه بر این فتح باب احتیاط نشده که کافی از تقلید است ایضا علاوه بر این کرات و مرات نوشته ام که بقاء بر تقلید آقای حجه الاسلام مورد و محل اطمینان داعی است بر صحت عمل و کفایت از عدول.

سؤال بیستم: مولانا مقتدی الاماما در این دهات و قراها حال، متعارف و متداول است و اظهر من الشمس است که جمیع تجارها و پبله ورها مبلغ متعدی از اهل ظلمه و دیوانیان برمی دارند

و تنخواه از بندر عباس و لنجه [لنگه] و بوشهر و بغداد می آورند و می فروشند و مسلمانان علاجی ندارند و می خرند و می پوشند

(۱) مقصود آیت الله میرزا محمد حسن شیرازی می باشد.

مجموعه مقالات، ص: ۳۵۱

نماز ایشان چه صورت دارد این عبد عاصی جانی فانی چه خاک بر سر خود بکند رو به کدام دیار نماید که این مشکل از جهت او آسان بشود فدای تراب نعال مبارکت گردد این بنده سیه روزگار حل مشکل او بکن هر گاه این ذره عاصی در این قراها عمری سر نماید به این انواعی که تا حال گذرانیده اگر امر حق بشود و دنیا وداع نماید رجوع به عالم بقاء نماید، وای بر احوال او، وای بر اعمال و افعال او، داخل جهنم خواهد شد البته راهی بدست این عاصی داده باشند هر کجا که مصلحت می دانند فرمایش بفرمایند تا هجرت کرده از این قریه خراب رو به جایی کرده و رفته باشد چه در عراق عرب و چه در عراق عجم دخیل دخیل و دخیلک یا مولای روحی فداک؟

جواب: اعمال

و افعال مسلم محصول بر صحت است مادامی که احتمال وجه صحت در آن برود، مگر آن که احتمال صحت ندهی در آنها که باید اجتناب کرد.

سؤال بیست و یکم: هر گاه کسی دختر به شخص حرامزاده عقد کرده باشد می توان بدون طلاق از نزد او بیرون آورد یا نه؟

جواب: نمی توان مگر به طلاق شرعی.

سؤال بیست و دوم: شخصی در آخر عمر به آزار سر، گرفتار شده و به همین جنونیت فوت شده وراثت می خواهند که صلاه از جهت او به جا بیاورند بعضی از اشخاص مانع شدند

که صوم و صلاه از جهت او جایز نیست زیرا که آیه «لیس علی المجنون حرج» «۱» شاهد و گواه اوست از جهت شخص

(۱) اقتباس از سوره نور / ۶۱.

مجموعه مقالات، ص: ۳۵۲

دیوانه نماز و روزه به جا آوردن جائز نیست، این سخن اصلی دارد یا نه؟

جواب: بلی بر مجنون نماز واجب نیست ولی نماز و سایر خیرات برایش دادن خالی از فائده و خیر نیست.

سؤال بیست و سوم: کسانی که اصول دین و فروع دین نمی فهمند پاکند یا نجس می باشند هر گاه اصول دین بفهمند و فروع دین نفهمند چه صورت دارد

هم چنین بر عکس فروع دین بفهمند و اصول دین نفهمند چگونه است؟

جواب: هر گاه اصول دین نفهمند اشکال در اسلام ایشان است و احکام اسلام بر ایشان مشکل است و اما فروع نفهمیدن ضرر به اسلامش ندارد.

سؤال بیست و چهارم: در خصوص ظروفات روغنی کاشی رنگین بعضی از ملاها قابل طهارت نمی دانند

حکم شکستن آن می کنند زیرا که روغن در جوف آنها رفته بعضی از ملاها می گویند که در آفتاب بگذارند تا روغن بیرون بدهد بعد خاکمال نمایند و نمک در آن بریزند دوباره به آفتاب بگذارند تا بعد از چند روز دیگر خاکمان نمایند هر دفعه به آب فرو برند تا وقتی که چربی روغن تمام شوند که بالمره در جوف ظرف رنگین سفالی نباشد و نماند آن وقت آن ظرف سفالی که به لاجورد رنگ داده اند پاک می شود برای شما هم، چنین است یا نه؟

جواب: طریق تطهیر ظروف که آب نجس در آن نفوذ کرده به این طریق است که آن ظروف را در آب کز گذارند تا آب کز

در آن نفوذ کند پاک می شود، یا آن که بعد از کر زدن او را خشک نمایند بعد از آن دفعه دیگر به آب کر

مجموعه مقالات، ص: ۳۵۳

بزنند پاک می شود «۱».

سؤال بیست پنجم: قنواتی از قدیم که به دو جا بلکه سه جا قنات خراب پهلوی یکدیگر درست کرده اند سابق بر این که در اختیار حاکم ظلمه دیوانیان بوده

حال حاکم ظلمه دیوانیان مبلغی به فرزندان آن حاکم ظلمه سلف داده و اکتیاع کرده به تصرف در آورده و بعضی قنوات مخروبه آباد کرده و بعضی قنوات از پهلوی قنوات منهدمه درست کرده حال آب آن قنوات در روی زمین جاری می باشد وضو و غسل در چنین فاریابی نمودن چه صورت دارد؟

جواب: وضو و غسل و سایر استعمالات در چنین فاریابی صورت اباحه شرعی ندارد مگر این که اگر ممکن گردد از صاحبان اولی که از عمال ظلمه نبوده اند اذن حاصل شود یا از وراث آنها و اگر این هم ممکن نباشد مظالم است باید فقراء متدینین از بابت مظالم قبول نمایند و از برای مسلمانان مباح نمایند استعمال آن را.

سؤال بیست و ششم: چه می فرمایید در باب آن که شخصی یا شخصیه ای مریضی شخصی را بطلبد و بگوید به او که وصیت می کنم

ترا که پنج تومان در نزد وارث من بردار صوم و صلاه از برای من بعد از وفات من به جا بیاور و ده تومان بردار برو در کربلای معلی زیارت از برای من بکن قدری از رختوات

(۱) ظرف سفالین که در روغن در آن می نمایند هر گاه نجس بشود به گذاشتن در کر با آفتاب چربیش زائل نمی شود که قبول تطهیر نماید زیرا که روغن این قدر در آن ظرف نفوذ کرده که به کلی قبول نفوذ کردن آب در آن نمی نماید لذا قابل تطهیر نیست و از آن ظرف اجتناب بایست کرد. انصاری اشکنانی

مجموعه مقالات، ص: ۳۵۴

و مبلوئات که دارم و گوشواره نقره و زنجیر نقره و بنگروی «۱» نقره و انگشتر نقره که دارم بردار از جهت عیال خودت و وارث مثل مادر و شوهر هم حاضر باشند و خلق از زن و مرد تمام آگاه باشند که

شخص مریضه چنین وصیتی نمود و در همان بینی که وصیت کرد ضعیفه مریضه فوت گردید بعد از چند روزی شخصی از ملّای و دانا و پیشنماز در همان ولایت بیاید و آن شخص وصی به شوهر ضعیفه که وصیت کرده بود بگوید که برو آن مبالغی و آن لباسی و آن اسباب نقره بیاور که زوجه ات به من داده است آن شوهر ضعیفه امروز و فردا کرده است و نرفته است که بیاورد آن شخص وصی کاغذی که بموجب وصیت نوشته است دست مادر ضعیفه فوت شده بدهد که این کاغذ بیر نزد آن ملّای پیشنماز تا نصیحت شوهر ضعیفه فوت شده بنماید تا مبالغ و لباس و اسباب بمن بدهد که حرف آن ملّای قبول دارد و حرف مرا قبول نمی کند آن مرد ملّای پیشنماز برود جمیع ملبوسات و اسباب نقره بردارد که ضعیفه وصیت کرده بود به وصی از جهت عیال خودت، از برای خودش و مبالغ ۵ تومانی که از جهت صوم و صلاه و کربلا- وصیت کرده بود بر ندارد و آن مرد می گوید به مرد ملّای پیشنماز گفتم که زوجه من کس دیگر وصی کرده شما چرا اینها برمی دارید آن مرد ملّای جواب آن مرد بدهد که من اگر اسباب برداشتم به وصی ردّ می کنم و حال آن که از ملبوسات به وصی ردّ کرد، و از اسباب نقره تمام برداشته از جهت خودش هیچ به وصی نداده وصی می تواند ادعای اسباب نقره به آن مرد ملّای پیشنماز بکند یا نمی تواند؟

جواب: اولاً هر گاه این ضعیفه موصیه این وصیت کرده است در مال

(۱) یعنی: النگو

مجموعه مقالات، ص:

خود از ثلث زیادتر نباشد وصی مرقوم باید تصرف نماید دخلی به ملای بلد ندارد و هر گاه از ثلث زیادتر باشد بقدر ثلث آن صحیح است و ما بقی که زیادتر از ثلث باشد حق خود وارث است نه دخلی به عمل ملای بلد دارد و نه به وصی در هر حال با این تقریر ملای بلد هیچ حقی ندارد.

سؤال بیست و هفتم: هر گاه شخصی اراضی، نخیلات یا اجناس به شخصی بفروشد به این انواع که آن چه از حصّه و رسدی

«۱» که از اراضی فلاخن محل دارم فروختم به فلاخن مبلغ و لیکن نگویید که پنج جریب یا ده باغ یا باغچه، زرع، هم چنین نخیلات بگویند از حصه خودم نخیلات فلاخن واقع دادم به فلاخن کس به فلاخن مبلغ و لیکن نگویید که دو اصله فلاخن نخل یا سه اصله فلاخن نخل آن اسامی که معروف است مثل خاصه و شاهانی و خنازی و بنوان، هم چنین اجناس مذکور نماید که از رسد و حصه خودم اجناس فروختم به فلاخی به این مبالغ و ذکر ننماید که ۱۰ من جو یا ۱۰۰ من گندم قباله، به همین انواع بنویسند، چنین قباله ای باطل است یا نه، چنین بیعی صحیح است، یا صحیح نیست؟

جواب: هر گاه بایع و مشتری هر دو راضی باشند صحیح است و الا مشتری خیار رؤیت دارد اگر از پیش ندیده است.

سؤال بیست و هشتم: چوب خیزران در دست گرفتن چه صورت دارد

هم چنین چوب ارجن زیرا که مرحوم مجلسی آخوند ملا محمد باقر ملا محمد تقی عطر الله مرقدہ در کتاب اختیارات فرموده است در آداب مسافر که چوب ارجن و گز و طبرقو با خود ندارند و عصای بادام تلخ با خود دارند و سر عصا

(۱) رسد همان حصّه و سهمیه می باشد.

مجموعه مقالات، ص: ۳۵۶

سوراخ نمایند و بعضی از حروفات که در اختیارات ذکر نموده آن حروفات می نویسند، برأی اشرف آن آقای بزرگوار چوب خیزران و ارجن و گز و طبرقو در دست گرفتن چه صورت دارد و چوب بادامی که فقها اجماع نموده اند در دست گرفتن، بادام کوهی می باشد یا بادام باغی می باشد؟

جواب: چوب مباح باشد از رشوه و سخت نباشد هر چوب است ضرر ندارد. نهایت

این که عصای بادام بهتر است و مراد از بادام تلخ تفاوت ندارد چه کوهی و چه باغی باشد.

سؤال بیست و نهم: این عاجز تبه روزگار نظر به بعضی از عرفا و خواجه، هر سینه وجهی می فرستد در شیراز یا در لار، تقویم فارسی از جهت او می فرستند

و نزولات مطرات از جهت بعضی از اخوان دینی می گوید در این خصوص، این ذره، آثم و مستحق عقابت است یا نه؟

جواب: معامله خرید تقویم حرام نیست بلی اعتقاد به آن چه نوشته اند اگر داشته باشد حرام است از قبیل آمدن باران در فلان روز.

سؤال سی ام: نان سوخته شده به گوشت گندیده شده و خرما ترش شده اندراج در خبث است یا نه؟

جواب: نان سوخته شده و خرما ترش شده داخل خبث است و هم چنین گوشت گندیده مادامی که گندش بحد تنفر طباع نرسد و هر گاه به آن حد رسید داخل خبث می شود البته.

سؤال سی و یکم: آب چاهی که صغیر یتیم در آن شریک باشد از جهت وضو و غسل چه صورت دارد

و هر گاه وضو و غسل صحیح نباشد علاج مباح

مجموعه مقالات، ص: ۳۵۷

بودن آن بفرمایید؟

جواب: استعمال آب چاه مشترک ما بین صغیر و کبیر بقدر حصه کبیر که مزاحم با حق صغیر نباشد حق کبیر است و اذنش و اختیارش با کبیر است و در زائد بر حصه کبیر که از حق صغیر است اذنش و اختیارش با ولی و قیم صغیر است لا غیر.

سؤال سی و دوم: چه می فرمایید در این خصوص که چند نفر بروند در صحرا کشت و بخت کار می کنند اجناسی که می برند در صحرا بعضی زکاه و خمس آن داده شده

و بعضی زکاه و خمس آن داده نشده خداوند نزول رحمت می کند آن اجناس که کاشته اند چهل خروار اجناس می کند این چهل خروار با هم شریک می باشند همه حصه و رسدی خودشان برمی دارند آن دومی که خمس و زکاه می دهد چه کند که اجناس او پاک شود.

جواب: هر کس از مشترکین در بذر آن اجناس، بقدر بذرش شریک است در حاصل آن اجناس، چه خمس آن بذرش را داده بوده یا نداده بود و هر چه از مئونه سالش از عین یا قیمت آن اجناس زیاد می ماند خمس او باید بدهد چه خمس بذرش را داده باشد یا نداده باشد ولی هر گاه خمس بذرش را نداده باشد او خمس بایست بدهد، خمس بذرش و خمس حاصل

جدیدش «۱»؟

سؤال سی و سوم: هر گاه مرغ ذبح کرده شده تنش اصلا حرکت نمی کند

(۱) جواب: چون مقصود از سؤال این است که بذر آن کسی که مخمس شده با بذر آن کسی که غیر مخمس است در هم زراعت شده، شاید در این صورت اشکالی وارد آید، خلاصه جواب آن که اشکالی ندارد هر کدام سهمیه خود را بقدر بذر خود برمی دارند و آن که خمس نداده بر این دو اشکال برود.

انصاری اشکنانی

مجموعه مقالات، ص: ۳۵۸

و لیکن سرش که از تن جدا کرده اند بیرون افتاده دهن از هم باز می کند چه صورت دارد؟

جواب: هر گاه یقین به حیات تن حیوان داشته عند الذبح حلال است و الا مجرد حیاه سرش از برای حلیت تزکیه تنش اشکال است.

سؤال سی و چهارم: کلاغ سیاه دو قسم است گویا هر دو قسم سنگ دان دارد حلال است یا حرام؟

جواب: در تمام اقسام کلاغ خلاف است حلیت مگر کلاغ زرع که معروف به زاغ است مشهور به حلیت است با کراهت.

سؤال سی و پنجم: طیورهایی که از جمله مسوخات می باشند بفرمایید که کدام از آنها اگر قانصه و محیض داشته باشند حلال است یا حرام؟

جواب: هر گاه قانصه یا سحیبه با سنگ دان داشته حلال است و هم چنین هر گاه دفیفش بیش از صفیفش باشد و الا حرام است چه مسوخ باشد یا نباشد.

سؤال سی و هشتم: دستمال حریر در جیب گذاردن بطلان صلاه است یا نه؟

جواب: حمل حریر در صلاه عیبی ندارد بخلاف لباس حریر.

سؤال سی و نهم: هر گاه آب حمام به هیزم غصبی گرم کرده باشند غسل در چنین آبی چه صورت دارد؟

جواب: ظاهرا عیبی از جهت غسل ندارد.

سؤال سی و دهم: نصاب زکات بوزن تبریزی بیان بفرمایید که به چقدر که رسید باید زکات او را بیرون کرد؟

نصاب تقلیدی می باشد یا آرائی جمیع علماء

□

رضوان الله عليهم اجمعين یکی است؟ بعضی نوشته اند که نصاب سیصد من و هشت عباسی است که دویست و پنجاه و پنج من و سه چارک و نه عباسی است برخی نوشته اند حد نصاب سیصد من و هشت عباسی است که دویست و هفتاد و پنج من می شود میرزای قمی علیه الرحمه نوشته است که نصاب زکاه را به من تبریزی که معادل هفت عباسی پول سیاه باشد دویست و هشتاد و هفت من و سه چارک. و پنجاه درهم پانزده مثقال صرافانی است، بلفظ مبارک بنویسید که کدامیک از اینها صحیح است به وزن تبریزی بنویسید آسان، که خواص و عوام می فهمند.

جواب: چون نصاب کیلی اضبط از نصاب وزنی است پس هر کدام نصاب وزنی که موافق است با نصاب کیلی آن صواب و حق است. و نصاب وزنی عبارت است از سیصد صاع که هر صاعی عبارتست از چهار مدّ و مدّ به کیل مضبوط عبارتست از ملئ کفین یعنی دو مشت پر از طعام، پس نصاب کیلی عبارتست از هزار و دویست و دو مشت پر، از طعام.

سؤال سی و نهم: هر گاه گلوله یک رگ از چهار رگ مرغ ببرد یا دو رگ ببرد یا سه رگ ببرد و یک رگ دیگر باقی بماند

همان یک رگ به چاقو ببرند آن مرغ حلال است یا حرام. فرمایش بفرمایید که از شرع از این چهار رگ چند رگ اصطلاح و ضابطه قرار داد شده که باید بریده شود به چاقو و چند رگ گلوله ببرد؟

جواب: بریدن گلوله سرب نه بندقه که کل «سفالین» باشد هر یک از اوداج اربعه را کفایت نمی کند در حلیت و ترکیه مگر آن که دو مرتبه با چاقو و قبل از

مردن حیوان از زیر آن رگ بریده ببرند دنباله آن رگ بریده را مع رگهای بریده دیگر.

سؤال چهارم: حلالیت طیور از قانصه و صیصیه و محیض هر سه می باشد یا یکی از اوصاف ثلاثه کفایت می کند در حلالی او؟

جواب: یکی از اوصاف کفایت می کند نه مجموع.

سؤال چهل و یکم: در ذبح مرغان قرار است که زبان مرغان می گیرند و او را ذبح می کنند.

می گویند که هر گاه زبان مرغ نگیرند حرام می شود مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی در رساله ذخیره المعاد خودش ذکر کرده بود که زبان گرفتن مرغ نص و دلیلی ندیده ام چه حلقوم مرغ کوتاه یا بلند بریده شود؟

هم چنین در ذبح حیوانات در خصوص کهره، حلقوم خواه به تن ملحق خواه به سر حیوان ملحق باشد هم صحیح می دانست، فرمایش بفرمایید که به رأی سرکار مولایی بزرگوار شما چگونه می باشد در خصوص کهره و زبان مرغ بطور تفصیل فرمایش بفرمایید؟

جواب: بلی کهره و زبان گرفتن حیوان نص و دلیلی و مدخلیتی در فری و قطع اوداج اربعه ندارد چیزی که معتبر است همان قطع اوداج، اوداج اربعه، یعنی رگهای چهار گانه معروفه.

سؤال چهل و دوم: چه می فرمایید در این که باید مجتهد عادل باشد و دانستن عدالت هم مسأله ای است که محتاج است در آن به رجوع بسوی مجتهد

تحقیق این شبهه را بیان فرمائید؟

جواب: عدالت شرط اجتهاد نیست بلکه شرط مرجعیت مجتهد است.

مجموعه مقالات، ص: ۳۶۱

نسبت به عاصی و طریق معرفت عدالت مرجعش به همان مجتهد نیست تا دور لازم آید بلکه به اختیار با رجوع به اهل خبره است از عدول دیگران.

سؤال چهل و سوم: برای اشرف آن جناب افقه الفقهاء الاسلام، نماز بر میت کردن باید شخص عادل باشد یا عدالت ضرور نیست؟

جواب: اگر به جماعت می خواهند بخوانند باید امام عادل باشد و هر گاه فرادی می خوانند عدالت شرط نیست.

سؤال چهل و چهارم: هم چنین شخصی که نماز و روزه استیجاری می کند باید عادل باشد یا نه؟

هر گاه برای شریف عالی باید عادل باشد این عاصی با دو فرزندش بیشتر امرار معاشش از این صوم و صلاه اداره می باشد آن

شروطاتی که علماء اعلام رضوان الله عليهم معین فرموده اند در کتب خود در باب عدالت، حقیقت نه در این عبد عاصی می باشد و نه در فرزندان این عبد فانی در این دهکده ها از راه دیگر گذران نمی شود بطور دیگر، هم چنین این عاصی مع فرزندان شبهای جمعه روضه خوانی مظلوم آل عبا روحی و روح العالمین له الفداء می نماید بعضی از شعراء شعرها ساخته اند از زبان امام و اهل بیت که در کتب مصیبت نیست ذکر شود و لیکن موجب رقت بکاء مستمعان می گردد، هم چنین تا آواز تحریر ندهی به مقامات نخوانی باعث بکاء نمی گردد عبد تبه- روزگار آثم و گناه کار است و مستحق عذاب است یا نه؟

جواب: بلی هر گاه اشعار باطله که مضمون آن از احادیث صحیحه خارج باشد بخوانند حرام است و موجب عذاب الیم است و هم چنین ترجیع صوت و آواز خواندن حرام است بلکه در مصیبت حضرت امام علیه السلام معصیتش زیادتر است و لو

مجموعه مقالات، ص: ۳۶۲

این که باعث زیادتی گریه هم شود حرام است.

سؤال چهل و پنجم: کسانی هستند که کتابی در دست دارند دعا به مردم می دهند حساب کرده ایم بیمار شما فلان روز پریان یا جنیان آزار او کرده اند

فلانی به او دواء بدهد قران بیماری او حساب کرده ایم تا ده روز بیشتر نیست بعد از ده روز شفا می یابد و مبلغی وجه از ایشان می گیرند یا الّا صاحبان بیمار خودشان گندم و جو یا وجه از جهت ایشان می برند جو و گندم و یا مبلغ، از جهت ایشان حلال است یا حرام؟

جواب: این اعتقادات بد است و باعث کم عقلی است و عوض

گرفتن در مقابل چنین دعایی حرام است مگر آن که صاحب جو و خرما و وجه که می دهد به عنوان هدیه یا به طیب نفس خودشان باشد آن وقت حلال است و الا عمل، عمل کذابان و دروغ گویان و حرام و اجرتش سحت است «سَيَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلْسُّحْتِ».

سؤال چهل و ششم: برخی از گاوها هستند می آیند داخل بعضی از ولایات بعضی از ایشان مشاهده شد رخت و روی می پوشند

و جمعی از ایشان به لباس سادات هستند و ملأ و خط خوان نیستند هر یک قلمدانی و کتابی که به خط توراتی نوشته در دست دارند و «الف» و «بی» از هم امتیاز نمی دهند چیزی از آهن نزد استادان حداد درست کرده اند پایه ای دارد بالا و پایه ای دارد پایین اول جامی از آب می طلبند قدری خاکستر داخل آب می ریزند تا هیچ کس غور نکند و نیند همان آهنی که دو پایه دارد قدری نمک طبرزد زیر پایه می گذارند و سنگی کوچک روی پایه اولی می گذارند و کتاب در دست می گیرند و لب

مجموعه مقالات، ص: ۳۶۳

می جنبانند برسم دعا خواندن نمک آب می شود پایه آهنی می جهد و سنگ از آب بیرون می اندازد می گویند که ما دعا خوانده ایم و سنگ از آب بیرون انداختیم به همین دستاویز جو و گندم و خرما از خلق می گیرند بفرمایید که قلمدان و مرکب و کاغذ به چنین کسانی فروختن چه صورت دارد؟

جواب: راه دادن چنین اشخاصی در بلد حرام است و حاضر شدن در محفل و محل شعبده ایشان و جمع شدن نزد آنها حرام است و مرکب و کاغذ دادن به آنها محض چنین امری اراجیف نوشتن و جاتر نیست و اعانه بر آثم است.

سؤال چهل و هفتم: هر گاه شخصی صفات ثبوتیه و سلبی خداوندی بدلیل نفهمد به این انواع که قادر است و قدرت بر همه چیز دارد هم چنین تا آخر و سلبیه

به این انواع که خداوند مرکب نیست ترکیبات و جسم و جان ندارد و زنی و فرزند ندارد و محلی ندارد و رؤیت نمی شود نه در دنیا و نه در آخرت، شریک و رفیقی و اینها هیچ یک ندارد، اسلام و ایمان او صحیح است یا نه. هر گاه از زمره فقراء و مساکین باشد زکاه و فطریه به او دادن چه

صورت دارد؟

□
جواب: إن شاء الله دقت نمایند و مخفی نماند و تمام عقائد را از توحید و نبوت و عدالت و امامت و مراتب امام را عالم گردد و آگاه گردد بطور تفصیل و هر گاه قادر بر مؤنه سال بالفعل و بالقوه هم نباشد از بابت زکات و فطره به او بدهند که محسوب است.

سؤال چهل و هشتم: از بعضی ملاها مسموع شده است که نیت غسل جنابت باید به قصد حمد و سوره خواندن یا ده بار و یا دو بار صلوات فرستادن باشد.

هر گاه نیت به این انواع نباشد صحیح نیست مگر هنگام نماز اگر باشد از جهت

مجموعه مقالات، ص: ۳۶۴

نماز گزاردن آن وقت صحیح است فرمایش بفرمایید این سخن اصلی دارد یا نه.

هر گاه این سخن صدق باشد خلق این قراها تا بحال نیت غسل جنابت این نحو کرده اند که غسل جنابت می‌کنم از برای رضای خدا قربه الی الله عبادت گذشته شان اعاده می خواهد یا نه هم چنین اخری، غیر هنگام نماز هم قربه الی الله نیت کرده اند صحیح است یا نه؟

جواب: لازم به این تفصیل نیست همین قدر نیت غسل جنابت یا غیر جنابت هر غسلی که بر ذمه داشته باشد به این نحو که غسل جنابت می‌کنم از برای رفع حدث جنابت قربه الی الله کفایت می کند خواه وقت نماز باشد یا نباشد.

سؤال چهل و نهم: هر گاه بایع و مشتری سیغه نه به عربی و نه به فارسی جاری نمایند معامله ایشان چه صورت دارد؟

جواب: مباح است ولی لزوم ندارد و هر وقت خواسته باشند فسخ می نمایند.

سؤال پنجاه: گماشتگان و نوکران و ناظران و پیشخدمتان و چاکران اهل ظلمه و دیوانیان می روند در کربلا و نجف موافق پنج تومان به مجتهدین می دهند

آن چه از حرام و پیش کش که به ایشان داده اند از هر ولایت که می روند وجه دیوانی می گیرند و هر تصرفاتی و هر ظمی که کرده اند که موافق صد تومان زیادتر است به همان پنج تومان همراه ایشان صلح می کنند و به ایشان می بخشند مجتهدین، این صحیح است یا نه؟

جواب: صحیح نیست بلکه به قدری که داده است هم محسوب از مظالم

مجموعه مقالات، ص: ۳۶۵

نمی شود زیرا که این از اموال معلوم المالک است نه مجهول ولی از باب از خرس مویی از ایشان می گیرند.

سؤال پنجاه و یکم: الختان واجب او مستحب و علی الاول فهل هو واجب لنفسه او لغيره و ما معناه و هل يثبت فيه حقيقه شرعيه ام لا و كيف الحال في النساء.

زحمت کشیده جواب به فارسی نوشته باشند تا این عبد جانی فانی نادان سر تا پا عصیان فهمیده باشد؟

جواب: ختان هم واجب نفسی است و هم واجب غیری است یعنی نسبت به حج و امامت واجب است که شرط صحت آن عبادت است و نسبت به سایر عبادات شرط صحت آنها نیست بلکه واجب است برای خود و نفسه.

سؤال پنجاه و دوم: از قول بعضی مالا مسموع شده که هر گاه مسجد نجس بشود چه خاک باشد فرش مسجد چه گچ و چه ساروج از همان جای نجس که باید کند

هر گاه لختی کنده شده که از هم پاشیده نشده باید همان لخت نجس به آب کر یا به آب جاری فرو برند تا خوب که آب به جوفش رفت و نفوذ کرد، طاهر که شد آن وقت همان لخت طاهر ببرند به همان محلی که کنده اند بگذارند و اندود دهند و هر گاه که لخت کنده نشد، که ریز ریز شد و از هم پاشیده شد همان خاک داخل حوض آب بریزند و به محضی که خاک طاهر شد مسجد هم به متابعت آن طاهر خواهد شد هر گاه خاک نجس به آب طاهر ننمایند مسجد مدام نجس است. اگر همان خاک مسجد که نجس شده است اگر در صحرا بریزند به آب نزنند مسجد همیشه نجس است و نماز نمی توان در مسجد خواند این سخن اصلی دارد یا ندارد؟

مجموعه مقالات، ص: ۳۶۶

جواب: سخن اول اصل دارد و سخن دوم که خاک نجس آن را به صحرا ریختن پاکش نمی کند و نماز در آن مسجد صحیح نیست اصلی ندارد بلکه به همین قدری که خاک نجس آن را ببرند و بیرون ریزند پاک می شود و نماز در آن هم صحیح است.

سؤال پنجاه و سوم: کسانی از مردان و زنان که چیزی از تقلید نمی فهمند و معنی تقلید هم نمی دانند معاشرت با ایشان کردن و نان دست چنین زنانی خوردن جائز است یا نه؟

جواب: مادامی که علم به نجاست آن نداشته باشد طاهرند و جایز است.

سؤال پنجاه و چهارم: اثنی عشریه برود در ولایت اهل خلاف سکنی نماید چه صورت دارد؟

جواب: هر گاه ضرر به دین و دنیای او نداشته باشد ضرر ندارد و الا حرام است.

سؤال پنجاه و پنجم: دو دینار حرام میان ده دینار حلال ریخته شده چه باید کرد به چه قاعده دو دینار حرام سوای باید کرد؟

جواب: مقدار حرام را به صاحبش یا به من یقوم مقامه برسانند که باقی مانده حلال می شود.

سؤال پنجاه و ششم: [غسل ارتماسی]

بعضی از علما مثل مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی و غیره فرمایش فرموده اند که هر گاه شخص غسل احتیاج داشته باشد تا سینه مثلا در زیر آب باشد با بدن پاک به نیت غسل زیر آب رود کفایت می کند. گویا جناب آقا سید اسماعیل صدر جبل عاملی که حجه الاسلام

مجموعه مقالات، ص: ۳۶۷

□
مرحوم میرزای شیرازی «عطر الله مرقدہ» می گویند که جانشین خودش نموده است و رساله حجه الاسلام محشی نموده، رأیش این است که تا شخص خارج از آب نشود و بعد برود داخل آب غسل نماید غسلش صحیح نیست و شیخ حسین ولد مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی رساله مرحوم پدرش حاشیه نموده از جهت این عبد عاصی فرستاده می فرماید احوط خروج از آب است در ارتماس، برأی شریف آن مقتدای الانام خروج از آب لازم است یا نه زیرا که این عبد فانی تقلید شیخ حسین و تقلید محمد حسن ممقانی و شهرستانی اینها هیچ یک نمی کند مگر آن مولا و آقای بزرگوار، دست از دامن آن مقتدای الانام ما دام الحیاه کوتاه نخواهد کرد بفرمایید که به رأی شریف در وقت غسل کردن مثلا هر گاه شخص تا سینه برود داخل حوض آب یا چشمه آب آن وقت نیت غسل بکند زیر آب برود غسل آن صحیح است یا الا خارج از آب بشود آن وقت نیت بکند برود زیر آب؟

جواب: بدن و لنگ غسل کننده که پاک باشد خواه دیگر خارج از آب باشد یا نباشد یا تا سینه آب باشد یا

بیشتر یا کمتر نیت غسل نماید غسلش صحیح است، و لازم نیست که در وقت غسل کردن از آب خارج باشد.

سؤال پنجاه و هفتم: ما معنی قولهم علیهم السلام «افضل الطاعات احمزها»

جواب: یعنی از افضل مراتب بندگی و اطاعت مرتبه ای است که اشقّ و اصعب بر بنده باشد چنانچه وضو در سرما افضل است از وضو در گرما و حج پیاده افضل است از حج سواره و شکر در حال فقر افضل است از شکر در حال غنی و توبه جوانان افضل است از توبه پیران و هم چنین ده انفاق افضل است از نه

مجموعه مقالات، ص: ۳۶۸

انفاق و نه انفاق افضل است از هشت انفاق و هکذا تا آخر و هم چنین ده معصیت ترک کردن افضل است از ۹ تا و ترک ۹ معصیت نمودن افضل است از ترک ۸ تا.

و هکذا تا آخر.

سؤال پنجاه و هشتم: سیدی هست در چهار پنج فرسنگی ولایت اشکنان منزل دارد که آن منزل قریه بیرم مشهور است گویا صرف و نحوی خوانده است

و دست او در کار دیوانیت حاکم بعضی از قراها می باشد از اهل دیوانیان می باشد خلق اشکنان می روند خدمت او عقد می کنند و صیغه طلاق زنهایشان جاری می نمایند، اتفاق می افتد می آیند نزد این عبد و مذنب جانی که بنویس تا آن سید صیغه طلاق زنان ما جاری نماید و این عاصی حجت به آن سید طی می کند که البته باید صیغه طلاق در حضور عدول مؤمنین جاری نماید و خود را معاقب خدا و رسول نسازید صیغه عقد و طلاق جاری نمودن این سید بفرمایید صحیح است یا صحیح نیست این عاصی که وکالت نامه نوشته و می نویسد آثم و گناه کار است یا نه فرمایش بفرمایید که این عاصی دیگر اِلی من بعدها متحمل این امر شود یا نشود وکالت نامه طلاق بنویسد یا ننویسد به این سید حکم الله و حکم الرسول فرمایش بفرمایید که زیاد خوف از خداوند دارم.

جواب: هر فعلی را که مسلمان به

جا آورده و نه داعی که بر وجه صحت یا فساد واقع شده محمول بر صحت است در ظاهر ولی احتیاط خصوصاً در امر فروج حسن عقلی و امر شرعی دارد. بلکه از برای بعضی واجب بلکه واجب است چه بسا به جهت یک قرآن مخالف احتیاط در امر فروش شده و مایه ایجاد حرامزاده هایی در میان شیعیان شده و می شود و جواب آنها را در مواقف

مجموعه مقالات، ص: ۳۶۹

عظیمه و عقبات اخرویه چه خواهند داد.

سؤال پنجاه و نهم: وجوهاتی که از بابت هبه و هدیه و تعارفات یا از بابت نذر یا از بابت این که یک شب جمعه به قصد اموات

من روضه خوانی سید الشهداء روحی و روح العالمین له الفداء بخوان هر گاه وجوهات مذکوره به سال از آن بگذرد خمس آنها باید داد یا نه؟

جواب: در تعلق خمس به زائد از مؤنه سنه هر گاه از منافع غیر ارباح مکاسب باشد مثل ارث و هدیه و صلّه خلاف است احوط تخمیس است.

سؤال شصت: لا سهو فی سهو را بیان فرمائید؟

جواب: این حدیث از مجامع کلم است و چهار معناه دارد زیرا که هر دو سهو یا به معنی حقیقی سهو است، یا هر دو به معنی شکند یا یکی به معنای سهو است و دیگری به معنای شک معنی اول اثری نیست از برای سهو در سجده سهو معنی ثانی اثری نیست از برای شک در موجب شک که نماز احتیاط باشد معنی ثالث اثری نیست از برای سهو در نماز احتیاط معنی چهارم اثری نیست از برای شک در سجده سهو و فقهاء اعلام فتوا بر هر چهار معناه داده اند. و هر چهار معنا از حدیث فهمیده اند.

سؤال شصت و یکم: اهل و عیال که دستاس می کنند و مشغول نان پختن می شوند و قرار است که در این قراها زنها بروند در آب انبار بر سر چاه آب می آورند

یا خیک پر از آب می کنند به دوش می کشند یا به ظرف سفالی در بغل می کشند و می برند در خانه یقین که به خویش نیز جرأت از مردان ندارند چنان نان و آبی خوردن چه صورت دارد حرام است یا مکروه است؟

مجموعه مقالات، ص: ۳۷۰

جواب: زحمت نان کشیدن موجب حرمت آن نان نمی شود بلی موجب تعلق اجرت آن زحمت بر ذمه آمرش می شود چنانچه حامل مغضوب موجب حرمت حملش نمی شود بلی موجب تعلق اجرت آن زحمت بر ذمه آمرش می شود هم چنین حمل آب وقفی که حاملش مغضوب باشد موجب غصبت آب نمی شود مگر آن که آن آب از مباحات اصلیه باشد که حاملش ضد تملیک نموده.

سؤال شصت و دوم: در اخبار کثیره وارد شده است که قرآن ثقل اکبر و اهل بیت علیهم السلام ثقل اصغرند

با آن که اهل بیت علیهم السلام کلام الله ناطقند و در ضمن قرآن مانند رقم پادشاه است و ائمه علیهم السلام دوستان و برگزیدگان الهیند چنان برگزیدگانیند که حق سبحانه و تعالی ایجاد عالم از برای خاطر جد ایشان و ایشان نموده است، بیان فرمائید؟

جواب: اولاً- به این که اکبر به ثقل قرآن منافات ندارد به اشرفیت ثقل اصغر چنانچه اکبر به حضرت آدم منافات ندارد با اشرفیت حضرت خاتم و ثانیاً قرآنی که ثقل اصغر است عبارت نیست از خطوط و نقوش مطبوع زیرا که آن را همه کس حامل است حتی کفار و مایه اذلال همه کس می شود که بشود نه مایه ما ان تمسکتم بها لم تظلوا ابدا بلکه قرآنی که ثقل اکبر است عبارتست از قوه عاصمه ناطقه به ارادت و مشیات و تکلمات واقعی الهیه به نص و ما تشاءون الا ان یشاء الله که ملازم است آن قوه با وجود

امام به نص قوله عليه السلام لن يفترقا حتى يردا على الحوض پس اشرفیت قرآن از امام به این معنا و به این ملازمه برگشتش به اشرفیت صفت است از موصوف و مکین است از مکان بعد از فرض ملازمه دائمیه بین آن صفت و موصوف و آن مکان و مکین چنانچه ضرورت

مجموعه مقالات، ص: ۳۷۱

امامیت است که اشرفیت امام بواسطه آن است که مظهر صفات الوهیت است از قدرت و علم و ریاست و ارادت و مشیت و تکلم.

سؤال شصت و سوم: آب چاهی که یتیم با غیره که کبیر باشد هر گاه شریک باشند استعمال آن در وضو و غسل چه صورت دارد؟

جواب: به قدر سهم کبیر به اذن آن کبیر مالک چاه استعمال کردن جایز و مباح است.

سؤال شصت و چهارم: قرآنی نقد سکه دار رواج معامله به چند عدد که رسید سال از او که گذشت ز گاه باید اخراج نمود؟

جواب: ده تومان و پنج هزار و بنا بر وجه سکه سفید که عبارت است از یک صد و پنج عدد قرآنی متعارف بوده باشد.

سؤال شصت و پنجم: اشخاصی که اعمی و عاجز و از چشم نابینا می باشند و مشکل می باشد که احتراز از نجاست داشته باشند

و در خانه ای منزل دارند که اطفالشان بول و غائط می نمایند و در آن خانه آفتاب هم نمی گیرد و نماز و روزه اجاره هم برمی دارند نماز میت از گردن ایشان ساقط می شود یا نه؟

جواب: هر گاه در ظاهر و به حسب علم خود عامل عمل مقرون به طهارت است مجزی و بری ء الذمه خود نایب منوب عنه می شود و الا فلا.

سؤال شصت و ششم: این زره عوام کالانعام بلکه از انعام پست فطرت و لیکن اسمش به انسان است نه حیوان شما الحمد لله ملا

هستید

این عاصی خدمتت جسارت می کند باید بدتان نیاید هر گاه مجتهد هستید باید رساله بیرون بیاورید زیرا که بر شما واجب است هر گاه مجتهد نیستید تقلید هر کس که می کنید

مجموعه مقالات، ص: ۳۷۲

رساله همان کس باید بفرستید از برای این ذره اگر رساله دارید بفرستید هر گاه خودتان الحمد لله مجتهد هستید رساله خودتان بفرستید این عاصی آن چه مسائل خدمت عرض نموده و جواب فرمایش فرموده اید مردم تمام از قول این عاصی در کار عمل کردن می باشند به مسأله مسأله نوشتن درست نمی آید رساله البته فرستاده باشید یا می خواستید در این دهات و قراهای خراب بی حساب تشریف بیاورید رساله یا کتاب فارسی که بتوان عمل نمود فرستاده باشید.

جواب: حق تعالی فرموده فَسَيُلُوا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لِأَتَعْلَمُونَ* «۱» یعنی بر مقلد جاهل واجب است سؤال و بر عالم مجتهد واجب است جواب به قدر طاقت و امکان امّا رساله نوشتن و چاپ کردن و فرستادن واجب نیست و نگاه برای آحاد آحاد نفوس علاوه بر این حال قریب یک سال است که رساله فرستاده و چاپ نموده اند ولی در شیراز معطل گذاشته اند که جلد نمایند و بفرستند، فرستاده اند متصل وعده می کنند که می فرستیم هر وقت فرستادند من هم

بندگی و انفاق خدمت می کنم ولی تقصیر داعی چه چیزی است، با نفرستادن و با این همه ضیق مجال و تشبث بال و اضطرب حال.

سؤال شصت و هفتم: برای شریف شما دو شاب «شیره» خرما ثلث و ثلثان می خواهد یا نه؟

جواب: از برای کسانی که اصول دین و نمازش صحیح است حلال است و ثلثان نمی خواهد.

سؤال شصت و هشتم: شاه زاده عبد العظیم که در ری واقع است فرزند

(۱) نحل / ۴۳.

مجموعه مقالات، ص: ۳۷۳

کدام امام است.

جواب: از اولاد یکی از حسنین است.

سؤال شصت و نهم: هر گاه مصلی دستمالی یا چاقوئی از غصب در جیب او باشد در بین نماز بخاطر او بیاید چگونه آن چیز غصب از خود دور نماید که تصرف در غصب نشود.

جواب: از خود دور نماید و نماز را تمام نماید و بعدا احتیاط اعاده نماید.

سؤال هفتاد: شخص هر گاه فقیر و مستحق زکات باشد در اطراف ولایت برود و از بابت زکات بگیرد بهتر است، یا نماز و روزه اجاره کند بهتر است؟

جواب: بله بهتر است عبادت از سؤال.

سؤال هفتاد و یک: فقراء مساکینانی که در پی یاد گرفتن شکیات و سهویات و امور واجبات خود نیستند از بابت زکات و صدقات واجبه به ایشان می توان داد یا نه؟

جواب: هر گاه اصول دین و نمازش صحیح باشد می توان وجوهات به ایشان داد و الا فلا.

سؤال هفتاد و دو: شما فرمایش فرموده بودید خواه پیش از وقت خواه بعد از وقت وضو قصد رفع حدث نماید

شخص مدام با وضو است هنگام نمازی می خواهد تجدید وضو نماید یقین می داند که هیچ حادثه ای به او رخ نداده هم قصد رفع حدث نماید؟

جواب: جواب مسأله اول صحیح است و ثانی غیر صحیح.

وضو و تجدیدی ثانوی به قصد قربت مطلقه به جا می آورد.

مجموعه مقالات، ص: ۳۷۴

سؤال هفتاد و سه: روحی فداک یا سیدی در زمین غصب هر گاه شخص سبزی مثل کاهو و اسفناج و نعنا و بادمجان و خرفه و پیاز سبز نماید و بفرشد

کسانی که سبزی خرید می نمایند برایشان مباح است آن سبزیها یا حرام است، هر گاه خوردن آن سبزیها حرام نباشد بر شخص خرید نموده و بر فروشنده حق الارض، مشغل الذمتی دارد یا الا بر آن کسانی که خرید می نمایند هم مشغل الذمه حق الارض دارند.

جواب: بر خورنده سبزی نه همان است که حرمت و انما الضمان علی غاصب الارض لا غیر.

سؤال هفتاد و چهار: در ذبح حیوان هر گاه بالای همان کره که مراب طعام و آب می باشد که جواز او غلصمه می نامند اگر بریده بشود زیر لویه حیوان حرام است یا حلال.

جواب: اوداج اربعه که رگهای چهار گانه باشد طریق بریدن که محلل شود آن است که از میان آن رگها بریده شود فیما بین مبدأ رقبه و منتهای رقبه به موضعش که باشد نه از مبدأ و منتهای آن ما بین بریده شود که محلل نیست.

سؤال هفتاد و پنج: مولای بزرگوار روحی فداک هر گاه شخصی ۱۰ من گندم به ۱۰ من جو بدهد به مدت چهار ماه

که مدت در او باشد صحیح است یا نه؟

جواب: شرط مدت موجب ربا است زیرا که گندم و جو یک جنس است و ربا او حرام و فاسد است.

مجموعه مقالات، ص: ۳۷۵

سؤال هفتاد و پنج: هر گاه ده من گندم بدهد به ده من آرد صحیح است یا نه؟

جواب: معاوضه گندم و آرد بی زیاده صحیح است.

سؤال هفتاد و شش: هر گاه ده من خرما بنوان که خرما پست می باشد بدهند به ده من خرما خاصه و شاهانی که خرما مرغوب می باشد صحیح است یا نه؟

جواب: معاوضه خرما جید به دانی صحیح است بشرط عدم زیان.

سؤال هفتاد و هفت: به شرف عرض مقدس عالی می رساند چارپایانی که اهل ظلام و جور و دیوانیان به رسم پیش کش و یا به

رسم تعارف به یکدیگر می دهند

هر گاه به حکم شرع انور صحیح نباشد عقد کردن آنها نه به عبد و نه حرّ اولاد آنها و اولاد اولاد آنها تمام جایز نیست یا الّا تفاوت دارد؟

جواب: تفاوت میان حرام و نتایج حرام نیست در حرمت جمیع و عدم صحت عقد و استخدام و تحذیر و سایر تصرفات.

سؤال هفتاد و هشت: کنیزهایی که اهل دیوانیان از بابت دیوان یا از بابت پیش کش به یکدیگر می دهند هر گاه کسی از آزاد یا حرّ خواسته باشد او را به زینت خود بیرون بیاورد

می تواند ایشان را به عقد خود بیرون بیاورد عقد ایشان صحیح است یا صحیح نیست یا الّا باید به اذن مجتهدین به حباله نکاح خود بیرون آورد هر گاه بی اذن مجتهدین صحیح نیست زحمت کشیده اذن داده باشند؟

جواب: ممالیک مغصوبه به رشوه یا به ظلم یا پیش کش تصرف در آنها من

مجموعه مقالات، ص: ۳۷۶

جمیع الوجوه حرام است به وقفیت یا حریت یا زینت یا غیرها چه به اذن مجتهد و چه بی اذن مجتهد به اذن مجتهد مال غیرى که حرام است حلال نمی کند و نمی شود

سؤال هفتاد و نه: نفقه پدر بر پسر است هر گاه پسر ندهد دختر شوهر کرده است خودش مال ندارد که نفقه پدر دهد

مال شوهر هم نمی تواند بی اذن شوهر بردارد به پدر بدهد از گردن دختر نفقه پدر ساقط می شود یا خیر؟

جواب: البته در خصوص این فرض که تمکن نداشته باشد ساقط است از خصوص غیر متمکن نه از متمکن.

سؤال هشتاد: خراجات و اغشاب شاه مخالف ممضی است یا نه و در شاه شیعه چگونه است؟

جواب: تفاوت میان سلطان مخالف و غیر مخالف نیست در این که آن چه به عنوان خروج یعنی حق الارض مفتوحه العیون از مردم می گیرند نه به عنوان زکات و گمرک و به راهداری ممضی است و معنای ممضی بودنش نه این است که حلال است بر ایشان گرفتن و نه از برای مردم به اختیار خود دادن چنانچه اشتباه نموده اند بلکه معنیش این است که آن حق الارض مفتوحه که تولیتش با امام است که صرف مصالح مسلمانان کند، هر گاه سلطان جائز به زور از مردم بگیرد مردم معذورند در دادن و ضامن آن مال نیستند که دو مرتبه به امام یا نائیش بدهند که صرف مصالح مسلمانان نماید چنانچه غارم و ضامن مال زکاه می باشند هر گاه زکات ایشان را جائز به جور بگیرد.

سؤال هشتاد و یک: موسم حصاد کردن هر گاه ماه رمضان باشد

هم چنین

خرمن کوفتن و تصفیه دانه در آفتاب نتوانند روزه بگیرند موافق سد رمق اکل و شرب نمایند و روز خود را فارغ نمایند بعد روزه از عوضش بگیرند چه صورت دارد؟

جواب: بلی در این صورت جائز است افطار نمودن و بعد قضا کردن و به عوض هر روز یک مد طعام صدقه دادن ولی به سه شرط. اول آن که روزه گرفتن ایشان مایه عسر یا ضرر بوده باشد دوم آن که ترک حصاد و عمل مایه عسر یا ضرر بر ایشان بوده باشد سوم آن که حصاد را به شب انداختن یا به عوض خود اجیر گرفتن یا به اطفال و نسوان غیر مکلف واگذاشتن میسور نباشد و الا با فقدان یکی از سه شروط ثلاثه افطار نمودن حرام و موجب

قضا و کفاره است.

سؤال هشتماد و دو: خراجات شاهی که از رعایا می گیرند حلال است بر حاکمان جور یا نه؟

هم چنین نجوسات اراضی که عشر از کسانی که در صحرا کشت می کنند بر ایشان مباح است یا نه؟

جواب: مال غیر کفار حربی بر مسلمان حرام نیست مگر به رضا و طیب نفس هذ به ضروره العقل و النقل چنانچه نص قرآن است **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ** (۱) و مستحل مال مسلمانان بی رضای آن، کافر و مرتد است.

سؤال هشتماد و سه: هر گاه پدر با زنی زنا کرده باشد پسر آن می تواند آن زن زانیه به عقد خود بیرون بیاورد یا نه؟

جواب: مشهور و منصور این است که حکم وطی به شبهه و زناى سابق بر

(۱) نساء / ۲۹.

مجموعه مقالات، ص: ۳۷۸

عقد، حکم وطی صحیح دارد در مصاهره پس حرام است موطوئه پدر بر پسر چنانچه حرام است معقوده هر یک بر دیگری.

سؤال هشتماد و چهار: به شرف عرض مقدس عالی می رساند این عبد عاصی جانی ذره بی مقدار تبه روزگار محمد ابن علی الاشکنانی قدری اجناس از جو و گندم و وجه نقد از مال طفل یتیم صغیر تحویل این عاصی نموده اند

که ضبط نموده و حق الثمن مادر صغیر هم داده شده و خرجی مادر صغیر ماهی هفت من و نیم جو و گندم هم داده شده که روزی مدی باشد هر گاه اجناس طفل یتیم صغیر سال بر او بگذرد هم چنین وجه نقد یتیم سنه بر او بگذرد بر این عاصی لازم است که خمس اجناس و وجه طفل صغیر یتیم بیرون بکند یا نه؟

جواب: شرط وجوب زکاه بلوغ است فلا زکاه علی الصبی.

سؤال هشتماد و پنج: این عبد عاصی در خصوص اموال یتیم صغیر بی پدر که تحویل گرفته در سنه ۱۳۰۳ اذن از ملا محمد مجتهد در نجف اشرف گرفته

به این مضمون این عاصی نوشت که این بنده علم عربی نخوانده مرخص است که متولی قسمت ایتم صغار و کبار شود؟ جواب نوشتند بلی مأذون هستید، حال از جناب مستطاب شما این عاصی مرخص است که این عمل کرده یا مرخصی نیست هر گاه اذن نیست این عاصی وجه یتیم صغیر در این ولایت بی معرفت تحویل و تسلیم کی نماید هم چنین اجناس یتیم صغیر به کی بسپارد؟

جواب: حفظ مال یتیم و صغیر واجب کفایی است بر همه کس ولی تصرف در آن جائز نیست الاً بالتی هی احسن آن هم از برای خصوص ولی و وصی و هر گاه نباشد ولی و وصی، از برای خصوص مجتهد عادل و هر گاه نباشد، از

مجموعه مقالات، ص: ۳۷۹

خصوص عدول مؤمنین لا غیر، هر که تصرف کند ضامن و غارم است و عاصی و مجرم است. و چون جمعی از اخیار اهل لار شهادت داده اند بر عدالت لهذا زحمت این گونه تکالیف بر اوست که متصدی شود.

سؤال هشتم و شش: علماء اعلام بیان فرموده اند که حضانت طفل با مادر است در پسر تا دو سال و در دختر تا هفت سال

مادر یتیم هر گاه خواسته باشد شوهر بکند طفل می تواند از مادر بردارند یا نه هر گاه می توان طفل از مادر برداشت کی باید طفل از مادر بردارد هر گاه از عمو و عم زاده و خالو و خاله زاده هیچ یک از اقوام و اقارب و عشایر و قبیله نمی توانند طفل بردارند اذن آن جناب است که این عاصی به دایه بسپارد و اخراجات یوما فیوما؟ از اجناس یتیم به دایه بدهد تا دختر به سن چهار یا پنج سال برسد یا نه؟

جواب: حق الحضانه طفل با مادر است تا هفت سال حتی در پسر

بنا بر احتیاط و لکن این در وقتی است که طفل ولی یا وصی داشته باشد و آلا مادر اولی به اوست از همه کس مادامی که اعراض نکند از تربیت طفلش و آلا بعد از اعراض همه کس یکسانند در وجوب حفظ و تربیت چه خویشان و چه اجانب.

سؤال هشتماد و هفت: ثیاب پدر یتیم از پیراهن و زیر جامه و قبا و جوراب این عاصی از جناب شما رخصت دارد که به مصرف فروش برساند

و خرج بنماید با وجودی که یتیم دختر باشد و پسر نباشد یا مرخص نیست این عاصی؟

جواب: ملاحظه کن هر گاه ملکه عدالت داری و مردم هم ترا عادل می دانند از جانب حق مأذونی در تصرفاتی که مصلحت طفل یتیم است و آلا اذن این

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۰

داعی شما را معذور نخواهد کرد و از ضمان و غرامت نخواهی خلاص شد.

باشد نصیحت هم چو در اما بود الحق مرّ

هر چند که دارد نفع پر تلخ است آب هندباء

سؤال هشتماد و هشت: پیراهن و زیر جامه ای که پدر یتیم از جهت مادر یتیم درست کرده از جهت عروسی

و مادر همان پیراهن و زیر جامه مدتی پوشیده و استعمال نموده حال مال مادر است یا مال دختر صغیره می باشد حق الثمن خودش مادر می برد از آن پیراهن و آلا فلا؟

جواب: هر چه را که میت در حال حیات نبخشیده به زنش از لباس و غیره داخل ترکه است و بایست قسمت ورثه شود. و مجرد درست کردن رخت؟ و دادن به عروس بخشش نیست.

سؤال هشتماد و نه: این مذنب وجه نقدینه یتیم در منزل خود آورده و ضبط نموده و لیکن اجناس از جو و گندم داخل خانه مادر یتیم گذارده و وزن هم کرده و حق الثمن مادر از اجناس بیرون کرده خوب کاری کرده یا بد کاری کرده هر گاه شیطان مادر صغیر را فریب دهد و اجناس پایمال نماید این عاصی غارم است یا آثم است فرمایش بفرمایید که این اجناس یتیم از خانه مادر یتیم بر دارد بیاورد در خانه خود ضبط نماید یا در خانه مادر یتیم باشد. هر گاه علی الظاهر مادر یتیم دل سوز باشد و ضبط یتیم و مال یتیم بنماید یا آلا

شاید که پایمال نماید حکم آن فرمایش بفرماید.

جواب: جواب این مسأله علی وجه الصواب معلوم شده در سابق فلا نطیل بالإعاده.

لاری، سید عبد الحسین، مجموعه مقالات، در یک جلد، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ ه ق

مجموعه مقالات؛ ص: ۳۸۱

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۱

سؤال نود: حضانت طفل یتیم که دختر باشد تا هفت سال که علماء رضوان الله علیه ذکر کرده اند با مادر است

خراجات مادر از ثیاب بدن، نفقه، و کره، و هیزم و اشنان و روغن و خرما آن چه احتیاج دارد جمیع باید از مال یتیم اخراج نمایند یا نه و گندم و جو این عاصی روزی یک مد حساب نموده که یک چارک تبریز باشد که ماهی هفت من و نیم می شود از مال یتیم به مادر داده هر گاه می دانند موافق شرع است که خوب، هر گاه می فهمند که خلاف شرع عمل شده زحمت کشیده آن چه موافق شرع است حکم بفرمایید که روزی این قدر از مال یتیم به مادر بدهند که متوجه طفل می شود و طفل شیر می دهد هر گاه می دانند که این عاصی قابل این کار است اذن داده هر گاه می فهمند که در قوه این عاصی نیست ذخیره و ضابطه نمودن اموال یتیم، هم فرمایش بفرمایید که تحویل کدام کس باید کرد. تا اموال یتیم بسپارد به آن کسانی که آن جناب فرمایش می فرمایند؟

جواب: مادر به قدر حق التریبه مستحق است از مال یتیم، یتیم هم به قدر نفقه متعارفه و کسوه متعارفه بایست و به مصرفش رسانید و اما حفظ مال یتیم پس واجب کفایی است بر تمام مکلفین و اما تصرف در مال یتیم جائز نیست الا بالتی هی احسن آن هم از برای ولی یا وصی و هر گاه نباشد

ولی یا وصی، حاکم شرع عادل، و هر گاه نباشد حاکم شرع، عدول مؤمنین شما ملاحظه خود بفرما هر گاه ملکه عدالت داری و مردم هم شما را صاحب ملکه می دانند مأذون از جانب حق می باشید در تصرفات، مصلحت، و الا اذن بنده و نه اذن بزرگتر از بنده شما را معذور عند الله نخواهد کرد و از ضمان و غرامت و اشتغال الذمه نخواهید جست

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۲

و مغرور به صداقت بعضی صداقت مآبها نشوید فإن الاحتیاط سبیل النجاء و انما بخش الله من عباده العلماء و در حدیث است که الناس هالکون الا العالمون و العالمون هالکون الا العاملون و العاملون هالکون الا المخلصون و المخلصون لفی خطر عظیم.

سؤال نود و یک: نفقه پدر بر چه کسانی و بر کدام اولاد واجب است

هم چنین مادر مستحق نفقه می باشد مانند پدر یا نه؟

جواب: هر یک از پدر و مادر که فقیر باشند نفقه اش بر اولاد غنی است.

سؤال نود و دو: در وقتی که حکم شد به آدم صفی که نماز بگذار آدم رو به کعبه نمود و نماز گزارد

و یا رو به بیت المقدس کرد یا رو به جای دیگر نمود هم چنین صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و وصی رو به کجا نمودند و نماز گذاردند. تا وقتی که به خاتم پیغمبران محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم رسید؟

جواب: وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَیْنَ مِمَّا تُوَلُّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ حضرت ابراهیم قبله اش کعبه بوده حضرت موسی کعبه اش بیت المقدس بوده و حضرت خاتم هر دو بوده و سایر انبیاء غیر اولو العزم بر قبله اولو العزم بوده اند.

سؤال نود و سه: غبار نجس که خانه جاروب می کنند به سقف خانه می رود

در وقت باریدن باران آب از سقف خانه می چکد اول که آب می چکد یقین که آن قطره که می چکد نجس است بفرمایید که بعد از ۱۰ قطره یا بیشتر یا کمتر که از سقف خانه بعد بچکد طاهر نمی شود؟

جواب: مادامی که قطرات بارش متصل به هم و پی در پی می ریزند و منفصل و مضاف و متغیر به نجس نشده پاک و طاهر بلکه مطهر است و الا نجس

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۳

و منجس است.

سؤال نود و چهارم: هر گاه شخص عاقل حجت بگیرد که پنج قران به من بده تا صیغه عقد ترا جاری نمایم چه صورت دارد؟

جواب: حجت گرفتن بر مسلمان و ضیق نمودن به ایشان جایز نیست بلکه حرام و سحت است.

در صورتی که فقیر و بی چیز باشند البته حرام است اما ایراد گرفتن بر اغنیاء عیبی ندارد.

سؤال نود و پنج: از بابت زکات شخص می تواند بگیرد برود و به کربلای معلی یا مشهد رضوی یا خیر؟

جواب: بلی می تواند به زیارت برود.

سؤال نود و شش: وضو گرفتن قریه به الی الله می شود گرفت قبل از وقت فریضه صلاه

□
□
، وقت فریضه می شود به همان وضوء قریه الی الله نماز فریضه به جا آورد؟ یا نه بعضی از ملاحا می گویند میرزا اسماعیل صدر فرموده که صحیح نیست چه وضوی قبل از وقت و چه غسل قبل از وقت باید به قصد ۱۰ بار صلوات یا قصد حمد و سوره خواندن داشته باشی آن وقت می توانی که نماز فریضه را به جا آوری وقتی که نماز داخل بشود این سخن اصلی دارد یا نه؟

جواب: این کلام بی اصل است همین قدر وضو یا غسل بگیرند محض رفع حدث به این نحو که وضو می گیرم از برای رفع حدث یا این که غسل جنابت می کنم از برای رفع حدث جنابت قریه الی الله خواه پیش از وقت باشد یا هنگام

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۴

وقت باشد صحیح است، لازم به این عناوین خارجه ندارد.

سؤال نود و هفت: هر گاه طعامی گذاشته باشند بیرون کلبی بیاید که آن طعام را بخورد

صاحب خانه مشغول خواندن نماز فریضه باشد در بین نماز بداند که کلب آمد که طعام بخورد به قصد خطاب در هر جا که باشد مثل سوره حمد در آنعت علیهم بلند بگوید یک دفعه یا دو دفعه مکرر به قصد خطاب بگوید نمازش باطل است یا نه؟

جواب: بلی، بقصد خطاب باطل است مگر آن که ذکر دیگری به قصد ذکر بگوید و تفهیم غیر نماید.

سؤال نود و هشت: در خصوص عدالت نماز وحشت و عدالت از مرحوم مغفور مبرور رضوان آشیان حجه الاسلام سؤال نمودند

در جواب فرمایش فرمودند که عدالت در اصل فعل معتبر نیست چه مضایقه که معتبر باشد وثوق و خاطر جمعی به خود فعل از برای کسی که مکلف باشد به صلاه به وجه مخصوص که به او داده اند که تحصیل نماید هم چنین مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی عدالت نمی دانست فرمودند که شخص کاذب نباشد در عمل آوردن نماز عیبی ندارد بفرمایید فتوای آن بزرگوار بر عدالت است یا نه؟

جواب: نظر قاصر هم بر همین است که مطمئن باش به این که درست به جا آورد کفایت است.

سؤال نود و نه: ظروفات روغنی هر گاه به مردن موش یا به ولوغ و لطم کلب نجس بشود هر گاه قابل تطهیر باشد

بفرمایید به چه نوع باید طاهر کرد.

جواب: اول ازاله چربی و چرک آن نمایند بعد اگر ولوغ کلب بود یک مرتبه

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۵

خاک خشک پاک به آن بمالد و بعد همان خاک خشک که شد کمی آب به آن بزنند تا فی الجمله نم گردد و بمالد و سه مرتبه هم به آب کر یا جاری تطهیر نمایند پاک است و هر گاه به غیر ولوغ نجس شده باشد مثل آن که موش در آن مرده باشد بعد از این که چربی و چرک آن ظرف را پاک نمودند ۲ مرتبه به آب بشویند پاک است.

ظروف جای روغن هر گاه غیر سفالی باشد به طوری که مرحوم سید فرموده تطهیرش ممکن است و اگر سفالین باشد بعید است که چربی از او زائل نمودن بایستی از آن اجتناب کرد بلی اگر کاشی باشد شاید قبول تطهیر نماید و الا در آن هم احتیاط است.

انصاری اشکنانی

سؤال صد: قطع اوداج اربعه مراد از چهار رگ است یا مراد از مجرای علف و آب است هر گاه چهار رگ تمام بریده بشود

و لیکن آن «کره» که ممر جای علف زائد است بریده نشود در تحت تن حیوان باشد و در تحت سر حیوان نباشد چه صورت دارد.

جواب: چیزی که معتبر است در تزکیه حیوان، بریدن تمام چهار رگ که مری و حلقوم و اوداج نه بعض آن و موضع بریدن هم در ما بین مبدأ کردن و منتهای آن بایستی باشد و یکی از آن چهار رگ مری است که مجرای طعام است بایستی که طعام آن نه بعضی آن بریده شود و در این ما بین مبدأ و منتهای رقبه.

سؤال صد و یک: [حیات حیوان عند الذبح]

هر گاه حیوان بعد از ذبح حرکت مواضع اربعه که عین

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۶

و اذن و رجل و دم باشد هیچ یک نداشته باشد و لیکن خون به طریق جهنده بیاید آن ذبیحه حلال است یا حرام؟

جواب: هر گاه علم به حیات حیوان باشد عند الذبح ضرورت حرکت هیچ یک از مواضع اربعه و غیره نیست و هر گاه شک در حیاتش باشد عند الذبح حرکت هر یک از مواضع اربعه و جهندگی خون علامت حیات است.

سؤال صد و دو: هر گاه شتر نحر ننماید مانند حیوانات ذبح نمایند چه صورت دارد

؟ حلال است یا حرام هر گاه قصاب سهو نماید در نحر نمودن و ذبح نماید شتر حلال است یا حرام و هر گاه شخصی جاهل به مسأله نحر باشد و ذبح نماید چه صورت دارد؟ حکم در ذبح و نحر هر گاه قصاب قاصر و مقصر باشد چه صورت دارد؟

جواب: در تمام صور مذبح نمودن منحور و بالعکس اشکال و احتیاط است مگر در صورت اضطرار و مستعصی بودن حیوان که به هر نحو کشته شود حلال است.

سؤال یک صد و سوم: علماء اسلامیّه و فقها اثنی عشریه کثر الله أمثالها بیان بفرمایید که دو نفر دعوا می کنند و ضربت به یکدیگر می زنند

می روند در نزد بزرگ ولایت و بزرگ ولایت دومی همراه ایشان می نماید و می آیند در نزد حقیق که حاکم ولایت گفته که حکم این زخم سیما که دیده چقدر است حقیق نگاه به زخم او می کنم آن چه علماء رضوان الله علیهم نوشته اند حکم می کنم بفرمایید که در این حکم کردن آثم و گنه کار و مستحق جهنم هستم یا نه؟

جواب: تکلیف همه مردم این است که اصلاح ذات البین نمایند چنانچه

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۷

فرموده عز و جل وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ نه تحاکم بسوی جبت و طاغوت و از برای جبت و طاغوت و الّا حشرش با جبت و طاغوت است و قد أمروا ان یکفروا به.

سؤال یک صد و چهارم: فدای تراب نعال مبارکت گردد بفرمایید که شخصی مدت یک سنه و چهار ماه می باشد که دختری برده است در خانه و قادر بر مقاربت دختر نیست

حال دختر اصراً دارد که بیرون می آیم نزد این مرد نمی نشینم و آمده است نزد این عبد فانی که بر جناب آقای سید عبد الحسین سلمه الله بنویس تکلیف این عاجزه چه چیز است؟ در این خصوص محتاج به طلاق می باشد یا احتیاج به طلاق ندارد مهریه تمام می برد یا نصف می برد یا هیچ نمی برد حکم آن بفرمایید؟

جواب: هر گاه زوج مذکور اقرار با گواه معتبر به اقرارش هست که عیب عنین داراست زوجه را می رسد که فسخ نکاح خود نمایند و نصف مهریه را دارد.

و هر گاه انکار نموده عیب عنین را در خود و گواهی هم نبوده بر اقرارش بعد از مرافعه حاکم شرع او را مهلت می دهد تا یک سال هر گاه تصرف نمود در زن خود فیها و الّا بعد از یک سال هر گاه تصرف نکرد زوجه رسا دارد که فسخ نماید و نصف مهر ایفاء

می گردد.

سؤال یک صد و پنجم: در نماز احتیاط که دو رکعت نشسته افضل تر است

□
مثل شک سه و چهار یا غیره بحول الله و قوته می خواهد در رکعت دوم بگوید یا نمی خواهد هر گاه کسی چند سال از عمر او گذشته باشد و اصلاً در نماز احتیاط نشسته دو رکعتی ثانی بحول الله نگفته باشد نماز احتیاطش چه صورت دارد

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۸

□
بحول الله گفتن در نماز یومیه فریضه واجب است یا سنت است.

□
جواب: بحول الله در نماز قیامی واجب نیست و در نماز جلوسی و نشسته که جایز نیست و گفتنش لغو است.

سؤال یک صد و شش: زلزله در هر موضعی که شد بر اهل آن موضع واجب است هر گاه در مزارع و باغات زلزله شود

هم بر اهل آن موضع واجب است مزارع و باغات هم متابعت اهل آن موضع است یا نه؟

جواب: تا هر موضعی که حرکت زلزله احساس بشود بر اهل آن موضع واجب است نمازش و در موضعی که احساس نمی شود واجب نیست و لو هم سایه باشد.

سؤال یک صد و هفت: هر گاه حاشیه عمامه حریر محض باشد موافق یک وجب، نماز او چه صورت دارد

دستمال حریر محض در کیسه اگر باشد موجب بطلان نماز می شود یا نه؟

جواب: در زائد بر چهار انگشت از حاشیه عمامه احتیاط اجتناب است اما اگر دستمال حریری که محمول باشد نه ملبوس عیبی ندارد در نماز.

سؤال یک صد و هشت: بعضی سادات دیده شده که خمس می بخشند به کسانی که خمس در ذمه دارند می گویند ما خمس ترا قبول کردیم

حال از ذمه تو فارغ گردید و حال آن که خمس مال جمیع سادات می باشد چه صورت دارد؟

جواب: به حیل صدریه و لسانیه حقوق فقراء سادات جائز نیست و منافات با غرض شارع است که ردّ خله فقراء بوده باشد.

سؤال یک صد و نه: [حکم عقد فارسی]

□
جناب حجه الاسلام سلمه الله فرمایش فرموده است

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۹

یک نفر در تولی طرفین عقد لا اقل جمع کند میان تولی خود از خود و طرف دیگر به عربی و با طرف دیگر به فارسی بخواند فرمایش بفرمایید این چگونه می شود یک صیغه فارسی ایجابا و قبولاً بخواند و بعد یک صیغه ایجابا و قبولاً عربی بخواند یا الّا به این طور صیغه جاری شود اول شخصی که از جانب زوج و زوجه هر دو وکیل الطرفین است باید بگوید أنكحت و زوجت و تمتع موکلتی فلانه لموکلای فلان علی الصداق المعلوم و بعد از جانب ناکح که مرد باشد جواب به فارسی بگوید قبول این زنی و زوجیت و تمتع و نکاح دائمی نمودم از جانب موکل خودم فلان به صداق معین مبین معلوم القدر مرضی الطرفین که مبلغ فلان قدر باشد یا الّا نوعی دیگر است فرمایش بفرمایید.

جواب: تولی شخص واحد طرفی عقد روا نیست که شخص واحد از طرف موجب بگوید أنكحت نفس موکلتی لنفسی بالموکلای و از طرف قابل هم بگوید قبلت لنفسی بالموکلای هذا و با طرف موجب به فارسی خواندن این است که دو مرتبه خود موجب به فارسی بگوید به عقد زنت در آوردم خود را از برای شما یا موکل شما و شما هم به فارسی بگویید قبول کردم از برای خود یا موکل

سؤال صد و ده: شخص عاقلی که نحو و صرف خوانده بود از جهت این عبد جانی نوشت صیغه جریان کردن عقد فضولی

که أنكحت و زوجیت و تمتعت نفس مرأه المعلومه لرجل المعلوم علی الصداق المعلوم جواب تولى الطرفين هر کس باشد می گوید قبلت النکاح و التزویج و التمتع الرجل معلوم علی الصداق المعلوم این عبد از روی همان نسخه نوشته و برد در نجف اشرف مدفن شاه من عرف در خدمت فاضل شریانی ملا محمد مجتهد فرمایش فرمودند مرأه

مجموعه مقالات، ص: ۳۹۰

المعلومه به فتحه مبادا که بخوانی در وقت صیغه جاری می کنی به کسره بخوان مرأه المعلومه بخوان بفرماید حق با کدام از این دو ملا می باشد؟

جواب: صیغه عقد نکاح چند صورت صحیح دارد یکی آنست که موجب بگوید أنكحت و زوجت نفس امرأه المعلومه لرجل المعلوم علی الصداق المعلوم و دیگری آنست که بگوید أنكحت و زوجت المرأه المعلومه للرجل المعلوم و در صیغه اول که نفس المرأه باید بگوید بایست نفس را فتحه و مرأه را به کسره بخواند و در صیغه دوم که نفس ذکر نکند بایستی مرأه را بر فتحه بخواند و به هر تقدیر مرأه و رجل بایستی دارای الف و لام باشند و بی الف و لام غلط است یقیناً چنانچه نوشته اید پس بنا بر این اخبار از برای شما ترک صیغه خواندن است.

سؤال صد و یازده: مقتدایی الامامی عرض می شود بفرماید پسری که پانزده سال کامل داشته باشد و لیکن شروطاتی که باعث بلوغ و رشد باشد ندارد

و نه موی عانه دارد و نه موی زیر بغل و نه موی دماغ هیچ یک ندارد. و صدای او تغییر هم نیافته است و صاحب شهوت هم هنوز نشده و در ذخیره و ضابطه و منافع و اضرار هم کامل نیست و پدر هم ندارد و در سلک ایتام است عقد و نکاح چنین پسری چه صورت دارد غیر از حاکم از شرط

که مجتهد عادل جامع الشرائط باشد ملای صرفی و نحوی خواندن می تواند که صیغه عقد چنین پسری به دختر رشیده کامله جاری نماید یا نه. نه مجتهدین می توانند و نه مقلدین تا آن که بلوغیت آن پسر به حد کامل برسد.

جواب: هر گاه بلوغش به یکی از اسباب بلوغ حاصل شده که بلوغ پانزده سال باشد یا احتلام یا انبات شعر خشن و رشید هم باشد عقدش و توکیل عقدش

مجموعه مقالات، ص: ۳۹۱

برای عارف عقدش صحیح است و الا فلا.

سؤال صد و دوازده: در باب صحت و فساد عقد نکاح حکم این چنین است که علماء اعلام فرموده اند که هر گاه قصد انشاء و لفظ صحیح از وکیل با تحقیق توکیل صادر شود

البتة صحیح و بی عیب است و لو از عاصی بی سواد فاسق فاجر کافر صادر شود؟ چه جای مسلمان و اما دعوی مدعی بطلان هم چنین عقود و ایقاعات و حکم بر فساده و شوهر دادن هم چو معقودها به غیر، و پول گرفتن برای اعاده هم چو عقدها هر گاه ثابت بشود موجب فسق و حکم به غیر ما انزل الله و اکل مال به باطل و مستوجب تعزیر دنیوی و عقوبت اخروی خواهد بود ولی عقد نمودن بی اذن یا با اذن اجبار معقوده به جهت رشوه گرفتن مادیانی یا چند قرانی چنانچه مسموع شده از بعضی آطل و باطل و فاسد و مفسد و باعث بر زنا و ایجاد اولاد زنا خواهد بود و العهده علی ناقله و قائله و اما شکوه نمودن از کثرت عیلوله و مؤنه و قله بضاعت و معونه پس از جهت عظمت از فرمایش حق تعالی که و فی الشیء رزقکم و ما توعدون همان زمانی که در شکم مادر که بودیم رزق ما در همان جا می رساند و حال هم می رساند هر چه بنده امیدش

را از خلق و از اسباب ظاهریه بیشتر قطع نماید رزقش واسع تر و کارش بهتر خواهد شد و هر چه امیدش به خلق و به عقل و خویش و به قوم و بهتر خود بیشتر باشد رزقش کمتر و کارش پست تر و نفعش خوارتر خواهد شد خلاصه بهتر این اسباب و فرق تفویض امری است بسوی خالق و توکل است بر خالق و انقطاع امید است از سوی مخلوق به خالق و با وجود این وصف هر کس شما را فقیر و مستحق زکات و مظالم بداند مأذون و مرخص است که تتمه معونه شما را بدهد از آن وجوهات

مجموعه مقالات، ص: ۳۹۲

مرقومه و السلام علیکم و رحمه الله التماس دعا دارم این چند کلمه در حال تب و ناتوانی را بر سبیل تذکر و یادآوری قلمی نمودم.

سؤال صد و سیزده: بعضی از قباله جات غیر شرعی مانند ربا گرفتن و حملیه نمودن از حاکم ولایت نزد این عاصی می آورند که مهر بنما و شهادتی خودت را بنویس

این عاصی از خوف و واهمه از سبب هتک حرمت خود لا-علاج مهری می زنم و شهادتی خود می نویسم بفرمایید که این عاصی در این کار آثم و گناه کار هست یا نه هر گاه مستحق عذاب باشد هجرت کردن در چنین ولایتی و به جای دیگر رفتن واجب است یا نه. این عاصی در هیچ وقت از اوقات به جایی نرفته غیر از شش دفعه که در سفر عتبات عالیات عرش درجات رفته هر گاه راه به جایی نمی برده برود در ولایت اهل خلاف توقف نماید درست است در ولایت اهل خلاف توقف کردن صحیح نیست بفرمایید این عاصی چه خاکی بر سر خود بنماید عمری که چنین بود حرام است مرگ است که زندگیش منت. البته حکم این بفرمایید که شب و

روز در بیم و هراس و خوف هستم خداوند رحمی نماید.

جواب: جواب مذهب مشهور و منصور بر جواز تکلیف ما لا- یطاق است در صورتی که فاعل مختار کالمتوسط فی الارض المغصوبه بحیث یعاقب علی الخروج المأمور به و شارب المسکر حیث یعاقب علی ما یفوتہ حال السكر چه او به اختیار زکاه به ظلمه نماید تا آن که ملجأ و مقهور شود بخلاف شرع و توقعات ایشان مثل معروف نه شیر شتر نه دیدار عرب این است که حق تعالی می فرماید **فَلَا تَقْعُدُوا بَعْدَ الذِّكْرِ** مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجموعه مقالات، ص: ۳۹۳

سؤال صد و چهارده: رمل اندازی نمودن حرام است یا نه؟

جواب: بلی رمل اندازی مثل قمار بازی است حرام است و اصلی ندارد و نسبت دادن آن به حضرت دانیال علیه السلام افتراء و بهتان است.

سؤال صد و پانزده: بعضی کتابهای دعوات مثل جامع الدعوات که چاپ کرده اند بعضی ملاها دارند بیمار نامه دارد

و اسم بیمار و اسم مادر بیمار به حساب جمل حقیر بیرون می آوردند می گویند که بیمار فلان روز و فلان شب نظر به او زده اند یا پریان به او آزار رسانیده اند فلان دوا و فلان آیه می نویسند و فلان مرغ و فلان گوسفند بکشند که بیمار شفاء می یابد این کار کردن مکر و عوام فریبی می باشد یا عیبی ندارد؟

جواب: بلی کتاب بیمار نامه و حساب نامه و فال نامه و آن چه در آنها نوشته شده از مجعولات و اکاذیب دراویش و صوفیه است در مجالس صدوق روایت است که ما امن بی من صدق کائنا او معرفا یعنی هر کس که تصدیق آنها نماید ایمان به پیغمبر نیاورده و نسبت آنها هم دروغ و افتراء است، **إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ**.

سؤال صد و شانزده: سادات که خمس برمی دارند و فقراء که زکوات و فطره می گیرند هر گاه از مؤنه سال زیاد بشود

باید خمس اخراج نمایند یا از این بابت که ذکر شد نباید خمس اخراج نمود، بعضی از مجتهدین فتوی داده اند که نباید داد به فتوای آن آقای بزرگوار باید خمس بدهند یا نه.

جواب: بلی هر گاه از مؤنه سال زیاد بیاورند باید خمس بدارند بنا بر احتیاط.

مجموعه مقالات، ص: ۳۹۴

سؤال صد و هفده: هر گاه دختری از خاصه زن عامه شده باشد می توان بی آن که عامه طلاق او را بگوید

به مکر و حيله یا به جبر از نزد شوهرش بیرون بیاورند یا نه؟

جواب: جواب این مسأله باید به مشافهه باشد نه مکاتبه و مبنی بر تقیه است نه حقیه.

سؤال صد و هجده: این ذره فانی اذن دارد از جناب مستطاب شما که از سهم امام علیه السلام به فقرای سادات بدهد

چنانچه بعضا علماء و مجتهدین نجف و کربلا اذن به این فانی داده اند هم چنین حق خود از زکوات یا نه.

جواب: خمس و زکاه از عبادات است نه معاملات و در عبادات مباشرت و قصد قربت معتبر است و تقاص و توکیل غیر در آن نمی شود.

سؤال صد و نوزده: فدای تراب نعال مبارکت گردد این ذره بی مقدار عاصی تبه روزگار محمد ابن علی الاشکنانی که زحمت کشیده جواب مسائل فرمایش بفرمایند و مسامحه نمایند.

این عاصی تا حال تقلید مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی نموده حال تقلید سرکار حجه الاسلام. جناب حاجی میرزا محمد حسن دام ظلّه العالی می فرمایند رساله خود آن جناب ندارد محبت نموده هر گاه رساله دادند مرحمت بفرمایند رساله سرکار خودشان بفرستند چند یومی مطالعه می شود فرستاده خدمت خواهد گردید و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جواب: اما تقلید غیر اعلم که باطل است و اما رساله غیر عربی آقای حجه الاسلام هم که فعلا ندارم از برایت بفرستم هر گاه بعد میسر شد می فرستم

مجموعه مقالات، ص: ۳۹۵

□
و السلام علیکم و رحمه الله.

سؤال صد و بیست: شخص مقلد باشد و از کتاب پیشینان فتوی دهد و احکام قضا جاری نماید

آن حکیم را ردّ می توان کرد یا نه؟

جواب: مقلد را منصب حکم نیست بالاجماع و حکمش حکم است و اذن و استنباه از مجتهد هم قابلش نمی کند و موجب صحت حکمش نمی شود حررتها العبد الفانی عبد الحسین الموسوی

عرض می شود که در این چند مدت که بنده آمدم استفتاءهایی نیز که اذنش رسیده جواب داده شده قریب یک کتاب شده و اینها مقدارش از برای شخص ضابط کافی بلکه مغنی است و از همه اطراف فضلاء از خود بلد روزی نیست که این قدر استفتاء می شود فضلا از زحمات دیگر لهذا استدعا آنست که قدر این جوابها بدانند و به همانها اکتفا نموده و بعد از این کمتر زحمت داده مگر به قدر ضرورت و مسائل عامه البلوی که محل حاجت باشد نه محل حاجت نباشد که مجال و فرصت نیست.

هذه مسائل عبده المذنب العاصی الجانی الفانی محمد بن علی الاشکنانی

مجموعه مقالات، ص: ۳۹۹

مقدمه التحقيق

الحمد لله رب العالمين، و الصلاة و السلام على أشرف الأنبياء و المرسلين، و على آله الطيبين الطاهرين.

و بعد: فإن من الحقائق الرائعه و الخصائص البارزه لكتاب الله العزيز هو شموليته على أصناف الآيات و أنواعها، و هذا مما يضمنى عليه علما هاما من علومه التى تبحث فى التفريق بين الآيات المحكمات و المتشابهات مع بيان الفرق بين التشابه و التأويل، و ما إلى ذلك.

و الحق يقال: إن هذه الرساله التى بين يديك - عزيزى القارئ - مع صغر حجمها فهى من عيون المؤلفات التى تناولت هذا الموضوع و كثرت فوائدها.

فلقد شرع المؤلف قدس سره بتعريف كل من المحكم و المتشابه وفقا لما جاء فى كتب اللغة و الاصول و بين أن المحكم هو المرجع و المتبع، و المتشابه خلافه.

و من ثم تناول بيان حكم الآيات المحكمات و المتشابهات و أثبت كون أن المحكم من الآيات و الروايات هو المستحكم بموافقته العقل و النقل المتبع، و المتشابه ضده و عكسه، و هو الموهون، ليدكر بعدها طائفه من الآيات المتشابهات آخذا بتأويل الجواب لكل منها على سبيل منع الخلو.

و أخيرا يبين قدس سره أقسام المتشابه و أوضاعه و تأويله ذاكرا الاشكالات الوارده فى الآيات و الروايات المتشابهات من عدّه جهات مع بيان حلولها.

منهجية التحقيق

اعتمدنا فى تحقيق هذا الكتاب على نسخه خطيه واحده أتحفنا بها آيه الله محمد حسين شب زنده دار الجهرمى حفظه الله، كتبت النسخه فى ثمانين صفحه بخط النسخ بطلب من الشيخ محمد جعفر القسورى مدير مدرسه الرحيميه، كتبها نصر الله شاهيان بن محمد على حاجى شاه، و فرغ من كتابتها فى غرّه شهر ذى الحجه الحرام سنه ١٣٤٦ هـ:

فى الكتاب فكان كالتالى:

١- استسخنا الكتاب على نسخته الخطية.

٢- استخرجنا الآيات القرآنية الشريفة و طابقناها مع القرآن الكريم و أثبتناها كما هى فى القرآن.

٣- استخرجنا الأحاديث و الروايات الواردة فى الكتاب و أرجعناها إلى مصادرها الحديثية و صححناها وفقا للمصادر.

٤- ما أضفناه من المصادر أو من عندنا لاستقامه المعنى جعلناه بين [] .

و فى الختام أننا لا ندعى الكمال فى عملنا هذا سيما و أنّ النسخة الخطية للكتاب كانت كثيرة الأخطاء، و نحمده تعالى على منة و توفيقه.

و أخيرا: نتقدم بخالص الشكر و التقدير إلى الفاضل فارس حسون كريم الذى قام بتحقيق هذه الرسالة الجليله.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين. اللجنة العلميه للمؤتمر

مجموعه مقالات، ص: ٤٠٥

□
الحمد لله الذى هداانا إلى اتباع المحكمات و تأويل المتشابهات بما لا يعلم تأويله إلا الله و الراسخون فى العلم المخصوصون بأهل بيت الوحي المقرون بهم الكتاب و المتمسك بهما لن يضلّ أبدا «١»، و هم سفينه النجاه التى من ركبها نجا، و من تخلف عنها غرق «٢»، المتقدم لهم مارق، و المتأخر عنهم زاهق، و اللازم لهم لاحق.

و الصلاة و السلام عليهم و على ارواحهم و اجسادهم و طينتهم و شيعتهم من الأنبياء و المرسلين و الشهداء و الصّيه الحين و الملائكه اجمعين، صلاه تملأ السماوات و الأرضين، صلاه فوق صلاه المصلين، صلاه تبلغ رضاه و تبقى ببقاه.

الكلام فى بيان المحكم و المتشابه و أحكامه و أنواعه و أوضاعه و تأويله و تعليقه، فنقول:

أما تعريفه

ففى الاصول تبعا للعلامة «٣» و وفقا للعامه «٤»: اللفظ إن لم يحتمل غير ما يفهم منه لغه فنصّ، و إلا فالراجع ظاهر، و المرجوح مأوّل، و المساوى مجمل، و المشترك بين الأولين محكم،

(١) كمال الدين: ٢٣٥ ح ٤٧.

(٢) أمالي الطوسي: ٣٤٩ ح ٤١.

(٣) مبادئ الوصول إلى علم الاصول: ٧١-٧٢.

(٤) البحر المحيط: ١/ ٤٥٠-٤٥٧.

مجموعه مقالات، ص: ٤٠٦

المحكم و المتشابه بذلك خلاف المستفاد من عرف الشارع في الكتاب و السنّه، محكوم عليه بقوله تعالى مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ «١» الآية.

فان المستفاد من هذا الحكم كون المحكم هو المرجع و المتبع، و المتشابه خلافه، فيكون الحكم من الآيات و الروايات هو المستحكم بموافقه العقل و النقل المتبع، و المتشابه ضده و عكسه و هو الموهون و المعارض ظاهره بمخالفه العقل أو النقل القطعي المتبع، فما ذكره بالعموم من وجه، فقوله تعالى إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ «٢» ظاهر في العصمه التامه العامه من جميع المناقص الخفيه و الجليه و الدنيه و الدينويه، من الجهل و النسيان و القصور و النقصان، و لكن التعميم ظهوره من جميع الجهات مستحكم بالعقل و النقل المتبع فهو المحكم بخلاف قوله تعالى:

وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ «٣»، وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسَىٰ وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا «٤» فإنها و إن كانت أظهر من الاولى في النسيان و العصيان و الجهل و النقصان إلا انها لما خالفت العقل و النقل المتبع عدت متشابها و وجب تأويلها بنى آدم و نحوه.

بل ربما كان المجمل بالذات من احكم المحكمات بواسطه اقترانه بالعقليات و النقليات و التعريض بالإشاره و الكنايه من المجازات التي هي أبلغ من التصريح و المنصوبات كقوله تعالى:

(١) آل عمران: ٧.

(٢) آل عمران: ٣٣.

(٣) طه: ١٢١.

(٤) طه: ١١٥.

مجموعه مقالات، ص: ٤٠٧

إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ

الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ ﴿١﴾ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴿٢﴾ وَ «من كنت مولا فاعلى مولا» ﴿٣﴾ و «إنى تاركم فيكم الثقلين: كتاب الله، و عترتى أهل بيتى» ﴿٤﴾.

اللهم صل على محمد و آله فإن الآل، و العتره، و أهل البيت، و اولى الأمر، و ان كانت بالذات من المتشابهات و التعريض و الكنايات، و لكن بواسطه الاقتران بالقرائن العقلية و النقلية صارت من أحكم المحكمات، و أبلغ من التصريحات و المنصوصات.

فالمحكم - لغة:-

مطلق الشىء المستحكم الأعم من مقوله الأفعال و الأقوال، و يقابله الموهن منها، و فى عرف الشرع من الآيات و الروايات.

و يقابله المتشابه المخالف ظهوره بشىء من الاصول و القواعد العقلية أو الشرعية، فالمحكم - عرفا- و إن كان أعم من النص و الظاهر إلا ان المتشابه بخلافه خاص بالنص المخالف لعقل أو شرع، كالعمومات و المطلقات و سائر الظواهر المعارضة ظهورها بشىء من العقل أو الشرع على وجه يمكن الجمع بينهما بالحمل على العقل و الشرع، بتخصيص أو تقييد أو نسخ أو إضمار أو تجوز أو تأويل، بخلاف ما لا- يمكن الجمع فيه و لا- الطرح كالمجملات من مقطوع الصدور أو يجب الطرح فيه، كالمعارض للعقل أو الشرع من غير مقطوع الصدور من الأكاذيب المجعولة

(١) المائدة: ٥٥.

(٢) النساء: ٥٩.

(٣) المصنف لابن أبى شيبة: ٧٨ / ١٢ ح ١٢١٦٧.

(٤) مسند أحمد: ٢٦ / ٣.

مجموعه مقالات، ص: ٤٠٨

على الله و رسوله، كقولهم: «لا تجتمع أمتى على خطأ» ﴿١﴾ و «أصحابى كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» ﴿٢﴾ و «ان الطرق إلى الله بعدد النجوم»، و «أنه لو كان نبى بعدى لكان عمر» ﴿٣﴾ و

«ان أبا بكر و عمر سيدا كهول أهل الجنة» «٤»، و «اعلنوا النكاح بالدف» «٥» إلى غير ذلك مما لا يعدّ و لا يحصى.

و اما حكم المحكم و المتشابه

فهو المشار اليه بقوله هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ «٦».

و أما حكم المتشابهات

و مصالحتها من كلام الحكيم فوجوه:

منها: مقابلة المحكم بالمتشابه من الحكيم لأجل مصلحه ان يحوج العباد إلى مسأله الأوصياء، و رفع مفسده استغنائهم عن مسأله الأوصياء بقولهم: كفانا كتاب الله «٧» و استكبارهم كاستكبار إبليس على آدم عليه السلام بقوله أَنَا خَيْرٌ* «٨» و فرعون على الكليم عليه السلام بقوله أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى «٩» و خلفاء الجور و رؤساء.

(١) مستدرک الصحیحین: ١ / ١١٥ و ١١٦، مبادئ الوصول إلى علم الاصول: ١٩٢ تلخیص الحبير:

٣ / ١٤١ ح ١٤٧٤ المقاصد الحسنه للسخاوی: ٤٦٠. و فی المصادر: لا تجتمع أمتی علی ضلاله

(٢) الاحتجاج: ٢ / ٢٥٩، المطالب العالیه: ٤ / ١٤٦ ح ٤١٩٤.

(٣) مسند أحمد: ٤ / ١٥٤، المعجم الكبير للطبرانی: ١٧ / ١٨٠ ح ٤٧٥.

(٤) مسند أحمد: ١ / ٨٠، سنن الترمذی: ٥ / ٦٠٩ باب ١٦.

(٥) سنن ابن ماجه: ١ / ٦١١ ح ١٨٩٥ و ١٨٩٦، نصب الرايه لأحاديث الهدايه: ٣ / ١٦٨.

(٦) آل عمران: ٧.

(٧) صحيح البخاری: ١ / ٣٩، و ج ٦ / ١١ - ١٢.

(٨) الاعراف: ١٢، و ص: ٧٦.

(٩) النازعات: ٢٤.

مجموعه مقالات، ص: ٤٠٩

الزور بقولهم: أنا أحق.

و منها: أنه لأجل افتتاح العباد و امتحانهم بالرشاد و الفساد، كما تخانهم بما قال الله تعالى وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ «١» الآية و عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ «٢» الآية.

و منها: تعريف العباد إلى مصالح الجد و الاجتهاد و التسليم و الانقياد، في تحصيل الحقّ و الرشاد و مدافعه الباطل

و الفساد و المكابره و العناد، ليقوى به مراتب الايمان، و يضعف زيغ القلب و الجنان، إلى غير ذلك من حكمها و مصالحتها المفصلة في رساله المعارف.

فإن قلت: ما الوجه و السر و الحكمة في عدم بيان الأئمة عليهم السّلام تأويل أكثر المتشابهات، بل تفسيرهم المتشابه بالمتشابه مزيدا في العله لا رافعا للشبهه و لا مورثا للقله؟

قلت: وجهه و حكمته كوجه [و] حكمه عدم بيان أكثر الآيات المحرّفه و اخفائهم القرآن الواقع المنزل كما أنزل، احد الوجوه على سبيل منع الخلو لا الجمع:

منها: أن يكون وجهه و حكمته اعزاز الحق و إخفائه عن غير أهله، لعدم الأهليه و القابليه و اللياقه لتلك الاسرار و الحكم العظيمه الشأن، فان وجوده و إن كان لطفا واجبا إلّا ان عدمه من عندنا و سوء اختيارنا كفقده نبينا، و غيبه و لئنا، و إخفاء ليله القدر، و الاسم الاعظم، و رفع عيسى المسيح عليه السّلام، و ألواح موسى

(١) الفرقان: ٣١.

(٢) الانعام: ١١٢.

مجموعه مقالات، ص: ٤١٠

الكليم عليه السّلام، و ما أنزل على بنى إسرائيل من تابوت السكينه، و الجبل العظيم المقسم به حيث أقسموا به مكررا كذبا فأزاله الله تعالى فقال وَ إِن كَانَ مَكْرَهُمْ لَيَتْرُوكَنَّ مِنْهُ الْجِبَالَ «١».

و كإخفاء جملة من الاحكام، و اشتباه الحلال و الحرام، و أكثر مراتب معرفه الامام، بل و أصل الامام عليه السّلام، فضلا عن أكثر شعائر الاسلام: من الجمعه و العيدين و نحوها المخفيه على أكثر الأنام، بقتلهم الإمام عليه السّلام، حيث نودوا بعد قتله يوم عاشوراء من بطنان العرش: «لا وفقتم لفطر و لا أضحى» إلى غير ذلك من حبس الامطار، و حدوث الآفات، و رفع البركات، و فساد الزراعات، و

خسران التجارات، و منع استجابہ الدعوات، و نزول الفيوضات، كقوله عليه السّلام: «لو لا أن يقع عند غيركم كما وقع غيره لأعطيتكم كتابا لا تحتاجون إلى أحد حتى يقوم القائم» (٢) إلى غير ذلك في نصوص عله كتم الاثمه بعض العلوم و الاحكام التي عقد لها بابا مستقلا في أول البحار، و كقوله عليه السّلام بعد بيان تمييز دم العذره و الحيض بتطوق القطنه و عدمه: «يا فلان، هذا سرّ الله فلا تديعوه، دعوا الناس على ما اختار الله لهم من ضلال» (٣).

كما يشهد عليه ايضا إخفاء الاثمه الصحيحه السجّاديه إلّا على اخصّ خواصهم، و قولهم في شرحها: «ما خرج و لا يخرج منّا اهل البيت إلى قيام قائمنا أحد ليدفع ظلما أو ينعش حقا إلا اصطلمته البليه و كان قيامه زياده في مكروهنّا».

(١) إبراهيم: ٤٦.

(٢) بصائر الدرجات: ٤٧٨ ح ٢.

(٣) الكافي: ٩٢ / ٣ ح ١.

مجموعه مقالات، ص: ٤١١

و كما يشهد ما في شرح فروع المصاهره من الجواهر و الصافي: «سألت أبا جعفر عليه السّلام عما يروى الناس عن امير المؤمنين عليه السّلام عن أشياء من الفروج لم يكن يأمر بها و لا ينهى عنها إلّا نفسه و ولده. قال عليه السّلام: قد بين لهم إذ نهى نفسه و ولده».

قلت: ما منعه أن يبين ذلك للناس؟

قال عليه السّلام: خشى أن لا يطاع، و لو أن امير المؤمنين عليه السّلام ثبت قدماه اقام كتاب الله كله و الحقّ كلّهُ» (١).

و منها: أن يكون وجهه و حكمته مانعيه التقيه و الحذر من مخافته ان يتعلم المخالفين علم التأويل فتعلمه في اصلاح مفسدهم خلفاء الجور و توجيه مثالب أقوام الزور، كما يشير إليه قوله عليه السّلام: «لو

صَرَحَ اللهُ تَعَالَى بِعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بَدَلَ قَوْلِهِ:

وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ لِحَرْفُوهِ بِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَلَكِنْ لَمَّا عَلِمَ اللهُ مِنْهُمْ ذَلِكَ لَمْ يَعلِنِ التَّصْرِيحَ بِعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، بَلْ بَيَّنَّهُ بِالْكَنَايَةِ الَّتِي هِيَ أْبْلَغُ.

وَقَوْلُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «يَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْلَا مَخَافَةُ أَنْ يَقُولَ النَّاسُ فِيكَ مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقُلْتُ فِيكَ شَيْئًا لَا تَمْرُ بِشَيْءٍ إِلَّا وَاخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ وَاسْتَحَلُّوا بِهِ أَعْيُنَهُمْ» (٢).

وَقَوْلُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَوْلَا أَنْ يَقُولَ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اسْتَعَانَ بِقَوْمٍ فَلَمَّا ظَفَرَ بِهِمْ قَتَلَهُمْ لَقَدَّمْتُ كَثِيرًا مِنْ أَصْحَابِي وَضَرَبْتُ أَعْنَاقَهُمْ» (٣).

وَمِنْهَا: أَنْ يَكُونَ وَجْهٌ عَدَمٌ بِيَانٍ تَأْوِيلِ الْمَتَشَابَهَةِ هُوَ الْوَجْهُ فِي أَصْلِ

(١) الجواهر: ٣٥٧ / ٢٩، الصافي: ١ / ٤٣٧.

(٢) المناقب لابن شهر آشوب: ٢ / ٣٤٢.

(٣) الكافي: ٨ / ٣٤٥.

مجموعه مقالات، ص: ٤١٢

المتشابهة، و يكون بيان تأويلها لعموم الناس منافيا للغرض الحكيم و حكمه و مصالحه المكنونه في أصل المتشابهة و جعله المتشابهة متشابهة نظرا إلى ان مقتضى و مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (١) و مَا تَشَاوَنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ * (٢) يقتضى التبعية الصرفة بين الله و رسوله و خلفائه في المشي و متابعه الحكمه و المصلحه المقتضية لجعل المتشابهة و بقائها على حالها أو تفسيرها بمثلها غالبا تبعا لحكمه الحكيم و التعبد بحكم المقتضية التبعية، بل العيية في الأقوال و الاعمال.

و منها: كما ان الأمر في العبادات مشروط بالتوقيف و منوط بالاختصار على المأثور كَمَا و كيفا كذلك إبراز اسرار علوم غيب الله التي لا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا

مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ «٣» مِمَّا لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ «٤» و المرضيون و من هنا لما توفى الكاظم عليه السلام و استعلموا من زواره الامامه من بعده لم يظهر للناس امامه الرضا عليه السلام، بل بعث ابنه إلى الحجاز لاستعلام حال الامامه بعد الكاظم عليه السلام، و الحال أنه رئيس الاماميه و المتكلمين، و روى في مقدار الأئمه و أشخاصهم و أعيانهم ما لا يحصى و ما لا يخفى على من دونه و سع ذلك لما ادركته الوفاه قبل رجوع ابنه بالخبر طلب القرآن و وضعه على صدره و عدّ الأئمه إلى الكاظم عليه السلام، ثم قال بإمامه من فى القرآن سرّه و اسمه و رسمه، و لما بلغ خبره على الرضا عليه السلام و جّه فعله بأنّ لكلّ امام جديد عهدا جديدا أكيدا على شيعته ان لا يبرزوا سرا، و لا يظهروا أمرا، إلّا بأمر جديد و اذن أكيد.

(١) النجم: ٣.

(٢) الانسان: ٣٠.

(٣) الجن: ٢٦-٢٧. و الآيه هكذا: عالم الغيب فلا يظهر ..

(٤) الواقعه: ٧٩.

مجموعه مقالات، ص: ٤١٣

و كذا يستفاد من أحوال يونس بن عبد الرحمن الذى هو من أصحاب الاجماع و المحدثين الأربعة الذين لم ينقل علم الائمه إلّا إليهم، و مع ذلك كان يجلس بالباب و يحدث عمّن يدخل على الصادقين و هو لا يدخل خوفا من عدم الإذن الخاص، و لأجل ذلك كان ديدن أصحابنا المحدثين على الاستجازه و الاجازه فى الروايه تيمّنا بسلسله الاتصال باجازه المعصوم و رخصته، فإن الامام طيب الأديان، فكما أنّ الدواء المصلح لمرض خاص و شخص خاص و زمان خاص و مكان خاص يكون مفسدا به شخص آخر، كذلك إظهار الحق الواقعى المصلح به شخص

خاص قد يكون مفسداً به شخص آخر و زمان آخر و مكان آخر فكما يجب إظهاره على من يصلحه كذلك يجب إخفاؤه على من يفسده، كما يشهد عليه قوله عليه السلام: «لا تعلموا العلم لغير أهله فتظلموا، و لا تمنعوه عن أهله فتظلموه» (١) ألا ترى اتفاق النصوص و الفتاوى على حرمه بيع السلاح على الأعداء، و حرمه بيع العنب على عاصره خمرًا؟

□
ألا ترى ان المخالفين ائتمنوا على كتاب الله فحرّفوه، و على احكامه فغيروها، و على مراتب خلفائه فغصبوها؟ و ان قاضى القضاء يصلح مفسد قوم، أحرق عثمان فى يوم واحد سبعمائه مصحف و لم ينكر عليه أحد من الصحابه بقول قلت: كما احرق النبى صلى الله عليه و آله و سلم مسجد ضرار، و اصلاح مفسد تخلفهم عن جيش اسامه بتخلف على عليه السلام من محو اسم النبى صلى الله عليه و آله و سلم من الرساله فى صلح الحديبيه، و اصلاح مفسد حروب معاويه مع على عليه السلام، و حروب يزيد مع

(١) معانى الاخبار: ١٩٦ ح ٢، أمالى الصدوق: ٣٤٣ ح ١٧. و فيهما: «الحكمه» بدل «العلم»

مجموعه مقالات، ص: ٤١٤

الحسين عليه السلام بالمطالبه بثارات عثمان و معاويه معادلته بحرب بدر و حنين، إلى غير ذلك من قياساتهم التى هى أقبح و أكفر من قياس ابليس.

□
و من جملة المتشابهات: الآيات الداله على تخصيص علم الغيب كله أو جلّه بالبارى تعالى، كقوله تعالى وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ (١) و إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ (٢) الآية، و يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي (٣) و لا يحيطون بعلمه إلا

بما شاء «٤» فَلَا يُظْهِرُ عَلِيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا «٥» إلما ان تأويل هذه الطائفة من عمومات نفى علم الغيب عن غير البارى تعالى إنما هو بتخصيص عمومها بقوله تعالى إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ «٦» و ما يؤدي مؤداه من سائر آيات اثبات علمهم و اصطفاؤهم من كل نقص.

و منها: طائفة اخرى من آيات نفى العلم عن الانبياء، كقول نوح عليه السلام وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ «٧» و قول الكليم عليه السلام للخضر عليه السلام:

هَيْلَ أَتْبِعِيكَ عَلِيٌّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسِيَّطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلِيٌّ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا «٨» و قول المسيح عليه السلام تَعَلَّمْ مَا فِي

(١) الانعام: ٥٩.

(٢) لقمان: ٣٤.

(٣) الاعراف: ١٨٧.

(٤) كذا، و الظاهر مراده قوله تعالى فى سورة البقره، ٢٥٥ وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ.

(٥) الجن: ٢٦.

(٦) الجن: ٢٧.

(٧) هود: ٣١.

(٨) الكهف: ٦٦-٦٨.

مجموعه مقالات، ص: ٤١٥

نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ «١» و قوله تعالى ذَلِكَ مِنْ أَلْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ * «٢» مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا «٣»، و قوله تعالى لِحبيبه صلى الله عليه و آله و سلم لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ «٤»، وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ «٥»، و قوله تعالى وَ لَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ «٦»، و قوله تعالى يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ «٧»، و قوله تعالى قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ

«٨»، وقوله تعالى وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ «٩»، وقوله تعالى رَبِّ زِدْنِي عِلْماً «١٠» إلى غير ذلك من آيات نفي العلم من الأنبياء المنافى لمحکمات الكتاب و السنّه.

و تأويلها بأحد الوجوه على سبيل منع الخلوّ لا- الجمع، و هو الحمل على نفي العلم عن الامّه من باب «إياك أدعو و اسمع يا جاره» كما هو المحتمل فى كلها على نفي العلم الحسى الحاصل من الحسّ و الرؤيه، و المشاهد بمعنى نفي الشهود

(١) المائده: ١١٦.

(٢) آل عمران: ٤٤.

(٣) هود: ٤٩.

(٤) التوبه: ١٠١.

(٥) الاسراء: ٣٦.

(٦) الأعراف: ١٨٨.

(٧) المائده: ١٠٩.

(٨) ص: ٦٧ - ٦٩.

(٩) الشورى: ٥٢.

(١٠) طه: ١١٤.

مجموعه مقالات، ص: ٤١٦

و الرؤيه لا- نفي العلم القلبي اللدنى، كما هو المحتمل أيضا فى كل منها، أو على نفي حجّيه العلم و نفي العلم به، أو على نفي الاذن و الرخصه فى إظهاره و بروزه كليه لعامه الناس مصلحه كليه فى ستره، أو مفسده كليه فى كشفه، كترك التضرع و الدعاء و الخوف و الرجاء و السعى فى أمر المعاش و المعاد، كما هو المحتمل ايضا فى كل منها و يشهد عليه قولهم عليه السّلام فى المستفيضه: «لو كان لألستكم أو كيه لحدثت كل امرئ بما له و عليه» «١» أو على نفي بعض مراتب اطمينان العلم و فوائده و برکاته، كما يختص احتماله بمثل قوله تعالى وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً «٢» أى زدنى برکاته و فوائده و اطمينانه، أو على نفي العلم من باب السالبه بانتفاع الموضوع كما يختص بمثل وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ «٣».

هذا كله فى تأويل الآيات المتشابهه النافيه

لعلمهم عليهم السلام.

و أمّا الزوايات المنافية التي هي من هذا السنخ و النهج فيتأتى فيها كل من هذه التأويلات آتية على سبيل منع الخلو مع زياده احتمال التقيه و المصلحه و الكذب المسوّغ المطروح فيها.

و منها: قوله تعالى حكاية عن نوح عليه السّلام رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ «٤»، و قوله تعالى إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ «٥» فإن

(١) بصائر الدرجات: ٤٢٢ ح ١-٣.

(٢) طه: ١١٤.

(٣) الاسراء: ٣٦.

(٤) هود: ٤٥.

(٥) هود: ٤٦.

مجموعه مقالات، ص: ٤١٧

كلّا من فقرات الآيه متشابه من حيث استلزامه جهل مثل شيخ المرسلين من اولى العزم من الرسل.

أمّا تأويل السؤال فبأنه لتقرير المقال و تصديق الحال لا لاستفهام الجهال كسؤال ذى الجلال عن الكليم عليه السّلام بقوله تعالى وَ مَا تِلْكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى «١»، و عن المسيح عليه السّلام بقوله تعالى أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ «٢»، و عن ابليس لعنه الله مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ «٣».

و أمّا تأويل الجواب بقوله فلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ «٤» الآيه فلاّنه من باب «إياك أدعو و اسمعى يا جاره».

و منها: قوله تعالى حكاية عن يوشع بن نون فتى موسى قال فَإِنِّي نَسَيْتُ الْحُوتَ وَ مَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ «٥» و تأويله: انى تركت الحوت و ما أتركنيه إلّا المجاهده مع الشيطان.

و منها: قوله سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ «٦».

و يزيده تشابها عن القمى فى تفسيره من قوله: ثم استثنى لأنّه لا يؤمن

عليه النسيان، لأنّ الذي لا ينسى هو الله «٧».

و ما عن المجمع: عن ابن عباس: كان النبي صلى الله عليه وآله و سلم اذا نزل عليه جبرئيل عليه السلام

(١) طه: ١٧.

(٢) المائدة: ١١٦.

(٣) الاعراف: ١٢.

(٤) هود: ٤٦.

(٥) الكهف: ٦٣.

(٦) الاعلى: ٦-٧.

(٧) تفسير القمي: ٢/٤١٧.

مجموعه مقالات، ص: ٤١٨

بالوحي يقرأه مخافه أن ينساه، فكان لا يفرغ جبرئيل عليه السلام من آخر الوحي حتى يتكلم هو بأوله، فلما نزلت هذه الآية لم ينس بعد ذلك شيئاً «١».

و هذا ممّا لا يليق بصبيّ فضلا عن نبيّ، و تأويله: سنقرئك فلا تترك ما أقرأناك إلّا ما شاء ان تتركه بالنسخ و التخصيص، أو الاذن و الترخيص، لا السهو و النسيان.

و أما الروايات المزيدة في تشابه الآية فيزيد على تأويلها بذلك احتمال التقيه و الكذب و الفريه الموجه للطرح.

و الحاصل أنّ النسيان المنسوب إلى الانبياء كالنسيان المنسوب إلى الله تعالى في قوله نَسُوا مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٢﴾ مَأُولٍ بِالرَّكِّ الْعَمْدَى لَا السَّهْوَى.

و منها: قوله تعالى حكاية عن الكليم عليه السلام قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٣﴾، و قوله تعالى لَنبِيٍّ وَ وَجِدَكَ ضَالًّا فَهَدَى ﴿٤﴾ و تأويلها: ان الضال كما يطلق على الضال عن الحق كذلك يطلق على الضال عن الخلق، أى على زعمهم كقوله تعالى حكاية عن الكليم عليه السلام وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ ﴿٥﴾ أى على غمهم، أو على الضال عند الخلق بمعنى المجهول لا الجاهل بينهم، كما يقال للقيط و اللقطه المجهول صاحبه و مالكه الضال و الضاله بمعنى المجهول لا الجاهل.

(١) مجمع البيان: ٣٢٩ / ١٠ - ٣٣٠.

(٢) الأعراف: ٥١.

(٣) الشعراء: ٢٠.

(٤) الضحى: ٧.

(٥) الشعراء: ١٤.

مجموعه مقالات، ص: ٤١٩

و منها:

قوله تعالى إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ «١» و تأويله بأحد الوجوه على سبيل منع الخلو.

□
و منها: ان المخاطب أمته صلى الله عليه و آله و سلم من باب «إياك أدعو و اسمعى يا جاره» أو من باب التضمين و التحميل، كما عن القمى «٢» و المجمع «٣» ما كان له ذنب، و لا همّ بذنب، و لكن الله حمّله ذنوب شيعته و شيعه على عليه السلام ثم ضمن أن يغفر ما تقدم و ما تأخر من آدم إلى يوم القيامة، و هو اللائق بعموم رحمته التى وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ «٤» و عموم كونه عليه السلام رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ «٥» و عموم وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ «٦» لا لخصوص هذه الامه.

□
و منها: ان المراد ليغفر لك الله ما تقدم قبل الهجره و ما تأخر عنها من ذنبك عند مشركى اهل مكه لزعمهم - كما عن الرضا عليه السلام - أنه ليس اعظم ذنبا من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إذ كانوا يعبدون من دون الله ثلاثمائة و ستين صنما، فلما جاءهم بالدعوه إلى كلمه الاخلاص كبر ذلك عليهم و عظم و قالوا أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا .. إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ «٧» من قبيل وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ «٨».

□
و منها: قوله تعالى لنبيه صلى الله عليه و آله و سلم:

(١) الفتح: ١ - ٢.

(٢) تفسير القمى: ٣١٤ / ٢.

(٣) مجمع البيان: ١٨٤ / ٩ - ١٨٥.

(٤) إشاره إلى الآية: ١٥٦ من سورة الأعراف.

(٥) إشاره إلى الآية: ١٠٧ من سورة الأنبياء.

(٦) إشاره إلى الآية: ٢٨ من سورة سبأ

(٧) عيون اخبار الرضا عليه السلام:

(٨) الشعراء: ١٤.

مجموعه مقالات، ص: ٤٢٠

وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ «١» وقد فسّر الكشاف وزره بما كان يثقل عليه بغمّه من فرطاته قبل النبوه، أو من جهله بالأحكام والشرائع «٢».

أقول: و هل للنبوه زمان دون زمان فضلا عن نبوه من قال صلى الله عليه وآله وسلم: «كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين» «٣»؟ و هل يعقل للنبي صلى الله عليه وآله وسلم فرطات و جهل بأحكام الدين فضلا عن سيد الانبياء و المرسلين؟ و تأويله بما عن القمى «٤» من تفسير الوزر بثقل الحرب كقوله تعالى حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا «٥» أى أثقالها، أو بحرصه و تهالكه على إسلام الكافرين و إيمان المنافقين، كما فى قوله تعالى إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ «٦» و لَعَلَّكَ بِأَجْحِ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ «٧» أو باتهامه و تكذيبه و نسبته إلى ما لا ينبغى له من الجنون و الكذب و السحر، إلى غير ذلك مما كان يثقل عليه فى نصوص القرآن.

هذا كله فى أحكام المحكم و المتشابه و حكمه و مصالحه.

و أما أقسام المتشابه و منها: قوله تعالى فى سورة طه و لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَى و لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا «٨» أما وجه كونه من المتشابه فلمخالفته عموم

(١) الشرح: ٢-٣.

(٢) تفسير الكشاف: ٧٧٠ / ٤.

(٣) المناقب لابن شهر آشوب: ١ / ٢١٤.

(٤) تفسير الصافى: ٥ / ٢١، و لم يورده القمى.

(٥) محمد: ٤.

(٦) النحل: ٣٧.

(٧) الشعراء: ٣.

(٨) طه: ١١٥.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ «١» وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا

«٢» وَإِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ * «٣» الْآيَةَ.

و أما تأويله نفى كون الناس بنى آدم من باب معاتبه الرئيس بذنب المرءوس و الاب بخطأ بنيه كما هو ديدن العقلاء و العرف، أو ان المنسى هو الترك العمدى الاختيارى، أو المقهور المعذور بوسوسه ابليس و مخاصمته و مزاحمته له فى القرار و الاستقرار فى الجنه و الاستراحه فيها و التنعم بنعيمها و روحها و ريحانها و الاستيناس بالملائكه و استخدامهم إلى ان عاف الجنه و خرج منها مقدمه لإخراج ابليس اللعين الواجب ازالته عينا عن مقام القدس، كخروج الحسين عليه السّلام عن إحرام الحج إلى الافراد، و عن بيت الحرام إلى العراق صونا عن انتهاك حرمة البيت بإراقه دمه فيها او مسارعتة إلى تحصيل المراتب العبوديه و المصالح الكليه و الحكم النوعيه المخلوق لها بالإحاله من الزهد فى الدنيا و تحمّل مشاققتها و رياضتها و المجاهده فيها.

و يتعين التأويل الأوّل فى النصوص المفسره للمعهود المنسى بالنبوه لمحمّد صلى الله عليه و آله، و الولاية لعلّى عليه السّلام، و ولاه الامر بعده إلى المهدي المنتظر عليه السّلام. كما يتعين التأويل الثانى فى النصوص المفسره للمعهود المنسى بالنبوه لمحمّد صلى الله عليه و آله و سلم، و الولاية و الولاية لعلّى عليه السّلام، و ولاه الامر بعده إلى المهدي المنتظر عليه السّلام، كما يتعين التأويل الثانى فى النصوص المفسره له بالأكل من الشجره المنهيه.

و منها: ما يتلوها من قوله تعالى قُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى «٤» و تأويله: فتتعب بمشاق الدنيا و زحمتها.

(١) آل عمران: ٣٣.

(٢) البقره: ٣١.

(٣) الحجر: ٤٢.

(٤) طه: ١١٧.

مجموعه مقالات، ص: ٤٢٢

و منها:

ما يتلوه من قوله تعالى فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبْلَى ﴿١﴾.

أما كونه من المتشابه فلمنافاه اصطفاؤه برتبه النبوه و الخلافه و العلم و التعليم للوسوسه و الاغراء بالجهل خصوصا بالكذب الصريح الغير المخفى على أحد بأن الأكل من شجره الخطمه لا يوجب الخلود و الملك الذى لا يزول.

و أما تأويل فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ الْآيَه فبأنها راجمه على المكث فى الجنه حسدا و عداوه له بالعرض إلى ما كان بعلم ادم عليه السلام من ان الاكل من شجره الخطمه يوجب تكوين قوته البشريه و تحمله المشاق الدينويه و رياضتها و مجاهداتها و التناسل و الخلود فيها الباقي ببقاء النسل و الخلف خصوصا الخلف الصالح من الخلفاء، و نعم الخلف الهادى المهدى عليه السلام الباقي ببقاء الخلافه الالهيه و السلطنه الكليه و الملكيه و الملكيه و الملكوتيه العامه الدنيا و الآخره على الوجه الذى لا يلى و لا يزول ابدا.

و منها: قوله تعالى وَ لَّا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ * ﴿٢﴾.

أما كونه من المتشابه فلمنافاه رتبه النبوه و الاصطفاء بالعلم و التعليم و العصمه لارتكاب الظلم و الافعال المنهيه.

أمّا تأويل النهى: فبأنه نهى ارشادى لا تحريمى و لا تنويهى، كنهى الطبيب عن الشىء المباح، بل الواجب المختيار لمحض كون النهى شاقا فعله أو مستلزما لمشقه، و كلفه مباحه أو واجبه مخيره كالنهى عن السفر الغير المعين لما فيه من

(١) طه: ١٢٠.

(٢) البقره: ٣٥.

مجموعه مقالات، ص: ٤٢٣

المشقه العظيمه، و ان كان فيه منفعه اعظم، و عن شرب العسل فى الصيف لاستلزامه تحمل الم الفصد و الحجامه، و ان كان فى شربه منفعه أعظم.

و أمّا فَتَكُونَا

مِنَ الظَّالِمِينَ* لأنفسكما، إِمَّا بواسطة اقتحامها في مهالك الدنيا و مشاقها القهريه المترتبه على الأكل من شجره الدنيا من باب الخاصه و الفائدة لا العقوبه و الاهان، فان هذا يعد من الظلم بالنفس، أى النقص بها عما كان لها من حق الراحة و الاستراحه فى الجنه و استخدام الملائكه و السلطنه فيها و إن كان الزهد فيه و الرغبه عنه افضل و أوجب من باب «أفضل الأعمال أحمرها» (١) أ لا- ترى انَّ المقتحم فى مشاق السفر و الحظر الغير المعين عليه يصح أن يعترف بقوله تعالى رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا (٢)؟ و يستدعى تسهيل تلك المشاق عليه بقوله تعالى وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (٣).

أو بواسطة ان من خواص الاكل من شجره الدنيا خروجكما من صنف الملائكه، و وصفهم بأنهم لا يأكلون الطعام، و دخولكما فى جنس الظالمين لا فى فروعهم و لا فى وصفهم، بل صيرورتكما أبا لهم و سببا لإيجادهم كسبب الخالق لخلقهم لا لظلمهم، تعالى الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا.

و بأحد التأويلين يؤول قوله تعالى رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (٤)، و قوله لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ (٥) إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي (٦).

(١) النهايه لابن الأثير: ١ / ٤٤٠، الأربعون حديثا للبهائي: ٤٥٢.

(٢) الاعراف: ٢٣.

(٣) الاعراف: ٢٣.

(٤) الاعراف: ٢٣.

(٥) الانبياء: ٨٧.

(٦) القصص: ١٦.

مجموعه مقالات، ص: ٤٢٤

و منها: قوله تعالى فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِمَا عَلَىٰ هُمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ (١)، و تأويله: ان بدو السوء بأكل الشجره من باب الخاصيه الطبيعيه و الغايه القهريه لا من باب العقوبه و الاهانه كبد و الدم

و عروش الألم من الفصد و الحجامه و إن كان لمصلحه راجحه.

و منها: قوله تعالى وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةَ «٢» و تأويله: ان الاستفهام للتصديق و التقرير لا للتوبيخ و التحقير، كقوله تعالى أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ «٣»، أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ * «٤»، أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ «٥»، لا كقوله أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ «٦»، أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ «٧» أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ «٨».

و منها: قوله تعالى وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ «٩»، و تأويله: إما بتقدير و إضمار بنى آدم من باب «إياك أدعو و اسمعي يا جاره»، أو بتخصيص العصيان بالترك الاولى من باب «إن حسنات الأبرار سيئات المقربين» «١٠» أو تفسير العصيان بترك الأمر الارشادي و المصالح الدنيويّه و الراحة الشخصيّه، و ايثار المصلحه الكليه النوعيه على المصلحه الشخصيّه النفسيه الدنيويه من باب «ايثار الاولى

(١) الأعراف: ٢٢.

(٢) الأعراف: ٢٢.

(٣) البقره: ٣٣.

(٤) الفجر: ٦، الفيل: ١.

(٥) الشرح: ١.

(٦) يس: ٦٠.

(٧) الملك: ٨.

(٨) المؤمنون: ١٠٥.

(٩) طه: ١٢١.

(١٠) كشف الغمّه: ٢/٢٥٤.

مجموعه مقالات، ص: ٤٢٥

على غير الاولى و الاهمّ» على غير الاهمّ عكس الترك الاولى و هو الاولى بمنصب الخلافه و الرساله الالهيه.

و منها: قوله تعالى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ ﴿١﴾، فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ﴿٢﴾، و نحوهما من آيات توبه الأنبياء، فتأويلها: ان التوبه بمعنى الندم و الرجوع، فيأول على أحد وجوه تأويل عصيانه، لأن التوبه بمعنى الندم و الرجوع عن عصيانه، فان أول عصيانه من قوله تعالى وَ عَصَىٰ آدَمُ

«٣» بعضيان بنيه فيأول توبه بالتوبه على بنيه أو تعليمه لبنيه، و إن أول عصيانه بمخالفته ما كان له من ترك حق الخيار و ترجيح الايثار، فكذا تأول توبته بالرجوع عما لا يطاق من المشاق، و تاب الله عليه و من عليه بتسهيل المشاق و العطوفه و الاشفاق، و مزيد الصبر و التحمل و الارفاق.

و منها: قوله تعالى يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ «٤»، تأويله: لا يضر دينكم الشيطان كما أضر بدنيا أبويكم كما يشعر به بلاغه اختلاف لفظ المشبه و المشبه به، و إلا لكان مقتضى البلاغه أن يقول: لا يفتنكم كما افتن أبويكم.

و من المتشابهات حكاية عن يعقوب عليه السلام:

(١) طه: ١٢٢.

(٢) البقره: ٣٧.

(٣) طه: ١٢١.

(٤) الأعراف: ٢٧.

مجموعه مقالات، ص: ٤٢٤

«أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ» «١» و عن موسى و هارون إِنَّمَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى «٢» و عن موسى عليه السلام بقوله تعالى فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ «٣»، فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ «٤»، فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ * «٥»، فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَىٰ قُلْنَا لَا تَخَفْ «٦» و عن هارون إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ «٧»، و عن أهل البيت عليهم السلام إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا «٨»، يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ «٩»، وَ لَيَبْدِلَنَّاهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا «١٠»، و عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم وَ تَخَشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ «١١»، و عن زكريا بقوله تعالى وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي «١٢» إلى غير ذلك.

و الاشكال فى مثل هذه الآيات من جهات: تاره: من جهة ان خوف

الانبياء من القتل و من شرّ الاشرار و ممّا سوى الله تعالى مناف لكمال توحيدهم، و انهم «لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» «١٣» و

(١) اقتباس من سوره يوسف: ١٣.

(٢) طه: ٤٥.

(٣) القصص: ٢١.

(٤) الشعراء: ١٤.

(٥) الشعراء: ١٤.

(٦) طه: ٦٧ و ٦٨.

(٧) طه: ٩٤.

(٨) الانسان: ١٠.

(٩) النور: ٣٧.

(١٠) النور: ٥٥.

(١١) الأحزاب: ٣٧.

(١٢) مريم: ٥.

(١٣) اقتباس من سوره المائده: ٥٤.

مجموعه مقالات، ص: ٤٢٧

إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ «١».

و تاره: من جهه امتناع اجتماع ضدى الخوف و العلم بعدم تحقق أسبابه المخوفه فى حقهم أو امتناع تحققها.

و ثالثه: من جهه فرط خوفهم و شدته ينافى كونهم بين الخوف و الرجاء.

أمّا الاشكال الأول فحلّه: ان المعلوم من شاهد حال المعصوم قرينه صارفه للخوف على دنياه إلى الخوف على دينه، و انتفاء

مجرى الخير على يمينه و مزيد العنايات و الاضافات المترتبه على حياته و تبليغاته، و كذلك الخوف من الخلق خوف على نفسه من تفويت بعض مراتب الكمال و الاكمال، أو على الخلق من الضلال و الاضلال.

و أما اشكال الثانى- و هو اجتماع الخوف من الشىء مع العلم بعدمه أو امتناعه- فحلّه: أنّ علم الخائف بعدم المخوف أو امتناعه لا- تأثير له فى قدره القادر و لا- مانع له من ايجاد المعدوم و لو كان ممتنعا بالعادة فان له خرق العادات بعموم القدره على المقدورات و لا- يصير الغير المقدور بالعادة غير مقدر بالذات و لا- يخرج من عموم الامكان و القدره إلى الاستحاله و الممتنعات.

و لَمّا كان عموم قدره القادر الحكيم و كليه سطوه السلطان العظيم غير متناهيه التوصيف و لا مدركه بالكنه و التعريف كاد خوف العارفين من عموم قدرته و

كليه سلطنته أن يبلغ الغشيه و الصعق و الهلاكه إلى الغايه و غير النهايه، كما تجلى نوره للجبل فجعله دكا و خرّ موسى صعقا «٢»، بل «لو لا الآجال التي كتبت عليهم

(١) يونس: ٦٢.

(٢) إشاره إلى الآية ١٤٣ من سوره الأعراف.

مجموعه مقالات، ص: ٤٢٨

لفارقت أرواحهم أبدانهم» (١).

و بعباره: ان الشك و العلم بالشىء و أن كانا ضدّين بل نقيضين لا يجتمعان و لا يرتفعان و لكن مع ذلك لا مانع من اجتماعها إذا منع أحدهما الآخر من التأثير و التأثير، فكما ان دواعى الجهل للجاهل، و قوه الوهم فى المتوهم، و الوسوسه فى الموسوس، و غلبه العاده فى المعتاد، و قوتى الغضب و الشهوه، قد تغلب العقل و العلم و تحجبهما و تمنعهما من التأثير و التأثير، فكذلك الخوف الناشئ من عموم قدره القادر المطلق، و كليّه عظمته، و غلبه سطوته الغير المتناهيّه، قد يغلب العلم و سائر القوى الظاهريه و الباطنيه بالأوليه القطعيه نظير حجب السحاب نور التيرين على وجه يجتمع مع ضدّ الظلمه و نظير غلبه شعاع الشمس على نور البصر المانع من رؤيته و مشاهدته.

و أمّا الاشكال الثالث- و هو زياده خوفهم على الرجاء- فهو ممنوع قطعاً، بل لما كان للخوف دون الرجاء آثاراً ظاهريه و مشاهدّه حسيّه، كالانزجار و الانكسار و الغشاء و البكاء، و الخضوع و الخشوع، و الخشيه و الهيبه، بخلاف الرجاء توهم ان خوفهم اكثر من الرجاء لأن آثاره فى غايه الخفاء.

و من جمله المتشابهات: قوله تعالى حكاية عن يعقوب عليه السلام إني ليحزنني أن تذهبوا به، و ابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم، و تالله تفتنوا تذكر يوسف حتى تكون حرضاً أو تكون من الهالكين

(١) الكافي: ٢/ ٢٣٧ ح ٢٥ باختلاف يسير.

(٢) يوسف: ١٣ و ٨٤ و ٨٥.

مجموعه مقالات، ص: ٤٢٩

من بكاء آدم عليه السّلام و يعقوب عليه السّلام و يوسف عليه السّلام و الصّيديقه و السّجاد «١» و سائر المعصومين على فراق البنين و الارحام و بعض المصائب و الالام، بأشدّ ما يخرج عن العاده البشريه، و الطاقه الانسانيه، و الوقوع فى الهلاك و التهلكه المنهيه، و شوائب العلقه بما سوى الله من حب الدنيا الدنيّه، و عدم التسليم و الرضا بالقضاء و القدر.

و حلّ هذا الاشكال: ان قرائن الاحوال تصرف كل فعل من الافعال إلى ما يقتضيه الحال و مدلول كل دال، كما ان محكمات المقال هى المرجع و المآل فى متشابه الاقوال، فكثره البكاء و شده الجزع و العناء فى مثل الانبياء على خلاف ما فى غيرهم من حيث القضاء و الاقتضاء، ففى غيرهم بمقتضى القوى الحيوانيه، ليس الّا لشده العلاقه الدنيه الحيوانيه المنهيه، و المؤانسه السنخيّه الجنسيّه، و العلاقه النفسيه من حيث هى هى، و أما فى حقهم فبمقتضى القوى الروحانيّه، و الأوصاف الإلهيه، و الذوات الملكيه ليس إلّا لشده العلائق الروحانيّه، و الروابط الاتصاليّه، و الجهات التوصليه إلى العوالم القدسيّه، و الارواح النورانيّه، و العادات الأبديّه، و النعم الأزليّه، و الصفات الكماليّه، و الأوصاف الجلالتيّه، و الميل إلى عالم البقاء و اللقاء، و الصفيح الأعلى، و مقتضيات الوفاء، و مراتب التسليم و الرضا بالقدره و القضاء، كما هو المنصوص فى المنصوص، أنّه «لو لا الآجال التى كتبت عليهم لفارقت أرواحهم أبدانهم» «٢» و ان كل جنس يميل إلى جنسيه. ألا ترى الفيل يألف الفيّلان، كما ان كل شىء

يرجع إلى أصله، و كل جسم يميل إلى مركزه،

(١) انظر: الخصال: ٢٧٢ ح ١٥.

(٢) الكافي: ٢/ ٢٣٧ ح ٢٥ باختلاف يسير.

مجموعه مقالات، ص: ٤٣٠

فان [كان] كثيفا يسرع إلى السفل، و ان كان لطيفا أسرع إلى العلو، و لنعم ما قيل بالفارسيه فى الشعر:

كار خوبان را قياس از خود مگير گر چه باشد در نوشتن شير شير

آن يکى شير است کادم مى خورد و ان ديگر شير است کادم مى درد

«١» و من هذا الباب الجواب الصواب من علاقته الانبياء و الأولياء ببعض امور الدنيا، كقوله: «اخترت من دنياكم ثلاثا: الطيب، و النساء، و قره عيني الصلاه» «٢» فإنه بقريته شاهد الحال و سياق المقال تكون علاقته صلى الله عليه و آله و سلم بها ليس من حيث هي و المحبوبيه النفسيه بل من حيث التبعيه الغيره و الوصله و التوصل إلى الجهات الدينيه لا-الدينويه و الوجوه الاخويه لا النفسيه الحيوانيه.

و من جمله المتشابهات من بعض الجهات قوله تعالى اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ «٣».

منها: من جهه ما نقل عن بعض الزنادقه من الايراد على على عليه السّلام بأن المطلوب من قوله اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ان كان حاصلًا كما زعمتم فلا-وجه لتحصيل الحاصل، و إن لم يكن فهو مناقض لدعوى كونكم على الهدايه و الصراط المستقيم، فأجابه عليه السّلام بأن المطلق فيما حاصل الاستدامه و الدوام لا إيجاد الاعدام، و لعلّ من هذا الباب تأويل استغفار الانبياء من الذنوب و ستر

(١) لكلمه «شير» بالفارسيه عدّه معان، منها: حليب، أسد، ..

و مراد الشاعر أنّه لا تقس عمل المحسنين بنفسك، حتى لو كتب «شير، شير» فمع أن لفظها واحد، إلّا أنّ الاولى تعنى ذلك الذى

يشربه الانسان، و الثانيه تعنى ذلك الذى يمزق الانسان.

(٢) الوسائل: ١/ ٤٤٢ ح ١١ و ١٢.

(٣) الحمد: ٦.

مجموعه مقالات، ص: ٤٣١

العيوب.

و قوله تعالى وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا «١» و طلب الاستعاذه من وساوس الشيطان بالمعوذتين، و بقوله تعالى وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ «٢» فإنه مناف لعصمتهم و لقوله تعالى لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا «٣».

و منها: قوله تعالى: حكاية عن الكليم عليه السلام رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي «٤» و قوله تعالى وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصِحُ مِنِّي لِسَانًا «٥» الآيات و هى متشابهات من جهات:

أحدها: من جهه طلب شرح الصدر الموهوم لعدم المدفوع بكونها لطلب الاستمرار و مزيد البركه و الآثار لا لطلب المعدوم فى المضمار.

و ثانيها: من جهه وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي الموهوم ولكنه لسانه و منقصه بيانه، و أفصحيه من هو دونه فى رتبه الرساله كما فى تفاسير العامه العمياء «٦».

و تندفع هذه الشبهه أيضا: إما بما سبق سيما بقريته السياق و اتحاد النسق لقوله تعالى رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي - إلى آخر -

(١) طه: ١١٤.

(٢) المؤمنون: ٩٧ - ٩٨.

(٣) النحل: ٩٩.

(٤) طه: ٢٥ - ٣١.

(٥) القصص: ٣٤.

(٦) تفسير القرطبي: ١١/ ١٩٢ - ١٩٣، الدر المنثور: ٥/ ٥٦٧.

وَاجْعَلْ لِي وَزيراً مِنْ أَهْلِي هـ أَزُونَ «١» من أنه الاستمرار دوام الامر الموجود لا- لطلب الامر المعدوم. و إما بأن المراد من حل عقده اللسان بقرينه يفقهوا قولي كشف حجب القلوب القاسيه و مضائق الصدور الفاسده عن ادراك محاسن لسانه

و بدیع بیانه المحجوبه أنوارها عن الناس بواسطه «الوسواس الخناس مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ» (۲).

و اما افصحیه من هو دون الکلیم علیه السّلام کهارون فکأشجعیه أمير المؤمنین علیه السّلام و أفصحیته من الرسول الامین صلی الله علیه و آله و سلم، فبمعنی أن هذه المزیه و الاکثار لیست إلا من حیث البروز و الاظهار، لا من حیث القدره و الاقتدار، و من المعلوم أن کل معرف أخفی من معرفه، و کل مصدّق أخفی من مصدقه، و کل مدّع أخفی من شاهده.

و لما كان هارون النبی وزیر موسی و شاهده و معرفه و مصدّقه فلا جرم أن يكون فی مقام الاظهار لا الاقتدار أفصح منه لسانا، و أظهر بیانا، و أصدق برهانا، و أوثق عند الناس اطمئنانا.

و فی البحار، عن الصدوق: عمّن حدّثه أن عقده لسان الکلیم علیه السّلام إنما كان من شدة استحيائه أن یکلم عدوّ الله فرعون بلسانه الذی کلم الله (۳).

و من المتشابهات: من جهات قوله تعالى فی سوره ص وَ هِيلُ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيَّ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَحْفَ خَضِيمَانِ بَغِيٌّ بَعْضُهُمَا عَلَيَّ بَعْضُهُمَا عَلَيَّ بَعْضٌ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تَشْطَطْ وَ اهدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تَشَعُّ وَ تَشَعُونَ نَعَجَهُ وَ لِي نَعَجَهُ وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ

(۱) طه: ۲۵ - ۳۱.

(۲) اقتباس من سوره الناس: ۴ و ۵.

(۳) علل الشرائع: ۶۷ ح ۳.

مجموعه مقالات، ص: ۴۳۳

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجْتِكَ إِلَى نَعَاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَيَّ بَعْضٌ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ

خَرَّ رَاكِعًا وَ أَثَابَ «١» الآيات على ما فى تفسيرها غير الصّافى حتى الصّافى من الشبهات و المتشابهات، و التأويل بأحد وجوه:

منها: أنّه خطّر على قلب داود من باب الخطرات القهريّه حتى على النفوس الملكيه التى لا ثبات لها حتى ينافى العصمه بأنّه اعلم من خلق الله، و اصبرهم على التكاليف الشاقّه و البلاء، و أحكمهم و اعدلهم و أنصفهم فى العدل و الانصاف، فأنزل الله عليه الملكين ليمتحناه و يفتنناه فى دعوى خصمين بغى بعضهما على بعض، فعجل داود عليه السّلام بالحكم بعلمه على المدعى عليه قبل تحمّل السؤال عنه و الاستعلام منه، فافتنناه و امتحنناه من قبل الله تعالى بأن مقتضى الأعلميّه و الأحكميه و الاصبريه و الاعدليه و الانصفيه هو تحمل السؤال، و مداراه الجهّال، و عدم الاستعجال فى الحكم بالأبطال، و ان كان أعلم بحق المقال و حقيقه الحال، من قبل ذى الجلال، كسائر موارد الوحي و الاستنزال، لمزيد العزّ و الاجلال، لا لرفع الجهل و الضلال فإنّه ضلال و محال.

و منها: أنّه لما علم أن سيكون له من امرأه سليمان النّبى عليه السّلام عجل فى خطبتها قبل أن يخطبها اوريا فتعسر عليه تزويجها، و قد كان تحته تسع و تسعون زوجة غيرها، و لم يكن لأوريا زوجته، فأنزل الله عليه الملكين بالافتتان و الامتحان بأن يؤثّر بها على نفسه عليه السّلام، ثمّ لما مات اوريا [امر] بتزويجها.

(١) ص: ٢١-٢٤.

مجموعه مقالات، ص: ٤٣٤

تزوجها لكى لا يكون على أمته حرج فى تزويج المتوفى عنها زوجها، و كان هو أول من تزوج بالمتوفى عنها زوجها بهذا الامر الامتحانى، و كانت المرأه قبله تقعد بعد فوت زوجها حتى تموت.

كما ان النّبى صلى

اللّٰه عليه وآله وسلم امتحن بالإيثار على نفسه تزويج زيد ما اهدى اليه النجاشي (١) مع علمه صلى الله عليه وآله وسلم بأنها مقدّره له في عداد زوجاته بقوله تعالى فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَا لَكِنِّي لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا (٢) وهذا الأمر المقدر الذي كان يعلمه النبي صلى الله عليه وآله وسلم هو المراد مما كان يخفيه النبي صلى الله عليه وآله وسلم بقوله تعالى وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ (٣) لا ما اتهموه و افتروا به على النبي صلى الله عليه وآله وسلم من أنه هوى امرأه زيد و كان يخفى في نفسه خوفاً من ان يعيروه، فأنزل الله تعالى في تنزيهه مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا (٤) و لهذا قيل فيه صلى الله عليه وآله وسلم: و الله لو كان يخفى شيئاً لأخفى هذه الآية.

و عن البيضاوى «٥» و المجمع «٦» في قصه داود عليه السلام تأويلات اخر بعيدة عن ساحه قرب الانبياء و تنزيههم.

(١) لا يخفى أنّ زوجه زيد بن حارثه هي زينب بنت جحش و هي بنت عمّه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.

و ليست من إهداء النجاشي، انظر: تنزيه الأنبياء: ١١٠.

(٢) الأحزاب: ٣٧.

(٣) الأحزاب: ٣٧.

(٤) الأحزاب: ٣٨.

(٥) تفسير البيضاوى: ٤٣ / ٥.

(٦) تفسير مجمع البيان: ٣٥٣ / ٨ - ٣٥٤.

مجموعه مقالات، ص: ٤٣٥

منها: أنه ودّ ان يكون له

ما لغيره و أمثاله، فتبَّهه الله تعالى بهذه القصة فاستغفر و أناب.

و منها: أنه خطب مخطوبه اوريا أو استنزله عن زوجه على وجه مباح كما واسى المهاجر و الانصار بهذا المعنى و ان كان بالنسبه إلى الانبياء خلاف الاولى فعوتب على ترك الاولى.

و منها: ان قوما قصدوا قتله فتسوّروا المحراب و دخلوا عليه فوجدوا عنده اقواما، فاحتالوا بهذا التحاكم، فلما علم بمفاد غرضهم هم أن يقتلهم و ينتقم و يترك الاولى - و هو العفو - فظن ان هذا ابتلاء من الله تعالى، فاستغفر ربّه و أناب و عفى عنهم، ثم إن الخوف و الفزع و الخشيّه من هذا الافتتان و الامتحان المشار إليه بقوله تعالى فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ «١» الآية، و قوله تعالى وَ تَخَشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ «٢» متشابه آخر من جهه اخرى، و تأويله: ان ذلك الخوف من الناس ليس على الأمر الدينوى، بل أنما هو على الأمر الدينى، اما من جهه الاشفاق على نفسه صلى الله عليه و آله و سلم من تحمل تلك المشاق العظيمه من التكاليف و الاتهامات الشاقه خصوصا على النفوس القدسيه المقدسه بقدس الله الراجع اتهامه إلى الله تعالى و انتهاك حرماته و جاهه أو من جهه الاشفاق على الامه من ان يرتدوا على ادبارهم بإعابه انبياء الله و اتهامهم و إيدائهم و الافتراء عليهم بما يوجب الخسف و المسخ و نحوهما.

و عن على عليه السلام: من حدث بحديث داود على ما يرويه القصاص جلده

(١) ص: ٢٢.

(٢) الأحزاب: ٣٧.

مجموعه مقالات، ص: ٤٣٦

مائة و ستين جلده و فى الخبر: بحدين: حدا للنبوه، و حدا للإسلام «١».

و منها: جواب موسى عليه السلام لفرعون لما

قال له وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَتْ فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ «٢» حيث فسرها الخاصه «٣» تبعا للعامه «٤» بالجاهلين بأن الوكزه تفضى إلى القتل، أو الناسين أو المخطئين فى القتل، أو بما من العيون بالضلال عن الطريق بوقوعى إلى مدينه من مدائنك، و كل منها بظاهره مناف لمحكّمات عصمه الانبياء و تنزيههم عن كل نقص و خطأ فالصواب فى الجواب الرجوع إلى محكمات الكتاب التى هى ام الكتاب أو تأويله بالضالين عن طريق الباطل و الدين العاطل، و عن طريق الاتهام بالقتل و الكفر لعدم كون الوكزه من الاسباب العاديه للكفر و القتل، بل افضاءها إلى القتال من خوارق العاده التى ينبغى عدّها من معجزات النبوه لا من اسباب القتل و الكفر.

و المراد من تفسير العيون بالضال عن الطريق بوقوعى إلى مدينه من مدائنك و ألا لم يصلح عذرا للقتل و لا تنزيها عن النقص، و حينئذ يكون الجواب بالضالين عن قوله تعالى وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ «٥» نظير الجواب بقوله: و أنا من الكافرين بالباطل من طريقك أو دينك أو انتهاك إيأى بالقتل و الكفر، و هو نوع من التجنيس و انواع البديع، او المراد: أنا من الجاهلين بنعمتك، أى: لم أر لك نعمه و لا دنيا حتى أكون من الكافرين بها أو من الجاهلين بكون القاتل الوكزه، أى: لم

(١) تنزيه الأنبياء: ٩٢، قصص الأنبياء: ٢٠٣ ح ٢٦٣.

(٢) الشعراء: ١٩ - ٢٠.

(٣) مجمع البيان: ٧ / ٣٢٤ - ٣٢٥.

(٤) الدر المنثور: ٦ / ٢٩١.

(٥) الشعراء: ١٩.

مجموعه مقالات، ص: ٤٣٧

□
أر الوكزه قاتله القبطى، بل الله قتله اعجازا على يدي.

و منها: قوله تعالى فى سورة النمل و القصص وَ أَنْ

أَلْتِي عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَرُ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ ﴿١﴾ إِنِّي لَأَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ ﴿٢﴾. من جهة ان توليّه من غير تعقب و رجوع خوفا من رؤيه الجان منافع لمرتبته النبوه و كمال توحيده، و تأويله: ان توليّه بسرعه ليس لخوفه من صيوره عصاه جانا، بل لعلمه ان ذلك من معجزات رسالته و آيات بعثته، فولّى مسرعا إلى البعته و تبليغ الرساله إلى فرعون و ملئه خوفا من التواني و التراخي في تكليفه و تبليغه و المسارعه في الطاعه من أكمل مراتب الاطاعه و الفناء في الله، و المجاهده في سبيل الله.

أو تأويل خوفه عليه السلام بأنه من مقتضى قوته البشريه التي لا تطيق مخاوف غضب الجبار و آيات غضبه و اعاجيب آياته، أو لأجل تعليم الناس إراءه طريق الفرار و المناحل مما لا يطاق، فقد ورد أنه لما أمروا لحضور الموعد و ان يحشر الناس ضحى ليشهدوا الغالب و المغلوب و يشاهدوا عظمه و غلبه آيه موسى عليه السلام فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿٣﴾ من أسباب السحر و آلاتها و احبالها و كادت تبلع جميع من فى الارض و ما عليها من الدور و الدهور فَأَلْقَى السَّحْرَهُ سَاجِدِينَ ﴿٤﴾ و غشى على فرعون و جنوده، و فزع الناس فى الفرار من دهشه تلك الحيه حتى هلك بتراكم الزحام منهم عشره آلاف و كادوا ان يهلكوا

(١) القصص: ٣١.

(٢) النمل: ١٠.

(٣) الشعراء: ٤٥.

(٤) الشعراء: ٤٦.

مجموعه مقالات، ص: ٤٣٨

جميعا، كما فى الصافى «١» فى سوره الشعراء، بل فى البحار «٢»: عن ابن عباس:

قتل فى الهزيمه و وطى بعضهم

بعضاً خمس و عشرون الف، و انهزم فى من انهزم فرعون عازبا عقله مستطلقا بطنه فى يومه هذا أربعمائه جلسه و فى الايهام الاخر على الدوام إلى ان هلك فى كل يوم و ليله اربعين جلسه، و التقم الثعبان من حبالهم و عصيهم ستين بعيرا.

و منها: قوله تعالى فى آدم و حواء دَعَا اللّٰهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَتَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللّٰهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ «٣» و تأويله بأحد الوجوه على سبيل منع الخلو:

إمّا بإرجاع ضمير جَعَلَا إلى ما فى بطن من بطون حواء من صنفى الذكر و الانثى، كما روى عن الرضا عليه السّلام «٤» فى جواب المأمون.

و أمّا بتأويل الجعل بالمال و العاقبه و الرضا بالقدر و القضاء، و الصبر على البلاء و الابتلاء، لا اختيار الشركاء و الاعداد.

و أمّا بتأويل الشرك إلى تربيته أولادهما المشركين أو تسميتهم بعبده الشيطان و الاصنام، كعبد الحارث و عبد العزى، لكن لا للجهل و الغرور و الاغراء، بل التسليم بالقدر و القضاء، و على ما ينزل من السماء من البلاء و الاسماء، و من شبهات تحريف الكلام عن مواضعه تفسير أسرّ من قوله تعالى:

(١) تفسير الصافى: ٣٥-٣٦ / ٤.

(٢) البحار: ١٣ / ١٢١.

(٣) الأعراف: ١٨٩ - ١٩٠.

(٤) عيون اخبار الرضا عليه السّلام: ١ / ١٩٥ ح ١.

مجموعه مقالات، ص: ٤٣٩

وَ إِذْ أَسْرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا «١» بتحريم ماريه القبطيه على نفسه «٢» لأجل عائشه و حفصه و إنبائه بأن أباهما أبا بكر و عمر يلىان الأمر و يملكان من بعده إلى آخر تفسير السرّ و الإنباء بما ينافى شواهد حل النبى صلى الله عليه و آله و سلم

و النبوه و الابناء، و كون السرّ النبي و نص في خلافتها المخالف لمذهب الفريقين كما لا يخفى، بل أسرّ النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فِي التّنزِيل الذي نزل به جبرئيل كرازا سرا في حجه الوداع، و علانيه في يوم الغدير، انما هو تبليغ الولاية في على عليه السّلام و ان أبا بكر و عمر يقبلوا لك الامور و ينقلبوا على أعقابهم القهقري في غضب الخلفه ظلما و غدرا و كفرا، كما رواه المجلسي «٣» في كتاب الفتن و المحن: عن حذيفه اليماني، قال: لما استتم النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فِي حجه الوداع، و عرف الناس ما يحتاجون إليه، و أقام لهم مله إبراهيم عليه السّلام، و أزال عنهم ما أحدثه المشركون بعده، و ردّ الحجّ إلى حالته الاولى، دخل مكة فهبط جبرئيل بأول سورة العنكبوت الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا- إلى قوله- سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ «٤» فقال: ما هذه الفتنة؟

فقال جبرئيل: ان الله يقرئك السلام و قال: إني ما أرسلت نبيا قبلك إلا أمرته عند انقضاء أجله أن يستخلف على أمته من بعده من يقوم مقامه، و يحيى سنته و أحكامه- إلى قوله- فدعا رسول الله عليا فخلا به يوم ذلك و ليلته، و استودعه العلم و الحكمه، و عزّفه ما قال جبرئيل، و كان ذلك في يوم عائشه، فقالت: يا رسول الله لقد طال استخلاؤك بعلي منذ اليوم! فأعرض عنها، فقالت:

(١) التحريم: ٣.

(٢) مجمع البيان: ١٠ / ٥٦.

(٣) بحار الأنوار: ٢٨ / ٩٥-٩٦.

(٤) العنكبوت: ١-٤.

مجموعه مقالات، ص: ٤٤٠

لم تعرض [عني] بامر لعله يكون لي صلاحا.

فقال: صدقت و ايم الله أنه لأمر صلاح لمن استعده الله بقبوله و الايمان

به، و قد أمرت بدعاء الناس اليه جميعا، و لتعلمين إذا قمت به في الناس.

قالت: و لم [لا] تخبرني به الان لأنتقدم بالعمل به و الأخذ بما فيه الفلاح؟

قال: سأخبرك سرًا فلا تفشيه، فإن أفشيتيه و لم ترعيه كفرت و حبط عملك.

فضمنت حفظه و إخفاء سرّه فأخبرها بأن عمري قد انقضى، و أمرني ربّي أن أستخلف عليا على الناس كما استخلف الأنبياء قبلي أو صيائهم فلا تفشيه إلى أن يأذن الله بالقيام به، فلم تلبث أن أفشت سرّ النبي صلّى الله عليه و آله، و أخبرت حفصه، و أخبرت كل واحد أباهما، فاجتمعا و أرسلا إلى جماعه الطلقاء و المنافقين فاخبروهم بالسرّ و الأمر، فتعاهدوا و تعاندوا و تخالوا على كتابه الصحيفه الملعونه على القتل و الاغتيال و الغدر، و إلقاء السم، و نقض العهود، و أن ينفروا بناقه النبي صلّى الله عليه و آله و يغيروا و يبدلوا و يحرفوا، إلى غير ذلك من الفتن و الدسائس و البدع التي اضمروها و أحدثوها.

و منها: قوله تعالى وَ لَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ * «١».

أقول: ظاهر هذه الآيات كالروايات الواردة في تفسيرها من المتشابهات، المخالفه لفروع العقل و النقل، و محكمات الكتاب و السنه، من عصمه الأنبياء و الاصطفاء من جميع المناقص الخلقية و اللاخلقية، و السهو و النسيان و الجهل و النقصان، بقوله تعالى إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ «٢»

(١) البقره: ٣٥.

(٢) آل عمران: ٣٣.

مجموعه مقالات، ص: ٤٤١

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا «١» و تفضيله على الملائكه بجعله مسجودا لهم و خليفته و حجته و مفروض الطاعه عليهم بالرئاسه الكليه العامه التامه الالهيه، بحيث كان مخالفه ابليس لأمره و الاستكبار عليه مخالفه لله، و

كفرا بالله تعالى، فمن خصّه الله تعالى بتلك الصفوه العليا والولاية الكبرى، و [جعل] مرآه لصفاته العظمى و مظهرها لأسمائه الحسنى كيف يصحّ منه مخالفه نهى الله تعالى و ترجيحه طاعه عدو الله على طاعه الله المرجوح، الذى هو أقبح و اكفر و افحش من مخالفه ابليس، و كان نقضا لغرض الحكيم و حكمته و حجته و معذره لإبليس فى مخالفته؟ و هل هو إلّا من خزانه عقل العامه العمياء تعالى الله و خلفاؤه عمّا يقول الظالمون علوا كبيرا.

مضافا إلى ان الشجره الخبيثه المحرمه خلقها فى الجنه مناف للحكمه، و لو حرمت على آدم لحرمت على العالم، فمن احلها بعد و من نسخ و لما نسخ حرمتها إلى غير ذلك من المنافيات العقلية و الثقليه القطعيه المنعيه بقواعد التعادل و التراجع لطح تلك الروايات بالضعف و الشذوذ و موافقه العامه و القضييه فان الرشد فى خلافهم، أو تأويلها بما يأول به الآيات المتشابهات لكن لا يحمل النهى على النهى التنزيهى و المعصيه على ترك الاولى، أو كونها فى الجنه فى غير دار التكليف فإن ذلك و ان خفت من لزوم المعصيه و العقوبه إلّا انها لا تخلو من النقص و المنقصه و قبح ترجيح المرجوح، بل التأويل الأنسب و الاقرب المعين من الشواهد حالهم القطعيه، و قرائن أحوالهم المرضيه، أن يكون النهى عن تناول الشجره نهى إرشادى، كنهى الطبيب المريض من السفر الراجح، و الصوم المندوب، لما فيه من التعب و العناء و الراجحه الدينويه البدنيه مع الغض عن

(١) البقره: ٣١.

مجموعه مقالات، ص: ٤٤٢

الجهات الدينيه و الفوائد الكليه الراجحه المخالفه من المرجوحيه و المحظوره الاخرويه، لأن الشجره المنهيه كانت من دار الهبوط

إلى الأرض و تحمل مشاقها و عنائها و بلائها المقرره لأنبياء و الاولياء من العباده و الرياضه و الشهاده و المجاهده و قوه المقاومه مع شياطين الانس و الجن و التناكح و التناسل و لوازم البشريه، لا- من دار الخلود مع الملائكه فى الجنه و نعيمها و روحها و ريحانها و لَقَدْ صِدَقَ عَلَيْهِمِ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ «١» مَا نَهَاكُمْ رَبُّكُمْ عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونُوا مِنَ الْخَالِدِينَ «٢» فافهم و استقم و تدبر و اعتبر.

و منها: قوله تعالى فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ* «٣» تأويله: من الظالمين بنفسك، لكن لا بنقصها و وضعها فى غير محلها من العاده الدينيه، بل بنقصها و وضعها فى غير محلها من الراحة البدنيه الدنيويه المعده لها من النعيم، و تبعيدها عن ساحه قرب الكريم إلى دار التعب و العناء و البلاء العظيم، التى أهونها ابوته و مقاومته و مجاهدته و مجالسته و مقابله و محاجته الظالمين، مثل: قابيل و أولاده، و ابليس و جنوده، فاختيارهم العناء على الراحة، و البلاء على العافيه، توجيهها للمصالح الكليه النوعيه على الراحة الشخصيه الجزئيه، ليس من العصيان، و لا- من تركك الاولى و النقصان، بل من «أفضل الأعمال أحمرها» «٤» و «أمرنا صعب مستصعب لا يتحمّله إلا نبي مرسل أو مؤمن امتحن الله قلبه للايمان» «٥» كما كان

(١) سبأ: ٢٠.

(٢) الأعراف: ٢٠.

(٣) البقره: ٣٥، الأعراف: ١٩.

(٤) الأربعون حديثا للشيخ البهائى: ٤٥٢.

(٥) بصائر الدرجات: ٢٢ ح ٧.

مجموعه مقالات، ص: ٤٤٣

النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله اِذَا صَلَّى قَائِمًا عَلَى أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ حَتَّى تَوَرَّمَتْ وَ اصْفَرَّ وَجْهَهُ، وَ يَقُومُ اللَّيْلَ حَتَّى خُوطِبَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى طه
مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى «١»

و كان يؤثر على نفسه حتى نزل وَ لَا تَبْسُطُ لَهَا كُلَّ الْأَبْسُطِ فَتَقْعِدَ مَلُومًا مَحْسُورًا «٢» و من سننه المستمره فى أوصيائه أنه لم يأكل الحنطه قط، و ما شبع من الشعير قط، فافهم و استقم و تدبر و اعتبر جدا.

و منها: قوله تعالى فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِمَا عَلَىٰ هُمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ «٣» الآية، تأويله: لأنهما بأكل زاد الدنيا و سفر الهبوط إلى السفلى استحكمت فيهما القوى البشريه و الصلابه الجسميه، فترزع عنهما قهرا لطافه الروحانيه و ألبسه الجنانيه، كترزع لباس الحضر لمريد السفر، و الصيف فى الشتاء، و لباس الزينه لمريد الاستحمام بالحمام.

و منها: الخروج من الجنه و الهبوط إلى الارض فى قوله تعالى وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ «٤» و قوله تعالى يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّ كَمَا أَخْرَجَ أَبْوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا «٥» تأويله أنه ليس من باب الالهانه، بل من باب ترجيح المصلحه الكليه النوعيه فى الخروج على الراحة الجزئيه الشخصيه فى البقاء، و الخروج عن ساحه قدس الجنان مقدمه التوصل إلى اخراج العدو الخبيث المخبت الشيطان عن قرب حضره الرحمن، كالخروج من

(١) الاحتجاج: ١/ ٥٢٠. و الآية فى سوره طه: ١-٢.

(٢) الاسراء: ٢٩.

(٣) طه: ١٢١.

(٤) البقره: ٣٦.

(٥) الأعراف: ٢٧.

مجموعه مقالات، ص: ٤٤٤

المسجد و المحراب لا خراج الكلاب، و قطع الصلاه لدرك ما هو افضل الفردين من جمعه أو جماعه، أو مدافعه الاخبثين، أو مهاجره الهجرتين، و كخروج الحسين عليه السلام عن جوار الحرمين، فافهم و استقم و تدبر و اعتبر.

و أما ورد فى قوله تعالى وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ «١» من يشبه التخطئه و

العصيان بالشرك و شرب الخمر، و قتل النفس المحترمه، و الافتتان بالزانيه، فمردود بالضعف و الشذوذ، و موافقه العامه، و مخالفه الأدله الاربع من الكتاب و السنه و الاجماع و العقل على ما فى تفسير العسكرى «٢» و عيون الأخبار «٣» و عقائد الصدوق «٤»، و ليست من الرموز و لا- المتشابهه حتى يحتاج إلى تأويل الملكين بقراءه الملكين بكسر اللام، أو تأويلهما بالقوتين العلامه و العماله كما تكلفه بعض المتصوفه جمعا بين النصوص.

و من جمله المتشابهات، بل المتناقضه ظاهرها قوله تعالى وَ إِنْ تُصَبِّهُمُ حَسَنَةً يَقُولُوا هَٰذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِنْ تُصَبِّهُمُ سَيِّئَةً يَقُولُوا هَٰذَا مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ «٥»، و قوله تعالى مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ «٦».

و حاصل ما عن المعصوم فى تفسير القمى «٧» تأويله: بأن الخير و الشر

(١) البقره: ١٠٢.

(٢) التفسير المنسوب للإمام العسكرى عليه السلام: ٤٧٢-٤٧٥ ذ ح ٣٠٤.

(٣) عيون أخبار الرضا عليه السلام: ١/٢٦٦ ح ١.

(٤) اعتقادات الصدوق (ضمن مصنفات الشيخ المفيد): ٩٦.

(٥) النساء: ٧٨.

(٦) النساء: ٧٩.

(٧) تفسير القمى: ١/١٤٤-١٤٥.

مجموعه مقالات، ص: ٤٤٥

التكويني كالرحمه و العقوبه، و النعمه و النقمه، و السراء و الضراء، النازله من السماء كل من عند الله، و مستند إلى فعله و مشيئته و القدر و القضاء و ان استفاد اسبابها المستحقه لها من الطاعه و العصيان، و الايمان و الشكر و الكفران، إلى الخلق، و الخير و الشر التكليفى بالحسنه و السيئه بمعنى الطاعه و المعصيه فبالعكس كلها مستنده إلى الخلق و ان كان اسبابها من العلم و القدره و العقل و الاختيار و آلات

عليه السّلام: «سمع هؤلاء شيئاً ولم يضعوه على وجهه، إنّما كان رسول الله صلّى الله عليه وآله قاعداً ذات يوم [هو] و على عليه السلام، إذ سمع قائلاً يقول: ما شاء الله و شاء محمد صلّى الله عليه وآله، و سمع آخر يقول: ما شاء الله و شاء على عليه السلام.

فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: لا تقرنوا محمد صلّى الله عليه وآله و علياً بالله عزّ و جلّ، و لكن قولوا: ما شاء الله، ثم شاء [محمد، ما شاء الله ثم شاء] على، على ان مشيئته هي القاهره التي لا تساوى و لا تكافأ و لا تدانى، و ما محمد رسول الله صلّى الله عليه وآله و في الله و في قدرته إلّا كذبابه تطير في هذه الممالك الواسعه، و ما على في الله و في قدرته إلّا كبعوضه في جملة هذه الممالك مع أنّ فضل الله على محمد صلّى الله عليه وآله و على عليه السّلام هو الفضل الذي لا يفي به فضله على جميع خلقه من أول الدهر إلى آخره» «٢».

و منها: قوله تعالى وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ «٣» حيث ان عمومه يستلزم التسلسل الباطل في العالم و الاعلم و حلّ هذا الاشكال: ان معنى ذى العلم هو سلسله الممكنات المركبات من البارى و الذوات، و العليم هو العليم بالذات لا بالمعاني و الصفات، أعنى: الذات البسيطة التي صفاته من العلم و القدره و الحياه عين الذات فكما أنّه واجب الوجود بالذات واجب الوجدان و اليجاد و العلم و القدره و الحياه بالذات لا بالغير حتى يستلزم التسلسل الباطل و لا بنفسه، بمعنى

أنه الفاعل و القابل و المنفعل حتى يلزم التركيب و الدور الباطل ايضا، بل بمعنى ان ذاته البسيطة بسيطه مجردة حتى عن التقيد بالذات و الصفات، فذاته عين صفاته

(١) البقره: ٢٦.

(٢) التفسير المنسوب للإمام العسكري عليه السلام: ٢٠٩ - ٢١٠.

(٣) يوسف: ٧٦.

مجموعه مقالات، ص: ٤٤٧

و صفاته عين ذاته، فوصفه بذاته لنفى التعطيل لا لأجل التحصيل.

و منها: قوله تعالى وَ أَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ «١»، قَالَ يَا بَنَ أُمَّ لَأ تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَ لَأ بِرَأْسِي «٢» و أحسن ما قيل فى تأويله ما فى البحار «٣»: عن الصدوق: أخذ برأس نفسه و لحيه نفسه على العاده المتعارفه للناس اذا اغتم [أحدهم] بمصاب عظيم أخذ برأسه و لحيته و لطم على رأسه و خذه و صدره و فخذه معاينا ماضيه تعريضا لامته من باب «إياك أعنى و اسمعى يا جاره» فإنه من دأب الحكماء و البلغاء و ابلغ فى التبليغ، فإن الامه [بمنزله] الأغنام، و أبرهم و راعيهم النبى صلى الله عليه و آله و الامام [و هما أحق] بالاغتمام.

و قال السيد: أجرى موسى اخاه هارون مجرى نفسه لأنه كان اخاه و شريكه و من يمسه من الخير و الشر ما يمسه، فصنع به ما يصنع الرجل بنفسه فى احوال [الفكر و] الغضب، فهذه الامور تختلف باختلاف العاده، فقد يكون ما هو اكرام فى بعضها استخفافا فى غيرها، و بالعكس «٤».

و من الآيات المتشابهات فى الجبر: قوله تعالى يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ* «٥»، و ما أشبهها، و قد أولها الامام على بن محمد الهادى عليه السلام بوجهين:

أحدهما: [إخبار] بالقدره على هدايه من يشاء، و ضلال من يشاء، و إذا

أَجْبِرْهُمْ بِقُدْرَتِهِ عَلَى أَحَدِهِمَا لَمْ يَجِبْ لَهُمْ ثَوَابٌ، وَ لَا عَلَيْهِمْ عِقَابٌ، وَ بَطَلَتْ مَوَاعِيدُ السَّنَةِ وَ الْكِتَابِ.

الثانى: تأويل الهدايه بالتعريف، أى يعرفهم الهدايه و الضلال، كقوله تعالى:

(١) الأعراف: ١٥٠.

لارى، سيد عبد الحسين، مجموعه مقالات، در يك جلد، مؤسسه المعارف الإسلاميه، قم - ايران، اول، ١٤١٨ هـ ق

مجموعه مقالات؛ ص: ٤٤٧

(٢) طه: ٩٤.

(٣) بحار الأنوار: ١٣ / ٢٢٠.

(٤) تنزيه الأنبياء: ٨٠.

(٥) فاطر: ٨.

مجموعه مقالات، ص: ٤٤٨

وَ أَمَّا تَمْوُدٌ فَهَدَيْتَاهُمْ أَى عَرَفْنَاهُمْ «١».

قيل: هل فَوَّضَ اللَّهُ إِلَى عِبَادِهِ أفعالهم؟

قال عليه السّلام: هم أضعف من ذلك و أقلّ.

قيل: فجبرهم؟

قال عليه السّلام: هو أعدل من ذلك و أجلّ.

[قيل:]: فالتفويض شرك بالله، و الجبر ظلم على الله.

قال عليه السّلام: لا جبر و لا تفويض، بل أمر بين الأمرين.

قيل: فما أمر بين الأمرين.

قال عليه السّلام: وجود السبيل إلى اتيان ما أمروا به، و ترك ما نهوا عنه» (٢).

□
قوله تعالى أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ (٣) و الحيلولة بإتمام الحججه البالغه بأن لا يعلم الحقّ باطلا و الباطل حقا، أو بالألطف الخاصه المقربّه إلى الطاعه و المبعده عن المعصيه، زائدا على الأمر و النهى، أو بفسخ العزائم و نقض الهمم (٤)، أو بأعلميته بما فى قلوبنا منا، أو بشرح الصدور و غمّتها.

إلى هنا جفّ قلمه الشريف، فى هذا الكتاب المنيف، الذى عباراته تنبيه و إرشاد، و هدايه و رشاد، من رغب فيه فقد رشد و هدى و من رغب عنه فقد ضلّ و غوى، و السلام على من اتّبع الهدى، و خالف الهوى، و اجتنب ما يوجب الردى.

(١) تحف العقول: ٤٧٥. و الآية: فصلت: ١٧.

(٢) العدد القويّه: ٢٩٨ ح ٣٢.

(٣) الأنفال: ٢٤.

(٤) فى الأصل: و نضم البهائم، و

ما أثبتناه وفقا لما ورد عن أمير المؤمنين عليه السّلام في نهج البلاغه: ٥١١ ح ٢٥٠ (قصار الحكم) حيث قال عليه السّلام: عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم، و حلّ العقود، و نقض الهمم.

مجموعه مقالات، ص: ٤٥١

١٠- عرفان السلماني بحقائق الإيمان (رساله في حب الدنيا)

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ٤٥٣

مقدمه التحقيق

الحمد لله ربّ العالمين، و الصلاه و السلام على أشرف الأنبياء و المرسلين، و على آله الطيبين الطاهرين.

و بعد:

من خلال استعراضنا للنصوص الكثيره الوارده في ذمّ الدنيا و التعلّق بها نجد أن هناك تقاطع واضح بين حبّ الله و حب الدنيا، فعند ما يكون حب الدنيا محورا للإنسان و قاعده له في سلوكه و تصرفاته فأنه يعمى الإنسان عن رؤيه الله تعالى أو حبه، حيث لا يمكن اجتماع ولاءين في قلب واحد، و الدنيا كما يصفها الإمام الصادق عليه السّلام: «كماء البحر من ازداد منه شربا ازداد عطشا» و هي كذلك التي تفرّغ الصلاه من معناها و الصيام من معناه و تفرّغ كلّ عبادته من معناها ..

و لهذا السبب نجد ان العلماء كتبوا المئات من الرسائل حول هذا الموضوع و أكدوا على حرمه حبّ الدنيا بالرغم من اختلافهم في تفصيلات هذه الحرمه.

و من هذه المؤلّفات نجد رساله حب الدنيا للسيد المجاهد عبد الحسين اللارى قدس سرّه و التي تحدّث فيها باسهاب عن حب الدنيا باعتباره (رأس كلّ خطيئه) و تحدّث عن بعض الشيعه الذين يعتقدون بأنهم سيردون الجنّه بدون حساب من خلال حديث (حبّ عليّ حسنه لا يضر معه سيئه) متناسين بذلك ما ذكره علماءنا الأعلام حول (شرطها و شروطها)، انها رساله على صغرها فهي غنيه بمعانيها و أفكارها، و هي جديره بالمطالعه و الدارسه.

مجموعه مقالات، ص: ٤٥٤

و قد اعتمدنا في تحقيق هذا الكتاب على طبعه حجريه، طبعت بطهران في سنة ١٣١٣ هـ على يد أكبر الطالقاني.

و قد حصلنا على صورته منها من مكتبه المرحوم الشيخ حسن نخبه الفقهاء العامّه في مدينه لار.

و أمّا عملنا فكان على النحو

التالى:

١- استنسخنا الكتاب على نسخه الخطيه.

٢- استخرجنا الآيات القرآنيه الشريفه و طابقناها مع القرآن الكريم و أثبتناها كما هى فى القرآن.

٣- استخرجنا الأحاديث و الروايات الوارده فى الكتاب و أرجعناها إلى مصادرها الحديثيه و صححناها وفقا للمصادر.

٤- ما أضفناه من المصادر أو من عندنا لاستقامه المعنى جعلناه بين [] .

و أخيرا: نتقدم بخالص الشكر و التقدير إلى الفاضل محمود البدرى الذى قام بتحقيق هذه الرساله الجليله.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين اللجنه العلميه للمؤتمر

مجموعه مقالات، ص: ٤٥٥

□

بسم الله الرحمن الرحيم

الكلام فى عقوبه حبّ الدنيا و سوء عاقبته، و تفصيل الكلام فيهما

انه اختلف علماءنا المخلصون بعد اتفاق النصوص و الفتاوى فى الجمله على حرمه حبّ الدنيا فى أنّ حرمته هل هى حرمه نفسيه كالزنا و شرب الخمر كما هو ظاهر النصوص، و عناوين محدّثيها، و صريح استاذ أساتيدنا الأعلام السيد على التستري طاب ثراه، أم حرمه غيريه، كحرمه المقدمات المفضيه إلى الحرام، من السعاه و الإعانه عليه، كما عليه استاذنا الروحانى الفاضل الهمدانى طاب ثراه؟ على قولين، بل عمل أكثر أصحابنا الغفله، و فاقا للعوام و الجهله على خرق هذين القولين، و ترتيب آثار الوجوب النفسى العينى التعينى عليه فى البين، بل كثيرا ما نرى منهم تقديم آثاره عند التعارض على آثار سائر الواجبات النفسيه المزاحمه له، كتقديم حفظ بيضه الاسلام على جميع الواجبات النفسيه المزاحمه له، حتى على نفوس الأنام، بل و كثيرا من المنهمكين فى حبّ الدنيا، و المقتحمين فى حطامها و رئاستها و زخارفها من يزعم وجوب ذلك عليه.

فالأقوال إذا ثلاثه، و تحقيق الحقّ منها يتوقف على تشخيص محل النزاع و منشئه و علاجه، و ثمره كلّ من الأقوال و نصوصه، و دلالاته و بيان عقوبات حبّ الدنيا و سوء عواقبه.

مجموعه مقالات،

فنعول: أما محل النزاع فتفصيل الكلام فيه أن يقال:

أما الدنيا فعباره عما عدا الآخرة من كل ما هو في معرض الفناء و عالم الزوال المقابل بكل ما هو خلافه، مما هو في معرض البقاء و عالم الآخرة من الصحة و الراحة، و العز و الجاه، و الرئاسة و السلطنة، و النساء و البنين، و الفناطير المُنقَطَرَة مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ «١».

و أما حبه فيختلف باعتبار كل من جهاته و موارده و مراتبه.

فأما من جهاته فباعتبار أن من الدنيا ما يحبه المكلف من جهة محض مقدّميته و موصليته إلى الطاعة، كحب الاستطاعة لمحض الحج، و النصاب لمحض الزكاة و المال لمحض الإنفاق و الصدقة و الكف عن الحرام.

و منه ما يحبه من جهة مقدّميته و موصليته إلى الحرام، كالرئاسة للجور و الظلم، و المال للإسراف و التبذير، و الزينة للشهره، و العلم للسمعه.

و منه ما يحبه لنفسه لأجل المقدّمته الموصلية إلى شىء.

و أمّا اختلافه باعتبار موارده، فمن حيث تعلّقه تاره بمبغوضات الشارع و منهياته، كحب الجور و الظلم، و تاره بمحوباته و مطلوباته، كحب العدل و الإحسان، و ثالثه بمباحاته، كحب الطيبات من المطاعم و المشارب و المناكح.

و أمّا اختلافه باعتبار مراتبه من حيث القوّه و الضعف فباعتبار أن ميل النفس إلى مثل الطعام اللذيذ؛ أما أن يكون على وجه يساوى الميل إلى ضده، أو

(١) آل عمران: ١٤.

يغلبه الميل إلى ضده، أو يغلب هو الميل إلى ضده اختياراً أو قهراً على وجه يبلغ حدّ العشق، و يسهل عنده تحمّل الآلام التي لا تطاق،

بل لا- يحسن بها حين اشتغال نار العشق كما كانوا يترصّدون إخراج السهام التي لا يطاق إخراجها من بدن على عليه السّلام أحوال صلّاته، و ذلك الحبّ في أوّل مراتبه المذكوره ضعيف، و في الثاني منها أضعف، و في الثالث قوى، و في الرابع أقوى.

و إذ قد عرفت اختلاف حبّ الدنيا باعتبار كلّ من جهاته و موارده و مراتبه، فاعلم: أنّ الذى هو محلّ النزاع من جهاته، فإنّما هو فى حبّه من جهه نفسه لا- من جهته مقدّمته و موصلته إلى شىء، لأنّ حكمه من جهه المقدّمه أنّما هو حكم ذى المقدّمه المترتب عليه، إن واجبا فواجب، و إن مندوبا فمندوب، و إن حراما فحرام، و إن مكروها فمكروه، فالدنيا التي هي مقدّمه الطاعه من حيث أنّه مقدّمه للطاعه عين الآخره و خارج عن منصرف نصوص ذمّ الدنيا، بل يصحّ سلبه عنه عرفا، بل ورد النصّ بحبّه شرعا.

و أمّا محلّ النزاع من موارده فإنّما هو فى الحبّ المتعلّق بمباحات الشارع لا- المتعلّق بمحوباته، فإنّه محبوب، و لا- المتعلّق بمبغوضاته فإنّه مبغوض عقلا و نقلا، كقوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «١».

و قوله عليه السّلام: «من أحبّ عمل قوم شاركهم» «٢».

و أمّا محلّ النزاع من مراتبه فهو الحبّ القوى بالدنيا الغالب على حبّ ضده

(١) النور: ١٩.

(٢) بشاره المصطفى لشيعة المرتضى: ٧٤، عنه بحار الأنوار ٦٨: ١٣٠ ح ٦٢ مفضّلا.

مجموعه مقالات، ص: ٤٥٨

□
الآخره، بل المفارق عنه عند التراحم و ترتيب الآثار على وجه يختصّ التأثير به دونه، كحبّ عمر بن سعد (لعنه الله) ملك الرى
«١» الموعود به على قتل الحسين عليه السّلام، حيث آثره على ملك

(١) الرّى- بتشديد الراء:- من بلاد فارس، لم تكن مدينه فى الشرق أعمر منها، و ان كانت نيسابور أكبر رقعته منها، و هى عجيبه فى الحسن و الجمال.

(٢) قال أرباب السير: و كان ابن زياد قد بعث عمر بن سعد- قبيل شهر المحرم- قائدا على أربعة آلاف إلى (ثغردستى) لأنّ (الديلم) قد غلبوا عليها، و كتب له عهدا بولايه (الرى و ثغردستى و الديلم) فعسكر ابن سعد فى (حمام أعين)، فلمّا كان من أمر الحسين عليه السّلام ما كان، دعاه ابن زياد و قال له: سر إلى الحسين، فإذا فرغنا ممّا بيننا و بينه سرت إلى عملك.

فاستعفاه عمر بن سعد من ذلك، فقال ابن زياد: نعم على أن تردّ لنا عهدنا الذى كتبناه لك، فلما قال له ذلك استمهله ابن سعد يوما، لينظر فى الأمر و يأتيه بالجواب فى اليوم الثانى.

فظلّ طوال ذلك اليوم بليته يستشير نصحاءه، فكلّهم نهاه عن الاقدام على حرب الحسين عليه السّلام، و ممّن أتاه ابن اخته حمزه بن المغيرة بن شعبه لمّا سمع بذلك، فقال له- ممّا قال:- «أنشدك الله أن لا تسير إلى الحسين، فتأثم و تقطع رحمك، فو الله لئن تخرج من دنياك و مالك و سلطان الأرض كلّها خير لك من أن تلقى الله بدم الحسين بن فاطمه».

فقال ابن سعد: أفعل و بات ليلته تلك قلقا مفكرا فى أمره و سمع فى اخريات الليل و هو يقول:

أ أترك ملك الرّى و الرّى منيتى أم أرجع مأثوما بقتل حسين

و فى قتله النار التى ليس دونها حجاب و ملك الرّى قره عينى

و عند الصبح أتى ابن زياد،

فقال له: «أيها الأمير، إنك قد وليتني هذا العمل وسمع به الناس، فإن رأيت أن تنفذه لى فافعل و تبعث إلى قتال الحسين من أشرف الكوفه من لست أغنى في الحرب منه، و سمى له أناسا.

فقال ابن زياد: لست أستأمرك في من أريد أن أبعث فان سرت بجندنا، و إلأ فابعث إلينا بعهدنا.

قال ابن سعد: فأتى سائر إليه غدا، فأقبل في أربعة آلاف حتى نزل بالحسين من الغد، أى: في اليوم الثالث من المحرم.

انظر: أنساب الأشراف للبلاذري ٣: ١٧٧، تاريخ الطبري ٥: ٤١٠، الكامل لابن الأثير ٣: ٢٨٣، مقتل الخوارزمي ١: ٢٤٠.

مجموعه مقالات، ص: ٤٥٩

و المجامع لحبّ ضدّه فضلا عن الأضعف المغلوب لضدّه عند التزاحم و ترتيب الآثار، كحبّ الحر للرئاسه، حيث آثر الآخره عليه عند التزاحم، و ذلك أمّا الصّحّه سلب الحبّ أو انصرافه عرفا عن غير ذى الأثر و التأثير، و هو الضعيف و الأضعف المفروضين إلى خصوص ذى الأثر و التأثير، و هو القوى المفروض كصّحّه سلب الدنيا عرفا أو انصرافه، كذلك عن الدنيا المطلوبه للشارع، كالتناكح للتناسل، أو المقدمه لمطلوبه، كتحصيل المال لوفاء الدين من حيث هو، كذلك إلى خصوص ما ليس بمطلوبه و لا مقدمه لمطلوبه.

و ممّا ذكرنا يعلم أيضا؛ أنّ المراد بالموّدّه و الحبّ في قوله تعالى قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ﴿١﴾، و قوله في المستفيضة: «حبّ علىّ حسنه لا يضرّ معه سيئه» ﴿٢﴾؛ أنّما هو حبّ القوى الغالب على حبّ ضدّه من العصاه و المغالى دون الأعمّ منه، و من الحبّ الضعيف المساوى و المجامع لحبّ أصداده من العصاه، كحبّ العامّه له، أو من المعاصى، كحبّ أغلب الخاصّه له المفارقين له

□
هذا مضافا إلى ما في النصوص المستفيضه الصحيحه الصريحه من تقييد إطلاقات حبّ العتره الطاهره صلوات الله عليهم بالحبّ الملازم لعلمهم، كما في الوسائل «٣» و مستطرفات السرائر «٤» عن الصادق عليه السلام، و في مجالس الصدوق «٥»

(١) الشورى: ٢٣.

(٢) المناقب ٣: ١٩٧-١٩٨، الفردوس ٢: ١٤٢ ح ٢٧٢٥، بحار الأنوار ٨: ٣٠١ ح ٥٥ و ٣٩: ٢٥٦.

(٣) الوسائل ١١: ١٨٤ ح ٣ و ج ١٥: ٢٣٤ ب «١٨».

(٤) مستطرفات السرائر: ١٤٣ ح ١٠ و ص ٦٣٦.

(٥) الأمالي للشيخ الصدوق: ٦٢٥، المجلس «٩١».

مجموعه مقالات، ص: ٤٦٠

□
بتفاوت ما عن الباقر عليه السلام: «قال: يا جابر، أ يكفي من انتحل التشيع أن يقول بحبنا أهل البيت؟ فو الله ما شيعتنا إلّا من اتقى الله و أطاعه، و ما كانوا يعرفون إلّا بالتواضع و التخشع و كثرة ذكر الله، و الصوم و الصلاه، [و البرّ بالوالدين،] و التعهّد للجيران من الفقراء و أهل المسكنه و الغارمين و الأيتام، و صدق الحديث، و تلاوه القرآن، و كفّ الألسن [عن الناس] إلّا من خير، و كانوا امناء عشائريهم في الأشياء.

□
فقال جابر: يا ابن رسول الله، لست أعرف أحد بهذه الصفه.

فقال: يا جابر، لا تذهبن بك المذاهب، أ حسب الرجل أن يقول: أحبّ عليا و أتولّاه [ثم لا يكون مع ذلك فعلا]، فلو قال: أحبّ رسول الله صلّى الله عليه و آله، فرسول الله خير من على عليه السلام ثم لا- يعمل بعمله، و لا- يتبع سنته ما نفعه حبه إياه شيئا، فاتقوا الله و اعملوا «١» لما عند الله ليس بين الله و بين أحد قرابه، أحبّ العباد إلى الله و أكرمهم عليه أتقاهم له، و أعملهم بطاعته.

[يا]

جابر،] والله ما يتقرب إلى الله جل ثناؤه إلا بالطاعة، ما معنا براه من النار، ولا على الله لأحد حجه، من كان لله مطيعا فهو لنا ولي، ومن كان لله عاصيا فهو لنا عدو، ولا تنال ولايتنا إلا بالورع والعمل».

و في البحار «٢»: عن الحسن بن الوشاء قال: كنت بخراسان مع الرضا عليه السلام في مجلسه، وكان زيد بن موسى عليه السلام حاضرا، قد أقبل على جماعه في المجلس يفتخر عليهم ويقول: نحن ونحن، وأبو الحسن عليه السلام مقبل على قوم يحدّثهم، فسمع

(١) كذا في المصدر، وفي الأصل: واعلموا.

(٢) بحار الأنوار ٤٣: ٢٣٠ ح ٢.

مجموعه مقالات، ص: ٤٦١

□
مقاله زيد، فالتفت إليه وقال: «يا زيد، أجزك قول ناقلی الكوفه: أنّ فاطمه عليها السلام أحصنت فرجها، فحرم الله ذريتها على النار، والله ما ذلك إلا للحسن والحسين عليهما السلام وولد بطنها خاصه، وأما أن يكون موسى بن جعفر عليه السلام يطيع الله، و يصوم نهاره، و يقوم ليله، و تعصيه أنت، ثمّ تجيئان يوم القيامة سواء، لأنّ أنت أعزّ على الله عزّ و جلّ منه.

انّ على بن الحسين عليه السلام كان يقول: لمحسنا كفلان من الأجر، و لمسيئنا ضعفان من العذاب»، ثمّ التفت إلى الوشاء فقال: «كيف تقرأون هذه الآية قال يا نوح إنّهُ لیس من أهلك إنّهُ عمَلٌ غيرُ صالحٍ» (١).

[فقلت: من الناس من يقرأ أنّه عمل غير صالح، و منهم من يقرأ أنّه عمل غير صالح، فمن قرأ أنّه عمل غير صالح فقد] نفاه عن أبيه.

□
فقال عليه السلام: كلّا لقد كان ابنه، و لكن لما عصى الله

عَزَّ وَجَلَّ نَفَاهُ عَنْ أَبِيهِ، كَذَا مِنْ كَانَ لَمْ يَطْعِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَلَيْسَ مِنَّا، وَأَنْتَ إِذَا أَطْعَمْتَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَأَنْتَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ».

و فِي ضَمْنِ حَدِيثِ آخِرِ قَوْلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ: «مَنْ خَالَفَ دِينَ اللَّهَ فَابْرَأَ مِنْهُ كَائِنًا مِنْ كَانَ مِنْ أَى قَبِيلَةٍ كَانَ، وَمَنْ عَادَى اللَّهَ فَلَا تَوَالَهُ كَائِنًا مِنْ كَانَ مِنْ أَى قَبِيلَةٍ كَانَ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَمَنْ الَّذِي يَعَادَى اللَّهَ؟

قَالَ: مَنْ يَعَصِيهِ «٢»؟

(١) هُود: ٤٦.

(٢) عِيُونَ أَخْبَارِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ٢: ٢٣٥، عَنْ بَحَارِ الْأَنْوَارِ ٤٩: ٢١٩ ح ٤ وَ ٩٦: ٢٢٤ ح ١٩.

مَجْمُوعَةُ مَقَالَاتٍ، ص: ٤٦٢

و رَوَى فِي تَفْسِيرِ الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا «١» أَنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ يَصَلُّونَ وَ يَصُومُونَ وَ يَقُومُونَ وَ هُنَا «٢» مِنَ اللَّيْلِ، وَ لَكِنْ إِذَا عَرَضَ عَلَيْهِمْ شَيْءٌ مِنَ الْحَرَامِ أَخَذُوهُ «٣».

و فِي كِتَابِ الْكَلِمَةِ الطَّيِّبَةِ عَنْ تَفْسِيرِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ «٤»: أَنَّهُ دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى الْحَوَادِثِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَسْرُورًا، فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَنْ وَجْهِ سُرُورِهِ فَقَالَ: سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَحْسَنَ أَيَّامِ سُرُورِ الْعَبْدِ وَفَقَّهُ اللَّهَ لِلصَّدَقَاتِ وَ الْإِحْسَانِ وَ النِّفْعِ إِلَى إِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ الْيَوْمَ قَدْ أَتَانِي عَشْرَةُ نَفَرٍ مِنْ إِخْوَانِي الْفُقَرَاءِ وَ ذَوِي الْعِيَلِ مِنْ بَلَدِهِمْ فَأَعْطَيْتُ كُلًّا مِنْهُمْ عَطَاءً، وَ سُرُورِي لِأَجْلِ ذَلِكَ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لِعَمْرِي يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَسْرَّ إِذَا لَمْ تَحْبِطْهُ فِيمَا قَبْلَ وَ لَا فِيمَا بَعْدَ».

فَقَالَ: كَيْفَ أَحْبَطُهُ وَ أَنَا مِنْ خَلَصَ شِيعَتِكُمْ؟

فَقَالَ لَهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَلَا قَدْ أَبْطَلْتَ إِحْسَانَكَ وَ صَدَقَاتِكَ».

قَالَ: وَ لَمْ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِقَوْلِهِ تَعَالَى لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ

وَ الْأَذَى ۝٥».

قال: يا بن رسول الله، أتى لم أمنّ على الذين تصدّقت عليهم، ولم أؤذهم.

فقال: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى عَلَى وَجْهِ الْإِطْلَاقِ، وَلَمْ يَقْتِدِهِ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى عَلَى مَنْ تَصَدَّقْتَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أ تَرَى

(١) الفرقان: ٢٣.

(٢) فى الهامش: «الوهن على ما فى القاموس: نحو من نصف أو بعد ساعته». منه رحمه الله.

(٣) تفسير على بن إبراهيم ٢: ١١٣، عنه بحار الأنوار ٧: ١٧٦ ح ٩.

(٤) تفسير الإمام العسكرى: ٣١٤، عنه بحار الأنوار ٦٨: ١٥٤ ح ١١ مفضّلا.

(٥) البقره: ٢٦٤.

مجموعه مقالات، ص: ٤٦٣

إِنَّ إِيْذَاءَ مَنْ تَصَدَّقْتَ عَلَيْهِ أَعْظَمُ، أَمْ إِيْذَاءُكَ الْحَفْظُ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبِينَ الْحَافِينَ بِكَ، أَمْ إِيْذَاءُكَ إِيَّانَا؟

فقال: بل هذا يا بن رسول الله.

فقال عليه السّلام: أنّك قد آذيتنى و آذيتهم، و أبطلت صدقاتك بقولك: أنا من خلّص شيعتكم، و إليك أ تدرى من خلّص شيعتنا؟

قال: لا.

قال: حزيبيل مؤمن آل فرعون و صاحب اليس الذى ذكره الله بقوله وَ جَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى ۝١ و سلمان و أبو ذر و المقداد و عمّار. الحديث.

و فى مرسل ابن أبى عمير فى الوسائل «٢» عن الصادق عليه السّلام: «ما أحبّ الله من عصاه»، ثمّ تمثّل:

تعصى الإله و أنت تظهر حبه هذا محال فى الفعال بديع

لو كان حبك صادقا لأطعته إن المحبّ لمن يحبّ مطيع «٣»

و من جملة أشعاره عليه السّلام في ديوانه:

لا تتخدعنّ فللمحب دلائل و لديه من نجوى الحبيب رسائل «٤»

إلى آخر أشعاره عليه السّلام.

و من الدلائل الأربعة عشر «٥» إلى غير ذلك من الأخبار و الآثار الصحيحة

(١) القصص: ٢٠.

(٢) الوسائل ١١: ٢٤٣ ح ٥.

(٣) الوسائل ٢٨:

(٤) ديوان الإمام على عليه السلام: ٣٤٦، في خطابه إلى همام بن أغفل الثقفي.

(٥) و هي الدلائل التي ذكرها أمير المؤمنين عليه السلام في إحدى قصائده و التي يبين فيها

مجموعه مقالات، ص: ٤٦٤

الصريحه في تخصيص عمومات مدح الشيعة «١» و تخصّصها بمثل سلمان و أبي ذر و مقداد و مؤمن آل فرعون و صاحب يس و أصحاب الكهف، و مع ذلك كلّ كيف يجوز لأصحابنا المحدثين الاجتراء و الافتراء على الله و رسوله الكذب بإغراء أنفسهم و إغراء العوام في المحافل و المنابر بمثل عمومات: «حبّ على حسنه لا يصرّ معه سيئه» «٢» و بمثل عمومات مدح الشيعة مع تخصّصها أو تخصّصها بمثل سلمان و أبي ذر و أصحاب الكهف بالاستفاضه، بل التواتر، بل الأدلّه الأربع كما

(١) صفات المحييين لله جلّ شأنه، و هذه الدلائل - حسب ما وردت في القصيده - هي:

لا تخدعنّ فللمحب دلائل ولديه من نجوى الحبيب رسائل

منها تنعمه بما يبلى به و سروره في كلّ ما هو فاعل

فالمنع منه عطيه معروفه و الفقر إكرام و الصفا عاجل

و من الدلائل أن يرى متحفّظاً متقشّفاً في كلّ ما هو نازل

و من الدلائل أن تراه مشمّراً في خرقتين عى شطوط الساحل

و من الدلائل زهده فيما ترى من دار ذلّ و النعيم الزائل

و من الدلائل أن يرى في عزمه طوع الحبيب و أن ألحّ العاذل

و من الدلائل أن يرى من شوقه مثل السقيم و في الفؤاد غلائل

و من الدلائل أن يرى من أنسه مستوحشا من كلّ ما هو شاغل

و من الدلائل ضحكه بين الورى و القلب محزون كقلب الثاكل

و من الدلائل حزنه و

نحيبه جوف الظلم فما له من عاقل

و من الدلائل أن يرى متهتكا بسؤال من يحظى لديه السائل

و من الدلائل أن تراه باكيا أن قد رآه على قبيح عاقل

و من الدلائل أن تراه مسافرا نحو الجهاد و كلّ فعل فاضل

و من الدلائل أن تراه مسلما كلّ الأمور إلى المليك العادل

(١) انظر: الوسائل ١: ٨٨ ب «٢٠»، و انظر ما كتبه الطبري في بشاره المصطفى لشيعة المرتضى، و الشيخ الصدوق في فضائل الشيعة، و غيرها من الكتب التي تحدّثت عن هذا الموضوع.

(٢) تقدّمت تخريجاته في ص: ٤٥٩ هامش (٢).

مجموعه مقالات، ص: ٤٦٥

فضّلناها في رسالتنا الإنذارية للإنذار العوام.

و هل حال هؤلاء العلماء إلما كحال من وصفه الله تعالى بقوله إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ «١» بالرشاء و تخفيف الشرائع، و على عكس ما قال الله لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ «٢»، ثم أنّ هذا كلّه في تشخيص محلّ النزاع من الدنيا المذمومه و حبّها.

و أمّا ثمرته فيظهر في عشق المحبّ للدنيا في العاجل، و استحقاقه العقاب عليه في الآجل بمجرد حبه للإضرار أو لكونه من الكبائر الموعود عليه النار على القول بحرمة نفسيا، و عدم العشق و استحقاق العقاب بمجرد عدمه على القول بالعدم.

و أمّا منشأ النزاع فأحد وجوه على سبيل منع الخلو:

منها: عدم تشخيص محلّ النزاع و زعم المنكر حرمة النفسية أنّ مراد مثبتية حرمة حبه مطلقا من جميع الجهات و في جميع الموارد و المراتب، و قد عرفت اختصاصه ببعض جهاته و موارد و مراتبه لا كلّها، و زعم المثبت وجوبه شمول محلّ النزاع لما هو طاعه أو مقدّمه للطاعه،

و قد عرفت خروج هذا القسم منه و اختصاص النزاع بما عداه.

و منها: توهم أنّ حبّ الدنيا فى غير المعصوم من الذاتيات التى لا تتغير، سيّما فى مثل المسرفين، و أبناء الملوك، و السلاطين الناشئين فى لذائد الدنيا و زخارفها، فتكليفهم بالخروج عن حبّ ما نشئوا فيه خلفا عن سلف، و أبا عن

(١) التوبه: ٣٤.

(٢) التوبه: ١٢٢.

مجموعه مقالات، ص: ٤٦٦

جدّ، من قبيل التكليف بما لا يطاق عادة المستحيل عقلا.

و فيه نقضا بأنّ تكليفهم بالخروج عن ذلك الحبّ ليس بأصعب من تكليفهم بالخروج عن دين الآباء و الأمّهات، و مهاجره الأحباب و الأوطان، و المجاهده معهم بإراقه الدماء، و مع النفس بإزاله أخلاقها الرذيله الفطريّه الجبليّه، من الجبن و البخل و الحسد و سوء الخلق و تبديلها بالصدّ، و حلّا بأنّ الذاتى الذى لا يتغير إنّما هو الذاتى التكوينى، كقبح المنظر و حسنه، و أمّا الذاتى التكليفى كما نحن فيه، فتتغير غايته بالتحصيل لا الحصول، و يطاق التكليف بإزالته و تبديله بالصدّ غايته بالمجاهده و التدريج شيئا فشيئا لا- بالفور دفعه، فكما أنّ معالجه الجبن يحصل بمزاولة الامور المهوّه، و الاقتحام فى الأمكنه المخوفه و إن صعب عليه ذلك فى المرّه الاولى إلّا أنّه يسهل عليه فى الثانيه و الثالثه شيئا فشيئا إلى أن يتبدّل جنبه الذاتى بملكه الشجاعه، و هكذا معالجه البخل و الوسوسه و الحسد و سوء الخلق، فكذا معالجه حبّ الدنيا و سائر الأخلاق الرذيله الجبليّه يحصل بمزاولة أصدادها و ملاحظه المعقول و المنقول من مضارّها، و إن صعب عليه ذلك فى المرّه الاولى إلّا أنّه يسهل عليه فى الثانيه و الثالثه شيئا فشيئا إلى أن يصير الصدّ له خلقا و

طبيعته ثانيه حسب ما فصل في علم الأخلاق.

و منها: ما زعمه بعض الأصحاب تبعاً لأستاذنا الزوحاني الفاضل الهمداني دام ظلّه من استلزام حرمة النفسية فسق ما عدا المعصوم من جلّ الناس، بل كلّهم، و اللازم باطل، فالملزوم مثله.

بيان الملازمة أنّ حبّ الدنيا من المال و الجاه و العزّ، و الرئاسة و السلطنة، و النساء و البنين و القناطير المقنطره، ممّا لا ينفكّ عنه جلّ الناس، بل كلّهم.

مجموعه مقالات، ص: ٤٦٧

و أمّا بطلان اللازم فلما فيه من اختلال نظام إقامه الجماعات، و اثبات الحقوق و الشهادات، و هجر الإخوان، و قطع المواصله و المودّات.

و الجواب: إمّا نقضاً؛ فبصريح قوله تعالى وَ إِن تُطِيعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ «١» وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ «٢».

وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ «٣» وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ «٤» فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا* «٥» لَمَّا حَتَمْنَا ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا «٦» وَ لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ «٧» وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ «٨» وَ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ «٩» وَ إِن كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ «١٠».

و في عدّه مواضع من القرآن أيضا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ* «١١»، و في عدّه مواضع اخر وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ* «١٢»، و في عدّه مواضع

(١) الأنعام: ١١٦.

(٢) يوسف: ١٠٣.

(٣) سبأ: ١٣.

(٤) الأعراف: ١٧.

(٥) الاسراء: ٨٩، الفرقان: ٥٠.

(٦) الاسراء: ٦٢.

(٧) الحجر: ٣٩-٤٠.

(٨) الصافات: ٧١.

(٩) الروم: ٤٢.

(١٠) ص: ٢٤.

(١١) وردت هذه الآيه (١٢) مرّه فى القرآن الكريم، منها: الأعراف: ١٨٧، هود ١٧، يوسف:

٢١ و ٤٠ و ٤٨.

(١٢) هود:

اخر أيضا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ* «١» وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ «٢»، أى شرك طاعه لا شرك عباده كما ورد فى تفسيره «٣».

و روى فى تفسير قوله تعالى لَاتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا «٤» «انّ من كلّ مائه أو ألف، واحد لله و الباقي للنار و لإبليس لعنه الله» «٥».

و فى الكافى «٦» فى باب الروضه بسنده عن النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «و الله لو لا أن يقول الناس: انّ محمدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ استعان بقوم فلما ظفر بعدوه قتلهم، لقدّمت كثيرا من أصحابى فضربت أعناقهم» «٧».

و قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «الناس هالكون إلّا العالمون، و العالمون هالكون إلّا العاملون، و العاملون هالكون إلّا المخلصون، و المخلصون لفى خطر عظيم» «٨».

و قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «الرياء» «٩» فى هذه الامّه أخفى من ديب النمله فى الليله الظلماء على الصخره الصماء» «١٠»، إلى غير ذلك من الآيات و الأخبار الصحيحه «١١»

(١) البقره: ٢٤٣، يوسف: ٣٨، غافر: ٦١.

(٢) يوسف: ١٠٦.

(٣) تفسير القمى ١: ٣٥٨.

(٤) النساء: ١١٨.

(٥) بحار الأنوار ٩: ٧٦.

(٦) الكافى ٨: ٣٤٥ ح ٥٤٤، و الروايه هكذا: «لو لا انى أكره أن يقال انّ محمدا استعان بقوم حتى إذا ظفر بعدوه قتلهم لضربت أعناق قوم كثير».

(٧) الكافى ٨: ٣٤٥ ح ٥٤٤، و فيه: «لو لا انى أكره أن يقال انّ محمدا استعان بقوم حتى إذا ظفر بعدوه قتلهم لضربت أعناق قوم كثير».

(٨) مصباح الشريعه: ٣٦، عنه بحار الأنوار ٧٠: ٢٤٥ ح ١٨ باختلاف يسير.

(٩) كذا في الأصل، وفي المصدر: الربا.

(١٠) روضه الواعظين:

(١١) انظر: مجموعه ورام ١: ١٣٧ باب ذمّ الدنيا.

مجموعه مقالات، ص: ٤٦٩

الصريحه فى عدم انفكاك أكثر الناس عن الكفر و الفسق و الضلال و الجهل و الفساد و الهلاك، فيما تجيب عنها تجاب من عدم انفكاكهم من حبّ الدنيا مع حرمة الذاتيه.

و أمّا حلّا فبأنّه أن أريد من لزوم عدم انفكاك أكثر الناس عن الفسق، عدم انفكاكهم عن الفسق الواقعي، فبطلان اللازم ممنوع، لما عرفت صحته بصريح الآيات و النصوص المتقدمه، و إن أريد لزوم عدم انفكاك الأكثر عن الفسق الظاهري، فالملازمه ممنوعه، ضروره أنّ أصاله الصحه فى أفعال المسلمين، و أصاله العدم يصحّح أفعالهم المجهوله فى الظاهر سيّما بعد ما عرفت من اختصاص محلّ النزاع فى حرمة حبّ الدنيا ببعض جهاته و بعض موارد و مراتبه لا كلّها، و ذلك لأنّ عدم حبّ الدنيا المحرّمه مع كونه أمرا عدميًا موافق لأصاله العدم، ليس وجوده فى الناس بأقلّ من وجود العداله بمعنى الملكه المخالفه للأصل و الغلبه جدا، و يتعيّر الاطلاع عليها علما، و لا- بأقلّ من وجود الطاهر و الحلال الواقعي، فكما أنّ خلّا وجود العداله بمعنى الملكه مع مخالفته الأصل و تعيّر الاطلاع عليها علما فى الظاهر لا يوجب رفع اليد عن ظاهر نصوص اعتبارها بعد فرض تسهيل الشارع خطبها بالاكتفاء فى طريقها بحسن الظاهر و الظنّ الموجبين لكثرتها، و تيسير الاطلاع عليها فى الظاهر، و كذا قله وجود الطاهر و الحلال الواقعي جدا سيّما فى مثل هذه الأزمنه التى غالب ألبستها و أطعمتها و أشربتها من منسوجات بلاد الكفره، و مصنوعاتهم لا يوجب رفع اليد عن ظاهر الأدلّه المقتضبه، لاعتبار العلم الإجمالى، و عدم

تقييد الموضوع الواقعي فيها بالعلم التفضيلي كما توهمه بعض، بعد فرض تسهيل الشارع الخطب

مجموعه مقالات، ص: ٤٧٠

بالاكتفاء في طريقها بالأصول العمليته، و الامارات الظاهريه، من أصاله الصّحه و البراءه و الحليّه و الطهاره و اليد و السوق.

كذلك قلّه وجود ترك حبّ الدنيا و ندور انفكاكه عن أحد لا يوجب رفع اليد عن ظاهر نصوص حرمة النفسيه بعد فرض تسهيل الشارع الخطب بالاكتفاء في طريقها في الظاهر بأصاله الصّحه و البراءه و عدم الحبّ.

و منها: اختلاف النصوص في ذمه بقوله تعالى تَلَسَّكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (١).

و قوله: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ (٢).

و قوله: لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ (٣) وَ لَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقَ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (٤).

و قوله: قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ (٥).

(١) القصص: ٨٣.

(٢) هود: ١٥-١٦.

(٣) الحديد: ٢٣.

(٤) طه: ١٣١.

(٥) التوبه: ٢٤.

مجموعه مقالات، ص: ٤٧١

و قوله: وَ لَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَ أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا (١).

و قوله: فَلَا تَعْرَنُّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَعْزَنُكُمْ بِاللَّهِ الْعِزُّورُ* (٢).

وقوله: وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ «٣» - يعني جيفه.

وقوله

تعالى: إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا.

وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَئِكَ مَا لَهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «٤».

وقوله تعالى: إِنََّّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْيَيْتَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ «٥».

وقوله تعالى: مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا «٦».

وقوله تعالى:

(١) التوبة: ٨٥.

(٢) لقمان: ٣٣.

(٣) الرعد: ٢٦.

(٤) يونس: ٧-٨.

(٥) يونس: ٢٤.

(٦) الاسراء: ١٨.

مجموعه مقالات، ص: ٤٧٢

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا نُوفٌ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُنْجِسُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ «١».

وقوله تعالى: وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ «٢».

وقوله تعالى- ذاما لقوم- كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ «٣».

وقوله تعالى: إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا «٤».

وقوله تعالى: وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى «٥».

وقوله: وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ «٦».

وقوله تعالى: اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكَفَّارَ
لِبَاتِهِ ثُمَّ يَهِيجُ فَنَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ

يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ «٧».

و قوله تعالى:

(١) هود: ١٥-١٦.

(٢) الشورى: ٢٠.

(٣) القيامة: ٢٠-٢١.

(٤) الانسان: ٢٧.

(٥) القصص: ٦٠.

(٦) العنكبوت: ٦٤.

(٧) الحديد: ٢٠.

مجموعه مقالات، ص: ٤٧٣

لَا يَعْرَنَكَ تَقَلُّبُ الدِّينِ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَاؤَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ بئْسَ الْمِهَادُ «١».

و قوله تعالى: قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى «٢».

و فى إرشاد الديلمى «٣» عن النبى صلى الله عليه و آله: «حبّ الدنيا رأس كل خطيئه، و مفتاح كل سيئه، و سبب احباط كل حسنه».

و العجب انّ الله تعالى يقول أَنَّمَا أَمْرُهُمْ أَلَمُّكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فَتَنَةٌ * «٤»، و الناس يجمعونها و يحبونها مع علمهم أنّهم مفارّقوها، و محاسبون عليها، و أنّ «الدنيا سجن المؤمن و جنّ الكافر» «٥»، و فى الوسائل «٦» قوله عليه السّلام: «انّ أول ما عصى الله به ستّه حبّ الدنيا، و حبّ الرئاسة، و حبّ الطعام، و حبّ النوم، و حبّ الراحة، و حبّ النساء».

و فيه أيضا فى باب تحريم حبّ الدنيا: عن محمد بن مسلم سألت على بن الحسين عليهما السّلام: أى الأعمال أفضل؟

قال: «ما من عمل بعد معرفه الله و رسوله صلى الله عليه و آله أفضل من بغض الدنيا، فإنّ لذلك شعبا كثيره، و للمعاصى شعبا، فأول ما عصى الله به الكبر - إلى أن قال:-

ثمَّ الحرص، ثمَّ الحسد، و هو معصيه ابن آدم حيث قتل أخاه، فتشعب من ذلك حبُّ النساء، و حبُّ الدنيا، و حبُّ الرئاسة، و حبُّ الراحة، و حبُّ الكلام، و حبُّ العلوّ

(١) آل عمران: ١٩٦-١٩٧.

(٢) النساء: ٧٧.

(٣) ارشاد القلوب: ٢١، الوسائل ١٦: ٨

(٥) تأويل الآيات: ٢٢٨، مجموعه ورام ١: ٢٦٨، مكارم الأخلاق: ٤٣٩، بحار الأنوار ٦: ١٥٤ ح ٩.

(٦) الوسائل ١٥: ٣٣٩ ب «٤٩».

مجموعه مقالات، ص: ٤٧٤

و الشروه، فصرن سبع خصال فاجتمعن كلهن في حب الدنيا «١».

و في العده «٢»: مر موسى عليه السلام برجل و هو يبكي، فقال: «إلهي عبدك يبكي من مخافتك».

قال الله تعالى: «يا موسى لو به كي حتى ينزل دماغه مع دموع عينه لم أغفر له و هو يحب الدنيا».

و في آخر حديث المعراج: «يا أحمد لو صلى العبد صلاه أهل السماء و الأرض، [و صام صيام أهل السماء و الأرض] و طوى الطعام مثل الملائكه، و لبس لباس العارى، ثم أرى في قلبه من حب الدنيا ذره، أو سمعتها، أو رئاستها، أو حليتها، أو زينتها، لا يجاورني في داري، و لا نزعن من قلبه محبتي، و عليك سلامي و رحمتي» «٣».

و قال عليه السلام: «أما الدنيا منتهى بصر الأعمى لا يبصر ممّا وراءها شيئاً، و البصير ينفذها بصره، و يعلم أنّ الدار وراءها، فالبصير منها شاخص، و الأعمى إليها شاخص، و البصير منها متزوّد، و الأعمى لها متزوّد» «٤».

و قال عليه السلام: «مراره الدنيا حلاوه الآخره، و حلاوه الدنيا مراره الآخره» «٥» و «انّ الدنيا و الآخره عدوان متفوتان، و سيلان مختلفان، فمن أحبّ الدنيا و تولّاها

(١) الوسائل ١٦: ٨ ب «٦١» و فيه: حسد أخاه فقتله، مشكاه الأنوار: ٢٦٦ و فيه: حين قتل أخاه.

(٢) عدّه الداعي: ١٧٦، عنه بحار الأنوار ٩٣: ٣٣٩ ح ١٢.

(٣) ارشاد القلوب: ٢٠٦، عنه بحار الأنوار ٧٧: ٣٠ ح ٦.

(٤) شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد ٨: ٢٧٥.

(٥) شرح نهج البلاغه لابن

أبي الحديد ١٨: ٢٦٤، عنه بحار الأنوار ٧٣: ١٣١ ح ١٣٥.

مجموعه مقالات، ص: ٤٧٥

أبغض الآخرة و عاداتها، و هما بمنزله المشرق و المغرب، و ماش بينهما كلّما قرب من واحد بعدد من الآخر، و هما بعد ضربتان»
«١».

□
و قال عليه السلام: «من هوان الدنيا على الله أن لا يعصى إلّا فيها، و لا ينال ما عنده إلّا بتركها» «٢».

□ □
و فى الكافى «٣» بإسناده عن الصادق عليه السّلام: «مرّ رسول الله صلّى الله عليه و آله بجدى أسد ملقى على مزبله ميتا، فقال لأصحابه: كم يساوى هذا؟

فقالوا: لعله لو كان حيّا لم يساو درهما.

□ □
فقال النبى صلّى الله عليه و آله: و الذى نفسى بيده الدنيا أهون على الله من هذا الجدى على أهله».

و قوله عليه السّلام: «أما مثل الدنيا كمثلي الحية، ما ألين مسّها و فى جوفها السمّ الناقع، يحذرها الرجل العاقل، و يهوى إليها الصبى الجاهل، و أنّ الدنيا لو عدلت عند الله جناح بعوضه لما سقى الكافر منها شربه ماء» «٤».

□
و قول الأمير عليه السّلام: «و الله ما دنياكم عندى إلّا كسفر على منهل، رحلوا إذا صاح بهم سائقهم، و لا لذاتها فى عيني إلّا كحميم أشربه غساقا أو علقم زعاقا، أو سمّ أفعى أسقاه دهاقا، أو قلاده من نار أو هقها خناقا» «٥». الحديث.

(١) خصائص الأئمة: ٩٦، شرح نهج البلاغه لابن أبى الحديد ١٨: ٢٦٤، غرر الحكم و درر الكلم: ١٤٠، بحار الأنوار ٧٣: ١٢٩ ح ١٣٣.

(٢) شرح نهج البلاغه لابن أبى الحديد ٢: ٩٩، مجموع ورام ١: ١٣٧، عنهما بحار الأنوار ٧٣: ١٣٢ ح ١٣٦.

(٣) الكافى ٢: ١٢٩ ح ٩، عنه بحار الأنوار ٧٣: ٥٥ ح ٢٧.

(٤) الكافى ٢: ٢٤٦ ح ٥،

عنه بحار الأنوار ٧٣: ٧٥ ح ٢٨.

(٥) أمالي الشيخ الصدوق: ٦٢٠، عنه بحار الأنوار ٤٠: ٣٤٥ ح ٢٩.

مجموعه مقالات، ص: ٤٧٦

□
و قوله عليه السّلام: «و الله لدنياكم هذه أهون من عراق خنزير في يد مجذوم» (١).

و في روايه أخرى: «من عفته عنز» (٢).

و قوله عليه السّلام: «ملعون من ترأس، ملعون من همّ بها، ملعون من حدّث بها نفسه» (٣)، و «إيّاك و الرئاسه» (٤)، «فانّ الرئاسه لا تصلح إلّا لأهلها» (٥).

و قوله عليه السّلام: «ما خفقت النعال خلف رجل إلّا هلك و أهلك» (٦).

□
إلى غير ذلك من النصوص (٧) المستفيضة المتواتره المعارض إطلاقها بإطلاق قوله تعالى قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ (٨).

و قوله عليه السّلام: «ليس منّا من ترك دنياه لآخرته، و لا من ترك آخرته لدنياه» (٩).

و قوله عليه السّلام: «كاد الفقر أن يكون كفرا» (١٠).

(١) شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد ١٩: ٦٧، عنه بحار الأنوار ٤٠: ٣٣٧ ح ٢١ و ٧٣:

١٢٩ ح ١٣٥.

(٢) علل الشرائع: ١٥٠، معاني الأخبار: ٣٦٠، ارشاد المفيد ١: ٢٨٧، شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد ٢: ٢٠٤.

(٣) الكافي ٢: ٢٩٨ ح ٤، عنه بحار الأنوار ٧٣: ١٥١ ح ٥.

(٤) معاني الأخبار: ١٦٩، عنه بحار الأنوار ٢: ٨٣ ح ٥.

(٥) الاختصاص: ٢٥١، عنه بحار الأنوار ٢: ١١٠ ح ١٦.

(٦) الكافي ٢: ٢٩٧ ح ٣، عنه بحار الأنوار ٧٣: ١٥٠ ح ٣.

(٧) انظر: قرب الاسناد: ١٥٧، الأمالي للشيخ المفيد: ٢٦٠، خلاصه الايجاز: ٢٤، شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد ٦: ٦٧.

(٨) الأعراف: ٣٢.

(٩) الفقيه ٣: ١٥٦ ح ٣٥٦، تحف العقول: ٤٠٩، بحار

الأنوار ٧٨: ٣٤٦ ح ٤، وفيه: «دينه» بدل «آخرته».

(١٠) الكافي ٢: ٣٠٧ ح ٤، عنه بحار الأنوار ٧٣: ٢٥١ ح ٩، و ٢٥٧ ح ٣١ عن شهاب الأخبار.

مجموعه مقالات، ص: ٤٧٧

□
مع قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «الفقر فخري» (١) و

ما أحسن الدين و الدنيا إذا اجتمعا (٢)

. و قوله عليه السّلام في ديوانه:

و آخر فاز بكليتهما قد جمع الدنيا مع الآخرة (٣)

و قوله عليه السّلام:

بلوت صروف الدهر ستين حجّه و جرّبت حاله من العسر و اليسر

فلم أر بعد الدين خيرا من الغنى و لم أر بعد الكفر شرا من الفقر (٤)

إلى غير ذلك من نصوص مدح الطيب و النساء و العقار.

و أمّا علاجه فكما يمكن بتخريج نصوص ذمّه عن الحرمة النفسية إلى الحرمة الغيرية و المقدمية، أعنى: حرمة الحبّ المترتب عليه الأفعال المحرّمة دون الحبّ المجرد، بناء على أنّه لا- حكم له فى نفسه سوى ما يستتبعه من أحكام ما يترتب عليه، كما هو قضيه القول الثانى، بل الثالث فإنّ المراد من وجوبه فيه هو الوجوب الغيرى المستتبع من وجوب ما يترتب عليه أحيانا، و إلّا فلا موهم لتوهم وجوبه نفسيا بالضرورة.

كذلك يمكن مجمل نصوص مدحه أو عدم ذمّه على مدحه فى نفسه من حيث أنّه من النعم الجسم، الممتنّ به على الأنام، لا مدح حبّه، أو على ما يتوقّف عليه الطاعه و الوصول إلى الآخرة، كحبّ المال المحض أداء الدين، أو على

(١) عوالى اللّثالى ١: ٣٩، عنه بحار الأنوار ٧٢: ٣٠ ح ٢٦.

(٢) هذا صدر بيت شعر ينسب للإمام على عليه السّلام و هو:

□
ما أحسن الدين و الدنيا إذا اجتمعا لا بارك الله فى الدنيا

انظر: ديوان الإمام على عليه السلام: ٤٥١.

(٣) ديوان الإمام على عليه السلام: ١٩٩ و ٢٠١.

(٤) ديوان الإمام على عليه السلام: ١٩٩ و ٢٠١.

مجموعه مقالات، ص: ٤٧٨

الحبّ الضعيف أو الأضعف الناقص عن التأثير، بل المجامع لتأثير ضده، كما يشهده به لفظ الاجتماع بين الدنيا والآخرة في هذه النصوص، و الضدّيّه و عدم الاجتماع بينهما في نصوص النعم، أو على نحو ذلك من بعض جهات حبّ الدنيا، أو بعض موارده و مراتبه الخارج عن محلّ النزاع اسما بالانصراف أو صحّحه السلب، لا حكما حتى يستلزم التخصيص المخالف للأصل، و لا ريب في ترجيح هذا الحمل على الحمل الأوّل من وجوه شتى و قرائن عديده:

منها: دلالة نصوص مدح الدنيا صريحا أو تلوّيا على المضادّه و عدم إمكان الجمع بينهما حسب ما عرفت.

و منها: تعلّق أغلب نصوص ذمّه بدمّ حبه، و جميع نصوص مدحه به مدح نفسه لا مدح حبه إلّا في النبوى العامّى من قوله عليه السلام: «حبّ إلى من دنياكم النساء و الطيب .. إلخ» (١).

و منها: استلزام الحمل السابق التجوّز بتقدير محذوف أو إضمار موصوف في نصوص ذمّ الدنيا، أو بتأويل النهى عن حبه إلى النهى الغيرى، أو تخصيصه بما يترتب عليه المعاصى و الأفعال المحرّمه بخلاف الحمل الثانى، فإنّ غايه ما يلزم منه خروج بعض موارد حبّ الدنيا أو مراتبه عن الذمّ من باب التخصيص لا التخصيص حسب ما عرفت وجهه في تحرير محلّ النزاع، و من البيّن المبيّن في محلّه أنّه لو دار الأمر بين التخصيص و التخصيص، كان التخصيص أولى من التخصيص عرفا، فضلا عن المجاز و الاضمار، أ لا ترى أنّه لو اشترك زيد بين عالم و جاهل،

و أجمل المراد منه في: لا تكرم زيدا، هل هو العالم ليخصص به عموم:

(١) الكافي ٥: ٣٢١ ح ٦، عنه بحار الأنوار ٧٦: ١٤١ ح ٩.

مجموعه مقالات، ص: ٤٧٩

أكرم العلماء، أو الجاهل لئلا يخصيه حمله على زيد الجاهل بأصالة عدم التخصيص، فكذلك الأمر فيما نحن فيه دائر بين التجوز و الضمار في لفظ الدنيا، أو التأويل و التخصيص في النهي عن حبه بما يفضى إلى شيء من المحرمات، و يترتب عليه معصية من المعاصي، و بين إبقاء الدنيا على ظهوره، و إبقاء النهي عن حبه على عمومته، و إخراج بعض ما هو خارج عن موضوعه اسما بالانصراف، أو صحه السلب عرفا، كبعض موارد الرجوعه إلى الطاعة، أو بعض مراتبه الضعيفه عن التأثير، أو المجامعه لتأثير ضده، و لا ريب في تقديم الحقيقه على المجاز، و التخصيص على التخصيص، و الأطهر على الظاهر.

و منها: أنه لو لم يكن حبّ الدنيا حراما نفسيا مطلقا كما نقوله، لم يكن حراما غيريا أيضا مطلقا كما يقوله الخصم، بل كان له في نفسه حكم سائر المباحات التي لا حكم لها سوى ما يستتبعها من أحكام ما يترتب عليها إن واجبا فواجب، و إن حراما فحرام، و ما هذا حاله لا ينبغي أن يطلق عليه الحرام المطلق سيما في كلام الحكيم و البليغ المطلق.

و منها: أن اهتمام الشارع الحكيم في ذمّ حبّ الدنيا في تمام صحفه السماويه، و لسان جميع أنبيائه و خلفائه بلغ إلى حدّ التواتر و الضروره في الكثره، و التشديد و التأكيد، و على وجه لم يهتم بمعشاره في بيان سائر المحرمات النفسيه ينافى إرادته الحرمة الغيريه و المقدميه لمنافاته الحكمه و البلاغه، بل و يأبى عن

التخصيص بالمفضى إلى الحرام لمنافاته سياق ما سبق لبيان إعطاء ما هو كالقاعده الكليه.

و منها: اعتضاد حرمة النفسيه بعموم الكتاب، و هو قوله **وَ لَا تُلْقُوا**

مجموعه مقالات، ص: ٤٨٠

بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ «١» حيث أنّ حبّ الدنيا بالحبّ القويّ الذى هو محلّ النزاع الموجب لإيثاره على الآخره عند التراحم معرّض للعقاب الدائم و العذاب الاليم، و هو من أعظم المهالك.

و منها: اعتضاد حرمة النفسيه بالإجماع المعلوم من عدّ حبّ الدنيا و الرئاسه فى عداد الكبائر فى جميع كتب علماء الأخلاق الخاصّه و العامّه، و بالإجماع الظاهر.

أيضا من عناوين محدّثى أحاديث ذمّ الدنيا و تعبيرهم من الصدر الأوّل إلى يومنا هذا بقولهم كما فى الوسائل «٢» أخذنا ممّن تقدّمه.

(١) البقره: ١٩٥.

(٢) الوسائل ١٦: ٨ ب «٦١».

مجموعه مقالات، ص: ٤٨١

باب حرمه حبّ الدنيا و حرمه حبّ الرئاسه

فإنّ ذلك ظاهر فى إجماعهم على فهم الحرمة النفسيه من نصوصها، و بالإجماع الظاهر أيضا من الجواهر «١» حيث قال فى باب الشهادات:

لا يخفى [عليك] أنّ المصنّف و غيره ممّن تعرّض لذكر بعض ما يقدر فى العدالة ليس [غرضه] حصر ذلك فيما ذكره، ضروره عدم انحصار الأمر فى ما ذكره، لمعلوميّه حرمه امور كثيره لم يذكرها كمعلوميّه كونها من الكبائر- إلى أن قال:- وفاقا لما نقله عن الأردبيلى.

أيضا و منها: حبّ الدنيا، و منها: حبّ الرئاسه، و منها: حبّ الطمع .. إلخ.

و منها: اعتضاد حرمة النفسيه أيضا بالاعتبار العقلى، بتقريب أنّ فى حبّ الدنيا بالحبّ القويّ الذى هو محلّ النزاع مظنّه للضرر العظيم، و هو العذاب الأليم، و دفع الضرر المظنون واجب عقلا، أو بتقريب أنّ العقل يستقيح حبّ القبيح، و هو الدنيا فضلا عن إيثاره على حبّ ضده الآخره، فأنّه ترجيح للمرجوح على الراجح القبيح

(١) جواهر الكلام ٤١: ٥٧.

مجموعه مقالات، ص: ٤٨٢

بلذائذ حقيقته، بل مجرد رفع الآلام، كما ترى أنّ لذّة الطعام مجرد رفع ألم الجوع، و لذّة الشراب مجرد رفع ألم العطش، و لذّة النكاح مجرد رفع ألم الشهوه، إذ لو كانت لذائذ حقيقته لم يرتفع بمجرد ارتفاع تلك الآلام، مضافا إلى أنّه لو فرض في بعضها لذّة حقيقته على وجه الندور، لكن بواسطة سرعه الزوال و الفناء فيها لا تعدّ في مقابل اللذائذ الحقيقته الأخرويه الباقية الدائمه المتزايد بلذائذ أصلا و رأسا، فإثارها على حبّ اللذائذ الأخرويه و إن كان في مقام العمل و الفعل الا الحكم و القول، إلّا أنّه أيضا كإثارة المرجوح على الراجح في مقام الحكم و القول في القبح العقلي من غير فرق، و ان قيل بالفرق بينهما، ألا ترى أنّه لو قدم إلى أحد طعامان أحدهما مرّ و غير لذيد، و الآخر حلو و لذيد، فقدّم أكل المرّ على الحلو، و الغير اللذيد على اللذيد من غير داع عقلائي عدّ عند العقل و العقلاء من أسفه السفهاء، كما لو حكم قولاً بترجيح المرّ على الحلو، و الغير اللذيد على اللذيد.

فتلخص ممّا ذكرنا ثبوت ما ادّعينا من الحرمة النفسية في حبّ الدنيا بالأدلة الأربع من الكتاب و السنّه و الإجماع و العقل بوجوه شتى، و تقريراته العديده حسب ما عرفتها بالتفاصيل الأكيدة.

□
جزى الله الأئمة من أهل بيت العصمة عن هذه الأمة بأفضل رحمه و نعمه، كما أتّموا الحجّه و البيان على الانس و الجان، و بلّغوا أسرار الايمان التي اعترها الكتمان في سالف الأزمان بأبلغ تبيان و عرفان، بحيث

لم يبق في البين حيران، ولا للشبه ميدان، ومع ذلك كله الأمان الأمان من حبّ الدنيا و تسويل الشيطان، الراسخ في القلوب و الأبدان، الموجب للطغيان و الكفران، و الحرمان و الخسران.

مجموعه مقالات، ص: ٤٨٣

خاتمه

في بيان خواتم سوء حبّ الدنيا و عواقبه الموبقه الناشئه عنه مطلقا، حتى مع الغضّ عن عقوبته و حرمة الذاتيه المتنازع فيها، و هي أظهر من أن تخفى، و أكثر من أن تحصى في الوصايا المأثوره عن الأنبياء و الأوصياء عليهم السّلام، حتى اعترف المنكر عقوبته و حرمة بقوله: لأودن أن يترتب عليه أشد عقوبه و حرمة و لم يترتب عليه تلك العواقب السوء من المفاسد و المضار الدنيويه و الأخرويه التي هي أشد من عقوباته.

فمن المضار الدنيويه الناشئه عنه، هو التأسّف على ما قال، و التخوّف ممّا هو آت، و هو من الآلام النفسيه التي لا أقل من إيثارها الشيبويه، و كبر النشاط، و ضعف القوى، و إلّا فقد يورث الأمراض المزمنه.

و منها: الحسد و الغضب و الحزن و الهمّ و الغمّ على فقد ملائمت الطبع، و حدوث مخالفته من الأجاب و الأنساب، و الأحساب و الأصحاب و الألقاب، و الأسباب و الأثواب، فإنّ جميع هذه الآلام النفسيه ناشئه عن حبّ الدنيا و المستريح منه مستريح منها، و المبتلى به مبتلى بها، لا زال حتى عند وجدانها، فإنّ المحبّ للمال و الجاه مثلا متألم بفقدانه عند عدمه، و به فقدان الزائد عند وجدانه، و إلّا زيد عند وجدان الزائد، و هكذا فقد ورد: «أنّه لو كان لابن آدم

مجموعه مقالات، ص: ٤٨٤

واديان من ذهب لا بتغى واديا ثالثا» «١».

و منها: جميع ما وقع و ما يقع

بين أبناء الدنيا حتى بين أخوين لأب وأم واحد، من الفتن والبغضاء والشحناء، والعداوة والتشاكس، والجدال والنزاع، والقتال المورثه للنفاق والفراق، والعراك والهلاك، وتلف الأموال والأنفس والأعراض والدول، بل ما من شىء من المصائب والمناقص والمضار الدنيويّه من الأمراض والأسقام والآلام والأوجاع، والفقر والفاقة، والآفات والعاهات على النفس والمال والعرض، إلّا وهو مسبّب عن ذنب، وكل ذنب مسبّب عن حبّ الدنيا، فالكلّ مسبّب عن حبّ الدنيا.

أمّا حصر المصائب والمناقص والمضار في الذنوب فيكفي الدليل عليه من الآيات عموم الحصر من قوله تعالى ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾ (٢).

وقوله تعالى: ﴿مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ (٣)، حيث لم يستثن من عمومها إلّا مصائب الأولياء، فإنّها لمزيد الأجر من غير ذنب.

ومن الروايات ما في الوسائل (٤) والصابي (٥)، عن الكافي (٦)، عن

(١) شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد ١٧: ١٤.

(٢) النساء: ٧٩.

(٣) الشورى: ٣٠.

(٤) الوسائل ١٥: ٢٩٩ ب (٤٠).

(٥) تفسير الصافي ١: ٤٧٢.

(٦) الكافي ٢: ٤٤٥ ح ٦.

مجموعه مقالات، ص: ٤٨٥

الصادق عليه السّلام في تفسير هذه الآيه من أنّه «ليس من التواء عرق، ولا نكبه حجر، ولا عثره قدم، ولا خدش عود، (ولا صداع، ولا مرض)» (١) إلّا بذنب، وما يعفو الله أكثر ممّا يعجل عقوبته».

وما في الوسائل (٢) أيضا عن الصادق عليه السّلام: «ما يأمن الذين ينظرون في أدبار

النساء أن ينظر بذلك في نساءهم»، وقوله عليه السّلام أيضا: «أما يخشى اللّذين ينظرون في أدبار النساء أن يبتلوا بذلك في نساءهم» (٣).

و في الحديث القدسي: «يا بن آدم، كن كيف شئت كما تدين تدان» (٤).

و في الصحيح: إنّ هذا المثل من كلام الحقّ و الأصل فيه: «إنّ امرأه كانت على عهد داود عليه السّلام يأتيها رجل يستكرهها على نفسها، فألقى الله تعالى في قلبها فقالت: لا تأتيني مرّه إلّا و عند أهلك من يأتيهم، فذهب إلى أهله فوجد عندها رجلا فأتى به إلى داود عليه السّلام فقال: وجدت هذا الرجل عند أهلي، فأوحى الله عزّ و جلّ إلى داود عليه السّلام: قل له: كما تدين تدان» (٥)، إلى غير ذلك.

و أمّا من المضار الأخرى الناشئه عنه، فمضافا إلى ذلك كلّ أنّه ما من معصيه صغيره أو كبيره، و لا ضلال، و لا إضلال، و لا فسق، و لا ظلم، و لا جور، و لا فجور، و لا زور، و لا كفر، و لا ارتداد، و لا ظلام، و لا حرام، من البدء إلى الختام، إلّا و منشؤه و مصدره و سببه و مورثه، حبّ الشهوات من المال و الجاه

(١) ليس في الكافي.

(٢) الوسائل ٢٠: ١٩٩ ب «١٠٨».

(٣) الوسائل ٢٠: ٢٠٠ الباب المتقدّم.

(٤) الكافي ٢: ١٣٨ ح ٤، بحار الأنوار ٧٣: ١٧٥ ح ١٦.

(٥) الفقيه ٤: ٢١، عنه بحار الأنوار ١٤: ٤١ ح ٢٨.

مجموعه مقالات، ص: ٤٨٦

و الرئاسه و النساء و البنين و القناطير المقنطره من الذهب و الفضة و نحوها.

فإنّ أول ما عصى الله فيه، استكبار ابليس على آدم، و امتناعه من السجده له، و منشؤه الحسد و حبّ الجاه

و الرئاسه، ثم قتل قابيل هابيل، و منشؤه كذلك الحسد و حبّ الجاه و الرئاسه، ثم تشريد أخاه هبه الله، فإن أخاه هبه الله لما دفن أباه آدم أتاه قابيل فقال له: انى رأيت أبى آدم خصّك من العلم بما لم اخصّ به، و هو العلم الذى دعا به أخوك هابيل، فتقبّل قربانه فأنك إن أظهرت من العلم الذى اختصّك به أبوك أقتلك كما قتلت أخاك هابيل، فلبث هبه الله و العقب منه مستخفّين بما عندهم من الايمان و العلم، و الاسم الأكبر، و ميراث العلم، و آثار العلم النبوه حتى بعث نوح عليه السلام.

و كذلك ما فعل إخوه يوسف به، و ما فعلت امرأه العزيز به، و به يحيى ما صنع، و ما فعل نمرود، و شدّاد و فرعون و هامان و قارون و بلعم، حيث كذبوا الرسل، و أسروهم، و حسبوهم، و أحرقوهم، و قاتلوهم، و جادلوهم، و خاربوهم، و شرّدوهم، فغرقوا و صعقوا، و خسفوا و مسحوا بذلك.

كذلك فذا جدّ بن ملجم «١» عشق امرأه يقال لها: رباب، فعقر لها ناقة صالح، كما عشق ابنه عبد الرحمن بن ملجم قطام، و قتل لها أمير المؤمنين عليه السلام، و ما فعلت قريش و المنافقين بالنبيّ و آله، من تكذيبهم و إيذائهم و تشريدهم و مقاتلتهم و محاربتهم، و اذقتهم السموم و الهموم.

و كذلك خروج الضفير «٢» على يوشع عليه السلام وصى زوجها موسى، كخروج

(١) المناقب لابن شهر آشوب ٣: ٣٠٩.

(٢) كذا فى الأصل، و فى المصدر: صفراء بنت شعيب، و هى زوجة موسى، حيث خرجت على وصيه يوشع بن نون كما خرجت عائشه على وصى رسول الله صلى الله عليه و آله الإمام

على عليه السلام.

انظر: كمال الدين: ٢٧.

مجموعه مقالات، ص: ٤٨٧

الحميراء على أمير المؤمنين عليه السلام، حيث جيّشت الجيوش عليه، وقتلت من المعسكرين ثمانين ألف مسلم و ما ندمت.

و منها حدثت فتنه صفّين و الخوارج، و دوله بنى أميّه و بنى مروان، و سائر دول الجائرين إلى قيام القائم، كلّ ذلك ليس إلّا بواسطه الحسد و حبّ الدنيا و الجاه و الرئاسه و المال و الراحة و الشهوات.

و من اسوأ عواقب حبّ الدنيا و أخزى خواتمه السوء التي هي شرّ من عقوباته أنّه إذا لم يتمكّن الشيطان من أن يغلب المحييين للدنيا و يخدعهم في شىء من أيام عمرهم، ترقّب بهم الفرص و الخدع إلى حين الممات، فإذا ضعفت القوى و غلب عليهم سكرات الموت، اغتنم الفرصه، و زيّن لكلّ ما هو محبوبه، من الصّحّه و الراحة، و الجاه و الرئاسه، و النساء و البنين و القناطر المقنطره من الذهب و الفضة و الخيل المسوّمه بأحسن صوره، و أكمل زينته، أتمّ شهوه، و أخفى خدعه، و ألطف صحبه، و قال له: اطعنى أعطك كلّما هو محبوبك المزيّن في نظرك من الصّحّه و الراحة، و الجاه و الرئاسه، أو المال و النسوه، أو البنين و الحفده، أو القناطر المقنطره من الذهب و الفضة، فيعد له بهذا التسويد و التزيين عن الايمان إلى الكفر، أو يشغله بمحبوبه المزيّن في نظره إلى أن يخرج من الدنيا مشتغلا بمجامعته و ملامسته «١»، فخرّ هنالك الدنيويون، ذلك هو الخسران الميين.

و في روضه الكافي: عن زراره قلت له قوله تعالى:

(١) في الهامش: و بملايسه.

مجموعه مقالات، ص: ٤٨٨

فَبِمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ .. «١» الآية.

قال: قال أبو جعفر

عليه السّلام: «يا زراره، إنّما عهد لك ولأصحابك، و أمّا الآخرون فقد فرغ منهم» (٢).

و فى الخبر: أنّه يجىء الشيطان حال النزح فيجلس عند يسار الانسان فيقول له: اترك هذا الدين و قل باليهين اثنين تنجو من هذه الشدّه، و يجىء أيضا عند رأسه بقدرح من ماء الجمد فيحرّك له، فيقول الانسان: اسقنى، و لا يدرى أنّه شيطان، فيقول: قل لا صانع للعالم حتى اسقيك، فإن لم يجبه جاء إلى موضع قدميه، فيحرّك القدح، فيقول الانسان: اسقنى، فيقول: كذب الرسل حتى أعطيك.

فمن أحبّ الدنيا و زينتها و راحتها أدركته الشقاوه، و أجاب إلى ذلك، و خرج من الدنيا كافرا، و من أبغض الدنيا و راحتها و زينتها أدركته السعاده، و ردّ كلامه، و التفت أمامه.

كما حكى عن أبى زكريا الزاهد لما حضرته الوفاه أتاها صديقه، و هو فى سكرات الموت، فلقنه الشهادتين و الإمامه، فاعرض الزاهد وجهه، و لم يقل و قال له ثانيا، فاعرض عنه، و قال له ثالثا، فقال: لا أقول، فغشى صديقه، فلما كان بعد ساعه وجد بنفسه خفه ففتح عينيه و قال: هل قلت لى شيئا؟ قال: نعم، عرضنا عليك الشهاده ثلاثا فأعرضت فى المرّتين، و قلت فى الثالثه: لا أقول.

قال: أتانى ابليس بقدرح من الماء فقال: أحتاج إلى الماء؟

(١) الأعراف: ١٦-١٧.

(٢) الكافى ٨: ١٤٥ ح ١١٨، عنه بحار الأنوار ٦٣: ٢٥٢ ح ١١٦، و ٦٨: ٩٤ ح ٣٧ عن المحاسن.

مجموعه مقالات، ص: ٤٨٩

قلت: بلى.

□
فقال: قل عيسى ابن الله، فأعرضت عنه، ثمّ أتانى من قبل رجلى فقال لى كذلك، و فى الثالثه قال: قل لا إله، فقلت: لا أقول، فضرب القدح على الأرض و ولّى هاربا، فأنا

رددت على إبليس لا عليكم، فأشهد أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله، وأن علياً ولي الله.

و كما حكى عن بعض الزاهدين لما حضرته الوفاة كلما لقنه أصدقائه الشهادة أعرض، فلما أفاق في الغد أعادوه الأصدقاء و سألوه عن وجه إعراضه عما لقنوه في أمس.

قال: كنت كثير المحبة للدنانير الصفر، فلما لقتموني الشهادة أتاني إبليس بطبق مملوء من الدنانير الصفر و قال لي: اعرض عنها أعطيك إياها، فأشغلني بحبها عما لقتموني من الشهادة.

مجموعه مقالات، ص: ٤٩٣

١١- تشريع الخيره والتكلان

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ٤٩٥

مقدمه التحقيق

اشاره

□

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين، و الصلاة و السلام على أشرف الأنبياء محمد، و على آله الطيبين الطاهرين.

و بعد: لقد أراد البعض أن يعتبر الاستخاره شكلاً من أشكال البدعه و الضلاله، في الوقت الذي ترسخ الاعتقاد بالاستخاره عند الكثيرين، من ذوى السرائر الصافيه، و أضحى الاستخاره عندهم أحد العبادات التي تقربهم من الله سبحانه و تعالى. فحين ما تلبس الامور على العبد و يحتار فيها فهو يستخير ربه، فيجرى له تعالى الخيره، فعند ذلك يقدم العبد على ذلك العمل مطمئن القلب.

و نظراً لأهميه الاستخاره فقد صنف فيها علماءنا الأعلام كتباً و رسائل مستقلة؛ و من أولئك الأجله: العياشي - صاحب التفسير-، و السيد ابن طاوس، و العلامة المجلسي، و السيد عبد الله شبر، و الشيخ سليمان الماحوزي البحراني، و الميرزا الكلباسي الاصفهاني، و الشيخ محمد بن الفيض الكاشاني، و أحمد بن سليمان البصري، و غيرهم.

إضافه إلى ما كتبه العلامة المجاهد السيد عبد الحسين اللارى قدس سره في كتابه المائل بين يديك - عزيزي القارئ.

مجموعه مقالات، ص: ٤٩٦

عملنا في الكتاب

اعتمدنا في تحقيق هذا الكتاب على طبعتين له، و هما:

١- الطبعه الحجريّه «١»، و المطبوعه في مطبعه المحمّدي ب «شيراز» سنه ١٣١٧ هـ.

، و قد حصلنا على هذه النسخه من مكتبه المرحوم الشيخ حسن نخبه الفقهاى العامره فى مدينه «لار».

٢- الطبعه الحروفئيه، و هى بتحقيق و نشر مؤسسّه الإمام المهديّ عجل الله تعالى فرجه الشريف ب «قم» سنه ١٤١١ هـ، و المطبوعه فى مقدّمه كتاب «الاستخاره» لأبى المعالى الكلbasى الأصفهانى، المولود سنه ١٢٤٧، و المتوفى سنه ١٣١٥ هـ.

و أمّا عملنا فكان على النحو التالى:

١- طابقنا هاتين الطبعتين فيما بينهما، و نظرا لوجود اختلافات بينهما فقد لفقنا

بين نَصِيههما للخروج بنصّ دقيق متقن قدر الوسع و الامكان.

٢- طابقنا الآيات القرآنيه الشريفه مع القرآن الكريم و أثبتناها كما هي في القرآن.

٣- أرجعنا الأحاديث الوارده إلى المصادر الحديثيه المعتميره، و بعد مطابقتها مع المصادر أثبتنا نصّا متقنا قدر الوسع.

٤- ما أضفناه من المصادر جعلناه بين [] و أشرنا لذلك في محلّه.

و أخيرا: نتقدّم بخالص الشكر و التقدير إلى الفاضل فارس حسّون كريم الذي قام بتحقيق هذه الرساله الجليله.

و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمين اللجنه العلميه للمؤتمر

(١) الدرعيه: ١٨٩ /٤ رقم ٩٤٣.

مجموعه مقالات، ص: ٤٩٧

[مقدمه المؤلف]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الحنان المنان، المفتتح علينا أبوابا من الخير و الإحسان، بتشريع الخيره و القرعه و التكلان، و جعلها بمنزله الوحي للحيران، في كشف الغيوب عن قبل الرحمن.

و بعد، فيقول العبد المتحير في البلدان، و المتبعد عن الأهل و الأوطان، المبتلى بنوائب الزمان و طوارق الحدثان، و افتراق الأحبه و الاخوان، عبد الحسين الموسوي التستري: إنه قد اختلفت الآراء في أصل شرعيه الخيره و القرعه و كيفيه تشريعها و كميتها على وجوه، بل أقوال؛ فعن بعض العامه إنكار شرعيّتها مطلقا و أنّها كالقمار و المقامر، ثمّ القائلين بشرعيّتها كالحاصه اختلفوا في كيفيه الشرعيه و كميتها على وجوه، بل أقوال:

١- فمنها: ما عن ابن إدريس «١» و المحقق «٢» على ما حكى في الذخيره «٣» من الاقتصار على شرعيه أصل الاستخاره و صلاتها دون الاستخاره بالرقاع و القرعه و السبحه و الحصى و ما يؤدى إليه القلب و المشاوره، و أول ما يرى من المصحف بناء منهما على استناد ذلك كلّه إلى ما يقصر عن الحجّيه من أخبار

(١) السرائر: ١/ ٣١٣.

(٢) المعتمبر

(٣) الذخيره: ٣٤٨.

مجموعه مقالات، ص: ٤٩٨

الشذوذ و الآحاد.

٢- و منها: ما كنت أزعمه سابقا من شرعيته أصل الاستخاره و العمل بمؤدّاهها في ضمن جميع الكيفيات المأثوره المذكوره على وجه التعبد دون شىء من مراتب الطريقيه و لا أحكامها.

٣- و منها: ما احتمله بعض فضلاء العصر من شرعيته أصل الاستخاره و العمل بمؤدّاهها على وجه العمل بالأصول العمليه لمصلحه رفع الحيره و نحوها، بمعنى أنّها أماره و طريق تعديدي، تعديدا للشارع بترتيب أحكام الطرق الواقعيه على مؤدّاهها تعبدا و إن لم تكن طريقا.

٤- و منها: ما لعله المشهور و المنصور من طريقيتها واقعا كطريقه البينه و اليد و السوق و نحوها، لا مجرد التعبد بترتيب أحكام الطريقيه عليها.

٥- و منها: ما ترقى بعض الأصحاب من الالتزام باستحاله تخلف مؤدّاهها عن الواقع، و دوام مطابقتها و إيصاله إليه.

٦- و منها: الترقى إلى تعميم شرعيّتها لغير مورد التحير أيضا من موارد وجوه المرجحات لأحد الطرفين.

٧- و منها: الترقى إلى تعميم شرعيّتها بغير الكيفيات الخاصه المأثوره أيضا، كما جرت عليها سيره أكثر العوام.

٨- و منها: ما عن بعضهم من الترقى إلى وجوب العمل بعد الاستخاره بمؤدّي الخيره.

و قبل الخوض في تحقيق الحقّ منها ينبغي تشخيص معنى الخيره و القرعه، و بيان النسبه و الفرق بينهما، فنقول:

أمّا معنى الخيره - بالكسر فالسكون - في اللغه: فكالاستخاره و الاختيار

مجموعه مقالات، ص: ٤٩٩

و هو مطلق طلب الخيره؛ و يقال: اسم لما يتخير كالطيره لما يتطير.

و في الاصطلاح: هو خصوص طلب الخير بالخصوصيات المأثوره من شخص خاص، و مورد خاص، و كيفيه خاصه.

و أمّا القرعه في اللغه - فمن القرع هو الضرب و الطرق -: اسم لما يقرع في مرّه كاللقمه لما يلقم

فى مَرّه، و الجرعه لما يتجرّع فى مَرّه. و فى اصطلاح الشرع:

اسم لما يقرع بالخصوصيات المأثوره من شخص خاص، و مورد خاص، و كيفيه خاصه.

و أما النسبه و الفرق بين القرعه و الخيره: فبحسب المفهوم اللغوى بينهما تباين كلى، و بحسب المفهوم الشرعى بينهما عموم من وجه، يجتمعان فى المساهمه بالخصوصيات المأثوره لتشخيص بعض المنافع و المضار، كما ورد به بعض روايات الباب.

و يفترق مفهوم الخيره عن القرعه فى مفهوم صلاه الاستخاره المأثوره مجردة عن الأخذ بشىء، كما ورد به أيضا بعض روايات الباب.

و يفترق مفهوم القرعه عن الخيره فى مفهوم المساهمه على تشخيص بعض الحقوق الجزئيه بالخصوصيات المأثوره مجردة عن طلب الخير، كما هو مورد بعض نصوص الباب أيضا.

و أما بحسب المصداق الشرعى و المورد الخارجى فمقتضى عموم قوله عليه السلام:

«القرعه لكل أمر مشكل» (١) و عموم قوله عليه السلام: «ما حار من استخار» (٢) هو تساويهما فى المصداق و المورد الخارجى، و لكن مقتضى وهن العمومين، و الاقتصار على

(١) انظر: فتح الأبواب: ٢٧٢، روى فيه بلفظ: كل مجهول ففيه القرعه.

(٢) أمالى الطوسى: ١٣٦ ح ٢٢٠.

مجموعه مقالات، ص: ٥٠٠

موارد هما المجرور بعمل الأصحاب، هو اختصاص الخيره بموارد الجهل بالمنافع و المضار الدينويّه، لا الجهل بالحكم، و لا بالموضوع، و اختصاص القرعه ببعض موارد الجهل بالمنافع و المضار، و ببعض موارد الجهل بالحقوق الجزئيه و الموضوعات الصريحه، بخلاف الجهل بالحكم، أو بالموضوع المستنبط، فإنّ المرجع فيهما إلى الاصول العمليه على ما استقرّ عليه عمل الأصحاب.

و إذ قد وقفت على هذه المقدمه فلنرجع إلى ما كنّا فيه من تحقيق الحقّ فى المسأله فنقول: لا يخفى أنّ نفي شرعيّه الخيره و القرعه رأسا إفراط من بعض

العامة، كذلك الالتزام ببعض مراتبها المذكورة تفريط من أصحابنا المتأخرين، و خير الأمور أوسطها.

و تفصيل هذا الاجمال هو أن يقال:

أمّا شرعيته الخيره و القرعه و العمل بمؤداهما فهو و إن أنكرها العامة قياسا على القمار و المقامرة إلا أنه لا خلاف و لا إشكال بين الخاصه نصًا و لا فتوى في ثبوتها في الجملة في مقابل السلب الكلى.

و يدلّ عليه- ما عدا العقل المستقلّ - كل واحد من سائر الأدلّه الثلاثه الباقية:

أما من الكتاب: فيكفي في شرعيه أصل الاستخاره عموم قوله تعالى ادعوني أستجب لكم «١» قُلْ مَا يَعْجُبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ «٢».

و عموم قوله تعالى وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ «٣».

(١) سورة غافر: ٦٠.

(٢) سورة الفرقان: ٧٧.

(٣) سورة إبراهيم: ١٢.

مجموعه مقالات، ص: ٥٠١

وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ «١».

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ «٢».

وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا «٣».

و عموم قوله تعالى في مؤمن آل فرعون وَ أَوْضِ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ «٤».

نظرا إلى ما تقدّم من كون أصل الاستخاره نوعا من الدعاء و التوكّل و التفويض إلى الله تعالى و حسن الظنّ به.

و يكفي في شرعيه العمل و الأخذ بمؤداهما من الكتاب أيضا قوله تعالى- في بيان أحوال يونس عليه السلام- فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ «٥».

و قوله تعالى وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذِ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ «٦».

وَأَمَّا مِنَ السُّنَّةِ: فَيَكْفِي فِي شَرَعِيَّةِ أَصْلِ الْإِسْتِخَارَةِ عَمُومٌ مِثْلُ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ أَعْطَى ثَلَاثَةَ لَمْ يَحْرَمِ ثَلَاثَةَ: مَنْ أَعْطَى الدَّعَاءَ أَعْطَى الْإِجَابَةَ، وَ مَنْ أَعْطَى الشُّكْرَ أَعْطَى الزِّيَادَةَ، وَ مَنْ أَعْطَى التَّوَكَّلَ أَعْطَى الْكِفَايَةَ» (٧).

خصوص ما رواه الكليني في الصحيح عن أبي عبد الله عليه السلام: «صلّ ركعتين

(١) سورة المائدة: ٢٣.

(٢) سورة آل عمران: ١٥٩.

(٣) سورة الطلاق: ٣.

(٤) سورة غافر: ٤٤.

(٥) سورة الصافات: ١٤١.

(٦) سورة آل عمران: ٤٤.

(٧) المحاسن: ١ / ٦١ ح ١، الخصال: ١٠١ ح ٥٦.

مجموعه مقالات، ص: ٥٠٢

□ □ □ □ □
و استخر الله تعالى، فو الله ما استخار الله مسلم إلا خار الله له البتة» (١).

و في شرعيته العمل و الأخذ بمؤدّاهما ما رواه الصدوق في الفقيه، عن حمّاد بن عيسى، عمّن أخبره، عن حريز، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «أول من سوهم عليه مريم بنت عمران، و هو قوله عزّ و جلّ و ما كُنتَ لمدّيتهم إذ يلقون أقلامهم أيهم يكفل مريم و السهام ستّه.

ثمّ استهموا في يونس عليه السلام لَمّا ركب مع القوم فوقفت السفينه في اللجّه، فاستهموا فوقع السهم على يونس عليه السلام ثلاث مرّات، فمضى يونس إلى صدر السفينه، فإذا الحوت فاتح فاه، فرمى نفسه.

□ □ □ □ □
ثمّ كان عند عبد المطلب تسعه بنين، فنذر في العاشر إن رزقه الله غلاماً أن يذبحه، فلَمّا ولد عبد الله لم يكن يقدر أن يذبحه و رسول الله في صلبه، فجاء بعشر من الإبل فساهم عليها و على عبد الله، فلم يزل يزيد الإبل و يساهم حتى بلغت الإبل مائه، فخرجت السهام على الإبل ثلاث مرّات.

فقال: الآن علمت أنّ ربّي قد رضى، فنحرها» (٢).

□
و ما في الوسائل: عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «قلت له: ربّما أردت الأمر يفرق منّي فريقان: أحدهما يأمرني، و الآخر ينهاني.

قال: فقال: إذا كنت كذلك فصلّ ركعتين و استخر الله مائه مرّه و مرّه، ثم انظر أحزم الأمرين لك فافعله، فإنّ الخيره فيه

إن شاء الله، و لتكن استخارتك في عافيه، فإنه ربّما خيّر للرجل في قطع يده، و موت ولده، و ذهاب ماله» (٣).

(١) الكافي: ٣ / ٤٧٠ ح ١، الوسائل: ٥ / ٢٠٤ ح ١.

(٢) من لا يحضره الفقيه: ٣ / ٨٩ ح ٣٣٨٨، الخصال: ١٥٦ ح ١٩٨، الوسائل: ١٨ / ١٨٩ ح ١٢.

(٣) المحاسن: ٢ / ٤٣٢ ح ٢٥٠١، الكافي: ٣ / ٤٧٢ ح ٧، تهذيب الأحكام: ٣ / ١٨١ ح ٥، الوسائل:

٥ / ٢٠٥ ح ٦، بحار الأنوار: ٩١ / ٢٧٦ ح ٢٦.

مجموعه مقالات، ص: ٥٠٣

□
و قوله عليه السّلام في خبر آخر: «فصلّ ركعتين، و استخر الله مائه مرّه، ثمّ انظر أيّ شىء يقع في قلبك فاعمل به» (١).

و قوله عليه السّلام: «ما ابالي إذا استخرت إلى أيّ جنبى وقعت» (٢).

و قوله عليه السّلام: في خبر آخر: «ثمّ انظر ما يلهمك تفعله فهو الذى أشار عليك به» (٣).

□
و قوله عليه السّلام في خبر آخر: «ثمّ يشاور فيه، فإنه إذا بدأ بالله أجرى له الخيره على لسان من يشاء من الخلق» (٤).

و قوله عليه السّلام بعد الاستخاره: «انظر إذا قمت إلى الصلاه فإنّ الشيطان أبعد ما يكون من الانسان إذا قام إلى الصلاه، أيّ شىء يقع في قلبك فخذ به و افتح المصحف، فانظر إلى أوّل ما ترى فيه فخذ به إن شاء الله» (٥).

و قوله عليه السّلام في ذات الرقاع: «فإن كان على ظهرها «افعل» فافعل و امض لما أردت فإنه يكون لك فيه إذا فعلته الخيره إن شاء الله، و إن كان فيها «لا تفعل» فإياك أن تفعله أو تخالف، فإنك إن خالفت لقيت عنتا، و إن تمّ لم يكن لك فيه الخيره» (٦)، الحديث.

إلى غير ذلك من الأخبار المبوّبه في

الوسائل وغيرها الأمر بالعمل والأخذ بعد الاستخاره و صلاتها بما يقع في القلب، أو المشاوره، أو المصحف، أو

(١) الكافي: ٣ / ٤٧١ ح ٤، تهذيب الأحكام: ٣ / ٣١١ ح ١٠، الوسائل: ٥ / ٢٠٥ ح ٤.

(٢) فتح الأبواب: ١٦٠، الوسائل: ٥ / ٢٠٧ ح ١٠، بحار الأنوار: ٩١ / ٢٢٤ ح ٤.

(٣) أمالي الطوسي: ٢٧٥ ح ٥٢٥، الوسائل: ٥ / ٢١٣ ح ٣.

(٤) المحاسن: ٢ / ٤٣١ ح ٢٤٩٦، معاني الأخبار: ١٤٤ ح ١، الوسائل: ٥ / ٢١٣ ح ٢.

(٥) تهذيب الأحكام: ٣ / ٣١٠ ح ٦، الوسائل: ٥ / ٢١٦ ح ١.

(٦) فتح الأبواب: ١٦٣.

مجموعه مقالات، ص: ٥٠٤

الرقاع، أو السبحه، أو الحصى، أو المساهمه و القرعه على الوجه المأثور.

و أمّا من الاجماع: فيكفي ما استقرّ عليه قول الاماميه و فعلهم على شرعيه الاستخاره، و العمل بمؤدّاهما على وجه يكون ذلك من شعائرهم الكاشفه عن رأى رئيسهم و تقريره إياهم قطعاً.

و أمّا اقتصار ابن إدريس و بعض من تبعه على شرعيه أصل الاستخاره و صلاتها دون شرعيه الأخذ بمؤدّي القرعه و الرقاع و السبحه و غيرها ممّا ذكر فمبني على شبهه زعمه استناد ما عدا صلاه الاستخاره إلى أخبار الآحاد، و على شبهه عدم حجّيه أخبار الآحاد، و كلا مقدّمته شبهتان ممنوعتان: أمّا الأولى فيما سبق، و أمّا الثانيه فيما تقرّر في محلّه.

هذا كلّه في ثبوت شرعيه الاستخاره و القرعه و شرعيه العمل بمؤدّاهما.

و أمّا طريقيه مؤدّاهما فتفصيل الكلام فيه هو أنّ الشئ المشروع و المعتبر إمّا أن يعتبر تعديداً صرفاً و إن كان في نفسه طريقاً كاعتبار الاستصحاب على وجهه، و إمّا أن يعتبر طريقاً صرفاً و إن لم يكن طريقاً في نفسه، و إمّا أن يعتبر طريقاً تعديداً

كالأصول العمليّة.

و إذ قد عرفت ذلك فاعلم أنّ مؤدّي الاستخاره و القرعه، و إن لم يكن طريقا في نفسه بالبدايه الأوثيه و الضروره العيائيه، و لا دلاله أيضا في مجرّد الأوامر الأمره بالعمل، و الأخذ به على طريقيته التعديديه فضلا عن طريقيته الواقعيه إلّا أنّ تعليقات العمل و الأخذ بمؤدّي الاستخاره بقوله عليه السّلام: «فإنّ الخيره فيه» (١)، و بقوله: «فهو الّذى أشار عليك به» (٢) و بقوله: «فإنّه يكون لك فيه إذا فعلته

(١) تقدّم في ص: ٥٠٣.

(٢) تقدّم في ص: ٥٠٣.

مجموعه مقالات، ص: ٥٠٥

الخيره» (١) ظاهره في طريقيته الاستخاره و الموصليته إلى المنافع و المقاصد المقصود انكشافها، خصوصا تعليقات العمل و الأخذ بمؤدّي القرعه «بأنّه يخرج سهم المحقّ» (٢) و «بأنّ من خرج سهمه بالقرعه فهو المحقّ» (٣) كالصريح في الطريقيه و الموصليته إلى الواقع.

فإن قلت: إنّ مؤدّي الاستخاره و القرعه إذا لم يكن طريقا في نفسه، فكيف يمكن أن يجعله الشارع طريقا بالجعل! أليس ذلك من قبيل قلب الماهيه المحال، و جعل النار ماء، و الماء ناراً؟.

قلت: هذا ليس من قبيل ما ذكر من قلب الماهيه المحال، و جعل النار ماء و بالعكس، بل هو من قبيل تبديل الخواصّ و الآثار، أعنى: من قبيل جعل آثار النار و خواصّه في الماء و بالعكس، و هو أمر ممكن، بل واقع كثيرا من القادر المطلق تعالى في جعله النار نورا على إبراهيم.

فإن قلت: سلّمنا إمكان جعل آثار ذات الطريق من الموصليته و الايصال في غير ذى الطريق من القادر المطلق تعالى إلّا أنّه بملاحظه كونه من خوارق العادات نادر جدّا، بل معدوم النظير في خصوص الأمارات المعتمره طريقا إلى الواقع شرعا.

قلت: ندور

طريقته الاستخاره و القرعه فى الكشف و الايصال إلى الواقع إنما هو مع قطع النظر عن أسبابه و مقتضياته المحصله له.

و أما بالنظر إلى أسبابه و مقتضياته المحصله من مثل الأدعيه المأثوره له من

(١) تقدّم فى ص: ٥٠٣.

(٢) تهذيب الأحكام: ٦/ ٢٣٨ ح ١٥، الوسائل: ١٨/ ١٨٨ ح ٤. و سيأتى مفصلاً.

(٣) الكافى: ٧/ ٢٤٠ ح ٢، الوسائل: ١٨/ ١٨٤ ح ٨.

مجموعه مقالات، ص: ٥٠٦

الصلاه و طلب الخير و الاستشاره و الاسترشاد منه، و التوكّل و الاعتماد عليه، و تفويض الأمر إليه، و حسن الظنّ به، فلا غرو و لا عجب، و لا ندور فى طريقته الاستخاره و القرعه بتلك الضمائم و الأسباب المنضمّه إليه الملزمه لتنجيز مواعيده تعالى، سيّما بعد تصريحه تعالى بطريقته كما عرفته من أدلّتها المتقدمه من الكتاب و السنّه.

فإن قلت: لو كانت الخيره و القرعه من الطرق الواقعيه لا التعبدية الصرفيه فما وجه ما نراه فى مؤدى الخيره و القرعه من التخطى و التخلف و عدم الايصال إلى الواقع فى كثير من الأحيان و الموارد؟.

قلت: دفع هذه الشبهه، أولاً: بالنقص بجميع الأمارات و الطرق الواقعيه حيث لم يكن منها طريق و أماره إلّا و له مادّه تخلف عن الواقع أحيانا حتى الطرق المنجعله كالعلم و التواتر.

و ثانياً: بالحلّ بأنّ ما يتفق من تخلف الطريق و الأماره عن الايصال إلى الواقع بعد ثبوت الطريقه له، فلا بدّ من حملة على الدور و الشذوذ الغير المنافى لطريقته الطريق و أماريته المنوطه بواسطه الجعل بغلبه الوصول و الايصال. أو حملة على حصول مانع أو انتفاء شرط من شروطه المأثوره من توجه القلب و الصلاه و الدعاء و التوكّل و التفويض و حسن

الظن بالله تعالى، كما يرشد إليه ما عن التهذيب صحيحا عن جميل، قال: «قال الطيار لزراره: ما تقول في المساهمه أليس حقا؟

فقال زراره: بل هي حق.

فقال الطيار: أليس قد ورد أنه يخرج سهم المحق؟

قال: بلى.

مجموعه مقالات، ص: ٥٠٧

قال: فتعال حتى ادعى أنا و أنت شيئا، ثم نساهم عليه، و نظره هكذا هو؟

فقال زراره: إنما جاء الحديث بأنه ليس من قوم فوضوا أمرهم إلى الله ثم اقترعوا إلا خرج سهم المحق، فأما على التجارب فلم يوضع على التجارب.

فقال الطيار: أ رأيت إن كانا جميعا مدعين ادعيا ما ليس لهما من أين يخرج سهم أحدهما؟

فقال زراره: إذا كان كذلك جعل معه سهم مبيع، فإن كانا ادعيا ما ليس لهما خرج سهم المبيع» (١).

فتلخص مما ذكرنا ثبوت طريقته مؤدى الاستخاره و القرعه فى الجملة.

و أما استحاله تخلف مؤداهها عن الواقع أحيانا كما هو أحد الوجوه، بل الأقوال، فلا دلالة عليه فى شىء مما ذكر، و لا فيما استدلل عليه مدعيه: من أن الاستخاره استرشاد، و استشاره للخير من الله تعالى، و كما أن نصح المستشار و إرشاد المسترشد واجب على الناس، فعلى الله بالأولوية القطعية، و بأنه كما أن بعث الرسل و إنزال الكتب واجب على الله عقلا بقاعده اللطف، كذلك الإرشاد إلى المصلحه واجب عليه بتلك القاعده، و بأنه كما أن إرشاد الناس إلى المصالح الدينيه الراجعه إلى المعاد واجب على الله كنصب الرسل و إنزال الكتب، كذلك إرشادهم إلى المصالح و المفاسد الدنيويه الراجعه إلى المعاش واجب عليه، و بأن تخلف الاستخاره عن تلك المصلحه الواقعيه يستلزم الاغراء المحال على الله تعالى بعد فرض الأمر بها و تفويت المصلحه عن العبد.

إلى غير ذلك

مما يقصر دلالته عن إثبات مدّعه جدًّا، كما لا يخفى.

(١) تقدّم في ص: ٥٠٥.

مجموعه مقالات، ص: ٥٠٨.

و تفصيل ذلك أنّ استفاده استحاله تخلف مؤدّاه عن الواقع إمّا أن يستفاد من نفس مؤدّي الاستخاره و القرعه، مع قطع النظر عن دليل اعتبارهما بالخصوص، و إمّا أن يستفاد من دليل اعتبارهما شرعا بالخصوص، و إمّا من دليل آخر خارجي كعموم قاعده اللطف و نحوه ممّا تمسك به المتوهّم.

أمّا استفاده ذلك من نفسها فمن البديهيّات الأوّليه و الضروريّات العيانيّه عدمها.

و أمّا استفاده ذلك من دليل اعتبارهما و تشريعهما فهو منحصر بالاستقراء في الأدعيه المأثوره، أو الأوامر الآمره بالأخذ بمؤدّاه أو المواعيد الموعوده عليها على سبيل منع الخلوّ.

فأمّا الأدعيه المأثوره للخيره من مثل: «أستخير الله برحمته خيره في عافيه، اللهم اختر لي ما هو خير لي في ديني و دنياي» «١»، و من مثل: «اللهم ربّ السماوات السبع و ربّ العرش العظيم، أنت الله لا إله إلا أنت، عالم الغيب و الشهاده الرحمن الرحيم، أنت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون، فأسألك أن تخرج سهم المحقّ» «٢» و نحو ذلك، فلا دلاله فيها على ما يريد من كون الاستخاره و القرعه من الأدعيه المأثوره لطلب الخيره في مقام الحيره، كما هو معنى الخيره و الاستخاره لغه، و صريح مضامين أدعيّتها المأثوره جميعا.

و أمّا الأوامر الآمره بالخيره و القرعه في مقام الاشكال و الحيره فلا تزيد دلاله على الأوامر الآمره بالعمل بالأصول العمليّه عند الشكّ لمجرّد التعبد بسلوكها لا للإرشاد إلى ما في سلوكها.

(١) الكافي: ٣/ ٤٧٠ ح ٣، الوسائل: ٥/ ٢٠٨ ح ١.

(٢) الكافي: ٣/ ٤٧٠ ح ١، تهذيب الأحكام: ٣/ ١٧٩ ح ١، الوسائل: ٥/ ٢٠٤.

و أما المواعيد الموعوده عليها من مثل قوله عليه السلام: «ما استخار الله مسلم إلا خار الله له البتة» (١). و قوله عليه السلام: «ما من قوم فوضوا أمرهم إلى الله عزّ و جلّ ثمّ قارعوا إلا خرج سهم المحقّ» (٢) فإنّما هي في المفاد و السياق كسائر المواعيد الموعوده على مطلق الدعاء من مثل قوله تعالى ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ (٣) و قوله عليه السّلام: «ما من مؤمن يدعو الله إلا استجاب له» (٤) المخصّيه صه عمومها بمثل قوله تعالى أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ (٥) و بمثل قوله عليه السّلام: «من اغتاب مسلما لم يقبل الله تعالى صلاته و لا صيامه أربعين صباحا، و أنّ من أكل لقمه من حرام لم يستجب دعاؤه» (٦) إلى غير ذلك من المخصّيه صات التي يقف عليها المتتبع في الآثار المأثوره، بل كثيرا ما يؤخّر استجابه دعاء المؤمن حبا لسماع صوته على ما في بعض الأخبار، بل قد ورد أنّه صلّى الله عليه و آله قد دعا الله تعالى في ليله المعراج أن يرفع الخلاف عن أمته فلم يجبه تعالى بعد ما أجابه في دعوات كثيره، التي منها «أن لا- يسلّط على أمته من سوى أنفسهم ظالم»، و أنّ موسى عليه السّلام قال في مناجاته: «أسألك يا ربّ أن لا يقال فيّ ما ليس فيّ. فقال: يا موسى، ما فعلت هذا لنفسي فكيف لك؟! على ما في الباب الثاني و الأربعين من إرشاد الديلمي (٧)، إلى غير ذلك من الأدعيه و الأسئلة التي لم تستجب لمثل الأنبياء مع عصمتهم و خلوّهم عمّا لم تخل منه من

(١) تقدّم في ص: ٥٠٢.

(٢) تهذيب الأحكام: ٢٣٨ / ٦ ح

١٥، الوسائل: ١٨ / ١٨٨ ح ٤.

(٣) سورة غافر: ٤٠.

(٤) عدّه الداعي: ٣٤ ح ٨، الوسائل: ٤ / ١٠٨٦ ح ٩.

(٥) سورة البقرة: ٤٠.

(٦) جامع الأخبار: ٤١٢ ح ١١٤١، كنز العمال: ٤ / ١٥ ح ٩٢٦٦، بحار الأنوار: ٧٥ / ٢٥٨ ح ٥٣.

(٧) إرشاد القلوب: ١٣٤.

مجموعه مقالات، ص: ٥١٠

موانع الاستجابة و مقتضيات عدم الاستجابة.

هذا كلّهُ مضافاً إلى أنّ استجابته الدعاء كثيراً ما يتعقّب الردّ و التبديل و المحو و الاثبات بالبداء و نحوه، كما يشهد به قوله تعالى يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْبِتُ «١» و قوله عليه السّلام: «اللّهمّ إنّي أسألك أن تقضى و تقدّر من الأمر المحتوم فى الأمر الحكيم من القضاء الذى لا يردّ و لا يبدّل» «٢» الدعاء.

لارى، سيد عبد الحسين، مجموعته مقالات، در يك جلد، مؤسسه المعارف الإسلاميه، قم - ايران، اول، ١٤١٨ هـ ق

مجموعه مقالات؛ ص: ٥١٠

و مع ذلك كلّهُ كيف يستفاد من الأدعيه المأثوره فى الاستخاره و القرعه استحاله تخلف مؤدّاهها عن الاجابه المتوقّفه على اجتماع ما لم يجتمع فينا من مقدّمات كثيره و التّى منها:

أولاً: اجتماع الداعي لشرائط الدعاء و مقتضيات الاجابه.

و منها: ثانياً: اجتماعه لفقد الموانع المانعه من استجابته مع عدم اجتماعها حتى فى الأوحديين منّا.

و منها: ثالثاً: مصادفه الدعاء لتعلّق المشيّه بإجابته، و عدم منافاته للمصالح النوعيه الكئيه الّذى هو الباعث لعدم استجابته بعض الأدعيه من مثل الأنبياء و الأولياء أحياناً مع اجتماعهم الشرائط و فقد الموانع لا محاله.

و منها: رابعاً: عدم تعقّب الاجابه بعد تحقّقها برّد و تبديل، و محو و تحويل، بواسطه تعقّب بداء و نحوه.

هذا كله مضافا إلى أنه سلّمنا تجاوز الدعاء عن جميع هذه العقبات، و بلوغه إلى ساحه الاجابه و القضاء الذي

لا- يردّ ولا- يبذل، و وصوله إلى عرصه الاثبات و التنجيز العذى لا- يغير و لا يبذل، و لكن مع ذلك لا يكشف الدعاء عن بلوغ الداعى

(١) سورة الرعد: ٣٩.

(٢) إقبال الأعمال: ٥٠٣، بحار الأنوار: ١٦٤ / ٩٨.

مجموعه مقالات، ص: ٥١١

للمدعوّ به على الوجه المدعوّ به، بل قد يعوّض على تقدير إجابته بما هو أصلح بحال الداعى و العوض أيضا قد يؤخر إلى الآخرة، و لا ينال الداعى فى الدنيا الذى هو مآله، كما ورد عن الصادق عليه السّلام: «إِنّى دعوت الله أن يجعل الامامه فى ابني إسماعيل فعوّضنى عنه بجعله أوّل من يخرج من القائم عليه السّلام» (١).

و عنه عليه السّلام: «انّ المؤمن ليدعو الهّا، فيؤخر الله إجابته إلى يوم الجمعة» (٢).

و فى خبر آخر: «قلت لأبى عبد الله عليه السّلام: أ يستجاب للرجل الدعاء ثم يؤخر؟

قال: نعم، إلى عشرين سنه» (٣).

و فى خبر آخر: «كان بين قوله تعالى قد أُجيبَتْ دَعْوَتُكُمْ» (٤) و بين أخذ فرعون أربعين عاما» (٥).

و عن النبى صلّى الله عليه و آله و سلم: «ما من مسلم دعا الله سبحانه دعوه ليس فيها قطيعه رحم و لا إثم إلّا أعطاه الله أحد خصال ثلاثه: إمّا أن يعجل دعوته، و إمّا أن يدخر له، و إمّا أن يدفع عنه من السوء مثلها» (٦).

و عنه أيضا: «الدعاء مخّ العباده، و ما من مؤمن يدعو الله إلّا استجاب له، إمّا أن يعجل له فى الدنيا، أو يؤجل له فى الآخرة، و إمّا أن يكفر عنه من ذنوبه بقدر ما دعا، ما لم يدع بمأثم» (٧).

(١) لم نعر على هذا الحديث، مضافا إلى ما فيه من تأمل و نظر.

(٢) الكافى: ٢ /

٤٨٩ ح ٦، الوسائل: ٤ / ١١٠٨ ح ٣.

(٣) الكافي: ٢ / ٤٨٩ ح ٤، الوسائل: ٤ / ١١٠٨ ح ٤.

(٤) سورة يونس: ٨٩.

(٥) الكافي: ٢ / ٤٨٩ ح ٥، الوسائل: ٤ / ١١٠٨ ح ٢.

(٦) عده الداعي: ٢٤، الوسائل: ٤ / ١٠٨٦ ح ٨.

(٧) عده الداعي: ٢٤، الوسائل: ٤ / ١٠٨٦ ح ٩.

مجموعه مقالات، ص: ٥١٢

إلى غير ذلك ممّا هو كالصريح، بل صريح فى إمكان تخلف الأدعيه المأثوره للخيره و القرعه عن الاجابه و الواقع أحيانا، و عدم استحاله تخلف مؤداهها عن الواقع لأنّ حال الأدعيه المأثوره للخيره و القرعه و المواعيد الموعوده عليها من الاجابه هو حال سائر الأدعيه و المواعيد الموعوده عليها فى المفاد و السياق، فيتحدان فى أنّه قد يستجاب و قد لا يستجاب، و على تقدير الاجابه قد يمحى و قد يثبت، و على تقدير الاثبات قد يعوّض و قد لا يعوّض، و على تقدير عدم التعوّض قد يعجّل و قد يؤجّل.

و مع كلّ هذه التقادير كيف يعقل الجزم و القطع باستحاله تخلفها عن الاجابه و الكشف عن تنجز المطلق؟ و هل هو إلّا الجمود على العمومات، و الاغماض عن المخصّصات أو على المتشابهات، و الاغماض عن المحكمات كجمود الأخباريه على مثل «إسماعيل يشهد أن لا إله إلا الله»؟

و أمّا تعليقات الأخذ بمؤدى الخيره و القرعه بمثل قوله عليه السّلام: «فإنّ الخيره فيه» «١» و «إنّه يخرج سهم المحقّ» «٢» فغايه ما فيها هو الظهور فى طريقته مؤداهها إلى الواقع دون استحاله تخلفها عنه.

□
و أمّا التمسك بأنّ الاستخاره استشاره و استرشاد من الله تعالى، و نصح المستشار و إرشاد المسترشد واجب على الناس، فعلى الله بالأولويه، ففيه منع الكبرى:

أولا: بأنّه لا دليل عقلا و لا شرعا

على وجوب نصح المستشار على الناس - فى الموضوعات - الذى هو المقيس عليه ما لم يؤدّ إلى مثل هلاك نفس محترمه

(١) تقدّم فى ص: ٥٠٤.

(٢) تقدّم فى ص: ٥٠٥.

مجموعه مقالات، ص: ٥١٣

و نحوه.

نعم، الذى يجب على الناس فى الموضوعات هو عدم إغراء الجاهل.

و أمّا سكوتهم عند الاستشاره، فكعدم إصغائهم لسؤال السائل، و عدم إجابتهم لدعوه الداعى لا يحرم و لا يقبّح من حيث هو، و ليس مثل ردّ السلام واجبا.

و ثانيا: لو سلّمنا وجوبه من حيث هو كردّ السلام كما يجب عليهم من حيث استلزامه لمثل هلاك نفس محترمه و نحوه، و لو لم يكن فى مقام الاستشاره، إلّا أنّ الحكم فى المقيس ممنوع، ضروره أنّه ليس كلّما يجب على الناس يجب على الله بالأولويّه، إلّا ما كان وجوبه عقلياً، كحسن العداله و قبح الظلم.

و أمّا ما كان وجوبه شرعيّاً كأغلب تكاليف الموالى للعبيد، من مثل «لَا يَغْتَبُّ بَعْضُكُمْ بَعْضاً»، و «لا يقتل بعضكم بعضاً»، و «لا يتصرّف بعضكم فى مال آخر إلّا بإذن منه»، و «يجب عليكم تحفّظ الأيتام»، و «جواب السلام» «١»، و «إطعام الطعام»، كنصح المستشار على تقدير القول به، فلا يجب على المولى قطعاً، فضلاً عن الأولويّه، كما لا يخفى.

و أمّا مقايسه إرشاد المسترشد بنصب الرسل و إنزال الكتب فى وجوبه على الله بقاعده اللطف فقياس مع الفارق من جهه: أنّ اللطف الواجب فى الاصطلاح خاصّ بما يقرب العبد إلى الطاعه، و يبعده عن المعصيه، لا مطلق ما يقربه إلى المنافع و المصالح، و يبعده عن المضارّ و المفاسد، و لو من الأمور الدينويّه، بل لعلّ التقريب إلى المنافع و المصالح الدينويّه خلاف اللطف المصطلح وجوبه على الله

(١) المراد:

وجوب ردّ السلام.

مجموعه مقالات، ص: ٥١٤

تعالى في أغلب موارد الناس.

مضافا إلى أنّ اللطف- المصطلح الخاصّ بالمقرّب إلى الطاعة و المبعّد عن المعصيه- أيضا لا يجب على الله تعالى مطلقا، بل الواجب منه عليه مقدار خاصّ، و هو المقدار القاطع لمعاذير العباد بحيث لا يبقى للناس على الله حجّه، كما في إنزال الكتب و إرسال الرسل.

ولهذا اكتفى في اللطف ببعث رسول واحد، و كتاب واحد إلى جميع أهل العالم من الجنّ و الإنس، و لو لا ذلك لوجب عليه أن يبعث إلى كل عصر، بل إلى كلّ مصر، بل إلى كل قصر، بل إلى كلّ نفر، رسولا و كتابا على حده، لكونه أقرب إلى الطاعة قطعا، و أبعد عن المعصيه جدّا، و مع ذلك لم يجب، و لم يقع أصلا و رأسا.

و أمّا توهم استلزام تخلف المصلحه للاغراء بالجهل فمدفوع: بوضوح منع الملازمه، إذ ليس في أدلّه تشريع الخيره و القرعه تصريح و لا تلويح بتضمين الشارع دوام إيصال مؤدّاهها إلى الواقع لا محاله حتى يلزم من تخلفه الاغراء و الكذب، بل غايه ما في أدلّه تشريعها هو الوعد بالإيصال في الجملة على وجه الاجمال لا بالجملة على وجه يستلزم من تخلفه المحال.

و أمّا توهم استلزام تخلفه لتفويت المصلحه الواقعيه، فمدفوع: بمنع بطلان اللازم إذا كان في نفس التشريع و أمر الشارع، أو في سلوك الفعل المشروع و الأمور به مصلحه تدارك الفئات من المصلحه الغائيه المقصوده للسالك بالسلوك، كما هو وجه من وجوه صحه التعبد بما هو غير دائم المطابقه من سائر الطرق و الأمارات الواقعيه، و ردّ من منع صحّه التعبد بها لتلك الملازمه. و أيّ مصلحه أعظم و أفضل و أشرف

و أنفع و أفيد من المصلحه الموجوده فى نفس

مجموعه مقالات، ص: ٥١٥

تشريع الخيره و فى نفس سلوكها عند الحيره من الخضوع و الخشوع و الصلاه و الدعاء و الطلب و التعظيم و التمجيد و التحميد لله عزّ و جلّ، و ذكر صفاته الحميده و أسمائه الحسنی، و توجه القلب إلى ساحه قدسه، و الاتكال عليه، و تفويض الأمر إليه و إن لم تحصل الغايه المقصوده للسالك من المنافع الجزئيه الدنيويّه الفانيه الزائله.

أفلم يكف بتلك المصالح الكليه المترتبه على الأمر بالخيره و العمل بها فى صحّه تشريعها، و الحث و التأكيد عليها، و الالتزام بها عند الحيره حتّى يلتزم بدوام مطابقتها و كاشفيتها عن مصالح جزئيه دنيويه فانيه زائله لا- تبلغ معشارا من تلك المصالح الكليه؟

فتلخص ممّا ذكرنا أنّ العمده فى تشريع الخيره و فوائدها: هو رجحانها النفسى لا التوصلى، كسائر العبادات النفسيه، بل هى أفضلها نظرا إلى اشتمالها على التعظيم و التمجيد و الصلاه و الدعاء و التوكل و التفويض، و أنّ الظاهر من تعليقات الأخذ بمؤدّاهها هو وجود جهه التوصلية فيها أيضا، إلّا أن الجبهه النفسيه أقوى و أغلب من الجبهه التوصلية فى الخيره، و بالعكس فى القرعه.

و من هنا قد توهم انحصار رجحان الخيره فى الرجحان النفسى، و لكن قد عرفت اندفاعه بظهور تعليقات الأخذ بمؤدّاهها بأن فيه الخيره و نحوه فى اشتمالها على جهه التوصلية و الطريقيه أيضا.

و أمّا توهم تعميم تشريعها لغير مورد التحير فلعلّه ناظر إلى عموم مثل: «ما استخار الله مسلم إلّا خار الله له البتّه» «١» و عموم قوله عليه السّلام: و «أىّ قضيه أعدل من

(١) تقدّم فى ص: ٥٠٢.

مجموعه مقالات، ص: ٥١٦

القرعه»

«١»؟ مع الاغماض عن أنّ موضوعها و موردّها بحسب الأخبار الأخر هو خصوص مقام التحير و الاشكال، الذي لا سبيل إلى رفعه بغير الخيره و القرعه.

و أمّا توهم تشريعها بغير الكيفيات الخاصّه المأثوره فأیضا مبنی على اقتصار النظر على العمومات و الاغماض عن مخصّصاتھا المتراكمه، أو على توهم أنّ مسأله الخيره و القرعه من المستحبات التي لا تقيّد مطلقاتها بالمقيّدات.

و يدفعه: أنّ الخيره المشروعه تاره تشتمل على جهه العباديه النفسيه كذات الصلاه و الدعاء المجرد عن جهه الاستعلام بشىء من العلامات التوصليه، و تاره تشتمل على الجهتين المذكورتين و عدم جريان تقييد المطلق، بل جريان دليل التسامح إنّما هو فى القسم الأول من الخيره، و فى الجهه الأولى من القسم الثانى بخلاف الجهه الثانیه من القسم الثانى، فإن عمومات الخيره مخصّصه فيها بمثل قوله عليه السّلام: «المدى سنّه العالم عليه السّلام فى هذه الاستخاره بالرقاع و الصلاه» «٢» فى جواب السائل عن الاستخاره بغيرها، و بمثل قوله عليه السّلام: «كان أبى يعلمنى الاستخاره كما يعلمنى السوره من القرآن» «٣»، و لا- يجرى دليل التسامح فيها أيضا لعدم إثبات دليل التسامح ما عدا الثواب من الآثار الوضعيه، كالكاشفيه و الموصليه التي هى الغرض الأصلی للمستخير غالبا.

فتبين أنّ الخيره إمّا ذو جهه أو ذو جهتين، كالوضوء، فمن جهه رجحانها النفسى و إن لم يقيّد مطلقاتها إلّا أنه من جهه رجحانها التوصلى و هو الطريقيه و الايصال إلى الواقع يقيّد مطلقاتها لا محاله.

(١) من لا يحضره الفقيه: ٣/ ٩٢ ح ٣٣٩١، الوسائل: ١٨/ ١٩٠ ح ١٣.

(٢) الاحتجاج: ٢/ ٣١٤، بحار الأنوار: ٩١/ ٢٢٧ ذ ح ٢.

(٣) فتح الأبواب: ١٤٨، الوسائل: ٥/ ٢١٨ ح ٩.

المنقول عن ابن طاوس فى الوسائل «١» ترجيح استخاره ذات الرقاع على سائر أنواع الاستخاره بوجه:

منها: تقييد عموم سائر أنواع الاستخارات بذات الرقاع، و لكن يضعفه: أن من حيث اشتمال ذات الرقاع على الخصوصيات الزائده التى لم يعتبر فى غيرها من الصلاه و نحوها، و إن كان يوهم التقييد، و كون نسبتها إليها كنسبه المطلق و المقيّد، و الأقل و الأكثر، إلّا أنّه من سائر الحثيات الأخرى، كالاستعلام بأحد العلائم المباينه بعضها مع مباينه لا يمكن الجمع بالتقييد بينها.

مضافا إلى أنّ حمل المطلق على المقيّد إنّما هو بعد إحراز اتحاد المطلق منها كما فى التكاليف الالزاميه.

و أمّا فى الأحكام النديه و الوضعيه كالسببيه فلا مقتضى للحمل، و منه ما نحن فيه، كما لا يخفى على المتأمل فيها.

و أمّا وجه القول بحرمه مخالفه مؤدّى الخيره فلعله الجمود على ظهور النواهى عن مخالفته فى الحرمة النفسيه التعبيديه، و لكن يضعفه: ظهور تعليل النهى عن المخالفه بقوله: «إن خالفت لقيت عنتا» «٢» فى كون النهى نهى غيرى للإرشاد إلى التحذر عن مخالفه العنت، و هو المشقه و الصعوبه، كالنهى فى قوله عليه السلام: «تغذّ و تعشّ و لا تأكل فيما بينهما، فإن ذلك إفساد للبدن» «٣» و النهى الغيرى للإرشاد عن الشىء لا يحرم ذلك الشىء إلّا فى صورته فرض العلم أو الظن المعبر بأداء ذلك الشىء إلى الوقوع فى ضرر المرشد إليه.

(١) الوسائل: ٥ / ٢١١.

(٢) تقدّم فى ص: ٥٠٣.

(٣) المحاسن: ٢ / ١٩٥ ح ١٥٦٥.

مجموعه مقالات، ص: ٥١٨

و مع ذلك لا يدل على حرمة ذلك الشىء مطلقا، بل يدل على انسحاب حكم الضرر إلى تلك المخالفه المؤديه إليه، إن حراما فحرام، و إن مكروها فمكروه.

و لو سلّمنا

دلالة النهى عن مخالفه الخيره على الحرمة النفسية فلا نسلّمه فى خصوص المخالفه المقترنه بنوع من الاعراض عن أمر الله تعالى و سوء الظن به، كما هو محل بعض النصوص.

و إلى هنا تم المقال فى رفع الجدل، و لو لا ضيق المجال و تشتت البال، لاختتمنا المنوال بما يشتمل على آداب الخيره و القرعه و المباهله و كفيّاتها، و شروطها المأثوره، و جملة من أحكامها المنظوره، على وجه يكون ذخرا، و لعلّ الله يحدث بعد ذلك أمرا، إن شاء الله. حرّره فى سنة ١٣١٥.

مجموعه مقالات، ص: ٥١٩

فى بيان كفيّته الخيره و القرعه و المباهله

اشاره

الكلام فى بيان كفيّته الخيره و القرعه و المباهله بالآداب و السنن المأثوره، و جملة من أحكامها المستوره، فى ضمن أبواب محصوره

الباب الأول فى بيان كفيّته الاستخاره

و نقول: مقدّمه: الاستخاره- لغه- هو: مطلق طلب الخير، و الخيره- بسكون الياء- اسم منه.

و فى اصطلاح الشرع: هو خصوص طلب الخير بالخصوصيات المأثوره من شخص خاص، و مورد خاص، و كفيّته خاصّه.

و هل هى فى هذا الاصطلاح الخاصّ عباره عن خصوص طلب معرفته الخير، و استعلامه بالخصوصيات المأثوره؟ أم أعمّ منه و من طلب المستخير الخير و البركه فى فعله المنظور له، و من طلب توفيقه إلى ما فيه الخير من الأفعال؟

مجموعه مقالات، ص: ٥٢٠

وجهان ناشئان عن اختلاف الأخبار المأثوره فى كفيّته الاستخاره بالإطلاق عن الاستعلامات فى طائفه، و بالتقييد بأحد الاستعلامات فى طائفه أخرى.

و التحقيق: أنّه إن قيدنا إطلاقات الطائفه الأولى بالطائفه الثانيه اختصت الاستخاره فى اصطلاح الشرع بالمعنى الأول، و هو استعلام الخير، و لم يكن لها بالمعنيين الآخرين كفيّته خاصّه مشروعه وراء كفيّات مطلق الدعاء و طلب الحاجه.

و أما إن لم نقيدها بها كما هو الأصل فى مطلقات الأحكام النديه و الوضعيه لم تختص بالمعنى الأول، بل عمت المعانى الثلاثه، و كان لها بالمعنيين الآخرين كفيّته خاصه مشروعه وراء كفيّات مطلق الدعاء، كما لها بالمعنى الأول مثل ذلك أيضا من الكيڤيات الخاصه.

□

فأما كفيّتها بأحد المعنيين الآخرين، فتفصيلها: أنّه متى أراد الدخول فى أمر و أراد من الله تعالى الخير فيه أو التوفيق إلى ما فيه

الخبر منه استخار الله تعالى قبله مره واحده، أو ثلاث مرات أو سبعا أو عشرة على اختلاف الروايات في الأمر اليسير، و سبعين مره
أو مائه مره و مره على اختلاف الروايات

فى الأمر الجسيم بلفظ: «أستخير الله برحمته»، أو بزياده: «خيره فى عافيه»، أو بلفظ: «يا أبصر الناظرين، و يا أسمع السامعين، و يا أسرع الحاسبين، و يا أرحم الراحمين، و يا أحكم الحاكمين، صلّ على محمد و أهل بيته، و خر لى فى كذا و كذا»، أو بلفظ:

□
«اللهمّ إنى أسألك بأنك عالم الغيب و الشهاده إن كنت تعلم أن كذا و كذا خير لى فخيره لى و يسره، و إن كنت تعلم أنه شرّ لى فى دينى و دنياى و آخرتى فاصرفه عنى إلى ما هو خير، و رضنى فى ذلك بقضائك، فإنك تعلم و لا أعلم، و تقدر و لا

مجموعه مقالات، ص: ٥٢١

أقدر، و تقضى و لا أقضى، إنك علام الغيوب». أو بأحد الأدعيه المأثوره للاستخاره فى مصباح الكفعمى و الصحيفه السجّاديه.

و الكمال المأثور فى هذا النوع من الاستخاره أن تكون عند قبر الحسين عليه السّلام، و أكمله أن تكون عند رأسه، و أكمله أن تكون فى آخر سجده من صلاه الليل، أو من ركعتى الفجر، أو فى كل ركعه من الزوال، و أكملها أن تكون بعد صلاه ركعتين فى غير وقت الفريضه، و أكمله أن يقرأ فيهما: قل هو الله أحد و قل يا أيها الكافرون، و أكمله أن يقرأ فيهما سوره الحشر و سوره الرحمن، ثم يقرأ المعوذتين و قل هو الله أحد، و أكمل ذلك كلّ أن يصوم الثلاثاء و الأربعاء و الخميس، ثم يصلّى يوم الجمعة فى مكان نظيف ركعتين، ثم يستخير الله ناظرا إلى السماء قائلا: «اللهمّ إنى أسألك بأنك عالم الغيب و الشهاده الرّحمن و الرّحيم، إن كان هذا الأمر خيرا فيما أحاط به علمك فيسره

لى و بارك لى فيه و افتح لى به، و إن كان ذلك لى شرًا فيما أحاط به علمك فاصرف عني بما تعلم، فإنك تعلم و لا أعلم، و تقدر و لا أقدر، و تقضى و أنت علام الغيوب-، يقولها مائه مره-» بل و أكمله أن يتصدق فى يومه على ستين مسكينًا، كل مسكين صاعًا بصاع النبى صلى الله عليه و آله، فإذا كان الليل اغتسل فى ثلث الليل الباقي، و يلبس أدنى ما يلبس- من يعول- من الثياب إلما أن عليه فى تلك الثياب إزارًا، يصلى ركعتين، فإذا وضع جبهته فى الركعه الأخيره للسجود هلل الله و عظمه و مخرده، و ذكر ذنوبه، فأقرّ بما يعرف منها مسمى، ثم يرفع رأسه، فإذا وضع فى السجده الثانيه استخار الله مائه مره يقول: «اللهم إني أستخيرك» ثم يدعو الله بما شاء و يسأله إياه كلما سجد، و ليفض بركبته إلى الأرض برفع الإزار حتى يكشفها، و يجعل الإزار من خلفه بين

مجموعه مقالات، ص: ٥٢٢

أليته و باطن ساقيه.

انتته مراتب كمال الاستخاره بمعنيها الأخيرين بموجب النصوص المعبره الوارده و إلّا فلا تنتهى إلى ما ذكر، بل تزداد بازدياد كل ما له مدخلية فى استجابته الدعاء، و بعد الشيطان عنه من شرف المكان و الزمان و الأحوال و الأقوال و الأفعال لأن المفروض كون المقام نوع منه.

و أمّا كيفية الاستخاره بالمعنى الأول- و هو استعمال الخير- فعلى أقسام:

١- منها: الاستخاره بالمشاوره.

و كفيته المأثوره: أن لا يشاور فى الأمر أحدا حتى يبدأ فيستخير الله فيه أولاً، ثم يشاور فيه، فإنه إذا بدأ بالله أجرى له الخيره على لسان من يشاء.

٢- و منها: الاستخاره بالسبحه أو الحصى.

و كفيته المأثوره:

أن تقرأ «الفاتحة» عشر مرات و أقله ثلاثا و دونه مره، ثم تقرأ «القدر» عشرا، ثم تقول هذا الدعاء ثلاثا أو مره: «اللهم إني أستخيرك لعلمك بعاقبه الأمور، و أستشيرك لحسن ظني بك في المأمول و المحذور، اللهم إن كان هذا الأمر الفلاني مما قد نيطت بالبركه أعجازه و بواديه، و حفت بالكرامه أيامه و لياليه، فخر لي اللهم خيرا لي فيه خيرا تردّ شموسه ذلولاً، و تقعض «١» أيامه سرورا، اللهم إنا أمر فآتمر، و أما نهى فأنتهى، اللهم إني أستخيرك برحمتك خيره في عافيه» «٢»، ثم تقبض على قطعه من السبحة أو كفّ من الحصى، و تضرر الأمر في زوجيه العدد المقبوض، و النهى في فرديته، أو بالعكس.

(١) يقال: قعضت العود، أي عطفته.

(٢) بحار الأنوار: ٢٤٧/٩١ ح ١ و ص ٢٤٨ ح ٢.

مجموعه مقالات، ص: ٥٢٣

و الكمال المأثور لتلك الكيفيه من الاستخاره: هو أن توتر العدد المفروض أمرا لا أن تشفعه.

٣- و منها: الاستخاره بمراجعه القلب أو المصحف.

و كيفيتها المأثوره: أن تسجد عقيب المكتوبه و تقول: «اللهم خر لي مائه مره»، ثم تتوسل بالأئمه عليهم السلام و تصلّي عليهم و تشفع بهم، أو تصلّي ركعتين في غير وقت الفريضة، ثم تستخير الله مائه مره أو مائه مره و مره، ثم تنظر إلى ما يقع و ما يلهم في قلبك، فاعمل به، و افتح المصحف، فانظر إلى أول ما ترى فخذ به.

و الكمال المأثور لهذه الكيفيه: أن لا تتكلم بين أضعاف الاستخاره حتى تتم المائه، و هل المراد بأول ما ترى فيه من الآيات أو الصفحه؟ و جهان: حقيقه اللفظ تقتضى الثاني، و المناسب لطريقته و الاستعلام به هو الأول.

٤- و منها: الاستخاره

□
و كيفيتها المأثوره: قوله عليه السلام لمن سأله عن بعث متاعه إلى اليمن: «سأهم بين مصر و اليمن، ثم فوض أمرك إلى الله عز وجل، فأى البلدين خرج اسمه في السهم فابعث إليه متاعك». فقلت: كيف أسأهم؟ قال عليه السلام: «اكتب في رقعه: بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم إنه لا إله إلا أنت عالم الغيب والشهادة، أنت العالم و أنا المتعلم، فانظر في أى الأمرين خير لى حتى أتوكل عليك فيه و أعمل به، ثم اكتب مصرا إن شاء الله، ثم [اكتب] «١» فى رقعه أخرى مثل ذلك ثم اكتب: اليمن إن شاء الله [ثم اكتب فى رقعه اخرى مثل ذلك ثم اكتب: يحبس إن شاء الله و لا يبعث به إلى

(١) من الفتح.

مجموعه مقالات، ص: ٥٢٤

□
بلده و منهما] «١» ثم اجمع الرقاع و ارفعها إلى من يسترها عنك، ثم ادخل يدك فخذ رقعه و توكل على الله و اعمل بها» «٢».

٥- و منها: الاستخاره بالرقاع.

□ □
و كيفيتها المأثوره على وجوه، أو سبطها: أن تأخذ ستّ رقاع، فاكتب فى ثلاث منها: «بسم الله الرحمن الرحيم، خيره من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانه افعل»، و فى ثلاث منها: «بسم الله الرحمن الرحيم، خيره من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانه لا تفعل»، ثم ضعها تحت مصلاك، ثم صل ركعتين، فإذا فرغت فاسجد سجده و قل فيها مائه مره: «أستخير الله برحمته خيره فى عافيه»، ثم استو جالسا و قل: «اللهم خر لى و اختر لى فى جميع أمورى فى يسر منك و عافيه»، ثم اضرب بيدك إلى الرقاع فشوشها، و أخرج واحده واحده، فإن خرج ثلاث متواليات «افعل» فافعل الأمر الذى تريده، و

إن خرج ثلاث متواليات «لا تفعل» فلا تفعل، وإن خرجت واحده «افعل» و الأخرى «لا تفعل» فأخرج من الرقاع إلى خمس فانظر أكثرها، و اعمل به ودع السادسة لا تحتاج إليها «٣».

و دونه فى الكمال أن تكتب رقعتين فى واحده «لا» و فى واحده «نعم» و اجعلهما فى بندقتين من طين، ثم صلّ ركعتين و اجعلهما تحت ذيلك و قل: «يا الله إني اشاورك فى أمرى هذا، و أنت خير مستشار و مشير، فأشر علىّ بما فيه

(١) من الفتح.

(٢) فتح الأبواب: ٢٦٧، بحار الأنوار: ٢٢٦/٩١ و ٢٣٣.

(٣) جامع أحاديث الشيعة: ٣١٧/٧ - ٣١٨ ح ٦ عن تهذيب الأحكام و الكافى و مصباح المتهجد و فتح الأبواب و المقنعه و الوسائل.

مجموعه مقالات، ص: ٥٢٥

صلاح و حسن عاقبه»، ثم أدخل يدك فان كان فيها «نعم» فافعل، و إن كان فيها «لا» لا تفعل.

□
و أكملهما و أفضلهما ما روى من أنك إذا أردت أمراً فأسبغ الوضوء و صلّ ركعتين؛ تقرأ فى كل ركعه «الحمد» و «قل هو الله أحد» مائه مره، فإذا سلّمت فارفع يدك بالدعاء و قل فى دعائك: يا كاشف الكرب و مفرج الهمم، و ذكر الدعاء إلى أن قال: «و أكثر الصلاه على محمد و آله» و يكون معك ثلاث رقاع قد اتخذتها فى قدر واحد، و اكتب فى رقعتين منها: «اللهم فاطر السماوات و الأرض عالم الغيب و الشهاده، أنت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون، اللهم إنك تعلم و لا أعلم، و تقدر و لا أقدر، و تمضى و لا أمضى، و أنت علام الغيوب صلّ على محمد و آل محمد، و أخرج أحب السهمين إليك، و خيرهما

لى فى دىنى و دنياى و عاقبه أمرى، أنك على كل شىء قدير و هو عليك يسير.

و تكتب فى ظهر إحدى الرقعتين: «افعل»، و فى ظهر الأخرى: «لا تفعل»، و تكتب على ظهر الرقعه الثالثه: «لا حول و لا قوه إلا بالله العلى العظيم، استعنت بالله، توكلت على الله، و هو حسبى و نعم الوكيل، توكلت فى جميع أمورى على الحى الذى لا يموت، و اعتصمت بذى العزه و الجبروت، و تحصنت بذى الحول و الطول و الملكوت، و سلام على المرسلين، و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد النبى و آله الطاهرين»، ثم تترك ظهر الرقعه أبيض و لا تكتب عليه شيئاً، و تطوى الثلاث رقاع طياً شديداً على صورته واحده، و تجعل فى ثلاث بنادق شمع أو طين على هيئته واحده و ادفعها إلى من تثق به و تأمره أن يذكر الله و يصلى على محمد و آله و يطرحها إلى كفه و يدخل يده اليمنى، و يجعلها فى كفه

مجموعه مقالات، ص: ٥٢٦

و يأخذ منها واحده من غير أن يتعمدها بعينها، فإذا أخرجها أخذتها منه و أنت تذكر الله و تسأله الخيره فيما يخرج لك، ثم فضها و أقرأها، و اعمل بما يخرج على ظهرها.

و إن لم يحضرك من تثق به طرحتها أنت إلى كفك و أخذتها بيدك، و فعلت كما و صفتها لك، فإن كان على ظهرها «افعل» فافعل و امض لما أردت فإنه يكون لك فيه إذا فعلته الخيره إن شاء الله، و إن كان فيها «لا تفعل» فإياك أن تفعله أو تخالف فانك إن خالفت لقيت عنتاً، و إن لم يكن لك فيه الخيره، و

إن خرجت الرقعه التي لم تكتب على ظهرها شيئاً فتوقّف إلى أن تحضر صلاه مفروضه، ثم قم فصلّ ركعتين كما وصفت لك، ثم صلّ الصلاه المفروضه أو صلّهما بعد الفرض ما لم يكن الفجر أو العصر.

فأما الفجر فعليك بالدعاء بعدها إلى أن تبسط الشمس ثم صلّهما، و أما العصر فصلّهما قبلها، ثم ادع الله بالخيره كما ذكرت لك، ثم أعد الرقاع و اعمل بحسب ما يخرج لك، و كلّما خرجت الرقعه التي ليس فيها شىء مكتوب على ظهرها فتوقّف إلى صلاه مكتوبه كما أمرتك، إلى أن يخرج ما تعمل عليه إن شاء الله.

٦- و منها: الاستخاره بالقرعه.

و كفيتهما المأثوره: أن تفوض الأمر إلى الله تعالى و تقول: «اللهم رب السماوات السبع و رب العرش العظيم، أنت الله لا إله إلا أنت عالم الغيب و الشهاده الرحمن الرحيم، أنت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون، فأسألك أن تخرج أو تبين لنا كذا و كذا»، ثم تقارع فتعمل بما تخرجه القرعه

مجموعه مقالات، ص: ٥٢٧

يألقاء الأقسام في النهر، فمن علا- سهمه كان له الحظّ أو بالكتابه على السهم أو الرقاع ما هو مقصوده من الحق و الباطل، أو المنفعه و المضره، أو افعل و لا- تفعل، ثم يشوشها و يخرج أحدها فيعمل به، أو بالقبض على كفّ من السبحه أو الحصى أو النوى، بل مطلق العدد ظاهرا ثم يعمل بما أضمر كونه أمرا، أو نهيا من العدد المقبوض.

و كمال هذه الاستخاره: أن يجمع فيها بين الآداب المأثوره للخيره من الصلاه و الدعاء، و بين الآداب المأثوره للقرعه من التفويض و الدعاء المتقدم لأنها ماده اجتماع لكل من مصداقى الخيره و القرعه، فلأجل ذلك يترجّح الجمع

بين وظيفتهما فيه احتياطاً.

و إلى ذلك انتهت أقسام الخيره و القرعه و جميع كفياتها المأثوره بناء على الاقتصار على الخصوص المعبر فيها من الاخبار الصادره عن الأئمه الأطهار، الذين هم المرجع للأسرار، و على قولهم ينبغى الاقتصار، و إلّا فلا تنتهى إلى ما ذكر، بل لها أقسام و أنحاء لا- تعدّ و لا- تحصى، و لكن لم نقف لها على أثر صحيح، و لا خبر معتبر صريح، سوى المسامحه و المقايسه أو الأخذ بعموم مثل: «ما حار من استخار» (١) و بمثل: ما شدّ من المراسيل و المجاهيل و الأخبار الموقوفه الخارجه عن الكتب المعبره، أو بما هو من البدائع المستحدثه فى الاسلام من الجهّال و العوامّ، كالاستعلام بكتاب الحافظ و المشوى و الفال نامه و الرمل و الجفر و النجوم و الأعداد و نحوها من مخترعات أهل البدع و الفساد لا-غراء العباد، كما لم نقف أيضا على أثر صحيح، و لا خبر صريح، فى تقييد شىء من أقسام الاستخاره

(١) تقدّم ص: ٧.

مجموعه مقالات، ص: ٥٢٨

ببعض الساعات دون بعضها سوى استناده إلى عمل بعض المتورعين أخذاً من روايتين متعارضتين فى اختيارات محمد باقر بن محمد تقى المشتبه بالمجلسى من جهه اشتراك الاسم ظاهراً، و هما مع معارضه أحدهما للآخر لم ينقل- فى غير الكتاب المذكور فى شىء من الكتب المعروفة على كثرتها أصلاً و رأساً، و لعلّه مأخوذ من استنباطات بعض المنجمين كما هو ديدنهم من تقييد كل شىء بساعه دون ساعه.

مضافاً إلى أنّ التقييد بهما لو سلّم وروده لا يوجب تقييد سائر المطلقات به، نظراً إلى انتفاء المقتضى لحمل المطلق على المقيّد فى الأحكام النديّه و الوضعيه حسب ما تقدّم من كون

المقتضى له هو إحراز اتحاد المطلوب منهما كما فى التكاليفات الالزاميه.

مجموعه مقالات، ص: ٥٢٩

الباب الثانى فى جمله من أحكامها

١- فمنها: ان الأوامر و النواهى - فى العمل بمؤدى الاستخاره و ترك مخالفته- هل هى من الأوامر و النواهى الالزاميه المفيده للوجوب و الحرمة نظرا إلى ظهور الأمر و النهى فى الالزام؟ أم من غير الالزاميه المفيده للندب و الكراهه، نظرا إلى شيوع استعمال الأوامر و النواهى الشرعيه فيهما؟ أم من الارشادات المجزده عن الطلب كأوامر الطبيب؟ وجوه أوسطها الوسط لوقوعه بين ما هو إفراط أو تفريط، نظرا إلى أنّ كلّا من فهم المشهور، و من شيوع استعمال الأمر و النهى فى الندب و الكراهه، و من ملاحظه تعليقات الأمر و النهى فى المقام إن لم يصلح صرف الأمر و النهى عن الالزام فلا أقلّ من ان يكون تراكم مجموعها صالحا لصرفهما عن الالزام، و كذا لتعيين الندب و الكراهه و لو بضميمه كونه أقرب المجازات، و بطلان الطفره عنه، و عدم منافاته الارشاد، كما لا يخفى.

مضافا إلى أن لازم القول الأول- و هو تحريم مخالفه مؤدى الاستخاره- إنما هو انقلاب حكم الأكل و الشرب أو السفر المباح بالأصل إلى الحرمة، و سفر المعصيه بمجرد تأديه الاستخاره إلى المنع عنها، و لازم القول الثالث انسلاخ

مجموعه مقالات، ص: ٥٣٠

المطلوبيه و الرجحان النفسى عن جلّ الأوامر الشرعيه بل كلها، لتضمّنها الارشاد إلى شىء لا محاله، و لا نظنّ أحدا يلتزم بشىء من الالزمين و كفى به بعدا للملزومين.

فتعيّن المطلوب و هو استحباب الموافقه و كراهه المخالفه لمؤدى الاستخاره، بل لو فرضنا حصول العلم أو الظنّ المعبر من تجربته و نحوه بأداء مخالفه الاستخاره إلى الوقوع فى الضرر و لا يدلّ

أيضا على حرمه المخالفه مطلقا، بل غايته الدلاله على انسحاب حكم ذلك الضرر إلى المخالفه المؤديه إليه إن حراما فحرام، و إن مكروها فمكروه، و لو سلمنا الحرمة النفسية في المخالفه أيضا فلا نسلمه إلا في خصوص المخالفه المقترنه بنوع من الاعراض عن أمر الله و عدم الرضا بتقديره و سوء الظن به، كما هو محل بعض النصوص.

٢- و منها: أنّ الكيفيات المآثوره المذكوره للاستخاره هل تعتبر فيها على وجه الشرطيه لئلا يجوز التعدي عنها بوجه أم تعتبر على وجه الأكمليه ليجوز التعدي؟ وجهان، بل قولان: من عموم «ما حار من استخار» «١» و اتحاد المناط و المسامحه في أدله السنن، و من أن العموم مخصّص بظاهر الحصر من قوله عليه السلام:

«الذي سنّه العالم عليه السّلام في هذه الاستخاره بالرقاع و الصلاه» «٢» في جواب السائل عن الاستخاره بغيرها. و بظاهر التشبيه من قوله عليه السّلام: «كان أبي يعلمني الاستخاره كما يعلمني السوره» «٣». و المناط المنصوص مفروض العدم و المستنبط لا عبره باتّحاده، فالتعدي قياس و الدليل: التسامح في أدله السنن، و هو إنما يثبت

(١) تقدّم في ص: ٧.

(٢) تقدّم في ص: ٢٣.

(٣) تقدّم في ص: ٢٣.

مجموعه مقالات، ص: ٥٣١

الثواب على العمل برجائه الآثار الوضعيه من الكاشفيه و السببيه و الموصليّه التي هي الغرض الأصلي للمستخير.

فالتحقيق هو التفصيل بين الاستخاره بمعنى طلب الخير و توفيقه، فتعتبر الكيفيات المآثوره منها على وجه الأكمليه لا الشرطيه فيجوز التعدي عنها إلى مطلق ما بدا له من الدعاء و كفياته، لأنه نوع منه بالفرض، و لأنّ التسامح في أدله السنن مثبت له أيضا، و بين الاستخاره بمعنى استعلام الخير و استكشاف الغيب فتعتبر الكيفيات المآثوره فيها

على وجه الشرطيه لا- المكملية، فلا يجوز التعدى عنها إلى مطلق ما يبدو له من الأنحاء و الكيفيات، لما عرفت من أنّ عمومات هذا القسم من الاستخاره مخصّيه، و المناط المتّحد مستنبط، و دليل التسامح قاصر عن إثبات المطلوب منه، فالتعدى قياس يستلزم التشريع لا محاله.

و أمّا ما قال فى الجواهر «١» «من أنّ الاستخاره بهذا الطريق أو غيره من السنن التى يتسامح فى أدلتها، فلا- بأس فى تيه القربه للمستخير بذلك حينئذ، و لا ينافيه اشتمال الدليل على علامه الخيره، إذ لا ريب فى أنّ للفاعل إيقاع فعله كيف شاء، و مباح له الفعل و الترك، فلا حرج عليه بإناطه الفعل و الترك على هذه العلامه، لاحتمال إصابتها الواقع و لا تشريع فيه» و عليه فروع شرعيه جميع أقسام الاستخاره حتى الضعاف سندا.

ففيه أنّ نفى الحرج و التشريع إنما هو فى إناطه الفعل و الترك على تلك العلامه من باب احتمال الاصابه و رجائها، أمّا إناطتها على تلك العلامه من باب التدين و الالتزام بكونها علامه و ترتيب أحكام العلامه عليها من باب اعتقاد

(١) جواهر الكلام: ١٢/١٦٥-١٦٦.

مجموعه مقالات، ص: ٥٣٢

رجحان الموافقه و مرجوحته المخالفه، فهذا افتراء و تشريع لا محاله.

و بالجملة كما أنّ ترجيح ابن طوس ذات الرقاع على سائر أقسام الاستخارات المعتمره، كاقْتصار ابن إدريس على خصوص ذات الصلاه و الدعاء دون غيرهما إفراط ناشئ عن شدّه التورّع فى الاحتياط. كذلك تعدى بعض المتأخرين عن الأقسام و الكيفيات المأثوره فى الكتب المعتمره إلى مطلق ما بدا له من الأقسام و الأدعيه، أو نقل له من الصّيفات من الضعاف أو المراسيل الغير المعتمره تفريط ناشئ عن المسامحه و المقايسه.

منها: أنّ الاستخاره قابله للاستتابة و الوكاله أم لا؟ وجهان، بل قولان: من وجود المقتضى و هو العمومات و الاطلاقات القاضيه بالقابليه و عدم المانع من تخصيص و تقييد، و من أنّ الأصل فى التوقيفات الاقتصار على القدر المتيقن و عدم المشكوك شرعيته و عدم القابليه.

و يضعف أنّ الأصل دليل حيث لا دليل، و العموم و الاطلاق دليل لا يفارقه الأصل.

هذا مضافا إلى ما تقدّم بالخصوص من ورود الاستعانه بالغير و تشريكه فى بعض كفيات ذات الرقاع على الوجه المفيد لقابليه الاستتابة، بل خصوص، بل لعلّ ما يكون التوكيل و الاستتابة فى الاستخاره أرجح و أقرب من المباشره، نظرا إلى أنّ التماس الدعاء من الغير، و الدعاء من الغير فى حقّ الغير أقرب و أسرع إلى الاجابه و التنفيذ جدّا.

□
٤- و منها: أنّه هل يجوز تكرار الخيره على أمر خاصّ بخصوصيتها المستخار عليها أولا أم لا؟ وجهان: من عموم: «ما استخار الله مسلم إلّا خار الله

مجموعه مقالات، ص: ٥٣٣

له» «١» و من انتفاء موضوع الحيره بعد التعرف بالخيره إلا أن يفرض الاجمال فى مؤدى الخيره الاولى كوقوع آيه مجمله فى أول ما رأى من المصحف، أو تطرّق الاجمال باشتباه المقصود، و إلّا فلا وجه و لا محلّ للتكرار فيها- و إنما تظهر ثمره الخلاف بين الوجهين فيما إذا اختلف مؤدى الخيره بالتكرار، فعلى الوجه الأول يقع التعارض فى مؤدى الخيرتين و ترجع الحيره التى هى موضوع الخيره سواء قلنا بتساقط الأوليتين المتعارضتين كما فى تعارض الأصلين، أو قلنا بالتوقف كما فى تعارض الأمارتين.

و على الوجه الثانى لا يقع التعارض بينهما، بل المرجع إلى الاولى، و تلغى الثانى لعدم المحل لها، و أمّا فى

صوره اتفاق الاتحاد في مؤدى التكرار فهو مؤكدا لما قبله لا محاله، على كلا الوجهين.

(١) تقدّم في ص: ٩.

مجموعه مقالات، ص: ٥٣٤

الباب الثالث في المباهله

□
و هي في اللغة مطلق الملاعنه و المداعاه، يقال: «بهله الله» من باب نفع أى لعنه، و «بتهل» أى نلعن و ندعو على الظالمين، و ابتهل بالدعاء أى تضرع به.

و ابتهل باللعن إلى قاتل أمير المؤمنين عليه السلام أى اجتهد باللعنه عليه و بأهل قبيله.

و أمّا في الاصطلاح الشرعى: فهى خصوص المداعاه و الملاعنه بالخصوصيات المأثوره من شخص خاص، و زمان خاص، و كيفيه خاصه.

□
فأما كيفيتها الخاصه فأكملها ما عن ابن مسروق عن أبى عبد الله عليه السلام قال:

«قلت له: إنا نكلم الناس فنحتج عليهم- إلى أن قال- فقال لى: إذا كان كذلك فادعهم إلى المباهله. قلت: كيف أصنع؟ قال: أصلح نفسك- ثلاثا- و أظن أنه قال: قم و اغتسل و ابرز أنت و هو إلى الجيآن «١»، فشَبَّكَ أصابعك من يدك اليمنى فى أصابعه ثم أنصفه و ابدأ بنفسك و قل: «اللهم رب السماوات السبع و رب الأرضين السبع عالم الغيب و الشهاده الرحمن الرحيم، إن كان أبو مسروق جحد حقا و ادعى باطلا فأنزل عليه حسبانا من السماء أو عذابا أليما»، ثم رد الدعوه عليه فقل: «و إن

(١) أى الصحراء.

مجموعه مقالات، ص: ٥٣٥

كان فلان جحد حقا أو ادعى باطلا فأنزل عليه حسبانا من السماء أو عذابا أليما»، ثم قال لى: فإنك لا تلبث أن ترى ذلك فيه، فو الله ما وجدت خلقا يجيبنى إليه «١».

□
و دونه ما فى روايه اخرى عن أبى عبد الله عليه السلام فى المباهله قال: «تَشَبَّكَ أصابعك فى أصابعه، ثم تقول: «اللهم إن كان

فلان جحد حقا، و أقر بباطل، فأصبه بحسبان من السماء، أو بعذاب من عندك» و تلاعنه سبعين مره» (٢).

و دونهما ما روى من أنه إذا جحد الرجل الحق، فإن أراد أن يلاعنه قال:

«اللهم رب السماوات و رب الأرضين السبع و رب العرش العظيم إن كان فلان جحد الحق، و كفر به، فأنزل عليه حسابا من السماء أو عذابا أليما» (٣).

و أمّا زمانها الخاص، فهو ما روى عن أبي جعفر عليه السلام قال: «إن الساعة التي يباهل فيها ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس» (٤).

و أمّا خصوصيه شخص المباهل، فهو: أن يكون المباهل عالما بحقيقته دعواه، و بمبطلية خصمه على وجه الجحود للحق، لا لاشتباه فيه قصورا و لا تقصيرا. فلو لم يعلم بحقيقته دعواه أو علمها، و لكن لم يعلم بمبطلية خصمه أو علمهما، و لكن لم يعلم بجحوده كما لو احتمل اشتباهه فى البطلان عن قصور لا تقصير، فلا يجوز له المباهله و التلاعن حينئذ سيما مع المسلم كما يشهد عليه مشاهدته مورد النصوص المذكوره و مصبها و ادعيتها، كما لا يخفى.

و أمّا خواص المباهله، ففى ضمن قصص و حكايات:

(١) الكافى: ٥١٣/٢ ح ١، الوسائل: ١١٦٧/٤ ح ١.

(٢) الكافى: ٥١٤/٢ ح ٤، الوسائل: ١١٦٧/٤ ح ٢ و ٣.

(٣) الكافى: ٥١٥/٢ ح ٥، الوسائل: ١١٦٨/٤ ح ٤.

(٤) الكافى: ٥١٤/٢ ح ٢.

مجموعه مقالات، ص: ٥٣٦

١- منها: قوله تعالى فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ «١» قوله: «فيه» أى فى عيسى عليه السلام، قوله

«نتههه» أى نتبههه بآن نقول: «بههه الله على الكاذب منا و منك»، و البههه- بالضم و الفتح-: اللعنه، ههه هو الأصل، ثم استعمل في كل دعاء يجتهه فيه و إن لم يكن التعانا، نزلت الآيات في وفد نجران العاقب و السيد و من معهما، و لما دعاهم النبى صلى الله عليه و آله إلهى المباهله قالوا: حتى نرجع و ننظر، فلما خلا بعضهم إلى بعض قالوا للعاقب- و كان ذا رأيهم-: يا عبد المسيح، ما ترى؟ قال: و الله لقد عرفتم أن محمد نبى مرسل، و لقد جاءكم بالفصل من أمر صاحبكم، و الله ما به اهل قوم نبيا قط فعاش كبيرهم، و لا نبت صغيرهم. فإن أبيتم إلا إلف دينكم، فدعوا الرجل، و انصرفوا إلى بلادكم.

و ذلك بعد أن غدا النبى صلى الله عليه و آله آخذا بيد على و الحسن و الحسين بين يديه، و فاطمه خلفه و خرج النصارى يقدمهم أسقفهم أبو حارثه.

فقال الاسقف: إنى لأرى وجوها لو سألوا الله أن يزيل جبلا لأزاله بها، فلا تباهلوا فلا يبقى على وجه الأرض نصرانى إلى يوم القيامة.

فقالوا: يا أبا القاسم، إنا لا نباهلك، و لكن نصالحك، و صالحهم رسول الله على أن يؤدوا إليه فى كل عام ألفى حلّه، ألف فى صفر، و ألف فى رجب.

و على عاديه ثلاثين درعا، و عاديه، ثلاثين فرسا، و ثلاثين رمحا.

و قال: «و الذى نفسى بيده إن الهلاك قد تدلى على أهل نجران، و لو لاعنوا

(١) سوره آل عمران: ٤١.

مجموعه مقالات، ص: ٥٣٧

لمسخوا قرده و خنازير، و لاضطرم عليهم الوادى ناراً، و لما حال الحول على النصارى كلهم حتى يهلكوا» (١).

٢- و منها: ما فى

رجال أبي علي و غيره في ترجمه محمد بن أحمد بن عبد الله بن قضاة بن صفوان بن مهران الجمال من أنه شيخ هذه الطائفة ثقة فقيه فاضل - إلى أن قال -: و كانت له منزله عند السلطان، كان أصلها أنه ناظر قاضي الموصل في الامامه بين يدي ابن حمدان، فانهى القول بينهما إلى أن قال للقاضي: تباهلني؟ فوعده إلى غد، ثم حضر فباهله، و جعل كفه في كفه، ثم قاما من المجلس.

و كان القاضي يحضر دار الأمير ابن حمدان في كل يوم، فتأخر ذلك اليوم و من غده.

فقال الأمير: اعرفوا خبر القاضي، فعاد الرسول فقال: إنه منذ قام من موضع المباهله حمّ و انتفخ الكفّ الذي مدّه للمباهله، و قد اسودّت، ثم مات من الغد، فانتشر لأبي عبد الله الصفواني بهذا ذكر عند الملوک، و حظى منهم، و كانت له منزله «٢».

(١) انظر في آيه المباهله: بحار الأنوار: ٢٥٧ / ٣٥ و ما بعدها.

(٢) رجال النجاشي: ٣٩٣ رقم ١٠٥٠، منتهى المقال: ٥ / ٣٢٥ رقم ٢٤٥٠.

مجموعه مقالات، ص: ٥٤١

١٢- رساله في تقدير الصاع و المدّ

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ٥٤٣

مقدمه التحقيق

الصاع و المدّ و الدرهم مقادير شرعيه ابنتت عليها الكثير من مسائل الفقه الاسلامي في شتى أبوابه العباديه و الحقيقه و المدنيه و القضائيه و غيرها، و لا جرم أن معرفه تلك المقادير تعدّ ضروره للمجتهد و الفقيه.

و من هنا تصدّى سيدنا اللارى قدس سره لتعيينها و تثبيت مقاديرها بالتحقيق و الاستقراء حسب الأوزان المتداوله في البلدان الاسلاميه.

هذه الرساله الوجيزه قد تكفّلت لبيان هذا الموضوع و هي تحتوى على ثمان صفحات كانت مذيّله بأحد كتب السيّد اللارى - تعليقات على رسائل شيخنا الأعظم الأنصاري رحمه الله.

و قد بادرنّا بتحقيق هذه الرساله و تنقيحها بعد أن افرزناها من كتاب التعليقات و جعلناها ضمن هذه المجموعه من رسائل السيد قدس سره.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين. اللجنه العلميه للمؤتمر

مجموعه مقالات، ص: ٥٤٧

[متن الرساله]

بسم الله الرحمن الرحيم قد تكرر التقدير بالصاع والمد في النصوص «١» و الفتاوى لتعيين مقدار استحباب ماء الغسل و الوضوء، حيث قدر بأنه عليه السلام كان يتوضأ بمد، و يغتسل بصاع، و لتعيين مقدار الواجب من زكاه الفطره حيث قدر عن كل رأس بصاع، و لتعيين مقدار نصاب الغلات حيث قدر بثلاثمائة صاع، و لتعيين ما يباح أخذه من اللقطه حيث قدر بما دون الدرهم، دون الدرهم و ما فوقه، و لتعيين مقدار الديه حيث قدر بألف دينار أو عشره آلاف درهم، و لتعيين مقدار المستحب من المهر في الدائم حيث قدر بما لم يتجاوز السنه، و هو خمسمائه درهم، إلى غير ذلك من أبواب الفقه الكثيره المتفرقه المحتاج فيها إلى تعيين مقدار الصاع و الدرهم.

فنعول و بالله المستعان:

إن للصاع تحديد بحسب المكيال، و تحديد بحسب الميزان و هما متقاربان،

(١) الوسائل ١: ٣٣٨ ب «٥٠» من أبواب الوضوء.

(٢) لسان العرب ٧: ٢١٥.

مجموعه مقالات، ص: ٥٤٨

و أكثر النصوص «١» على تقدير الصاع بأربعة أمداد، والمد بملء الكفين. و أما الخبر المقدر للصاع بخمسه أمداد فمطروح لشذوذه، أو محمول على ما فى الجواهر «٢»، فلا يعارض الأخبار المشهوره.

و أما بحسب الميزان فالذى فى أكثر النصوص «٣» و الفتوى تقدير الصاع بألف و مائه و سبعين درهما، و المد بمائتين و اثنين و تسعين درهما و نصف درهم، و الدرهم بثمانيه و أربعين حبه شعير متوسطه.

و أقما النص «٤» المقدر للمد بوزن مائتى و ثمانين درهما، و الدرهم باثنين و سبعين حبه شعير متوسط فكالخبر المقدر للصاع بخمسه أمداد مطروح لشذوذه لا يعارض المشهور، كتحديد الدرهم فى بعض نسخ مجمع البحرين «٥» باثنين و أربعين حبه من شعير، مع تقديره المثقال الشرعى بستين حبه، و تعبيره عنه بدرهم و خمس.

و بالجملة: فالظاهر المدعى عليه الإجماع اتفاقهم على تقدير الدرهم بثمانيه و أربعين حبه شعير، إلا أنه بعد اتفاقهم ظاهرا على تقدير الدرهم بثمانيه و أربعين حبه شعير متوسطه، و على أن عشره دراهم سبعة مثاقيل شرعيه، و على أن المثقال الشرعى ثلاثه أرباع الصيرفى، اختلفوا فى تقدير

(١) الوسائل ٧: ٢٣٣ ب «٦» من أبواب زكاه الفطره ح ١٢ و ب ٧ من أبواب زكاه الفطره ح ٥.

(٢) الجواهر ١٥: ٢٠٩ - ٢١٠.

(٣) الوسائل ٦: ٣٣٦ ب «٧» من أبواب زكاه الفطره.

(٤) التهذيب ١: ١٣٥ ح ٣٧٤، الوسائل ١: ٣٣٨ ب «٥٠» من أبواب الوضوء ح ٣.

(٥) لا توجد لدينا نسخه اخرى لذا لم نعتز على المطلب.

مجموعه مقالات،

الدرهم بالمثقال على قولين لا ثالث بينهما، ففي حاشية السلطان على الروضه «١» تقديره بنصف المثقال الصيرفي، و في سائر فتاواهم تقديره بنصف المثقال الصيرفي و ربع عشره، و مرجعه إلى تعبير بعضهم بنصف المثقال الشرعي و خمسه، كما يوضحه التأمل.

و أمّا ما أورد آقا جمال على السلطان في حاشيته على الروضه «٢» من ازدياد المثقال الصيرفي على الدرهمين فهو و إن أوهم تثليث الأقوال في تقدير الدرهم بالمثقال، إلّا أنّ تعليقه ازدياد المثقال الصيرفي على الدرهمين بقوله:

«و إلّا لكان عشره دراهم سنّه مثاقيل و ثلثي مثقال شرعي لا سبعة مثاقيل شرعيه» كالصريح في غلطيه النسخ و تبديل نقصان المثقال الصيرفي عن الدرهمين بازدياده.

و الحاصل: أنّ الخلاف بينهم في مقدار الدرهم منحصر في قولين لا ثالث لهما أحدهما: ما عليه السلطان من تقديره بنصف المثقال الصيرفي.

و الآخر: ما عليه الآخر من تقديره بنصف المثقال الصيرفي و ربع عشره.

و الذي يرجح قول السلطان هو أصل البراءة عن الزائد و الشهره، بل الاتّفاق المنقول على تقدير الدرهم بثمانيه و أربعين شعيره، بضميمه أنا كلّما اعتبرنا العدد المذكور من أواسط شعير أرض الغرى و أوزناه بالوزن و الميزان الصيرفي لم يزد على نصف المثقال بشيء إن لم ينقص.

(١) حاشية اللمعه الدمشقيه ١: ١٦٦.

(٢) حاشية اللمعه الدمشقيه ١: ١٦٦.

مجموعه مقالات، ص: ٥٥٠

و الذي يرجح القول الآخر- هو ازدياد الدرهم على نصف المثقال- هو الشهره، بل الاتّفاق المنقول على كون العشره دراهم سبعة مثاقيل شرعيه، و كون المثقال الشرعي ثلاثه أرباع الصيرفي، إذ لو لا ازدياد الدرهم على نصف المثقال الصيرفي لكان العشره دراهم سنّه مثاقيل و ثلثي مثقال شرعي لا سبعة مثاقيل، كما لا يخفى على

و مقتضى الاحتياط هو البناء على تقدير السلطان فى مقام توجه الوجوب، و على تقدير المشهور فى مقام امتثال الواجب.

و كيف كان، فالمحصّل فى وزن الصاع أمّا على مذهب السلطان، فيصلغ بالمتاقيل خمسّمائه و خمسّه و ثمانين مثقالا صيرفيا، لأنّ كلّ مثقال صيرفى ضعف الدرهم الشرعى عنده، فالصاع الذى هو عباره عن ألف و مائه و سبعين درهم يبلغ على هذا المذهب خمسّمائه و خمسًا و ثمانين مثقالا صيرفيا.

و بالعيار الإصطنبولى و العطارى- الذى أحدثه العثمانيه فى ممالكهم فى عصرنا- يبلغ حقتين و ربع أوقيه و سبعة مثاقيل و نصف، لأنّ الحقه الاصطنبوليه المذكوره مائتان و ثمانون مثقالا صيرفيا.

و بالمنّ التبريزى المعمول فى أكثر الممالك الإيرانيه يبلغ منّا إلّا خمسّه و خمسين مثقالا، لأنّ المنّ التبريزى المذكور ستمائه و أربعون مثقالا، فيزيد على الخمسمائه و الخمس و الثمانين خمسّه و خمسين مثقالا.

و بالمنّ الشاهى المعمول فى الممالك الإيرانيه نصف المنّ التبريزى إلّا خمسّه و خمسين مثقالا، لأنّ المنّ الشاهى المذكور ضعف المنّ التبريزى.

مجموعه مقالات، ص: ٥٥١

و بالعيار النجفى الموجود فى عصرنا ثلاث أوقيات إلّا خمسّه عشر مثقالا، لأنّ الأوقيه هى ربع الحقه النجفيه، و الحقه النجفيه: عباره عن ثمانمائه مثقال صيرفى. هذا كلّ على مذهب السلطان، و هو كون الدرهم نصف المثقال الصيرفى.

و أمّا على المذهب الآخر فيصلغ الصاع بالمتاقيل ستمائه و أربعه عشر مثقال و ربع المثقال الصيرفى لازدياد الدرهم فى هذا المذهب على نصف المثقال الصيرفى بربع عشره، فالصاع الذى هو عباره عن ألف و مائه و سبعين درهم يبلغ على هذا المذهب المبلغ المذكور.

و بالعيار الإصطنبولى و العطارى الذى أحدثته العثمانيه فى ممالكهم يبلغ حقتين و أربع و خمسين مثقالا و

ربع المثقال، لما عرفت من أنّ الحَقَّه الإصطنبولىه المستحدثه فى عصرنا عباره عن مائتين وثمانين مثقالا صيرفيا، فيبلغ الصاع الذى هو عباره عن ستمائه و أربعه عشر مثقالا و ربع المثقال الصيرفى على مذهب غير السلطان المبلغ المذكور.

و بالمن التبريزى المعمول فى أكثر الممالك الإيرانيه فى عصرنا يبلغ مئتا إلما خمس و ثلاثين مثقالا و ثلاثه أرباع المثقال، لأنّ المنّ التبريزى ستمائه و أربعون مثقالا فزيد على الستمائه و أربعه عشر مثقالا و ربع المبلغ المستثنى منه.

و بالمنّ الشاهى المعمول فى عصرنا فى أكثر الممالك الإيرانيه نصف المنّ إلّا ما استثنى، لأنّ المنّ الشاهى المذكور ضعف المنّ التبريزى.

و بالعيار النجفىّ الموجود المعمول فى أعصارنا فى النجف الأشرف

مجموعه مقالات، ص: ٥٥٢

يلغ ثلاث أوقيات و أربعه عشر مثقالا صيرفيا و ربع المثقال كذلك، أعنى ثلاثه أرباع حَقَّه النجف و أربعه عشر مثقالا و ربع، لما تقدّم من أنّ الحَقَّه المعموله فى النجف الأشرف فى أعصارنا عباره عن ثمانمائه مثقالا صيرفيا على «ما اعتبرناه، فتزيد هذه الحَقَّه على الصاع المفروض ستمائه و أربعه عشر مثقالا صيرفيا و ربع المثقال كذلك بمائتين إلّا أربعه عشر مثقالا و ربع.

و أمّا ما اعتبره الشيخ فى الجواهر «١» من أنّ حَقَّه بقاويل النجف عباره عن ستمائه مثقال صيرفى و أربعين مثقالا كذلك، و أنّ حَقَّه عطاطيره عباره عن ثلاثمائه إلّا اثنى عشر مثقالا صيرفيا فمبنى على ما اعتبر فى زمان كتابته الجواهر، و إلّا فهجر الحَقَّه البقاليه المذكوره و تبدلها بما اعتبرناه حدث فى عصره بعد كتابته الجواهر بأمر و لاه النجف على ما نقل، كما أنّ هجر الحَقَّه العطاطيره المذكوره و تبدلها بما اعتبرناه من المقدار حدث فى عصرنا

ثمّ السبب في ضبط التقادير على الوجه المذكور أنا اعتبرناها على التحقيق لا التقريب، فلو حصل النقصان و لو قليلا فالناقص لا يترتب عليه حكم التمام، فلا- يوجب رفع الواجب، و لا- توجه الوجوب، للأصل و للإطلاق، و لا- الأحكام تابعه لأساميهها، و الأحكام الشرعيه مبتنيه على التحقيق لا التقريب، و هذا معنى ما يقال: من أن الأحكام الشرعيه مبتنيه على التحقيقات العقليه دون المسامحات العرفيه، و هو غير مناف لما قيل: من أن الأحكام الشرعيه مبتنيه على المسامحات العرفيه دون الدقائق العقليه، إذ المقصود من ابتنائها

(١) الجواهر ١٥: ٢١٠-٢١١.

مجموعه مقالات، ص: ٥٥٣

على المسامحات العرفيه ليس التنزيلات المجازيه، أعنى تنزيل الناقص منزله التام مجازا، بل المقصود منه ابتنائها على الموضوعات و المصاديق العرفيه دون التدقيقات الفلسفيه، كما في حكم العذره و الدّم و غيرهما من الموضوعات، حيث يدور حكمها مدار بقاء عينها عرفا دون بقاء اثرها كاللون و الرائحه و نحوهما.

ثمّ إنّ هذا كلّه في تشخيص مقدار الصاع و المدّ و الدرهم بالوزن و المقدار.

و أمّا تشخيص مقدار الكّر من الميه المنصوص المشهور المفتى به بأنّه ألف و مائتا رطل بالعراقي، و الرطل مائه و ثلاثون درهما، فيبلغ بعد ضرب عدد الألف و المائتين رطل في عدد المائه و الثلاثين درهم بالدرهم إلى مائه و خمسين و ستّه آلاف درهم فأما على مذهب السلطان القائل بأنّ الدرهم نصف المثقال الصيرفي فتبلغ تلك الدراهم بالمثاقيل إلى ثمانيه و سبعين ألف مثقال صيرفي، و بالحقّه النجفيّه المعموله في الستّه آلاف و الثلاثمائه مقدار سبعة و تسعين حقّه و نصف، لأنّ الحقّه النجفيّه المتداوله في هذه الأعصار ثمانمائه مثقال صيرفي.

و بالعيار الإصطنبولى الذى أحدثه

العثمانيه فى ممالڪهم فى عصرنا يبلغ مقدار مائتين و خمسين و ثمانيه حقه و نصف و عشرين مثقال صيرفى، لأنّ الحقه الاصطنوبليه المذكوره مائتان و ثمانون مثقال صيرفى.

و بالمنّ التبريزى المعمول فى الممالڪ المحروسه الإيرانيه مائه و اثنان و عشرون منّا إلّا ثمنا، لأنّ المنّ التبريزى المذكور ستمائه و أربعون مثقالا

مجموعه مقالات، ص: ۵۵۴

صيرفيا.

بالمنّ الشاهى المعمول أيضا فى ممالڪ إيران واحد و ستون منّا إلّا ربع ثمن من المنّ الشاهى، لأنّ المنّ الشاهى المذكور ضعف المنّ التبريزى.

و أمّا على مذهب المجلسى «۱» و غيره القائلين بازدياد الدرهم على نصف المثقال الصيرفى ربع عشره فيزداد كلّ من المقادير و الموازين المذكوره ربع عشره.

(۱) نقله صاحب الجواهر عن المجلسى ۱۵: ۱۷۵.

مجموعه مقالات، ص: ۵۵۷

۱۳- التعليقه على كتاب الصوم من مدارك الأحكام

إشاره

مجموعه مقالات، ص: ۵۵۹

مقدمه التحقيق

هذه الرساله التى بين يديك- عزيزى القارئ- هى فى الواقع تعليقات آيه الله المجاهد السيد عبد الحسين اللارى رحمه الله على كتاب الصيام من مدارك الأحكام للفقيه المحقق السيد محمد بن على الموسوى العاملى المتوفى سنة ۱۰۰۹ هـ.

و حسب ما ذكره السيد اللارى فى مقدمتها بأنّ هذه التعليقات كانت ثمره المحاورات و المباحثات الليله التى كان يجتمع فيها و يجالس مشايخه و اساتذته.

و لكن من المؤسف له أن هذه التعليقات ظلّت ناقصه إمّا أن طوارئ الزمان لم تدع السيد أن يكمل ما علّقه على المدارك أو أنها قد كانت كامله و لكن طوارق الحدّثان أفقدتها و لم تبق لنا سوى هذه الوريقات القليله التى نقدّمها لطلابها.

أمّا الرسالة فهي تحتوى على ٢٩ صفحه و تشمل مبحث التّيه و قسما من المفطّرات و كانت ملحقه بالجزء الثانى من تعليقات سيّدنا اللارى على رسائل الشيخ الأنصارى قدس سره، و لمّا كانت هذه الوريقات القليله فى عددها، الكثيره فى محتواها غتته بالنكت العلميه و الآراء الفقهيّه عزمنا على تهذيبها و تنقيحها و تحقيقها زياده للافاده و رعايه للامانه.

و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمين اللجنه العلميه للمؤتمر

مجموعه مقالات، ص: ٥٦٣

[الأول فى تعريف الصوم]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى كتب علينا الصيام كما كتبه على من قبلنا فى معدودات من الأيام، لتمحّص الأرواح به عن الأمراض و الأسقام، فتنقرب إلى منازل أهل القدس من خلفائه الكرام و سفرائه العظام، عليهم أفضل الصلاه و السلام.

أمّا بعد: فهذه تعليقات رشيقه و تحقيقات أنيقه علّقتها على كتاب الصيام من مدارك الأحكام، بعد ما استفدتها من علامه مشايخنا الأعلام فى نبذه من الليالى و الأيام، و نسأل الله تعالى الاعتصام عن الزلل

فى المرام.

قوله: «الصوم فى اللغة «١»: هو الإمساك .. إلخ».

أقول: و أما ما عن بعضهم من تفسيره بخصوص الإمساك عن الطعام فالظاهر- و لو بقاعده أن المثبت مقدّم على النافى و أصله عدم النقل و الاشتراك- رجوعه بحسب المراد إلى القول بالإمساك المطلق، فىكون تخصيصه بالإمساك عن الطعام من باب تمثيل الكلّى ببعض أفراده، لا أنه قول آخر كما زعمه صاحبى المسالك «٢» و المستند «٣» و يوهمه ظاهر التفسير.

(١) المصباح المنير: ٣٥٢، لسان العرب ١٢: ٣٥١.

(٢) مسالك الأفهام ٢: ٦.

(٣) مستند الشيعة ١٠: ١٦٩.

مجموعه مقالات، ص: ٥٦٤

قوله: «و صار حقيقه عند الفقهاء .. إلخ».

أقول: ظاهر تخصيص حقيقته بالفقهاء مبنى على القول بعدم ثبوت الحقيقه الشرعيه لأصالة تأخير الحادث، و لكنّ المشهور المنصور ثبوتها فى الألفاظ الثابته شرعيّه معانيها فى الشرائع السابقه و الأمم السالفه، كالصلاه و الصوم و الحجّ لمسيس الحاجه و قضاء العاده، بل بملاحظه قدم تلك المعانى و كثره تداولها من مبدأ اللغات، بل قبلها لا يبعد بقضاء العاده ثبوت الحقيقه اللغويه فيها أيضا و لو بالوضع التعينى.

قوله: «فالكفّ بمنزله الجنس .. إلخ».

أقول: و إنّما لم يقل هو الجنس لأنّ الجنس فى اصطلاح المنطقيين:

هو المقول على الكثره المختلفه الحقيقه، و الكفّ إنّما هو مقول على الكثره المتّفقه الحقيقه، كالعقد و العلم حيث قالوا إنّهما بمنزله الجنس للعقود و العلوم، و الاختلاف المتصوّر إنّما هو فى متعلقاتها و مشخصاتها الخارجيه، أ لا ترى أنّ حقيقه العقود هو الإيجاب و القبول، و الاختلاف إنّما هو فى متعلّقه، و أنّ حقيقه جميع العلوم من النحو و الصرف و البيان و المنطق و الاصول و الفقه و غيرها هو الإدراك، و الاختلاف المتصوّر إنّما هو

فى متعلّقتها و مشخّصاتها الخارجيه.

و الحاصل: أنّ كون الكفّ و العقد و العلم بمنزله الجنس لما تحته- لا-الجنس- أنّ كلّ واحد منها نوع لما تحته من الأفراد لاتفاقها فى الحقيقه، نعم هى بمنزله الجنس فى الشمول.

و أمّا ما توهم فى وجه ذلك من أنّ الجنس إنّما هو فى الامور الحسيّه

مجموعه مقالات، ص: ٥٦٥

لا-المعنويّه فخطأ مخالف لإطلاق جميع المنطقيين فى تحديد الجنس، مضافا إلى تصريحهم بأنّ الجوهر جنس، و الحال أنّه كالعلم من الامور المعنويّه.

قوله: «مع التيه ..».

أقول: لا إشكال و لا خلاف نصّا «١» و لا فتوى فى اعتبار التيه فى الصوم شرطا أو شطرا فى الجملة، كاعتبارها فى سائر العبادات، و إنّما الكلام فى المرام فى تشخيص حقيقه التيه و متعلّقتها، و مقدار اعتبارها و كمّيّته، و حال اعتبارها و كيفيته، و وقت اعتبارها و زمانه، و بيان المنوى من المفطرات و عددها.

أمّا الكلام فى حقيقه التيه فهل هو الداعى أم الإخطار؟ فقد تقرّر فى سائر مباحث العبادات من أنّ الحقّ كونه مجرّد الداعى الأعمّ من الإخطار.

و بعباره اخرى: أنّ التيه المشروطه مقارنتها للعمل أعمّ من الفعليه التى هى:

عباره عن حضور العزم على الفعل متقرّبا فى البال ملتفتا إليه، و من الحكميه التى هى: عبارة عن حضور العزم المذكور فى وقت و عدم قصد الترك و لا التردد و لا نسيان العزم بعده، إلى أن يشتغل بالعمل بحيث يكون العزم مودعا فى خزانة الخيال و إن لم يكن ملتفتا إليه أصلا، و ذلك غير النسيان، ألا ترى أنّه لا يقال لكلّ أحد: إنّ نسي اسمه و اسم أبيه و ولده مع أنّه غير ملتفت إليه فى أكثر الأحوال. نعم

يكون بحيث لو التفت إلى العمل لوجد العزم عليه باقيا في نفسه، وقد ذكرنا عدم

(١) الوسائل ٧: ب «٢» من أبواب وجوب الصوم و نيته.

مجموعه مقالات، ص: ٥٦٦

الدليل على اشتراط مقارنه الأزيد من ذلك.

و أمّا الكلام في متعلّق النيّه فهل هو الكفّ عن المفطّرات - كما هو ظاهر المصنّف - أو توطين النفس على تركها - كما هو عن ظاهر الدروس - «١» أم هو مجرد الترك - كما صرّح به الشارح - «٢»؟ وجوه، الحقّ الأخير، لما في الشرح من عدم الدليل على اعتبار ما عدا الترك و النيّه من الكفّ و التوطين، بل الدليل على العدم، و هو الاتّفاق على صحّه صوم الغافل و الذاهل مع عدم تحقّق الكفّ و التوطين منهما.

و أمّا الكلام في حال اعتبار النيّه، و كيفيته فهل المعتبر كون النيّه من قبيل العله المبقية فيه - بحيث يحتاج الترك الموجود إلى بقاء النيّه و لو بالقوّه في كلّ آن من زمان الترك - أم يكفي كون النيّه من قبيل العله المحدثه؟ بحيث لا يحتاج إلى إبقاء النيّه بعد حدوثها.

و بعبارة اخرى: اعتبار النيّه في الصوم هل هو من قبيل الواجب التعبدي أم التوصلّي؟ وجهان، أقواهما الثاني.

و يتفرّع عليه صحّه صوم من نوى الصوم ثمّ نام، أو اسكر أو اغمى عليه في بعض نهار الصوم. بل في كلّ الشهر، كما لو فرض عدم إفاقة بعد نيّه الصوم في ليله الصيام إلّا بعد انقضاء الشهر كلّ، فإنّه يصحّ منه ذلك الصوم بالاتّفاق ظاهرا، و به يكشف عن صحّه المبني و هو الاكتفاء في نيّه الصوم بعليتها المحدثه لا المبقية.

(١) الدروس الشرعيه ١: ٢٦٦.

(٢) مدارك الأحكام ٦: ٦.

مجموعه مقالات، ص: ٥٦٧

لا يقال: إنّ

تیه النای للصوم باقیه فی حال النوم کبقائها مع تطرّق الغفله و الذهول فی الخزانة.

لأننا نقول: الوجدان و البرهان شاهدان علی وجود الفارق ببقاء تیه النای حال الغفله فی خزانه الذهن و الخاطر، ألا ترى بقاء أثره و هو التلبس و الاشتغال بفعل المنوی مع امتناع انفکاک الأثر عن المؤثر، و إنما المنتفی حال الغفله عن التیه هو العلم و الالتفات إلى النیه، لا نفس التیه، بخلاف حال النوم و الإغماء، فإنه أخ الموت لم یبق فیہ أصل القصد فضلا عن بقاء أثره، و مع ذلك یصح صومه اتفاقا.

لا- یقال: لعلّ الاتفاق علی إلحاق النائم بالیقظان فی حکم الصوم- و هو سقوط القضاء- لا فی الاسم و الموضوع، و هو صدق الصوم.

لأننا نقول: الظاهر كما صرح به شیخنا العلّامة كون الاتفاق علی الإلحاق بالاسم و الصدق لا مجرد حکم.

لا یقال: خلاف فی الاکتفاء بالعلیه المحدثه فی الأكوان، و بعضهم بان علی عدم الاکتفاء و احتیاجها فی البقاء إلى العله المبقیه.

لأننا نقول: الخلاف فی احتیاج الأکوان إلى العله المبقیه و عدمها خلاف فی مسأله حکمیة لا تبتنی علیه المطلوبات الشرعیة المبتنیة علی المتفاهمات العرفیه، و من البین أنّ المتفاهم عرفا من قوله علیہ السیلام: «لا عمل إلّا بتیه» «۱» و «إنما الأعمال بالنیات» «۲» هو استناد العمل إلى التیه مطلقا و لو بالعلیه المحدثه، فیکتفی بها

(۱) الکافی ۲: ۸۴ ح ۱، الوسائل ۱: ۳۴ ب «۵» من أبواب مقدمه العبادات ح ۱.

(۲) الوسائل ۱: ۳۴ الباب المتقدم ح ۱۰.

و لو بقى اللون و الريح، مع عدم تخلف الأثر عن المؤثر بالدقه الفلسفيّه عند الحكماء.

ثمّ و من جمله الكيفيّات المعتره فى التيه بعد تحقّقها: الاستدامه على التيه إلى الآخر على وجه لا- يتخلّل أجزاء زمان الصوم بالإعراض عن نيته المتحقّق بإنشاء العزم على عدمه، فلو أخلّ فى أثناء الصوم بالإعراض عن نيته للتحقّق بإنشاء العزم على عدمه بطل و فسد قطعاً، لاستلزامه مضىّ جزء من الصوم بغير نيه، فيفسد لانتفاء شرطه، و الصوم لا يتبعّض كسائر العبادات المعتره فيها استدامه التيه إلى الآخر.

و أمّا مجرد قصد المفطر فغير مفطر و لا مبطل ما لم يفعل و إن فعل مقدّماته- كوضع اللقمه فى الفم و علسها، كما عن الجواهر «١» و عن جواب سؤال القمى «٢» قدس سره التصريح به- و ذلك لأنّ قصد الفعل المنافى للصوم- مثلاً- ليس إعراضاً عن نيه الصوم بنفسه بل هو مؤكّد لنيته، و إنّما هو نظير توكيلك الغير فى رفع موضوع الشىء مع استمرار نيّتك على الاستمرار بلوازمه ما دام الموضوع باقياً كما لا يخفى.

و من جمله ما يتعلّق بكيفيّات التيه: تشخيص أنّه هل يعتبر فى نيه الصوم تعيين المنوى تركه من المفطرات بالتفصيل، أم يكفى تعيينه إجمالاً على وجه التريديد فى ضمن امور محصوره أو غير محصوره؟ وجوه بل أقوال:

(١) جواهر الكلام ١٦: ٢١٤.

(٢) جامع الشتات ١:

مجموعه مقالات، ص: ٥٦٩

ثالثها: التفصيل بين ما يتمكّن المكلف من تعيينه التفصيلى و عدمه.

و رابعها: التفصيل بين العبادات و المعاملات.

و خامسها: التفصيل فى العبادات بين ما يستلزم الامتثال الإجمالى التكرار فلا يجوز و بين ما لا يستلزم الامتثال الإجمالى التكرار فلا يجوز و بين ما لا يستلزمه فيجوز.

و الأقوى الاكتفاء بالامتثال

الإجمالي مطلقاً، كما قرّر في الاصول، وفاقاً لجماعه من الفحول.

و من جمله ما يتعلّق بكيفيّة التّيه: تشخيص أنّ اعتقاد مفطريه غير المفطّر في الصوم هل هو قادح في تّيه الصوم و صحّته، أم لا؟ وجهان، أقواهما العدم، أمّا على تقدير قصوره في اعتقاد مفطريه غير المفطّر لعدم كون الاعتقاد منهيّاً و لا إثماً فضلاً عن كونه مفسداً لصومه، و أمّا على تقدير كونه مقصّيراً في ذلك الاعتقاد فلائنه و إن كان ذلك الاعتقاد منهيّاً و إثماً إلّا أنّه غير مفسد للصوم، لتعلّقه بالأمر الخارج عنه، و لكن هذا فيما إذا لم يرتكب ذلك الفعل الغير المفطّر المعتقد مفطريته.

و أمّا إذا ارتكبه معتقداً مفطريته ففي مفطريته من جهه منافاته لاستدامه التّيه وجه و إن كان الأوجه عدمه، و أمّا عصيانه بمخالفه معتقده حيث ارتكب ما يعتقد مفطريته و إن لم يكن مفطراً فمبنى على حرمة التجزّي و عدمه، و على تقدير القول بحرمة أيضاً لا يرتّب الحكم الوضعي و هو البطلان على تلك الحرمة، لعدم الملازمه. هذا كلّه في حكم المعتقد مفطريه غير المفطّر.

و أمّا العكس و هو اعتقاد عدم مفطريه بعض المفطّرات فهو كاعتقاد

مجموعه مقالات، ص: ٥٧٠

مفطريه غير المفطّر لا يقدح في الصوم مطلقاً قاصراً كان في اعتقاده أم مقصّراً، لعين ما ذكر، و لكن هذا أيضاً فيما إذا لم يرتكب ذلك المفطّر المعتقد عدم مفطريته.

و أمّا إذا ارتكبه فقد بطل و فسد صومه به مطلقاً أمّا في صورته كونه مقصّيراً فللاجماع على عدم معذوريه الجاهل المقصّر، إلّا في مسأله الجهر و الإخفات و القصر و الاتمام، و أمّا على تقدير قصوره فلائنه و إن لم يكن آثماً و معاقباً بواسطه قصوره إلّا

أن غايه ما يقتضيه الأمر العقلي في حقّ الجاهل القاصر إنّما هو المعذوريه ما دام جاهلا قاصرا، لا الأجزاء و سقوط القضاء و الإعاده عنه بعد الالتفات، كما لا يخفى.

و من جمله ما يتعلّق بكيفيات النيه: تشخيص كونه جزءا و شرطا في الصوم.

قال المصنف: «فهى بالشرط أشبه».

أقول: أمّا معنى الجزء فهو الذى يلتئم منه الماهيه، و أمّا الشرط فهو الأمر الخارج اللازم من عدمه عدم المشروط، و الجزء و الشرط و إن اتّفقا من جهه أنّ الإخلال بكلّ منهما يبطل المطلوب إلّا أنّهما يفترقان من جهه متابعه الجزء الكلّ في الحكم و عدم متابعه الشرط للمشروط فيه، فعلى تقدير كون التيه أو القيام جزءا من الصلاه- مثلا- اعتبر فيهما كلّ ما يعتبر في الصلاه من الاستقبال و الاستقرار و ستر العوره و غيرها من شروط الصلاه بعموم حكم الصلاه، بخلاف ما إذا كان شرطا فإنّه خارج لا يعتبر فيه ما يعتبر في الصلاه إلّا بدليل خارج.

مجموعه مقالات، ص: ٥٧١

و أمّا كون الشىء جزءا و شرطا في الشىء فأمّر راجع إلى اعتبار معتبره داخلا أو خارجا، لا سبيل إلى الأطلاع عليه في الخارج إلّا بتصريح المعتبر له، أو ثبوت أحد الخواصين فيه، و مع الشكّ و فقد العلم كان المرجع إلى أصاله البراءه المقتضيه لإلحاقه بالشرط ابراء له عن حكم الجزئيه أو الاشتغال تحصيلا للأوثق و الأيقن على الخلاف في أنّ المرجع في الأجزاء و الشروط إلى البراءه أو الاشتغال.

إذا عرفت هذا فاعلم أنّ أشبهه التيه إلى الشرط إمّا من جهه مطابقتة، لأصاله البراءه حسب ما تقدّم، أو من جهه وجود خواصّ الشرطيه فيه على ما ادّعى، التى منها دعوى كون المتبادر من معنى الصوم

عرفا و شرعا هو الإمساك المطلق، أو المخصوص على وجه يخرج النية عن حقيقتها، كما ادّعاها المدارك «١» و غيره، و هو المظنون، و ذلك من خواصّ الشرطيه.

و منها: كون النية لو كانت جزءا من الصوم لتوقف صحته بعموم «لا- عمل إلّا بنية» «٢» إلى نية اخرى، و الحال أنّه لم يلتزم به أحد، فالإكتفاء فيه بتلك النية و عدم احتياجه إلى نية اخرى من خواصّ الشرطيه.

و منها: اعتبار النية في جميع أجزاء الصوم- كالطهاره للصلاه- و هو من خواصّ الشرط أيضا.

و من جمله ما يتعلّق بكيفيات النية: تشخيص أنّه هل يعتبر في صحه صوم رمضان تعيين كونه من رمضان أم لا؟ وجهان.

(١) مدارك الأحكام ٦: ١٦.

(٢) تقدّم ذكر مصدره في هامش «١» في ص: ٥٦٧.

مجموعه مقالات، ص: ٥٧٢

قال المصنّف: «و يكفي في رمضان أنّه يصوم متقرّبا .. إلخ».

[أقول:] اعلم أنّ اشتراط ما عدا القربه من تعيين خصوصيه الأمر و السبب الباعث على العباده لكونه ندرا أو كفّاره أو رمضانا أو غيرها أصاله أو تحمّلا، أو تعيين وصفها من كونه أداء أو قضاء، أو تعيين وجهها من الوجوب و الندب و عدم اشتراط تعيين شىء منها راجع إلى صدق الإطاعه و عدمه بحسب الشرع أو العقل، و ذلك لأنّه لا يخلو إمّا أن يكون الشكّ في صدق الإطاعه بدون التعيين ناشئا عن الشكّ في اشتراط الأمر تعيين شىء من الخصوصيات في المأمور- به و عدم اشتراطه.

و إمّا أن يكون ناشئا عن الشكّ في أخذه التعيين قيّدا أو جزءا في المأمور به، فيكون المطلوب من صوم رمضان- مثلا- هو صوم الشهر على وجه التقيد بقيد ارتباطيّ، لا الصوم في الشهر على وجه الظرفيه.

و الفرق صيروره

اعتبار التعيين على الأول من لوازم تقييد الشارع المطلق بقيد خارج عن المطلق، و على الثاني من لوازم تقييده المطلق بقيد داخل فيه على وجه الارتباط.

و إذ قد عرفت احتمال أن يكون النزاع فى كلّ من التقديرين، فاعلم أنّ الأقرب و الأنسب بمذهب النافين لاعتبار التعيين هو التقدير الأوّل من تقديرى محلّ النزاع، كما أنّ الأقرب و الأنسب بمذهب المثبتين هو التقدير الثانى من تقديره. هذا فى محلّ النزاع.

و أمّا الأقوال فى المسأله فثالثها: التفصيل بين رمضان فيعتبر فيه التعيين و بين غيره فلا.

مجموعه مقالات، ص: ٥٧٣

و رابعها: التفصيل بين إلحاق النذر المعين برمضان و بين غير المعين فلا يلحق.

و خامسها: التفصيل بين اتحاد ما فى الذمه فلا يعتبر فيه التعيين، و تعدده فيعتبر فيه التعيين، و هو المشهور.

و لكنّ الأصل الأصيل القاطع للقال و القيل فى جميع فروض مسأله الصوم هو الاكتفاء بالقربه و عدم اعتبار تعيين شىء من الخصوصيات المذكوره- سواء كان صوم رمضان، أو نذر معين أو غير معين، أو ندب صرف، و سواء اتحد ما فى ذمته من الواجب أو تعدد- و ذلك أمّا على القول الأعمى فى ألفاظ العبادات فلا إطلاق ألفاظها و عموم أدلتها، فينفى بذلك الإطلاق و العموم كلّ ما يحتمل الشرطيّه و الجزئيه من الامور الخارجيه و الداخليه المشكوك اعتبار تعيين شىء منها.

و أمّا على القول الصحيحى فلاصلاله البراءه النافيه أيضا لكلّ ما يحتمل الشرطيّه و الجزئيه و لو كانت ارتباطيه، على ما هو المشهور المنصور من أنّ المرجع فى الأجزاء و الشروط المشكوكه فى العباده إلى البراءه مطلقا لا الاشتغال، كما هو زعم بعض، فالقول بتعيين شىء من خصوصيات الأمر أو وصفه أو وجهه لا يصحّ

إحدهما: إثبات القول بالصحيحيّ المستلزم لإجمال المطلقات و العمومات.

و الاخرى: إثبات مرجعيه قاعده الاشتغال عند الشكّ في الأجزاء و الشروط الارتباطيه لا البراءه.

مجموعه مقالات، ص: ٥٧٤

و لو سلّمنا ثبوت المقدّمه الاولى فنحن بمعزل من تسليم المقدّمه الثانيه، على ما هو المقرّر في أصولنا و به الكفايه في نفى اعتبار شىء من الخصوصيات المشكوكه الزائد على القربه في الصوم، بل في مطلق العبادات، و على ذلك يتفرّع عدم اعتبار تعيين الوجه من الوجوب و الندب في الصوم، بل في مطلق العبادات، و لا- تعيين الوصف من الأداء و القضاء، و لا تعيين خصوصيه الأمر و السبب الباعث على الصوم من كونه من رمضان أو كفّاره أو نذر، أو غيرهما أصاله أو تحمّلا، سواء اتّحد ما في الذمّه من أنواعه أو تعدّد.

أمّا في صوره الاتّحاد فلائّه المشهور، بل الإجماع عليه مستفيض النقل للأصل و عدم الدليل على اشتراط التعيين، فإنّه لم يثبت إلّا وجوب صوم هذا الشهر أو هذا اليوم- مثلا- و قد تحقّق، و يلوّح إلى ذلك قوله عليه السّلام في روايه الزهري «١» لأنّ الغرض إنّما وقع على اليوم بعينه و إن زدنا عليه باشتراط أن لا يكون الصوم صوم آخر، و هو أيضا متحقّق لاستحاله وقوع صوم آخر فيه، و لأنّ اعتبار التعيين إنّما كان لدفع اشتراك الفعل حتى تطابق أحد الأمرين معينا، و تتحقّق الصّحّه. و لا اشتراك هنا فيكون الوقت كالمميّز الخارجى الموجب لانطباق الفعل على واحد معيّن، فيكون التعيين في صوره الاتّحاد قهرى و اعتباره بعد ذلك تحصيل للحاصل.

و أمّا ما عن نادر من اعتبار تعيين السبب لتوقّف الامتثال على الاتيان بالفعل المأمور به من جهه أنّه مأمور

(١) الكافي ٤: ٨٣ ح ١، الفقيه ٢: ٤٦ ح ٢٠٨، التهذيب ٤: ١٦٤ ح ٤٦٣ الوسائل ٧: ١٤ ب «٥» من أبواب وجوب الصوم و نيته ح ٨

مجموعه مقالات، ص: ٥٧٥

الجزء الآخر.

و أما في صورته التعدد فلأن المشهور و إن اعتبر التعيين لتمييز الأمور به عن المشتركات إلا أن الأظهر صحه أصل الصوم بمجرّد القربه المطلقه، حيث إن احتسابه من المعين عليه باستيجار أو نذر أو كفاره يتوقف عقلا على تعيينه بعد القربه المطلقه، نظرا إلى توقف صدق امتثال الأمر المعين على تعيينه، و أن احتساب الفعل و صرفه إلى واحد دون آخر ترجيح بلا مرجح، بخلاف أصل الصوم و ماهيه العباده، فإنه لا يتوقف صحته على ما عدا القربه المطلقه، فلو نوى في الصوم المتعدّد وجهه القربه المطلقه وقعت ندبا، و لم يتعين لما عدا الندب المطلق من الوجوه المحتاج تعيينها إلى أمر زائد على القربه، و ذلك لوجود مقتضى للصحه، و هو القربه و عدم مانعيه التعدد و الاشتراك من الأصل الصحه.

نعم، إنما هو مانع من احتسابه عن أحد المعينات على القول بأصالة عدم التداخل القهري، نظرا إلى توقف صدق امتثال الأمر المعين على التعيين حينئذ، و أن صرف الفعل و احتسابه إلى واحد دون آخر تريح بلا مرجح، و أن الجنس لا يقوم مقام الفصل.

و أمّا على القول بأصالة التداخل القهري - كما عليه النراقي في العوائد «١» و المستند «٢» - فليس التعدد و الاشتراك مانعا من الاحتساب، كما أنه ليس مانعا من الصحه فيحتسب الصوم المنوي فيه القربه المطلقه على هذا القول عن جميع ما

(١) عوائد الايام: ٣٠٢ - ٣١١.

(٢) مستند الشيعة

مجموعه مقالات، ص: ٥٧٦

عليه من الامور المتعدده من النذر و الكفاره و غيرهما.

و أما ما قيل في مانعيه التعدد من صحه غير المعين: من أنّ صدق الإطاعه يتوقف على قصد امتثال كل أمر بخصوصه.

فيمكن دفعه: بأن صدق الإطاعه و الامتثال يتوقف على قصد امتثال مطلق الأمر الحاصل بقصد القربه، و لا يتوقف على قصد امتثال كل أمر بخصوصه، ألا ترى أنه لو أمر المولى عبده بإعطاء درهم لزيد و درهم لعمر و درهم لبكر، فأعطى العبد درهما بقصد الإطاعه لأحدهم و لم يعينه، أو عينه بوجه مخطئ في تعيينه عدّ ممثلاً لأمر الإعطاء لأحدهم المعين في الواقع قطعاً، و لا يكلف بإعطاء درهم آخر له قطعاً.

و يؤيد ما ذكرنا- مضافاً إلى موافقه الاستاذ- موافقه الشهيد على ما حكى عن بيانه «١» من إلحاق الندب كأيام البيض بشهر رمضان في عدم افتقاره إلى التعيين، للتعيين هناك بأصل الشرع، و ما حكى عن بعض تحقیقاته من إلحاق مطلق المندوب به لتعيينه شرعاً في جميع الأيام إلّا ما استثنى، و استحسنة جماعه أيضاً.

و يتفرع على ما اخترناه من عدم اشتراط التعيين صحه صوم رمضان في جميع صورته، أعنى صورته قصده خصوصيته رمضان، و صورته عدم قصده رمضان، سواء لم يقصد غيره أم قصد كفاره، أو قضاء أو نذراً معيناً، أو غير معين، أو ندباً و سواء كان ذلك منه عمداً، أو جهلاً أو نسياناً به موضوع رمضان، أو بحكمه.

إلّا صورته العمد و العلم بحكم رمضان و عدم جواز نيه غيره فيه، فإنّها باطله

(١) البيان: ٢٢٣ و ٢٢٤.

مجموعه مقالات، ص: ٥٧٧

من جهه النهى التشريعى المتعلق بتيته التى هى جزء أو شرط للعباده، إلّا على فرض

التعدّد المطلوبيّ لحصول الإمساك مع نيّة التقرب، فيحصل الامتثال و يبلغ الزائد، مع أنّ هذه النيّة لا معنى لها، فإنّها إنّما تقع على سبيل التصوّر لا التصديق، كما قاله المدارك «١».

و من جمله ما يتعلّق بكيفيات النيّة: اعتبار الجزم في النيّة و عدم صحّحه التردّد فيها، على ما هو ظاهر الفتاوى و نصوص «٢» اعتبار النيّة، فإنّ التردّد في النيّة مساوق لعدم النيّة.

و يتفرّع على ذلك اعتبار نيّة شعبان في يوم الشكّ من رمضان جزماً بالاستصحاب، و بطلان التردّد فيه بين نيّة رمضان إن كان من رمضان و عدم نيّته إن لم يكن.

نعم لو قصد القربه المطلقة على وجه يرجع التردّد إلى المنوى لا النيّة صحّ.

هذا و لكن قال في الشرائع «٣» و تبعه المدارك «٤» و الجواهر «٥»: «إنّه لو نوى الوجوب إن كان من رمضان، و الندب إن كان من شعبان فيه قولان، الأشبهه البطلان».

و أقول: أشبهه البطلان إن كان من جهه التردّد في تعيين وجه الوجوب و الندب ففيه: أنّ أصل نيّة الوجه لا- دليل لنا على اعتبارها، فضلا عن الدليل على اعتبار تعيينه، و إن كان من جهه التردّد في أصل النيّة ففيه: منع ظاهر، لوضوح

(١) مدارك الأحكام ٦: ١٧.

(٢) تقدم ذكر مصدره في هامش «١» في ص: ٥٦٧.

(٣) شرائع الاسلام ١: ٢١٥.

(٤) مدارك الأحكام ٦: ٣٧.

(٥) الجواهر ١٦: ٢١٢-٢١٣.

مجموعه مقالات، ص: ٥٧٨

رجوع ذلك التردّد إلى التردّد في المنوى الغير المضرّ، ألا- ترى أنّ نيه صلاه الاحتياط على هذا النحو من التردّد، كما هو المنصوص في علّه تشريعها مع صحّتها بالاتّفاق.

نعم التردّد في النيّة عباره عن نيّة الصوم على تقدير كونه من رمضان و عدم النيّة رأسا

على تقدير العدم، و هو المبطل، و أمّا تيّه الصوم من رمضان على تقدير كونه من رمضان و من شعبان على تقدير شعبان فلا تردّد في تيّه الصوم أصلاً، و إنّما التردّد في نفس المنويّ، كفرض تيّه الصوم بالقربه المطلقه.

و أمّا ما قيل في تقريب التردّد في التّيه: من تعدّد التّيه حيث إنّ تيّه رمضان على تقدير رمضان و تيّه شعبان على تقدير شعبان ففيه: أنّ التعدّد المذكور إنّما استتبع من تعدّد المنويّ في الحقيقه، و إلّا فأصل التّيه لا تردّد فيه، إلّا إذا دار بين الوجود و العدم، لا بين الوجودين، فلا يخفى.

و أمّا تيّه الجزم برمضان في يوم الشكّ فهو باطل، بل و لو صادف رمضان في الواقع.

ثمّ و من جملة الكيفيّات المعبره في التّيه بعد تحقّقها: الاستداه على مقتضاها، فلو أخلّ في الأثناء ففيه وجوه، لأنّ الإخلال المنافي لاستداه التّيه و البقاء على مقتضاها في الأثناء أمّا بالعدول من نوع إلى نوع آخر، و أمّا بالإعراض عنه رأساً المتحقّق بإنشاء العزم على عدمه، و أمّا بقصد المفطرّ و القاطع له من المفطّرات المقرّره، و أمّا بالارتداد المتعقّب بالتوبه، و أمّا بالتردّد في الإبطل و عدمه، و أمّا بالتردّد في البطلان و عدمه لعروض عارض و استمر ذلك إلى أن سئل.

مجموعه مقالات، ص: ٥٧٩

و على كلّ من هذه التقادير إمّا أن يكون الإخلال به فعلياً، أو فيما يأتي، فإنّ قصد الإخلال بأحد وجوه السّته إمّا واقع فعلاً، أو منويّ فيما يأتي من الزمان.

ثمّ الإخلال بكلّ من تلك الوجوه الاثني عشر إمّا في أثناء أحد الطهارات الثلاث - كالوضوء و الغسل و التيمّم - فلا إشكال و لا ريب في عدم قاطعيته للعباده، فلو رجع

بعد الإخلال لا- يحتاج إلى استئناف العمل من رأس، بل بينى عليه و يلحق الباقي به ما دام التوالى باقيا، و ذلك لعدم جزئيه الأكوان فى الطهارات حتى يكون الإخلال بذلك فى الأثناء قاطعا لها، أ لا ترى أنّ الوضوء: عباره عن الغسلتين و المسحتين، فلو أخلّ بشىء من الوجوه المذكوره فى أثنائه بعد الغسلتين و قبل المسحتين ثمّ رجع ألحق المسحتين و لم يستأنف الوضوء من رأس ما دام التوالى باقيا.

و إمّا الإخلال بأحد الوجوه المذكوره فى أثناء الصلاه فالظاهر أنّه كذلك غير قاطع لها، بناء على أصاله البراءه على جزئيه الأكوان فيها، و استصحاب عدم القاطعيه و إطلاق أدلّه الصلاه و عموماتها المقتضى عدم جزئيه الأكوان فيها.

لا يقال: أن اعتبار استمرار بقاء الطهاره و الاستقبال فى جميع أكوان الصلاه دليل جزئيه الأكوان فيها.

لأننا نقول: خرج اعتبار استمرار الطهاره و الاستقبال فى الأكوان بالدليل، أ لا ترى عدم اعتبار استمرار غيرهما فى الأكوان من سائر الشروط كالتستّر و الطهاره الخبثيه و نحوهما ممّا قد يفرض بعضها فى أثناء الصلاه و لا يقطع فإنّ من انكشفت عورته فى بعض أكوان الصلاه سترها فيما بعد و لم يستأنف العمل من

مجموعه مقالات، ص: ٥٨٠

رأس، و كذا من تنجّس يده- مثلا- فى الأثناء و يتمكّن من تطهيرها فى الصلاه طهرها و بنى و لم يستأنف، هكذا قال شيخنا العلامة.

و لكن الأظهر اختصاص عدم قاطعيه الإخلال بذلك بحال الاضطرار لا الاختيار و العمد، و على ذلك فعدم قاطعيه الإخلال بالستر و الطهاره الخبثيه فى حال الاضطرار للصلاه إنّما هو من اختصاص شرطيتهما فى أكوان الصلاه بحال الاختيار، لا من جهه عدم جزئيه الأكوان فى الصلاه.

نعم لو لم

يعتبر اشتراطهما في أكوان الصلاه مطلقا مع اعتبار اشتراطهما في أفعالها كشف ذلك عن عدم جزئيه الأكوان، و أنى له بذلك.

و أما في الصوم فأما إخلال استدامه التيه فيه بمجرد تيه المفطر و القاطع في أثنائه إذا لم يفطر و جدد التيه بعده فغير قاطع له، كما صرح به في الشرائع «١» و المدارك «٢» و الجواهر «٣» و القمى في جواب مسائله، و ذلك لأن قصد المفطر للصوم ليس إعرضا عن تيه الصوم بنفسه، بل هو مؤكد لتيته و إنما هو نظير توكيلك الغير في رفع موضوع الشىء مع استمرار تيتك على الاستمرار بلوازمه ما دام الموضوع باقيا، كما لا يخفى.

و أميا الإخلال في أثنائه بالإعراض و إنشاء رفع اليد عما تلبس به من الصوم فموجب الاتفاق على جزئيه الأكوان في الصوم و استلزام الإعراض مضى جزء من الصوم بغير تيه، لأن التيه شرط في الصوم و انفكاك جزئه عنها كانفكاك كله

(١) شرائع الاسلام ١: ٢١٦.

(٢) مدارك الأحكام ٦: ٤٠-٤١.

(٣) الجواهر ١٦: ٢١٥-٢١٦.

مجموعه مقالات، ص: ٥٨١

حيث لا يتبعض كسائر العبادات المشروط فيها التيه.

و بموجب اتفاق النصوص «١» و الفتاوى على عدم اشتراط اقتران التيه في جميع أجزاء الصوم بالخصوص و أجزاء التيه المتأخره في من أصبح بتيه الإفطار ثم جدد التيه هو عدم انقطاع الصوم بالإعراض المتعقب لتجديد التيه، كعدم انقطاع صوم من أصبح بتيه الإفطار ثم جدد التيه، و لعله الأقوى و الأشبه و إن كان الأحوط و الأشهر هو انقطاعه به.

و أما العدول فأما من رمضان، أو من كفاره معينه أو كفاره غير معينه، أو نذر معين، أو غير معين، أو من ندب، و المعدول إليه.

إما مثل

المعدول عنه كالعِدول من رمضان هذه السنه إلى رمضان السنه الماضيه، أو من نذر معيّن إلى نذر معيّن مثله وإما غيره كالعِدول من رمضان إلى نذر أو بالعكس، و مقتضى الأصل و القاعده هو جواز أصل العِدول من الصوم مطلقا في جميع فروضه المتقدّمه، إلّا من المعيّن بأصالة أو نذر أو ضيق؛ فإنّه لا يصحّ العِدول من المعيّن إلى غيره، كما لا يصحّ المعدول إليه أيضا بناء على اختصاص الزمان بالمعيّن المعدول عنه، وإلّا صحّ المعدول إليه مطلقا و إن لم يصح العِدول نظرا إلى أنّ الصوم المعدول إليه حينئذ لا يقلّ عن صوم من أصبح بتيه الإفطار ثمّ جدّد التّيه قبل مضى زمان التّيه.

نعم مقتضى الشهره ما حكاه شيخنا هو عدم صحّ المعدول إليه حينئذ، كعدم صحّ العِدول، و لكنه خلاف الأصل و القاعده في خصوص الصوم و إن كان موافقا لها في غيره من سائر العبادات.

(١) الوسائل ٧: ٤ ب «٢» من أبواب وجوب الصوم و نيته.

مجموعه مقالات، ص: ٥٨٢

و أمّا الارتداد المتعقّب بالتوبه المقبوله فلا يقطع الصوم استصحابا لبقائه و عدم انقطاعه، لأنّ اشتراط الإسلام في صحّ الصوم لا يزيد عن اشتراط التّيه فيها، فكما أنّ التّيه المتأخّر مصحّحه لما تقدّم من أجزاء زمن الصوم، و خلوّ بعض أزمنه الصوم غير قاطع له، كذلك الإسلام المتأخّر كاف و مصحّح لما تقدّم من أجزاء زمن الصوم، و ذلك لأنّ اشتراط الإسلام في صحّ العباده إنّما هو شرط عقليّ راجع إلى اشتراط نيّه القربه، و عدم تحقّقها من الكافر، فلا يزيد اعتباره على اعتبارها من حيث الكمّ و الكيف، فزعم الفرق تحكّم و غير فارق.

و أمّا التردّد في البطلان و عدمه،

أو في استمرار النية و عدمه فغير قاطع، إذا تعقّب تجديد الجزم بالتيه سيّما إذا كان التردّد لعروض ما يحتمل بطلان الصوم به و استمرّ إلى أن سئل فإنّه غير قاطع، الاستصحاب عدم الانقطاع، و لأنّه لا يزيد على الإعراض، و خلّق بعض أجزاء زمن الصوم عن التيه رأسا بعد تجديدها قبل مضيّ زمانه. هذا كلّ في حكم الإخلال بأحد الوجوه المذكوره فعلا.

و أمّا قصد الإخلال بأحد وجوهها فيما يأتي من الزمان لا فعلا فغير قاطع للصوم، بل و لا لسائر العبادات للاستصحاب كما هو المشهور. هذا كلّ الكلام في كيفية التيه.

و أمّا تعيين الوقت و الزمان المشروط فيه نيه الصوم ففيه وجوه و أقوال:

أحدها: اشتراط تبييت التيه من الليل مطلقا، كما عن ظاهر العماني «١»

(١) نقله عنه في المختلف: ٢١١.

مجموعه مقالات، ص: ٥٨٣

و المفيد «١» و المفاتيح «٢»، اعتمادا على ظاهر النويين المشهورين، أحدهما: «لا صيام لمن لم يبيّت الصيام من الليل» «٣» و الآخر: «من لم يجمع الصيام قبل الفجر فلا صيام له» «٤» و لعلّ القول به لتعدّد المقارنه حيث إنّ الطلوع لا يعلم إلّا بعد الوقوع، كما هو مجمل الخبرين المشهورين عند المشهور.

و أمّا تقييد الليل بالنصف الثاني من الليل، كما عن بعض العامة «٥»، أو بما لم يفعل بعد التيه في الليل ما ينافي الصوم كالجماع، كما احتمله الشهيد في البيان «٦» فضعيف المأخذ، لا ينبغي ذكرهما في عداد الأقوال.

ثانيها: اشتراط مقارنه التيه لأوّل جزء من الصوم، كما هو الأصل في سائر ما يشترط فيه التيه من العبادات مع اكتفاء تقديمها من الليل مستمرا على حكمهما، كما هو المشهور.

ثالثها: ما نسبته الروضه «٧» إلى ظاهر الأصحاب من أنّ التيه

للفعل المستغرق للزمان المعين يكون بعد تحقّقه، لا- قبله لتعدّر المقارنه حيث إنّ الطلوع لا يعلم إلّا بعد الوقوع، قال: «و ممّن صرّح به، الدروس (٨) في نيه الوقوف بعرفه، فإنّه جعلها مقارنه لما بعد الزوال، فيكون هنا كذلك و إن كان الأحوط جعلها ليلا» و ظاهر نقله

(١) المقنعه: ٣٠٢.

(٢) مفاتيح الشرائع ١: ٢٤٣-٢٤٤.

(٣) عوالي اللئالي ٣: ٢٣٢ ح ٥.

(٤) سنن ابي داود ٢: ٣٢٩ ح ٢٤٥٤، سنن الترمذى ٣: ١٠٨ ح ٧٣٠.

(٥) المغنى لابن قدامه ٣: ٢٠-٢١.

(٦) البيان: ٢٢٦-٢٢٧.

(٧) الروضه البهيه ٢: ١٠٦.

(٨) الدروس الشرعيه ١: ٤١٩.

مجموعه مقالات، ص: ٥٨٤

ارتضائه به.

و رابعها: ما عن ظاهر ابن الجنيد «١» من جواز تجديد التيه في الفرض و غيره بعد الزوال مع الذكر و النسيان، و أنّ تبييت التيه في الصوم مستحبّ مطلقاً، فرضاً كان أو نفلاً.

و خامسها: ما عن الشيخ في المبسوط «٢» و المرتضى «٣» و جماعه «٤» من التفصيل بين صوم الواجب فيمتدّ وقتها إلى الزوال، و النافله فإلى ما قبل الغروب.

و سادسها: ما عن الأ-كثر من تفصيل آخر بين وقت الاختيار و الاضطرار، فجوّزوا تجديد التيه و امتداد وقتها إلى الزوال مع النسيان، لا مع الذكر.

و تحقيق الحقّ من بين الأقوال هو أن يقال: أمّا مقتضى الأصل العملى في امتداد وقت التيه و عدمه فهو و إن اختلف باختلاف الرأى في أنّ المرجع في الأجزاء و الشروط المشكوكة- هل هو البراءة أو الاشتغال- و لكن لما كان المختار لنا هو البراءة هناك كان المختار من حيث الأصل العلمى هنا هو امتداد وقت التيه في الصوم، لأصالة عدم اشتراط تقديم التيه و عدم تضيق وقتها،

لأنّ الناس في سعه

ما لم يعلموا.

و أما مقتضى الأصل اللفظي فعموم «لا عمل إلّا بنيه» «٥»، و «إنّما الأعمال

(١) نقله عنه المختلف: ٢١٢.

(٢) المبسوط ١: ٢٧٨.

(٣) الانتصار: ٦٠-٦١.

(٤) غنية النزوع: ١٣٦-١٣٧، السرائر ١: ٣٧٣، مسالك الأفهام ٢: ٩.

(٥) تقدم ذكر مصادره في هامش «١» في ص ٥٦٧.

مجموعه مقالات، ص: ٥٨٥

باليات» «١»، و خصوص «لا صيام لمن لم يبيّت الصيام» «٢» و إن كانت معارضة لسائر الصحاح و المعترات الدالّة على امتداد وقت تيه الصوم إلى العصر مطلقا، كما هو مضمون بعضها، و في خصوص قضاء رمضان الدالّ بالفحوى أو الأولويه على الإطلاق، كما هو مضمون بعضها الآخر إلّا أنّ الجمع بينهما بالتفصيل بين الذكر و النسيان لا شاهد عليه و لا إشعار في شىء من تلك الأخبار، فهو من هذه الجهة أضعف الأقوال و إن قيل أشهرها: و لكن لم يثبت و إن ثبت لا يرجح به لمعلوميّه مدركه.

و أمّا الجمع بينهما بالتفصيل بين صوم الفرض فيمتدّ إلى الزوال، و الندب فيألى ما قبل الغروب فهو و إن كان عليه شاهد من بعض الأخبار- كمفهوم ما يقيد صوم الفرض بما قبل الزوال- إلّا أنّ في بعض تلك الأخبار «٣» شاهد آخر صريح دالّ بالمنطوق على أنّه إن نوى الصوم قبل الزوال حسب له يومه، و إن نواه بعد الزوال حسب له من الوقت الذى نوى فيه، فيكون شاهد منطوقى صحيح صريح فى الجمع بين ما دلّ على اعتبار التيه فيما قبل الزوال بالحمل على الاستحباب و إرادته الكمال، و بين ما دلّ على امتداده إلى ما قبل الغروب بالحمل على الإجزاء و قلّه الثواب، و هو شاهد منطوقى أصحّ و أصرح و أقوى و

أجمع بين دلالة الأخبار والعمل بها ورفع التعارض عن جميعها، وهو مرجح دلالتى يقدم على الترجيح السندى بين الأخبار على تقدير وجوده فيها، كما لا يخفى.

(١) تقدم ذكر مصادره فى هامش «٢» فى ص ٥٦٧.

(٢) تقدم ذكر مصادره فى هامش «٣» فى ص: ٥٨٣.

(٣) الوسائل ٧: ٤ ب «٢» من أبواب وجوب الصوم و نيته.

مجموعه مقالات، ص: ٥٨٦

فيكون الأرجح من بين الأقوال هو قول ابن الجنيّد «١» البانى على امتداد وقت التّيه إلى ما قبل الغروب فى مطلق الصوم و استحباب تقدّمه فيما قبل الزوال، بل و فيما قبل الفجر، و هو أوفق بالعمل بجميع أخبار الباب و رفع جميع معارضاتها، و ذلك لأنّ نسبه أخبار الامتداد مع أخبار «لا-عمل إلّا بتّيه»، عموم و خصوص مطلق، و الخصوص من قبل أخبار الامتداد، فيخصّص عمومات «لا عمل إلّا بتّيه» و يتقدّم عليها.

و أمّا نسبتها مع أخبار «لا صيام لمن لم يبيّت الصيام» «٢» فأما على تقدير كون «لا صيام» حقيقه فى نفي الكمال لا نفي الصّحّه، كما هو مقتضى القول الأعمى فى ألفاظ العبادات لا الصحيحى، فمن الواضح عدم المعارضه و المنافاه بين نفي الكمال لمن لم يبيّت الصيام، و بين أجزاء الصوم المتأخّر نيته إلى ما قبل الغروب، كما هو واضح.

و أمّا على تقدير كونه حقيقه فى نفي الصّحّه، كما هو مقتضى القول الصحيحى فى ألفاظ العبادات فهو و إن تحقّق التعارض التباينى بينهما إلّا أنّه بقاعده «إذا تعذرت الحقيقه فالمصير إلى أقرب المجازات» يتعيّن صرف «لا صيام» عن نفي الصّحّه إلى نفي الكمال، فيتوفّق الجمع بذلك بينهما، مضافا إلى ما عرفت من الشاهد الأصحّ الأصرح من غيره على ذلك

الجمع في نفس تلك الأخبار.

و أما تقييد امتداد وقت الصيام الواجب بما قبل الزوال في بعض الأخبار-

(١) نقله عنه في المختلف: ٢١٢.

(٢) تقدّم ذكر مصدره في هامش «٣» في ص: ٥٨٣.

مجموعه مقالات، ص: ٥٨٧.

كما ذهب إليه الأكثر- فهو مع معارضته بما دلّ على امتداد وقت الواجب بالخصوص لا شكّ في أنّ أقرب المجازات و المحامل المعين إليه المصير بعد تعذّر الحقيقه هو الحمل على تأكّد استحباب تقديم التيه على الزوال في الصوم الواجب، مضافا إلى وجود الشاهد المذكور على ذلك الحمل، و هو صحيحه «١» ابن هشام و من المقرّر أنّ الجمع الدالّتيّ مقدّم على الترجيح السندى على تقدير وجوده، كما لا يخفى.

فتلخص ممّا ذكرنا أنّ أرجح الأقوال السّته في تعيين وقت التيه هو القول بامتداد وقتها إلى ما قبل الغروب مع استحباب التقديم و تأكّده في الواجب، سيّما فيما قبل الزوال و أرجحيّته ذلك القول إنّما هو بحسب الأصل العملى و ما تقتضيه قواعد الجمع بين المتعارضين بتقديم الجمع الدالّتيّ على السندى، و إعمال الشواهد الداخليه المشتمل عليها تلك الأخبار.

هذا كلّه في بيان حقيقه التيه، و متعلّقها و مقدار اعتبارها، و كيفيتها و وقت اعتبارها، بقى الكلام في المنوى من المفطرات و عددها.

[الثانى ما يمك عنه الصائم]

قال: «يجب الإمساك عن كلّ مأكول معتادا كان- كالخبز و الفواكه- أو غير معتاد كالحصى .. إلخ».

أقول: التعميم إشاره إلى خلاف المرتضى «٢» و ابن الجنيد «٣» من تخصيصهما بالمعتاد بدعوى الانصراف إليه.

(١) التهذيب ٤: ١٨٨ ح ٥٢٨ و ٥٣٢، الوسائل ٧: ٦ ب «٢» من أبواب وجوب الصوم و نيّته. و الحديث منقول عن هشام بن سالم و ليس ابن هشام.

(٢) الناصريات ضمن الجوامع الفقيهيه: ٢٤٢.

(٣) نقله عنه في

و التحقيق فى المسأله أن يقال: إن الموضوع المستنبط الصادر عن الشارع فى المسأله لفظان، أحدهما: الطعام و الشراب فى صحيحه محمد بن مسلم «لا يضر الصائم ما صنع إذا اجتنب أربع خصال: الطعام، و الشراب، و النساء، و الارتماس فى الماء» (١) و الآخر «الأكل، و الشرب» كما فى روايه اخرى (٢).

أما المعتاد من الطعام و الشراب و هو المأكل و المشرب، فكالخبز و الفواكه و مياه الأنهار، و أما غير المعتاد منهما فكالجصّ، و مياه الأنوار.

و أما المعتاد من الأكل و الشرب فكّ ما يزداد و ينحدر من الفم مأكل أو مشروب، معتادين كانا أو غيره.

و أما غير المعتاد منهما، فكالأكل من القفا، و الشرب من الأنف.

و بين الموضوعين على تقدير انصرافهما إلى المعتاد عموم من وجه لتصادقهما على المعتاد من الطعام و الشراب المأكل و المشروب من الفم، و تفارق الطعام و الشراب فى المعتاد المأكل و المشروب من الأنف، و تفارق الأكل و الشرب فى الأدوية و المعاجين المأكوله و المشروبه من الفم.

و إذ قد عرفت ذلك.

فأما غير المعتاد من الطعام و الشراب كالأدويه و المعاجين فهو و إن خرج عن منصرف الطعام و الشراب إلّا أنه لم يخرج عن إطلاق الأكل و الشرب المعتادين إذا كان أكله أو شربه من الفم، كما أنّ غير المعتاد من الأكل و الشرب من

(١) الفقيه ٢: ٦٧ ح ٢٧٦، التهذيب ٤: ١٨٩ ح ٥٣٥ و ص ٢٠٢ ح ٥٨٤ و ص ٣١٨ ح ٩٧١، الاستبصار ٢: ٨٠ ح ٢٤٤ و ص ٢٦١٨٤، الوسائل ٧: ١٨ ب (١) من أبواب ما يمسك عنه الصائم و وقت الامسك ح ١.

الأنف و إن خرج عن منصرف الأكل و الشرب إلّا أنّه لم يخرج عن إطلاق الطعام و الشراب إذا كان ممّا اعتيد أكله و شربه.

و أمّا الغير المعتاد مأكوليته و مشروبته و أكله و شربه معاً كالأدويه و المعاجين المأكوله أو المشروبه فى طرف الأنف لا الفم، فهو و إن خرج عن منصرف كلّ من الموضوعين المستنبطين فى المسأله، أعنى موضوعى الطعام و الشراب و موضوعى الأكل و الشرب إلّا أنّه مع ذلك داخل فى المراد منهما بقرائن عديده.

منها: الشهره الفتوائيه بناء على جبرانها الدلاله.

و منها: الوقوف على سرّ الأدله و عموم العله على التفصيل الآتى فى إلحاق غير الأكل و الشرب من اللطع و المصّ و البلع بالأكل و الشرب.

و منها: أنّ دخول بعض تلك الأفراد النادره كالامتلاء من المعاجين المأكوله و المشروبه من طرف الأنف فى المراد من الأكل و الشرب المنهى عنه فى الصوم قرينه دخول سائر الأفراد النادره فيهما، و ذلك لأنّ إلحاق بعض الأفراد النادره - كماء النفط و الكبريت - بالفرد الشائع دليل كون انصرافه بدويا أو دليل إرادته سائر الأفراد النادره منه، نظرا إلى أنّه بعد عدم إرادته الفرد الشائع يكون إرادته جميع الأفراد أقرب إلى الطبع و الفهم من إرادته الفرد الشائع و بعض الأفراد النادره دون بعض الآخر، و وجه الأقربيه عدم الجامع الملقق للفرد الشائع، و بعض الأفراد النادره سوى الطبيعه الساريه فى الجمع، أو ندور ذلك الجامع، أو عدم القرينه المعينه له بعد قيام القرينه الصارفه عن الفرد الشائع، فيسرى الحكم إلى الجميع.

العلامة التي لم يسبقه أحد في الجواب به عن بطلان الانصراف فيما نعلم، و الجواب به أولى و أقطع من جواب المدارك «١» و غيره «٢» بمنع الانصراف إلى المعتاد، فإنه جواب إقناعي، و كذا من جواب المستند «٣» في غيره بأن الانصراف من خواص المطلقات و أما العمومات فلا يتطرقها الانصراف، إذ لا عموم لنا في المسألة.

نعم، بقي في المسألة بعض الفروع الغير الداخلة في موضوعي الأكل و الشرب، و لا في الطعام و الشراب قطعاً، كادخال شىء في الجوف من غير الطعام و الشراب بالطلع أو المص أو البلع، فإنها غير داخلة في شىء من الموضوعين المذكورين البتة، إلا أنه مع ذلك لا إشكال في إلحاقها بالأكل و الشرب، لكن لا لمجرد الإجماع الذي ادّعاه شيخنا العلامة حين اعترضت بها عليه، بل لعطفه عليه السّلام على الأكل و الشرب و الجماع و الارتماس قوله عليه السّلام: «و ما يتصل بها، و ما يجرى مجراها» في بعض روايات الوسائل، و لعموم «٤» العله المنصوصه في نهى الصائم عن الاستنقع في الماء بأنها تحمل الماء بقبلها.

و تؤيده الحكمة المستنبطه في نهى الصائم عن الارتماس في الماء بما في المدارك «٥» من أنه لا ينفك عن إيصال الماء إلى جوفه في الأغلب.

(١) مدارك الأحكام ٦: ٤٣.

(٢) ذخيره المعاد: ٤٩٦.

(٣) مستند الشيعة ١٠: ٢٢٣-٢٢٤.

(٤) الكافي ٤: ١٠٦ ح ٥، الفقيه ٢: ٧١ ح ٣٠٧، التهذيب ٤: ٢٦٣ ح ٧٨٩، الوسائل ٧: ٢٣ ب «٣» من أبواب ما يمسك عنه الصائم و وقت الامسك.

(٥) مدارك الاحكام ٦: ٥٠.

مجموعه مقالات، ص: ٥٩١

و من الاحتقان بالمائع بما عن مختلف العلامة «١» من أنه يوصل المفطر إلى جوفه.

و لتعليل

النهى عن اكتحال الصائم فى بعض الأخبار بقوله عليه السّلام: «إنّى أتخوّف أن يدخل رأسه» (٢) و تعليل جوازه فى بعض الأخبار الاخر بقوله: «إذا لم يكن فيه مسك و لا طعم فى الحلق» (٣).

و نهى المتمضمض عن بلع ريقه حتى ييزق ثلاث مرات، و روى مرّه.

إلى غير ذلك ممّا فى النصوص (٤) و الفتاوى من التصريحات و التعليلات و التلويحات الدالّة على تحريم جميع أقسام الأكل و الشرب و أنحائه و كيفيّاته و كمّياته على الصائم، من غير فرق بين المعتاد و غيره، و لا بين المصّ و اللطع و البلع و غيرها، و لا بين إدخال شىء فى الجوف من المنفذ المعتاد له و غيره على وجه يستفاد منه كون المناط عدم إيصال شىء فى الجوف من أى منفذ من المنافذ، إلّا ما استثنى كالاحتقان بالجامد.

(١) المختلف: ٢٢١.

(٢) التهذيب ٤: ٢٥٩ ح ٧٦٩، الاستبصار ٢: ٨٩ ح ٢٨٢، الوسائل ٧: ٥٣ ب «٢٥» من أبواب ما يمسك عنه الصائم و وقت الامسك ح ٩.

(٣) الكافي ٤: ١١١ ح ٣، التهذيب ٤: ٢٥٩ ح ٧٧٠، الاستبصار ٢: ٩٠ ح ٢٨٣ الوسائل ٧: ٥٢ الباب المتقدّم ح ٢.

(٤) الوسائل ٧: ١٨ ب «١» من أبواب ما يمسك عنه الصائم و وقت الامسك.

لارى، سيد عبد الحسين، مجموعه مقالات، در يك جلد، مؤسسه المعارف الإسلاميه، قم - ايران، اول، ١٤١٨ هـ ق

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

